

فهرست مطالب

12	آیه (92) و ترجمه
12	تفسیر:
15	آیه (93) تا (95) و ترجمه
15	شان نزول:
16	تفسیر:
19	آیه (96) و (97) و ترجمه
19	تفسیر:
24	نکته ها:
24	1 - منظور از بکه چیست؟
25	2 - توسعه مسجد الحرام
27	3 - امتیازات خانه کعبه:
30	آیه (98) تا (101) و ترجمه
30	شان نزول:
32	تفسیر:
35	آیه (102) (103) و ترجمه
35	شان نزول:
37	تفسیر:
37	دعوت به تقوی
38	دعوت به سوی اتحاد
39	تعبیر به (حبیل الله) برای چیست؟
39	دشمنان دیروز و برادران امروز
42	نقش اتحاد در بقای ملتها

43	آیه (104) و ترجمه
43	تفسیر:
43	دعوت به حق و مبارزه با فساد
45	1 - (معروف) و (منکر) چیست؟
46	2 - آیا امر به معروف یک وظیفه عقلی است یا تعبدی؟
47	3 - اهمیت امر به معروف و نهی از منکر
48	4 - آیا امر به معروف موجب سلب آزادی است؟
49	5 - آیا امر به معروف تولید هرج و مرج نمی کند؟
49	6 - امر به معروف از خشونت جدا است؟
51	آیه (105) و ترجمه
51	تفسیر:
53	آیه (106) و (107) و ترجمه
53	تفسیر
56	آیه (108) و (109) و ترجمه
56	تفسیر
58	آیه (110) و ترجمه
58	تفسیر:
61	آیه (111) و (112) و ترجمه
61	شأن نزول:
62	تفسیر:
66	آیه (113) تا (115) و ترجمه
66	شأن نزول:
66	تفسیر:
69	آیه (116) و (117) و ترجمه
69	تفسیر:

73	آیه (118) تا (120) و ترجمه
74	شان نزول
74	تفسیر
78	آیه (121) و (122) و ترجمه
78	تفسیر:
87	آیه (123) تا (127) و ترجمه
87	تفسیر:
91	آیه (128) و ترجمه
91	تفسیر
94	آیه (129) و ترجمه
94	تفسیر
96	آیه (130) تا (132) و ترجمه
96	تفسیر:
100	آیه (133) و ترجمه
100	تفسیر:
105	آیه (134) تا (136) و ترجمه
105	تفسیر:
111	آیه (137) و (138) و ترجمه
111	تفسیر:
115	آیه (139) تا (143) و ترجمه
116	شان نزول:
116	تفسیر:
122	آیه (144) (145) و ترجمه
123	تفسیر:

128	آیه (146) تا (148) و ترجمه
128	تفسیر:
131	آیه (149) تا (151) و ترجمه
131	تفسیر:
135	آیه (152) تا (154) و ترجمه
136	تفسیر:
142	آیه (155) و ترجمه
142	تفسیر:
144	آیه (156) تا (158) و ترجمه
144	تفسیر:
147	آیه (159) و (160) و ترجمه
147	تفسیر:
157	آیه (161) و ترجمه
157	تفسیر:
160	آیه (162) و (163) و ترجمه
160	تفسیر:
163	آیه (164) و ترجمه
163	تفسیر:
167	آیه (165) و ترجمه
167	تفسیر:
169	آیه (166) و (167) و ترجمه
169	تفسیر:
173	آیه (168) و ترجمه
173	تفسیر:
175	آیه (169) تا (171) و ترجمه

175	تفسیر:
180	تفسیر:
185	آیه (175) و ترجمه
185	تفسیر:
187	آیه (176) و (177) و ترجمه
187	تفسیر:
189	آیه (178) و ترجمه
189	تفسیر:
193	آیه (179) و ترجمه
193	تفسیر:
196	آیه (180) و ترجمه
196	تفسیر:
199	آیه (181) و (182) و ترجمه
199	شان نزول:
200	تفسیر:
203	آیه (183) و (184) و ترجمه
203	شان نزول:
203	تفسیر:
207	آیه (185) و ترجمه
207	تفسیر:
210	آیه (186) و ترجمه
210	شان نزول:
210	تفسیر:
213	تفسیر:
216	آیه (188) و (189) و ترجمه

216		شان نزول:
217		تفسير:
219		آيه (190) تا (194) و ترجمه
220		تفسير:
227		آيه (195) و ترجمه
227		شان نزول:
228		تفسير:
232		آيه (196) و (197) و ترجمه
232		تفسير:
236		آيه (198) و ترجمه
236		تفسير:
237		آيه (199) و ترجمه
237		شان نزول:
238		تفسير:
240		آيه (200) و ترجمه
240		تفسير:
245		سوره نساء
248		آيه (1) و ترجمه
248		تفسير:
253		آيه (2) و ترجمه
253		شان نزول:
253		تفسير:
256		آيه (3) و ترجمه
256		شان نزول:
257		تفسير:

266	آیه (4) و ترجمه
266	تفسیر:
270	آیه (5) و (6) و ترجمه
270	تفسیر:
277	آیه (7) و ترجمه
277	شان نزول:
277	تفسیر:
279	آیه (8) و ترجمه
279	تفسیر:
281	آیه (9) و ترجمه
281	تفسیر:
284	آیه (10) و ترجمه
284	تفسیر:
287	آیه (11) و (12) و ترجمه
288	شان نزول:
288	تفسیر:
292	نکته ها:
292	1- ارث یک حق طبیعی است
294	2- ارث در میان ملل گذشته
302	تفسیر:
308	آیه (15) و (16) و ترجمه
308	تفسیر:
314	آیه (17) و (18) و ترجمه
314	تفسیر:
319	آیه (19) و ترجمه

319		شأن نزول:
320		تفسیر:
322		شأن نزول:
322		تفسیر:
325		آیه (22) و ترجمه
325		شأن نزول:
325		تفسیر:
327		آیه (23) و ترجمه
327		تفسیر:
332		آیه (24) و ترجمه
332		تفسیر:
335		نکته ها:
335		ازدواج موقت در اسلام
337		آیا این حکم، نسخ شده است؟!
341		ازدواج موقت یک ضرورت اجتماعی
342		ایرادهایی که بر ازدواج موقت می شود
344		(راسل) و ازدواج موقت
345		آیه (25) و ترجمه
345		تفسیر:
350		آیه (26) تا (28) و ترجمه
350		تفسیر:
353		آیه (29) و (30) و ترجمه
353		تفسیر:
357		آیه (31) و ترجمه
357		تفسیر:

361	آیه (32) و ترجمه
361	شان نزول:
362	تفسیر:
367	آیه (33) و ترجمه
367	تفسیر:
369	آیه (34) و ترجمه
369	تفسیر:
375	آیه (35) و ترجمه
375	تفسیر:
378	آیه (36) و ترجمه
378	تفسیر:
384	تفسیر:
388	آیه (40) و ترجمه
388	تفسیر:
390	آیه (41) و (42) و ترجمه
390	تفسیر:
394	آیه (43) و ترجمه
394	تفسیر:
398	نکته ها:
401	آیه (44) و (45) و ترجمه
401	تفسیر:
403	تفسیر:
406	تفسیر:
409	تفسیر:

412	آیه (50) و ترجمه
412	شان نزول:
412	تفسیر:
415	آیه (51) و (52) و ترجمه
415	شان نزول:
416	تفسیر:
419	آیه (53) و (55) و ترجمه
419	تفسیر:
424	آیه (56) و (57) و ترجمه
424	تفسیر:
425	نکته:
427	آیه (58) و ترجمه
427	شان نزول:
427	تفسیر:
431	آیه (59) و ترجمه
431	تفسیر:
441	آیه (60) و ترجمه
441	شان نزول:
441	تفسیر:
443	آیه (61) تا (63) و ترجمه
443	تفسیر:
446	آیه (64) و ترجمه
446	تفسیر:
450	آیه (65) و ترجمه
450	شان نزول:

450	تفسیر:
453	تفسیر:
456	آیه (69) و (70) ترجمه
456	شان نزول:
457	تفسیر:

آیه (92) و ترجمه

(لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون و ما تنفقوا من شی فی ان الله به علیم) (92)

ترجمه:

92 - هرگز به (حقیقت) نیکوکاری نمی رسید مگر اینکه از آنچه دوست می دارید (در راه خدا) انفاق کنید، و آنچه انفاق می کنید خداوند از آن با خبر است.

تفسیر:

یک نشانه ایمان

در آیات گذشته بحثهایی درباره ایمان و کفر و نشانه ها و آثار آن و بخشی از سرگذشت انبیاء آمده بود، و در این آیه به یکی از طرق وصول به حقیقت ایمان و مقام بر و نیکوکاری اشاره می کند؛ همان چیزی که بهترین نشانه شخصیت و عواطف انسانی، و تقوا به اسلام است. آیه می گوید: (شما هرگز به حقیقت (بر) و (نیکی) نمی رسید مگر اینکه از آنچه دوست می دارید در راه خدا انفاق کنید) (لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون) واژه (بر) در اصل به معنی (وسعت) است، و لذا صحراهای وسیع را (بر) (بفتح ب) می گویند، و به همین جهت به کارهای نیک که نتیجه آن گسترده است و به دیگران می رسد (بر) (بکسر ب) گفته می شود، و تفاوت میان (بر) و (خیر) از نظر لغت عرب این است که بر نیکوکاری توأم با توجه و از روی قصد و اختیار است، ولی (خیر) به هر نوع نیکی که به دیگری بشود اگر چه بدون توجه باشد، اطلاق می گردد.

در این که مقصود در اینجا از کلمه (بر) چیست؟ مفسران گفتگوی بسیار دارند، بعضی آن را به معنی بهشت، و بعضی به معنی پرهیزکاری و تقوی، و بعضی به معنی پاداش نیک گرفته اند، ولی آنچه از آیات قرآن استفاده می شود این است که بر معنی وسیعی دارد و به تمام نیکیها اعم از ایمان و اعمال پاک گفته می شود، چنانکه از آیه 177 سوره بقره استفاده می شود که

ایمان به خدا، و روز جزا، و پیامبران، و کمک به نیازمندان، و نماز و روزه، و وفای به عهد، و استقامت در برابر مشکلات و حوادث همه از شعب بر محسوب می شوند.

بنابراین رسیدن به مقام نیکوکاران واقعی، شرایط زیادی دارد که یکی از آنها انفاق کردن از اموالی است که مورد علاقه انسان است، زیرا عشق و علاقه واقعی به خدا، و احترام به اصول انسانیت و اخلاق، آنگاه روشن می شود که انسان بر سر دو راهی قرار گیرد، در یک طرف مال و ثروت یا مقام و منصبی قرار داشته باشد که مورد علاقه شدید او است، و در طرف مقابل خدا و حقیقت و عواطف انسانیت و نیکوکاری، اگر از اولی بخاطر دومی صرف نظر کرد معلوم می شود که در عشق و علاقه خود صادق است، و اگر تنها در این راه از موضوعات جزئی حاضر بود صرف نظر کند، معلوم می شود عشق و علاقه معنوی او نیز به همان پایه است و این مقیاسی است برای سنجش ایمان و شخصیت.

در پایان آیه برای جلب توجه انفاق کنندگان می فرماید: (آنچه در راه خدا انفاق می کنید کم یا زیاد از اموال مورد علاقه یا غیر مورد علاقه) از همه آنها آگاه است (و ما تنفقوا من شی فان الله به علیم).

و بنابراین هرگز گم نخواهد شد و نیز چگونگی آن بر او مخفی نخواهد ماند.

نفوذ آیات قرآن در دلهای مسلمانان

نفوذ آیات قرآن در دلهای مسلمانان بقدری سریع و عمیق بود که بلافاصله

بعد از نزول آیات اثر آن ظاهر می گشت، به عنوان نمونه در مورد آیه فوق در تواریخ و

تفاسیر اسلامی چنین می خوانیم:

1 - یکی از یاران پیامبر ﷺ بنام ابوطلحه انصاری در مدینه نخلستان و باغی داشت

بسیار مصفا و زیبا، که همه در مدینه از آن سخن می گفتند، در آن چشمه آب صافی بود که

هر موقع پیامبر ﷺ به آن باغ می رفت از آن آب میل می کرد و وضو می ساخت، و علاوه

بر همه اینها آن باغ درآمد خوبی برای ابو طلحه داشت، پس از نزول آیه فوق به خدمت پیامبر ﷺ آمد و عرض کرد:

می دانی که محبوبترین اموال من همین باغ است، و من می خواهم آن را در راه خدا انفاق کنم تا ذخیره ای برای رستاخیز من باشد، پیامبر ﷺ فرمود: (بخ بخ ذلک مال رایح لک؛ آفرین بر تو، آفرین بر تو، این ثروتی است که برای تو سودمند خواهد بود) سپس فرمود: من صلاح می دانم که آن را به خویشاوندان نیازمند خود بدهی، ابو طلحه دستور پیامبر ﷺ را عمل کرد و آن را در میان بستگان خود تقسیم کرد.

2 - روزی میهمانی بر ابوذر وارد شد، او که زندگی ساده ای داشت از میهمان معذرت خواست که من بر اثر گرفتاری نمی توانم شخصا از تو پذیرایی کنم، من چند شتر در فلان نقطه دارم، قبول زحمت کن بهترین آنها را بیاور (تا برای تو قربانی کنم) میهمان رفت و شتر لاغری با خود آورد، ابوذر به او گفت به من خیانت کردی، چرا چنین شتری آوردی؟ او در جواب گفت: من فکر کردم روزی به شترهای دیگر نیازمند خواهی شد، ابوذر گفت: روز نیاز من زمانی است که از این جهان چشم می بندم (چه بهتر که برای آن روز ذخیره کنم) خداوند می فرماید: (لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون).

3 - زبیده همسر هارون الرشید قرآنی بسیار گرانبه داشت که آن را با زر و زیور و جواهرات تزیین کرده بود و علاقه فراوانی به آن داشت، یک روز هنگامی که از همان قرآن تلاوت می کرد به آیه (لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون) رسید، با خواندن آیه در فکر فرو رفت و با خود گفت هیچ چیز مثل این قرآن نزد من محبوب نیست و باید آن را در راه خدا انفاق کنم، کسی را به دنبال جواهر فروشان فرستاد و تزیینات و جواهرات آن را بفروخت و بهای آن را در بیابانهای حجاز برای تهیه آب مورد نیاز بادیه نشینان مصرف کرد که می گویند امروز هم بقایای آن چاهها وجود دارد و به نام او نامیده می شود.

آیه (93) تا (95) و ترجمه

(كل الطعام كان حلا لبني إسرائيل الا ما حرم أسرعيل على نفسه من قبل أن تنزل التورثة قل فأتوا بالتورثة فاتلوها أن كنتم صدقین) (93) (فمن افترى على الله الكذب من بعد ذلك فأولئك هم الظالمون) (94) (قل صدق الله فاتبعوا ملة ابراهيم حنيفا و ما كان من المشركين) (95)
ترجمه:

93 - همه غذاها (ی پاک) بر بنی اسرائیل حلال بود جز آنچه اسرائیل (یعقوب)، پیش از نزول تورات بر خود تحریم کرده بود (مانند گوشت شتر که برای او ضرر داشت) بگو اگر راست می گوئید تورات را بیاورید و بخوانید (این نسبتهایی که به - پیامبران پیشین می دهید حتی در تورات تحریف شده شما نیست).

94 - بنابراین آنها که بعد از این به خدا دروغ می بندند ستمگرند (و از روی علم و عمد چنین می کنند).

95 - بگو (خدا راست گفته (و اینها در آئین پاک ابراهیم نبوده) بنابراین از آئین ابراهیم پیروی کنید که به حق گرایش داشت و از مشرکان نبود!)

شان نزول:

از روایات و نقل مفسران استفاده می شود که یهود، دو ایراد دیگر در گفتگوهای خود به پیامبر ﷺ کردند، نخست این که چگونه پیامبر اسلام گوشت و شیر شتر را حلال می داند با این که در آئین ابراهیم (علیه السلام) حرام بوده، و به همین دلیل یهود هم به پیروی از ابراهیم آنها را بر خود حرام می دانند، نه تنها ابراهیم بلکه نوح هم اینها را تحریم کرده بود با این حال چگونه کسی که آنها را حرام نمی داند دم از آئین ابراهیم می زند؟!

دیگر این که چگونه پیامبر اسلام خود را وفادار به آئین پیامبران بزرگ خدا مخصوصا ابراهیم (علیه السلام) می داند در حالی که تمام پیامبرانی که از دودمان اسحاق فرزند ابراهیم بودند

بیت المقدس را محترم می شمردند، و بسوی آن نماز می خواندند، ولی پیامبر اسلام از آن قبله روی گردانده و کعبه را قبله گاه خود انتخاب کرده است؟!

آیات فوق به ایراد اول پاسخ گفته و دروغ آنها را روشن می سازد، و آیات آینده بر ایراد دوم پاسخ می گوید.

تفسیر:

تهمت یهود بر پیغمبر خدا

همانگونه که در شأن نزول آیات فوق خواندیم یهود حلال بودن گوشت و شیر شتر را از طرف پیامبر اسلام منکر شده بودند.

قرآن در نخستین آیه مورد بحث، با صراحت تمام تهمتهای یهود را در مورد تحریم پاره ای از غذاهای پاک (مانند شیر و گوشت شتر) رد می کند و می گوید: (در آغاز، تمام این غذاها برای بنی اسرائیل حلال بود، مگر آنچه اسرائیل (یعقوب) بر خود تحریم کرده بود) (کل الطعام کان حلالاً لبني اسرائيل الا ما حرم اسرائيل على نفسه من قبل ان تنزل التوراة) درباره این که اسرائیل (اسرائیل نام دیگر یعقوب است) چه نوع غذائی را بر خود تحریم کرده بود؟ و علت آن تحریم چه بود؟ توضیحی در آیه ذکر نشده است، ولی از روایات اسلامی چنین بر می آید:

هنگامی که یعقوب گوشت شتر می خورد بیماری عرق النسا بر او شدت می گرفت. و لذا تصمیم گرفت که از خوردن آن برای همیشه خودداری کند، پیروان او هم در این قسمت به او اقتدا کردند، و تدریجاً امر بر بعضی مشتبه شد، و تصور کردند این یک تحریم الهی است، و آن را بعنوان یک دستور دینی بخدا نسبت دادند. قرآن در آیه بالا علت اشتباه آنها را تشریح می کند و روشن می سازد که نسبت دادن این موضوع به خدا یک تهمت است.

بنابراین قبل از نزول تورات هیچ یک از غذاهای پاکیزه بر بنی اسرائیل حرام نبوده که با جمله (من قبل ان تنزل التوراة) در آیه فوق به آن اشاره شده است، اگر چه بعد از نزول

تورات و آمدن موسی بن عمران بر اثر ظلم و ستم یهود پاره ای از غذاهای پاکیزه به عنوان مجازات، بر آنها تحریم شد.

در جمله بعد خداوند به پیامبرش دستور می دهد که از یهود دعوت کند همان تورات موجود نزد آنها را بیاورند و آن را بخوانند تا معلوم شود که ادعای آنها در مورد تحریم غذاها نادرست است. قرآن می فرماید: (بگو: اگر راست می گوئید تورات را بیاورید و بخوانید) این نسبتهایی که به پیامبران پیشین می دهید حتی در تورات تحریف شده شما نیست. (قل فاتوا بالتوریه فاتلوها ان کنتم صادقین).

ولی آنها حاضر به انجام این کار نشدند چون می دانستند در تورات چنین چیزی وجود ندارد.

در آیه بعد می گوید، اکنون که آنها حاضر به آوردن تورات نشدند و افترا بستن آنها بر خدا مسلم شد، باید بدانند: (آنها که بعد از این به خدا دروغ می بندند ستمگرند و از روی علم و عهد چنین می کنند). (فمن افتری علی الله الکذب من بعد ذلك فاولئک هم الظالمون).

در حقیقت هم بر خود ستم می کنند که خویش را گرفتار مجازات و کیفر الهی می سازند، و هم به دیگران که آنها را با دروغ و نیرنگ از راه راست منحرف می سازند.

تورات کنونی و تحریم پاره ای از گوشتها:

در تورات کنونی در سفر (لاویان) فصل یازدهم ضمن بیان گوشتهای حرام و حلال چنین می خوانیم: (از نوشخوار کنندگان و سم چاکان اینها را نخورید، شتر را با وجودی که نوشخوار می کند اما تمام سم چاک نیست آن برای شما ناپاک است).

از جمله های فوق استفاده می شود که یهود گوشت شتر و سایر سم چاکان را حرام می دانستند، ولی هیچگونه دلالتی بر تحریم آنها در آئین ابراهیم و نوح ندارد ممکن است این قسمت از آنها باشد که بعنوان مجازات بر یهود تحریم شده بود.

در آخرین آیه مورد بحث روی سخن را به پیامبر کرده، می گوید: (بگو: خدا راست گفته
(و اینها در آئین پاک ابراهیم نبود) (قل صدق الله فاتبعوا ملة ابراهيم حنيفا و ما كان من
المشركين)

اکنون که می بینید من در دعوت خود صادق و راستگویم، پس از آئین من که همان آئین
پاک و بی آلاش ابراهیم است پیروی نمائید زیرا او (حنیف) بود یعنی از ادیان باطل متمایل
به حق شده بود و در دستورات او حتی در مورد غذاهای پاک یک حکم انحرافی و تحریم بی
دلیل وجود نداشت. او هرگز از مشرکان نبود و این که مشرکان عرب خود را بر آئین او می
دانند کاملاً بی معنی است، (بت پرست) کجا و (بت شکن) کجا؟

قابل توجه این که در قرآن کراراً روی این جمله تکیه شده است که ابراهیم از مشرکان
نبود.

زیرا همانطور که قبلاً هم اشاره کردیم بت پرستان جاهلیت مدعی بودند که بر آئین ابراهیم
هستند و آنقدر در این ادعا پیش رفته بودند که دیگران، آنها را (حنفا) (پیروان ابراهیم)!
معرفی می کردند، لذا قرآن مکرراً این موضوع را نفی می کند.

آیه (96) و (97) و ترجمه

(ان اول بیت وضع للناس للذي ببكة مباركا وهدى للعالمين) (96) (فيه أيت بينات مقام ابرهيم و من دخله كان امنا و لله على الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلا و من كفر فان الله غنى عن العالمين) (97)

ترجمه:

96 - نخستین خانه ای که برای مردم (و نیایش خداوند) قرار داده شد در سرزمین مکه است که پر برکت و مایه هدایت جهانیان است.

97 - در آن نشانه های روشن، (از جمله) مقام ابراهیم است، و هر کس داخل آن (خانه خدا) شود در امان خواهد بود؛ و برای خدا بر مردم است که آهنگ خانه (او) کنند، آنها که توانائی رفتن به سوی آن دارند، و هر کس کفر بورزد (و حج را ترک کند به خود زیان رسانده)، خداوند از همه جهانیان، بی نیاز است.

تفسیر:

نخستین خانه مردم

همانطور که در ذیل آیات سابق گفتیم یهود به پیامبر اسلام دو ایراد داشتند که پاسخ نخستین ایرادشان در آیات سابق آمد، و پاسخ دومین ایراد که درباره فضیلت بیت المقدس و برتری آن بر کعبه بود در این آیات آمده است.

نخست می گوید: (نخستین خانه ای که برای مردم (و نیایش خداوند) قرار داده شد در سرزمین مکه است که پر برکت و مایه هدایت جهانیان است).

(ان اول بیت وضع للناس للذي ببكة مباركا وهدى للعالمين).

به این ترتیب اگر کعبه به عنوان قبله مسلمانان انتخاب شده است، جای تعجب نیست، زیرا این نخستین خانه توحید است، و با سابقه ترین معبدی است که در روی زمین وجود دارد،

هیچ مرکزی پیش از آن مرکز نیایش و پرستش پروردگار نبوده، خانه ای است که برای مردم و به سود جامعه بشریت در نقطه ای که مرکز اجتماع و محلی پربرکت است ساخته شده است. تاریخ و منابع اسلامی هم به ما می گوید که خانه کعبه بدست آدم (علیه السلام) ساخته شد و سپس در طوفان نوح آسیب دید و به وسیله ابراهیم خلیل تجدید بنا شد.

بنابراین انتخاب پرسابقه ترین خانه توحید برای قبله از هر نقطه دیگری شایسته تر است. جالب توجه اینکه در این آیه خانه کعبه که نام دیگرش (بیت الله) هست به عنوان خانه مردم معرفی شده، و این تعبیر بیان کننده این حقیقت است که آنچه بنام خدا و برای خدا است باید در خدمت مردم و بندگان او باشد، و آنچه در خدمت مردم و بندگان خدا است برای خدا محسوب می شود.

ضمناً از این آیه اهمیت سابقه داشتن در مسیرهای الهی و سازنده، روشن می شود، و لذا در آیه فوق نخستین فضیلتی که برای خانه کعبه ذکر شده همان سابقه ممتد و طولانی آن است و از اینجا پاسخ ایرادی که در مورد احترام (حجرالاسود) می شود نیز روشن می گردد، زیرا عده ای می گویند یک قطعه سنگ چه ارزش و اهمیتی دارد که همه سال میلیونها مردم برای استلام آن (دست گذاشتن بر آن) بر یکدیگر پیشی گیرند و بعنوان یک مستحب مؤکد در برنامه زائران خانه خدا گنجانیده شود؟

ولی توجه به تاریخچه این سنگ مخصوص نشان می دهد که امتیازی در آن است که در هیچ سنگ دیگری در جهان نمی توان پیدا کرد و آن این که پرسابقه ترین چیزی است که به عنوان مصالح ساختمان، در یک مرکز عبادت و پرستش خداوند، بکار رفته، زیرا می دانیم تمام معابد روی زمین و حتی کعبه که نخستین پرستشگاه است بارها تجدید بنا شده و مصالحی که در ساختمان آنها بکار رفته، تغییر یافته است تنها همین قطعه سنگ است که با مرور هزاران سال هنوز بعنوان مصالح ثابت در این معبد پر سابقه پا برجا مانده است، بنابراین اهمیت آن در واقع همان سابقه داشتن در مسیر خدا و خدمت به مردم است.

به علاوه این سنگ تاریخ خاموشی از نسلهای فراوان مؤمنان در قرون و اعصار مختلف است، این سنگ زنده کننده خاطره استلام انبیای بزرگ و بندگان خاص خدا است که در کنار آن به نیایش پروردگار برخاستند.

موضوع دیگری که توجه به آن در اینجا لازم است این است که آیه فوق می گوید: این نخستین خانه ای بوده است که برای مردم ساخته شده است، روشن است که منظور نخستین خانه عبادت و پرستش است، بنابراین هیچ مانعی ندارد که قبل از آن خانه های مسکونی دیگر در روی زمین وجود داشته است، و این تعبیر پاسخ روشنی است به آنها (مانند نویسندگان تفسیر المنار) که می گویند خانه کعبه نخستین بار بدست ابراهیم ساخته شد و ساخته شدن آن را بدست آدم در ردیف افسانه ها قلمداد می کنند.

در حالی که بطور مسلم قبل از ابراهیم معبد و پرستشگاه در جهان وجود داشته و انبیای پیشین همچون نوح از آن استفاده می کردند بنابراین چگونه ممکن است خانه کعبه که نخستین معبد جهان است به دست ابراهیم ساخته شده باشد.

در حالی که بطور مسلم قبل از ابراهیم معبد و پرستشگاه در جهان وجود داشته و انبیای پیشین همچون نوح از آن استفاده می کردند بنابراین چگونه ممکن است خانه کعبه که نخستین معبد جهان است به دست ابراهیم ساخته شده باشد.

به هر حال در این آیه برای کعبه علاوه بر امتیاز (نخستین پرستشگاه بودن) به دو امتیاز (مبارک) و (مایه هدایت جهانیان) بودن آن نیز اشاره شده است.

سپس در آیه بعد دو امتیاز دیگر آن را ذکر می کند، می فرماید: (در آن نشانه های روشن است (از جمله) مقام ابراهیم) (فیه ایات بینات مقام ابراهیم).

و نشانه دیگر آن آرامش و امنیت حاکم بر این شهر است چنانکه قرآن می گوید: (و هر کس که داخل آن شود در امان خواهد بود). (و من دخله کان امانا).

در جمله بعد دستور حج به همه مردم داده، می گوید: (و برای خدا بر مردم است که آهنگ خانه (او) کنند آنها که توانائی رفتن به سوی آن دارند) (و لله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا).

از این دستور تعبیر به یک بدهی و دین الهی شده است که بر ذمه عموم مردم می باشد زیرا فرموده است (و لله على الناس)؛ (برای خدا بر مردم است).

واژه (حج) در اصل به معنی قصد است و به همین جهت به جاده و راه (محجة) (بر وزن مودة) گفته می شود، زیرا انسان را به مقصد می رساند، و به دلیل و برهان (حجت) می گویند، زیرا مقصود را در بحث روشن می سازد، و اما این که این مراسم مخصوص را حج نامیده اند برای این است که به هنگام حرکت برای شرکت در این مراسم (قصد زیارت خانه خدا) می کنند و به همین دلیل در آیه فوق اضافه به بیت (خانه کعبه) شده است.

همانطور که سابقا اشاره کرده ایم مراسم زیارت خانه کعبه نخستین بار در زمان ابراهیم رسمیت یافت، و سپس بصورت یک سنت حتی در زمان عرب جاهلی ادامه یافت، و در اسلام به صورت کاملتر و خالی از هر گونه خرافه دوران جاهلی تشریع گردید.

البته از نهج البلاغه (خطبه قاصعه) و بعضی از روایات بخوبی استفاده می شود که فریضه حج از زمان آدم (عليه السلام) تشریع شده بود، ولی رسمیت یافتن آن بیشتر مربوط به زمان ابراهیم (عليه السلام) است.

حج بر هر انسانی که توانایی داشته باشد در عمر فقط یک بار واجب می شود و از آیه فوق نیز بیش از این استفاده نمی گردد زیرا حکم مطلق است و با یک بار انجام دادن امثال حاصل می شود.

تنها شرطی که در آیه برای وجوب حج ذکر شده مسأله استطاعت است که با تعبیر (من استطاع اليه سبيلا؛ کسی که توانایی راه پیمایی به سوی خانه کعبه داشته باشد) بیان شده است.

البته در روایات اسلامی و کتب فقهی، استطاعت، به معنی (داشتن زاد و توشه، و مرکب، و توانایی جسمی، و باز بودن راه، و توانایی بر اداره زندگی به هنگام بازگشت از حج) تفسیر شده است، ولی در حقیقت همه اینها در آیه فوق مندرج است، زیرا استطاعت در اصل به معنی توانایی است که شامل تمام این امور می شود.

ضمناً از آیه فوق استفاده می شود که این قانون مانند سایر قوانین اسلامی اختصاص به مسلمانان ندارد بلکه همه موظفند آن را انجام بدهند و با قاعده معروف (الکفار مکلفون بالفروع کما انهم مکلفون بالاصول؛ کافران همانطور که به اصول دین موظفند به انجام فروع نیز مکلف می باشند) با آیه فوق و مانند آن تأیید می شود، گرچه شرط صحیح بودن این گونه اعمال و عبادات این است که نخست اسلام را بپذیرند و سپس آنها را انجام بدهند ولی باید توجه داشت که عدم قبول اسلام، مسؤ ولیت آنها را در برابر اینگونه وظائف از بین نمی برد. درباره اهمیت این مراسم بزرگ، و فلسفه حج، و آثار فردی و اجتماعی آن در ذیل آیه 196 تا 203 در سوره بقره مشروحا بحث شد.

اهمیت حج

در پایان آیه، برای تأکید و بیان اهمیت مسأله حج، می فرماید: (و هر کس کفر بورزد) (و حج را ترک کند به خود زیان رسانیده زیرا) خداوند از همه جهانیان بی نیاز است) (و من کفر فان الله غنی عن العالمین).

واژه (کفر) در اصل به معنی پوشانیدن است و از نظر اصطلاح دینی معنی وسیعی دارد و هر گونه مخالفتی را با حق، چه در مرحله عقاید، و چه در مرحله دستورات فرعی باشد، شامل می شود، و اگر مشاهده می کنیم که (کفر) غالباً در مخالفت با اصول استعمال می شود دلیل بر این نیست که منحصرأ به همان معنی بوده باشد، به همین دلیل در آیه بالا در مورد (ترک حج) (بکار رفته است، و لذا در روایتی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که (کفر) را در آیه به معنی (ترک) تفسیر فرموده است.

و به عبارت دیگر کفر و فاصله گرفتن از حق - همانند ایمان و توجه به حق - مراحل و درجاتی دارد که هر کدام برای خود دارای احکام مخصوصی است، و با توجه به این حقیقت بسیاری از مشکلات که در معنی آیات و روایات مربوط به کفر و ایمان پیش می آید، حل می شود، بنابراین اگر در مورد رباخواران در (سوره بقره - 275) و همچنین در مورد ساحران (بقره - 102) تعبیر به کفر شده است به همین منظور است.

در هر حال از آیه فوق دو مطلب استفاده می شود:

نخست اهمیت فوق العاده حج است که از ترک آن تعبیر به کفر شده است، مرحوم صدوق در کتاب (من لا یحضر) از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که: به علی (علیه السلام)

فرمود: (یا علی تارک الحج و هو مستطیع کافر یقول الله تبارک و تعالی و لله علی الناس حج البيت من استطاع الیه سبیلا و من کفر فان الله غنی عن العالمین، یا علی! من سوف الحج حتی یموت بعثه الله یوم القیمة یهودیا او نصرانیا؛ ای علی! کسی که حج را ترک کند با این که توانایی دارد کافر محسوب می شود، زیرا خداوند می فرماید: بر مردمی که استطاعت دارند به سوی خانه خدا بروند لازم است حج به جا بیاورند، و کسی که کفر بورزد (آن را ترک کند) به خود زیان رسانیده است، و خداوند از آنان بی نیاز است، ای علی کسی که حج را به تأخیر بیندازد تا این که از دنیا برود خداوند او را در قیامت یهودی یا نصرانی محشور می کند).

دیگر این که: انجام این فریضه مهم الهی مانند همه فرائض و برنامه های دینی به سود مردم و برای تربیت آنها است و هیچ گونه تأثیری برای خداوند که از همگان بی نیاز است نخواهد داشت.

نکته ها:

1 - منظور از بکه چیست؟

(بکه) در اصل از ماده (بک) (بر وزن فک) به معنی ازدحام و اجتماع است، و این که به خانه کعبه، یا زمینی که خانه کعبه در آن ساخته شده است (بکه) گفته اند به خاطر ازدحام و

اجتماع مردم در آنجا است و بعید نیست که این اسم از آغاز روی آن نبوده و پس از رسمیت یافتن برای عبادت روی آن گذاشته شده باشد.

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که (مکه) نام مجموع شهر است و بکه نام محلی است که خانه کعبه در آنجا بنا شده است.

بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که بکه همان مکه بوده باشد که (م) در آن تبدیل به (ب) شده است نظیر (لازم) و (لازب) که هر دو در لغت عرب به یک معنی است.

برای نامگذاری خانه کعبه و محل آن به (بکه) وجه دیگری نیز گفته اند و آن این که ماده مزبور به معنی از بین بردن نخوت و غرور آمده است، و چون در این مرکز بزرگ، همه تبعیضات برچیده می شود و گردنکشان و مغروران همانند مردم عادی باید به نیایش برخیزند و غرور آنها به این وسیله درهم شکسته می شود به آن بکه گفته شده است.

2 - توسعه مسجد الحرام

از زمان پیامبر ﷺ به بعد هر قدر مسلمانان فزونی می یافتند و طبعا زائران خانه خدا بیشتر می شدند، مسجد الحرام از طرف خلفای وقت توسعه داده می شد.

در تفسیر (عیاشی) نقل شده که در زمان منصور، خلیفه عباسی، بر اثر کثرت حجاج می خواستند مسجد الحرام را بار دیگر توسعه دهند، منصور مردمی را که در اطراف مسجد خانه داشتند طلبید، تا خانه آنها را خریداری کند، ولی آنها به هیچ قیمتی حاضر به فروش نشدند، منصور در بن بست سختی قرار گرفته بود (زیرا از یک طرف نمی خواست با اعمال زور خانه های آنها را خراب کند چون انعکاس خوبی نداشت و از طرف دیگر آنها هم حاضر به واگذاری خانه خود نبودند) در این باره از امام صادق (علیه السلام) سؤال کرد، امام فرمود: غمناک مباش در این باره دلیل روشنی است که می توانی با آن استدلال کنی، پرسید کدام دلیل؟ فرمود: به کتاب خدا، پرسید به کجای کلام الهی؟ فرمود: به این آیه: ان اول بیت وضع للناس للذي ببكة مباركا ويرا خداوند می گوید: (نخستین خانه ای که برای مردمان ساخته شد، خانه

کعبه بود بنابراین اگر آنها پیش از بنای کعبه خانه ساخته بودند اطراف خانه کعبه مال آنها بود، ولی اگر خانه کعبه مقدم بوده، این حریم (تا آنجا که مورد نیاز زائران خانه خداست) متعلق به کعبه است!

منصور دستور داد آنها را حاضر ساختند و به همین سخن در برابر آنها استدلال کرد آنان در پاسخ فرو ماندند و گفتند: هر طور مایل باشی موافق خواهیم بود.

باز در همان تفسیر نقل شده، که نظیر این حادثه در زمان مهدی عباسی تکرار شد، مهدی از فقهای وقت سؤال کرد همه گفتند: اگر مالکان خانه ها راضی نباشند ملک غصبی را نمی توان داخل مسجدالحرام کرد، علی بن یقطین اجازه خواست تا این مسأله را از موسی بن جعفر (علیه السلام) سؤال کند، مهدی به والی مدینه نوشت تا حل این مشکل را از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) بخواهد حضرت فرمود: بنویس (بسم الله الرحمن الرحيم اگر خانه کعبه اول بنا شده و مردم سپس در کنار آن فرود آمده اند فضای اطراف آن متعلق به خانه کعبه است، و اگر سکونت مردم در آنجا مقدم بر خانه کعبه بوده آنها سزاوارترند).

چون پاسخ به (مهدی عباسی) رسید به قدری خوشحال شد که نامه را گرفت و بوسید، سپس دستور داد خانه ها را خراب کردند، صاحبان خانه به خدمت امام موسی بن جعفر (علیه السلام) رفتند و تقاضا کردند نامه ای در این باب به مهدی بنویسد تا قیمت خانه های آنها را رد کند. حضرت در نامه نوشت: (چیزی به آنان عطا کن)، او هم آنها را راضی کرد.

این دو روایت (استدلال لطیفی) در بردارد که با موازین متداول حقوقی نیز کاملاً قابل تطبیق است، و آن اینکه معبدی همچون خانه کعبه به هنگامی که در زمین بکری ساخته شود تا شعاع احتیاجات خود نسبت به آن زمین اولویت دارد، البته تا آن روز که این احتیاج جنبه ضرورت پیدا نکرده دیگران هم می توانند از حریم آن استفاده کنند، اما آن روز که نیاز مبرم پیدا شد از حق اولویت نخستین می توان استفاده کرد.

3 - امتیازات خانه کعبه:

در این دو آیه برای کعبه علاوه بر امتیاز (نخستین پرستشگاه بودن) چهار امتیاز دیگر ذکر شده است:

1 - (مبارک)

(مبارک) به معنی پر برکت و پر فایده است، و کعبه از این جهت مبارک است که هم از نظر معنوی و هم از نظر مادی در یکی از پر برکت ترین سرزمینهای جهان است، برکات معنوی این سرزمین و جذبه های الهی و تحرک و جنبش و وحدتی که در پرتو آن مخصوصاً در مراسم حج به وجود می آید بر هیچکس پوشیده نیست، و اگر تنها به جنبه های صوری مراسم حج اکتفا نشود و روح و فلسفه آن زنده گردد آنگاه برکت واقعی آن آشکارتر خواهد بود.

از نظر مادی: با اینکه سرزمین خشک و بی آب و علفی است و به هیچ وجه از نظر طبیعی مناسب شرائط زندگی نیست این شهر در طول تاریخ همواره یکی از شهرهای آباد و پر تحرک و یک مرکز آماده برای زندگی و حتی برای تجارت بوده است.

2 - (هدی للعالمین)

کعبه مایه هدایت جهانیان است و مردم از نقاط دور و نزدیک، صفحات خشکی و دریا را زیر پا می گذارند و به این عبادتگاه بزرگ جلب می شوند و در مراسم با شکوه حج که از زمان ابراهیم همچنان رایج بوده شرکت می کنند، حتی عرب جاهلی نیز کعبه را گرامی می داشت، و مراسم حج را به عنوان اینکه آئین ابراهیم است با اینکه با خرافات آمیخته شده بود انجام می داد، و در پرتو همان مراسم ناقص خود تا حدود زیادی از کارهای نادرست خود موقتاً دست برمی داشت و به این ترتیب همگان حتی بت پرستان از هدایت این خانه بزرگ بهره مند می شدند، جاذبه معنوی این سرزمین و این خانه مقدس چنان است که همه را بی اختیار تحت تأثیر خود قرار می دهد.

3 - (فیه آیات بینات مقام ابراهیم)

در این خانه نشانه های روشنی از خداپرستی و توحید و معنویت به چشم می خورد، و دوام و بقای آن در طول تاریخ در برابر دشمنان نیرومندی که قصد نابود ساختن آن را داشتند یکی از این نشانه ها است، آثاری که از پیامبر بزرگی همچون ابراهیم (علیه السلام) در کنار آن باقی مانده مانند زمزم، صفا، مروه، رکن حطیم حجر الاسود، حجر اسماعیل که هر کدام تاریخ مجسمی از قرون و اعصار گذشته است و روشنگر خاطره های عظیم و جاویدان می باشد، از دیگر نشانه ها است.

از میان این نشانه های روشن، مقام ابراهیم به خصوص ذکر شده، زیرا محلی است که در آن ابراهیم ایستاد، به خاطر بنای کعبه، و یا به خاطر انجام مراسم حج و یا برای دعوت عمومی مردم برای انجام این مراسم بزرگ، و در هر حال از مهمترین آیات مزبور است و خاطرات بی نظیری از فداکاریها، اخلاصها، و اجتماعها را زنده می کند.

در این که منظور از (مقام ابراهیم) خصوص آن نقطه ای است که هم اکنون سنگ مخصوصی که اثر پای ابراهیم بر آن نمایان است در آنجا است، یا منظور از آن تمام (حرم مکه) و یا (تمام مواقف حج) است، در میان مفسران گفتگو است ولی در روایتی که از امام صادق (علیه السلام) در کتاب کافی نقل شده اشاره به همان احتمال اول شده است.

4 - (و من دخله کان آمناً)

ابراهیم (علیه السلام) بعد از بنای خانه کعبه امنیت شهر مکه را از خداوند درخواست نمود و گفت: (رب اجعل هذا بلداً آمناً؛ خداوند! این سرزمین را سرزمین امن و امانی قرار بده) (ابراهیم - 35) خداوند دعای ابراهیم را اجابت کرد و آن را یک مرکز امن قرار داد که هم مایه آرامش روح و امنیت اجتماع مردمی است که به آن می آیند و از آن الهام می گیرند و هم از نظر قوانین مذهبی، امنیت آن آنچنان محترم شمرده شده که هر گونه جنگ و مبارزه در آن ممنوع است.

مخصوصاً در اسلام (کعبه) بعنوان یک مأمن و پناهگاه شناخته شده، و حتی حیوانات این سرزمین از هر نظر باید در امنیت باشند و کسی مزاحم آنها نشود، افراد انسانی که به آن پناه می‌برند نیز در امان هستند حتی اگر قاتل و جانی باشند نمی‌توان متعرض آنها شد، ولی برای این که این احترام خاص خانه کعبه مورد سوء استفاده قرار نگیرد، و حق مظلومان پایمال نگردد اگر افراد جنایتکار و مجرمی به آن پناهنده شوند دستور داده شده آنها را از نظر آب و غذا در مضیقه قرار دهند، تا مجبور گردند آنجا را ترک گویند، و آنها را به کیفر برسانند.

آیه (98) تا (101) و ترجمه

(قل یا اهل الکتاب لم تکفرون بایت الله و الله شهید علی ما تعملون) (98) (قل یا اهل الکتاب لم تصدون عن سبیل الله من امن تبغونها عوجا و انتم شهداء و ما الله بغفل عما تعملون) (99) (یا ایها الذین امنوا ان تطيعوا فريقا من الذین اوتوا الکتاب یردوکم بعد ائمنکم کافرین) (100) (و کیف تکفرون و انتم تتلی علیکم آیات الله و فیکم رسوله و من یعتصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم) (101)

ترجمه:

98 - بگو: (ای اهل کتاب! چرا به آیات خدا کفر می ورزید؟! و خدا گواه بر اعمالی که انجام می دهید!).

99 - بگو: (ای اهل کتاب! چرا افرادی را که ایمان آورده اند، از راه خدا باز می دارید، و می خواهید این راه را کج سازید؟! در حالی که شما (به درستی این راه) گواه هستید؛ و خداوند از آنچه انجام می دهید غافل نیست.

100 - ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از گروهی از اهل کتاب (که کارشان نفاق افکنی و شعله ور ساختن آتش کینه و عداوت است) اطاعت کنید شما را پس از ایمان به کفر باز می گردانند.

101 - و چگونه ممکن است شما کافر شوید با اینکه (در دامن وحی قرار گرفته اید و) آیات خدا بر شما خوانده می شود، و پیامبر او در میان شماست؟! (بنابراین، به خدا تمسک جوید!) و هر کس به خدا تمسک جوید، به راه راست، هدایت شده است.

شان نزول:

از مجموع آنچه در کتب شیعه و اهل تسنن درباره شأن نزول این آیات نقل شده چنین استفاده می شود که: یکی از یهودیان به نام (شاس بن قیس) که پیرمردی تاریک دل و در کفر

و عناد کم نظیر بود روزی از کنار مجمع مسلمانان می گذشت، دید جمعی از طایفه (اوس) و (خزرج) که سالها با هم جنگهای خونینی داشتند، در نهایت صفا و صمیمیت گرد هم نشسته، مجلس انسی به وجود آورده اند، و آتش اختلافات شدیدی که در جاهلیت در میان آنها شعله ور بود به کلی خاموش شده است.

او از دیدن این صحنه بسیار ناراحت شد و با خود گفت اگر اینها تحت رهبری محمد ﷺ از همین راه پیش روند موجودیت یهود به کلی در خطر است، در این حال نقشه ای به نظر او رسید، و یکی از جوانان یهودی را دستور داد که به جمع آنها بپیوندد، و حوادث خونین (بغات) (محلّی که جنگ شدید اوس و خزرج در آن نقطه واقع شد) به یاد آنها بیاورد، و آن حوادث را پیش چشم آنها مجسم سازد.

اتفاقا این نقشه که با مهارت به وسیله آن جوان یهودی پیاده شد، مؤثر واقع گردید و جمعی از مسلمانان از شنیدن این جریان به گفتگو پرداختند، و حتی بعضی از افراد طایفه (اوس) و (خزرج) یکدیگر را به تجدید آن صحنه ها تهدید کردند، چیزی نمانده بود که آتش خاموش شده دیرین بار دیگر شعله ور گردد.

خبر به پیامبر ﷺ رسید، فوراً با جمعی از مهاجرین به سراغ آنها آمد، و با اندرزهای مؤثر و سخنان تکان دهنده خود آنها را بیدار ساخت.

جمعیت چون سخنان آرام بخش پیامبر را شنیدند از تصمیم خود برگشتند، و سلاحها را بر زمین گذاشته، دست در گردن هم افکنده، به شدت گریه کردند، و دانستند این از نقشه های دشمنان اسلام بوده است، و صلح و صفا و آشتی بار دیگر کینه هایی را که می خواست زنده شود شستشو داد.

در این هنگام چهار آیه فوق نازل شد که در دو آیه نخست، یهودیان اغوا کننده را نکوهش می کنند، و در دو آیه بعد به مسلمانان هشدار می دهد.

تفسیر:

نفاق افکنان

در نخستین آیه مورد بحث روی سخن به اهل کتاب که منظور در اینجا یهود است می باشد، و خداوند به پیغمبرش فرمان می دهد که با زبان ملامت و سرزنش از آنها بپرسد انگیزه آنها در کفر ورزیدن به آیات خدا چیست؟ در حالی که می دانند خداوند از اعمال آنان آگاه است.

قرآن می گوید: (بگو: ای اهل کتاب! چرا به آیات خدا کفر می ورزید با آنکه خدا گواه بر اعمال شماست) (قل یا اهل الکتاب لم تکفرون بایات الله و الله شهید علی ما تعملون). منظور از (آیات خدا) در اینجا یا آیاتی است که در تورات درباره نشانه های پیامبر اسلام وارد شده بود، و یا مجموعه آیات و معجزاتی است که به پیامبر اسلام نازل گردید و حکایت از حقانیت او می کرد.

سپس در آیه بعد آنها را ملامت می کند که اگر خود شما حاضر به پذیرفتن حق نیستید چه اصراری دارید که دیگران را نیز از راه خدا منحرف سازید و راه مستقیم الهی را در نظر آنها کج و نادرست جلوه دهید؟ قرآن می گوید: (بگو: ای اهل کتاب! چرا افرادی را که ایمان آورده اند از راه خدا باز می دارید و می خواهید این راه را کج سازید در حالی که شما (به درستی این راه) گواه هستید). (قل یا اهل الکتاب لم تصدون عن سبیل الله من آمن تبغونها عوجا و انتم شهداء).

در حالی که شما باید نخستین دسته ای باشید که این منادی الهی را (لیک) گوئید، زیرا بشارات ظهور این پیامبر قبلا در کتب شما داده شده و شما گواه بر آنید.

بنابراین چرا با سمپاشیها و وسوسه ها و القای شبهات و روشن ساختن آتش کینه های فراموش شده، مردم را از راه مستقیم الهی دور می سازید، و علاوه بر انحراف خود بار سنگین مسئولیت انحراف دیگران را نیز بر دوش می کشید؟! چرا؟

در پایان آیه آنها را تهدید می کند که: (خدا هرگز از اعمال شما غافل نیست) (وما الله بغافل عما تعملون).

شاید تعبیر به (عدم غفلت خداوند) در اینجا بخاطر این باشد، که: یهود برای پیشبرد مقاصد شوم خود غالباً دست به نقشه های مخفیانه و توطئه های پنهانی می زدند، که در افراد غافل و بی اطلاع زود مؤثر واقع می شد، و لذا می فرماید: اگر بعضی از مردم بخاطر غفلت تحت تأثیر توطئه های شوم شما قرار گیرند، خداوندی که از اسرار نهان و آشکار آنها آگاه است، غافل نخواهد بود، و مجازات او در انتظار شما است!.

سپس در آیه بعد روی سخن را به مسلمانان اغفال شده کرده، می گوید: (ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از جمعی از اهل کتاب (که کارشان نفاق افکنی و شعله ور ساختن آتش کینه و عداوت در میان شماست) اطاعت کنید شما را پس از ایمان به کفر باز می گردانند) (یا ایها الذین آمنوا ان تطیعوا فریقا من الذین اوتوا الكتاب یردوکم بعد ایمانکم کفرین).

به این ترتیب به آنها هشدار می دهد که اگر تحت تأثیر سخنان مسموم دشمن واقع شوند، و به آنها اجازه دهند که در میان افرادشان نفوذ کنند، و به وسوسه های آنها ترتیب اثر دهند، چیزی نخواهد گذشت که رشته ایمان را به کلی خواهند گسست و به سوی کفر باز می گردند، زیرا دشمن، نخست می کوشد آتش عداوت را در میان آنها شعله ور سازد و آنها را به جان هم بیفکند و مسلماً به این مقدار قناعت نخواهد کرد، و به وسوسه های خود همچنان ادامه می دهد تا به کلی آنها را از اسلام بیگانه سازد.

از آنچه گفته شد، روشن می شود که منظور از بازگشت به کفر که در آیه فوق به آن اشاره شده، (کفر حقیقی و بیگانگی مطلق) از اسلام است و نیز ممکن است منظور از (کفر) همان عداوتها و دشمنیهای دوران جاهلیت باشد، که آن خود یکی از شعبه ها و نشانه های کفر محسوب می شود، چه اینکه ایمان سرچشمه محبت و برادری است، و کفر سرچشمه پراکندگی و عداوت است.

در آخرین آیه مورد بحث به صورت تعجب از مؤمنان سؤال می‌کند: (و چگونه ممکن است شما کافر شوید با اینکه (در دامن وحی قرار گرفته اید) و آیات خدا بر شما خوانده می‌شود و پیامبر او در میان شماست) (و کیف تکفرون و انتم تتلى عليكم آیات الله و فيكم **رسوله**) این جمله در حقیقت اشاره به این است که اگر دیگران گمراه شوند، زیاد جای تعجب نیست، تعجب در این است که افرادی که پیامبر را در میان خود می‌بینند، و دائماً با عالم وحی در تماس هستند چگونه ممکن است گمراه گردند، و مسلماً اگر چنین اشخاصی گمراه شوند، مقصر اصلی خود آنها هستند و مجازاتشان بسیار دردناک خواهد بود.

در پایان این آیات به مسلمانان توصیه می‌کند، که برای نجات خود از وسوسه های دشمنان، و برای هدایت یافتن به صراط مستقیم، دست به دامن لطف پروردگار بزنند، و به ذات پاک او و آیات قرآن مجید متمسک شوند، و قرآن می‌گوید: (و هر کس به خدا تمسک جوید به راه مستقیم هدایت شده است) (و من يعتصم بالله فقد هدى الى صراط مستقیم).

از نکته هایی که در این آیات جلب توجه می‌کند این است که در دو آیه اول که روی سخن در آن به یهود است به صورت خطاب بالواسطه است، زیرا به پیامبر دستور می‌دهد که این مطالب را به آنها بگوید، لذا با کلمه قل (بگو) شروع شده است، اما در دو آیه اخیر که روی سخن به مؤمنان است، خطاب بدون واسطه صورت گرفته، و بدون کلمه (قل) شروع شده است، و این نشانه نهایت لطف و توجه خاص خداوند به بندگان با ایمان است.

آیه (102) (103) و ترجمه

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَا إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ) (102) (واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا واذكروا نعمت الله عليكم أذ كنتم أعداء فألف بين قلوبكم فأصبحتم بنعمته إخواناً وكنتم على شفا حفرة من النار فأنقذكم منها كذلك يبين الله لكم آيته لعلكم تهتدون) (103)

ترجمه:

102 - ای کسانی که ایمان آورده اید! آنچنان که حق تقوی و پرهیزکاری است، از خدا پرهیزید! و از دنیا نروید، مگر اینکه مسلمان باشید! (باید گوهر ایمان را تا پایان عمر حفظ کنید!)

103 - و همگی به ریسمان خدا (قرآن و اسلام و هر گونه وسیله ارتباط دیگر) چنگزنید، و پراکنده نشوید! و نعمت (بزرگ) خدا را بر خود، به یاد آرید که چگونه دشمنیکدیگر بودید، و او میان دلهای شما، الفت ایجاد کرد، و به برکت نعمت او، برادرشدید! و شما بر لب حفرة ای از آتش بودید، خدا شما را از آن نجات داد؛ این چنین، خداوند آیات خود را برای شما آشکار می سازد، شاید هدایت شوید.

شان نزول:

می دانیم که در دوران جاهلیت دو قبیله بزرگ در مدینه به نام (اوس) و (خزرج) وجود داشتند که بیش از یکصد سال! جنگ و خونریزی و اختلاف در میان آن دو جریان داشت، و هر چند وقت ناگهان به جان یکدیگر می افتادند و خسارات جانی و مالی فراوانی به یکدیگر وارد می کردند.

یکی از موفقیت‌های بزرگ پیغمبر ﷺ پس از هجرت به مدینه، این بود که به وسیله اسلام صلح و صفا در میان آن دو ایجاد کرد، و با اتحاد آنها جبهه نیرومندی در مدینه به وجود آمد.

اما از آنجا که ریشه های اختلاف فوق العاده زیاد و نیرومند، و اتحاد تازه و جوان بود گاه بیگاه، بر اثر عواملی، اختلافات فراموش شده شعله ور می شد، که به زودی در پرتو تعلیمات اسلام و تدبیر پیامبر ﷺ خاموش می گشت.

در آیات پیش نمونه ای از بروز اختلافات را بر اثر تحریکات دشمنان دانا مشاهده کردیم، ولی این آیات اشاره به نوع دیگری از این اختلافات است که بر اثر دوستان نادان و تعصبهای جاهلانه به وجود آمد.

می گویند روزی دو نفر از قبیله (اوس) و (خزرج) به نام (ثعلبه بن غنم) و (اسعد بن زراره) در برابر یکدیگر قرار گرفتند، و هر کدام افتخاراتی را که بعد از اسلام نصیب قبیله او شده بود بر می شمرد، (ثعلبه) گفت: خزیمه بن ثابت (ذوالشهادتین) و حنظله (غسیل الملائکه) که هر کدام از افتخارات مسلمانانند، از ما هستند، و همچنین عاصم بن ثابت، و سعد بن معاذ از ما می باشند.

در برابر او (اسعد بن زراره) که از طایفه خزرج بود گفت: چهار نفر از قبیله ما در راه نشر و تعلیم قرآن خدمت بزرگی انجام دادند: ابی بن کعب، و معاذ بن جبل، و زید بن ثابت، و ابو زید، به علاوه (سعد بن عباد) رئیس و خطیب مردم مدینه از ما است.

کم کم کار به جای باریک کشید، و قبیله دو طرف از جریان آگاه شدند، و دست به اسلحه کرده، در برابر یکدیگر قرار گرفتند، بیم آن می رفت که بار دیگر آتش جنگ بین آنها شعله ور گردد و زمین از خون آنها رنگین شود!

خبر به پیامبر ﷺ رسید، حضرت فوراً به محل حادثه آمد، و با بیان و تدبیر خاص خود به آن وضع خطرناک پایان داد، و صلح و صفا را در میان آنها برقرار نمود. آیات فوق در اینجا نازل گردید و به صورت یک حکم عمومی همه مسلمانان را با بیان مؤثر و مؤکدی دعوت به اتحاد نمود.

تفسیر:

دعوت به تقوی

در این آیه نخست دعوت به تقوی شده است تا مقدمه ای برای دعوت به سوی اتحاد باشد، در حقیقت دعوت به اتحاد بدون استمداد از یک ریشه اخلاقی و عقیده ای بی اثر و یا بسیار کم اثر است، به همین دلیل در این آیه کوشش شده است تا عوامل ایجاد کننده اختلاف و پراکندگی در پرتو ایمان و تقوی تضعیف گردند، لذا افراد با ایمان را مخاطب ساخته و می گوید (همگی از خدا پرهیزید، و حق تقوی و پرهیزگاری را انجام دهید). (یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته)

در اینکه منظور از (حق تقوی) چیست؟ در میان مفسران سخن بسیار است اما شک نیست که حق تقوی آخرین و عالیتترین درجه پرهیزگاری است، که پرهیز از هرگونه گناه و عصیان و تعدی و انحراف از حق را شامل می گردد، و لذا در تفسیر (الدر المنثور) از پیامبر ﷺ و در تفسیر (عیاشی) و (معانی الاخبار) از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که در تفسیر (حق تقوی) فرمودند: (ان يطاع فلا يعصى و يذكر فلا ينسى و يشكر فلا يكفر) یعنی؛ (حق تقوی) و پرهیزگاری این است که پیوسته اطاعت فرمان او کنی، و هیچگاه معصیت ننمایی، همواره به یاد او باشی، و او را فراموش نکنی، و در برابر نعمتهای او شکرگزار باشی و کفران نعمت او ننمایی).

بدیهی است انجام این دستور همانند همه دستورات الهی بستگی به میزان توانایی انسان دارد بنابراین آیه فوق با آیه 16 سوره تغابن که می گوید: (فاتقوا الله ما استطعتم)؛ (تا آنجا که توانایی دارید پرهیزگاری پیشه کنید) هیچگونه منافاتی ندارد و گفتگو درباره تضاد این دو آیه و نسخ یکی به وسیله دیگری به کلی بی اساس است.

البته آیه دوم در حقیقت بیان قید و به اصطلاح تخصیص در آیه اول است و آن را مقید به مقدار توانایی انسان می کند و از آنجا که ظاهراً در میان قدما گاهی کلمه (نسخ) بر (تخصیص

(اطلاق می شده ممکن است منظور کسانی که آیه دوم را ناسخ آیه اول دانسته اند همان (تخصیص) بوده باشد.

به هر حال در پایان آیه هشدار می دهد به طایفه اوس و خزرج و همه مسلمانان جهان که به هوش باشند، تنها اسلام آوردن کافی نیست، مهم آن است که ایمان و اسلام خود را تا واپسین ساعات عمر حفظ کنند، و با روشن ساختن آتشهای خاموش شده کینه های دوران جاهلی و پیروی از تعصبات نابخردانه، ایمان و اعمال پاک خود را بر باد ندهند، تا عاقبت و پایان کار آنها به بدبختی نگراید، لذا با تأکید می فرماید: (مراقب باشید که از دنیا جز با ایمان و اسلام بیرون نروید. **(ولا تموتن الا وانتم مسلمون)**).

دعوت به سوی اتحاد

در آیه بحث نهایی که همان (مسأله اتحاد و مبارزه با هر گونه تفرقه) باشد مطرح شده و می فرماید: (همگی به ریسمان الهی چنگ بزنید، و از هم پراکنده نشوید) **(واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا)** درباره اینکه منظور از (حبل الله) (ریسمان الهی) چیست؟ مفسران احتمالات مختلفی ذکر کرده اند، بعضی می گویند منظور از آن قرآن است، و بعضی می گویند اسلام، و بعضی دیگر گفته اند منظور خاندان پیامبر و ائمه معصومین هستند.

در روایاتی که از پیامبر ﷺ و ائمه اهل بیت نقل شده نیز همین تعبیرات گوناگون دیده می شود، مثلا در تفسیر در (الدر المنثور) از پیغمبر اکرم ﷺ و در کتاب (معانی الاخبار) از امام سجاد (علیه السلام) نقل شده که فرمودند: (حبل الله قرآن است)، و در تفسیر (عیاشی) از امام باقر (علیه السلام) که فرمود: (ریسمان الهی آل محمد ﷺ می باشند، که مردم مأمور به تمسک به آن هستند).

ولی نه این احادیث و نه آن تفسیرها، هیچ کدام با یکدیگر اختلاف ندارند، زیرا منظور از ریسمان الهی هر گونه وسیله ارتباط با ذات پاک خداوند است، خواه این وسیله، اسلام باشد،

یا قرآن، یا پیامبر و اهل بیت او، و به عبارت دیگر تمام آنچه گفته شد، در مفهوم وسیع (ارتباط با خدا) که از معنی (حبل الله) استفاده می شود، جمع است.

تعبیر به (حبل الله) برای چیست؟

نکته جالب اینکه تعبیر از این امور به (حبل الله) در واقع اشاره به یک حقیقت است، که انسان در شرائط عادی و بدون داشتن مربی و راهنما، در قعر دره طبیعت، و چاه تاریک غرائز سرکش، و جهل و نادانی باقی خواهد ماند. و برای نجات از این دره و بر آمدن از این چاه نیاز به رشته و ریسمان محکمی دارد که به آن چنگ بزند و بیرون آید، این رشته محکم همان ارتباط با خدا از طریق قرآن و آورنده قرآن و جانشینان واقعی او می باشد، که مردم را از سطوح پائین و پست بالا برده و به آسمان تکامل معنوی و مادی می رسانند.

دشمنان دیروز و برادران امروز

سپس قرآن به نعمت بزرگ اتحاد و برادری اشاره کرده و مسلمانان را به تفکر در وضع اندوه بار گذشته، و مقایسه آن (یراکندگی) با این (وحدت) دعوت می کند، و می گوید: (فراموش نکنید که در گذشته چگونه با هم دشمن بودید ولی خداوند در پرتو اسلام و ایمان دلهای شما را به هم مربوط ساخت، و شما دشمنان دیروز، برادران امروز شدید) (واذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا) و جالب توجه اینکه کلمه نعمت را دو بار در این جمله تکرار کرده و به این طریق اهمیت موهبت اتفاق و برادری را گوش زد می کند.

نکته دیگر اینکه مسأله تألیف قلوب مؤمنان را به خود نسبت داده، می گوید: (خدا در میان دلهای شما الفت ایجاد کرد) و با این تعبیر، اشاره به یک معجزه اجتماعی اسلام شده، زیرا اگر سابقه دشمنی و عداوت پیشین عرب را درست دقت کنیم که چگونه کینه های ریشه دار در طول سالهای متمادی در دلهای آنها انباشته شده بود، و چگونه یک موضوع جزئی و ساده کافی بود آتش جنگ خونینی در میان آنها بیفروزد مخصوصاً با توجه به اینکه مردم

نادان و بی سواد و نیمه وحشی معمولاً افرادی لجوج و انعطاف ناپذیرند، و به آسانی حاضر به فراموش کردن کوچکترین مسائل گذشته نیستند، در این صورت اهمیت این (معجزه بزرگ اجتماعی) اسلام آشکار می شود، و ثابت می گردد که از طرق عادی و معمولی امکان پذیر نبود که در طی چند سال، از چنان ملت پراکنده و کینه توز و نادان و بی خبر، ملتی واحد و متحد و برادر بسازند.

اعتراف مورخان و دانشمندان

اهمیت موضوع فوق (وحدت و برادری در میان قبائل کینه توز عرب) از نظر دانشمندان و مورخان حتی دانشمندان و مورخان غیر مسلمان مخفی نمانده و همگی با اعجاب فراوان از آن یاد کرده اند، به عنوان نمونه:

(جان دیون پورت) دانشمند معروف انگلیسی می نویسد: (... محمد یک نفر عرب ساده، قبائل پراکنده کوچک و برهنه و گرسنه کشور خودش را مبدل به - یک جامعه فشرده و با انضباط نمود و در میان ملل روی زمین آنها را با صفات و اخلاق تازه ای معرفی کرد، و در کمتر از سی سال، این طرز و روش امپراطور قسطنطنیه را مغلوب کرد، و سلاطین ایران را از بین برد. سوریه و بین النهرین و مصر را تسخیر کرد و دامنه فتوحاتش را از اقیانوس اطلس تا کرانه دریای خزر و تا رود سیحون بسط داد.

(توماس کارل) می گوید: (خداوند عرب را بوسیله اسلام از تاریکیها بسوی روشنائیها هدایت فرمود، از ملت خموش و راکدی که نه صدائی از آن می آمد و نه حرکتی محسوس بود، ملتی بوجود آورد که از گمنامی بسوی شهرت، از سستی بسوی بیداری، از پستی بسوی فراز، و از عجز و ناتوانی بسوی نیرومندی سوق داده شده، نورشان از چهار سوی جهان می تابید. از اعلان اسلام یک قرن بیشتر نگذشته بود که مسلمانان یک پا در هندوستان و پای دیگری در اندلس نهادند و بالاخره در همین مدت کوتاه اسلام بر نصف دنیا نورافشانی می کرد).

(دکتر گوستاولوبون) به این حقیقت این چنین اعتراف کرده است: (... تا زمان این حادثه حیرت انگیز یعنی (اسلام) که دفعتاً نژاد عرب را به لباس جهانگیری و خلاق معانی بما نشان داد، هیچیک از قسمتهای عربستان نه جزء تاریخ تمدن شمرده می شد و نه از حیث علم یا مذهب نشانی از آن بود.

(نهری) دانشمند و سیاستمدار فقید هندی در این باره می نویسد: (... سرگذشت عرب و داستان اینکه چگونه به سرعت در آسیا و اروپا و افریقا توسعه یافتند و فرهنگ و تمدن عالی و بزرگی را بوجود آوردند یکی از شگفتیهای تاریخ بشری می باشد، نیرو و فکر تازه ای که عربها را بیدار ساخت و ایشان را از اعتماد بنفس و قدرت سرشار ساخت (اسلام) بود...).

سپس قرآن می گوید: (شما در گذشته در لبه گودالی از آتش بودید که هر آن ممکن بود در آن سقوط کنید و همه چیز شما خاکستر گردد)، اما خداوند شما را نجات داد و از این پرتگاه به نقطه امن و امانی که همان نقطه برادری و محبت بود رهنمون ساخت. (و کنتم علی شفا

حفرة من النار فانقذکم منها)

(شفا) در اصل لغت به کناره چاه و یا خندق و مانند آن گویند، و شاید اطلاق (شفه) بر لب نیز بهمین مناسبت باشد، و همچنین استعمال این کلمه در بهبودی از بیماری نیز بخاطر آن است که انسان در کناره (سلامت و تندرستی) قرار می گیرد.

در اینکه منظور از (نار) در آیه آتش دوزخ است یا آتش های این جهان در میان مفسران گفتگو شده است، ولی با توجه به مجموع آیه چنین بنظر می رسد که نار کنایه از جنگها و نزاعهایی بوده که هر لحظه در دوران جاهلیت به بهانه ای در میان اعراب شعله ور می شد، قرآن مجید باین جمله اوضاع خطرناک عصر جاهلیت را منعکس می سازد که هر لحظه خطر جنگ و خونریزی آنها را تهدید می کرد و خداوند در پرتو نور اسلام آنها را از آن وضع نجات داد و مسلماً با نجات یافتن از وضع خطرناک گذشته از آتش سوزان دوزخ نیز نجات یافتند.

در پایان آیه برای تأکید بیشتر می گوید: (خداوند این چنین آیات خود را روشن می سازد تا هدایت شوید) (كذلك يبين الله لكم آياته لعلكم تهتدون).

بنابراین هدف نهایی هدایت و نجات شما است و چون پای منافع و سرنوشت شما در میان است باید به آنچه گفته شد اهمیت فراوان دهید.

نقش اتحاد در بقای ملت‌ها

با تمام گفتگوهایی که درباره اثر اعجاز آمیز اتحاد در پیشرفت اهداف اجتماعی و سربلندی اجتماعات گفته شده است، می توان گفت هنوز اثر واقعی آن شناخته نشده است. امروز سدهای عظیمی در نقاط مختلف جهان برپا شده که مبدأ تولید بزرگترین نیروهای صنعتی است و سرزمینهای وسیعی را زیر پوشش آبیاری و روشنائی خود قرار داده است، اگر درست فکر کنیم می بینیم این قدرت عظیم چیزی جز نتیجه بهم پیوستن قدرتهای ناچیز دانه های باران نیست و آنگاه به اهمیت اتحاد و کوششهای دسته جمعی انسانها واقف می شویم. در احادیث فراوانی که از پیامبر و پیشوایان بزرگ اسلام به ما رسیده به لزوم و اهمیت این موضوع با عبارات مختلفی اشاره شده است:

در یک مورد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: (المؤمن للمؤمن كالبنيان يشيد بعضه بعضا؛ افراد با ایمان نسبت به یکدیگر همانند اجزای یک ساختمانند که هر جزئی از آن جزء دیگر را محکم نگاه می دارد).

و نیز فرمود: (المؤمن كالنفس الواحدة؛ مؤمنان همچون یک روحند). و نیز می فرماید: (مثل المؤمنین في توأدهم و تراحمهم كمثل الجسد الواحد اذا اشتكى بعضه تداعى سائر بالسر و الحمى؛ مثل افراد با ایمان در دوستی و نیکی به یکدیگر همچون اعضای یک پیکر است که چون بعضی از آن رنجور شود و به درد آید اعضای دیگر را قرار و آرامش نخواهد بود).

آیه (104) و ترجمه

(ولتكن منكم امة يدعون الى الخير ويأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر واولئك هم
المفلحون) (104)

ترجمه:

104 - باید از میان شما جمعی دعوت به نیکی، و امر به معروف و نهی از منکر کنند! و
آنها همان رستگارانند.

تفسیر:

دعوت به حق و مبارزه با فساد

به دنبال آیات پیشین که مسأله اخوت و اتحاد را توصیف می کرد در این آیه اشاره به
مسأله (امر به معروف) و (نهی از منکر) شده که در حقیقت یک پوشش اجتماعی برای
محافظت جمعیت است، زیرا اگر مسأله امر به معروف و نهی از منکر در میان نباشد عوامل
مختلفی که دشمن بقای (وحدت اجتماعی) هستند، همچون موریانه از درون، ریشه های
اجتماع را می خورند، و آن را از هم متلاشی می سازند، بنابراین حفظ وحدت اجتماعی بدون
نظارت عمومی ممکن نیست!.

در آیه فوق دستور داده شده که همواره در میان مسلمانان باید امتی باشند که این دو وظیفه
بزرگ اجتماعی را انجام دهند: مردم را به نیکی ها دعوت کنند، و از بدیها باز دارند. (و
لتكن منكم امة يدعون الى الخير ويأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر).

(امت) در اصل از ماده (ام) به معنی هر چیزی است که اشیا دیگری به آن بضمیمه گردد
و به همین جهت (امت) به جماعتی که جنبه وحدتی در میان آنها باشد گفته می شود خواه
وحدت از نظر زمان یا از نظر مکان و یا از نظر هدف و مرام باشد، بنابراین به اشخاص متفرق
و پراکنده (امت) گفته نمی شود.

و در پایان آیه تصریح می کند که فلاح و رستگاری تنها از این راه ممکن است. (و اولئک هم المفلحون).

سؤال:

در اینجا این سؤال پیش می آید که ظاهر (منکم امة) این است که این امت بعضی از جمعیت مسلمانان را تشکیل می دهد، نه همه آنها را، و به این ترتیب وظیفه امر به معروف و نهی از منکر جنبه عمومی نخواهد داشت، بلکه وظیفه طایفه خاصی است، اگر چه انتخاب و تربیت این جمعیت، وظیفه همه مردم است، و به عبارت دیگر این دو وظیفه واجب کفائی است نه عینی، با اینکه از دیگر آیات قرآن بر می آید که این دو وظیفه جنبه عمومی دارد، و به عبارت دیگر واجب عینی است نه واجب کفائی، مثلاً در چند آیه بعد از این آیه می خوانیم: (کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر؛ شما بهترین امتی بودید که بسود مردم مبعوث شدید، چه اینکه امر به معروف و نهی از منکر می کنید) و در سوره (والعصر) می فرماید: (همه مردم در زیانند جز آنان که ایمان و عمل صالح دارند و دعوت به حق و توصیه به صبر و استقامت می کنند) طبق این آیات و مانند آنها این دو وظیفه اختصاص به دسته معینی ندارد.

پاسخ

دقت در مجموع این آیات پاسخ سؤال را روشن می سازد، زیرا چنین استفاده می شود که (امر به معروف و نهی از منکر) دو مرحله دارد: یکی (مرحله فردی) که هر کس موظف است به تنهایی ناظر اعمال دیگران باشد، و دیگری (مرحله دسته جمعی) که امتی مؤظفند برای پایان دادن به نابسامانیهای اجتماع دست به دست هم بدهند و با یکدیگر تشریک مساعی کنند.

قسمت اول وظیفه عموم مردم است، و چون جنبه فردی دارد طبعاً شعاع آن محدود بتوانایی فرد است، اما قسمت دوم شکل واجب کفائی به خود می گیرد و چون جنبه دسته

جمعی دارد و شعاع قدرت آن وسیع و طبعاً از شئون حکومت اسلامی محسوب می شود. این دو شکل از مبارزه با فساد و دعوت به سوی حق، از شاهکارهای قوانین اسلامی محسوب می گردد، و مسأله تقسیم کار را در سازمان حکومت اسلامی و لزوم تشکیل یک گروه نظارت بر وضع اجتماعی و سازمانهای حکومت مشخص می سازد.

سابق بر این در ممالک اسلامی (و امروز در پاره ای از کشورهای اسلامی، مانند حجاز) با الهام از آیه فوق تشکیلاتی مخصوص مبارزه با فساد و دعوت به انجام مسئولیتهای اجتماعی به نام اداره حسبه و مأموران آن به نام (محتسب) و یا آمرین به معروف و وجود داشته است که مأمور بودند با همکاری یکدیگر با هر گونه فساد و زشتکاری در میان مردم، و یا هر گونه ظلم و فساد در دستگاه حکومت مبارزه کنند، و هم چنین مردم را به کارهای نیک و پسندیده تشویق نمایند.

بنابراین وجود این جمعیت با آن قدرت وسیع، هیچ گونه منافاتی با عمومی بودن وظیفه امر به معروف و نهی از منکر در شعاع فرد و با قدرت محدود ندارد. از آنجا که این بحث از مباحث مهم قرآن مجید است، و در آیات فراوانی به آن اشاره شده، لازم است نکاتی را در اینجا یادآور شویم:

1 - (معروف) و (منکر) چیست؟

(معروف) در لغت به معنی شناخته شده (از ماده عرف) و (منکر) به معنی ن (ناشناس) (از ماده انکار) است. و به این ترتیب کارهای نیک، اموری شناخته شده، و کارهای زشت و ناپسند، اموری ناشناس معرفی شده اند. چه اینکه فطرت پاک انسانی با دسته اول آشنا و با دوم ناآشنا است!

2 - آیا امر به معروف یک وظیفه عقلی است یا تعبدی؟

جمعی از دانشمندان اسلامی معتقدند که وجوب این دو وظیفه تنها با دلیل نقلی ثابت شده، و عقل فرمان نمی دهد که انسان دیگری را از کار بدی که زیانش تنها متوجه خود او است باز دارد.

ولی با توجه به پیوندهای اجتماعی و اینکه هیچ کار بدی در اجتماع انسانی در نقطه خاصی محدود نمی شود، بلکه هر چه باشد همانند آتشی ممکن است به نقاط دیگر سرایت کند، عقلی بودن این دو وظیفه مشخص می شود.

به عبارت دیگر: در اجتماع چیزی به عنوان ضرر فردی وجود ندارد، و هر زیان فردی امکان این را دارد که به صورت یک زیان اجتماعی در آید، و به همین دلیل منطق و عقل به افراد اجتماع اجازه می دهد که در پاک نگه داشتن محیط زیست خود از هر گونه تلاش و کوششی خودداری نکنند.

اتفاقاً در بعضی از احادیث به این موضوع اشاره شده است. از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل شده که فرمود: (یک فرد گنهکار، در میان مردم همانند کسی است که با جمعی سوار کشتی شود، و به هنگامی که در وسط دریا قرار گیرد تبری برداشته و به سوراخ کردن موضعی که در آن نشسته است پردازد، و هر گاه به او اعتراض کنند، در جواب بگوید من در سهم خود تصرف می کنم! اگر دیگران او را از این عمل خطرناک باز ندارند، طولی نمی کشد که آب دریا به داخل کشتی نفوذ کرده و یکباره همگی در دریا غرق می شوند).

پیامبر صلی الله علیه و آله با این مثال جالب منطقی بودن وظیفه امر به معروف و نهی از منکر را مجسم ساخته، و حق نظارت فرد بر اجتماع را یک حق طبیعی که ناشی از پیوند سرنوشتهاست، می داند.

3 - اهمیت امر به معروف و نهی از منکر

علاوه بر آیات فراوان قرآن مجید احادیث زیادی در منابع معتبر اسلامی نیز درباره اهمیت این دو وظیفه بزرگ اجتماعی وارد شده است که در آنها به خطرات و عواقب شومی که بر اثر ترک این دو وظیفه در جامعه بوجود می آید اشاره گردیده، به عنوان نمونه:

1 - امام باقر (علیه السلام) می فرماید: (ان الامر بالمعروف و النهی عن المنکر فریضة عظيمة بها تقام الفرائض و تامن المذاهب و تحل المكاسب و ترد المظالم و تعمر الارض و ينتصف من الاعداء و يستقيم الامر؛ امر به معروف و نهی از منکر دو فریضه بزرگ الهی است که بقیه فرائض با آنها برپا می شوند، و بوسیله این دو، راهها امن می گردد، و کسب و کار مردم حلال می شود، حقوق افراد تأمین می گردد، و در سایه آن زمینها آباد، و از دشمنان انتقام گرفته می شود، و در پرتو آن همه کارها روبراه می گردد).

2 - پیغمبر اکرم می فرماید: (من امر بالمعروف و نهی عن المنکر فهو خليفة الله فی ارضه و خليفة رسول الله و خليفة کتابه؛ کسی که امر به معروف و نهی از منکر کند جانشین خداوند در زمین، و جانشین پیامبر و کتاب او است).

از این حدیث بخوبی استفاده می شود که این فریضه بزرگ قبل از هر چیز یک برنامه الهی است و بعثت پیامبران و نزول کتب آسمانی همه جزء این برنامه است.

3 - مردی خدمت پیامبر آمد - در حالی که حضرت بر فراز منبر نشسته بود - پرسید.

من خیر الناس؛ از همه مردم بهتر کیست؟

پیامبر فرمود: (أمرهم بالمعروف و انہامهم عن المنکر و اتقاهم لله و ارضاهم؛ آن کس که از همه بیشتر امر به معروف و نهی از منکر کند و آن کس که از همه پرهیزگارتر باشد و در راه خشنودی خدا از همه بیشتر گام بردارد).

4 - در حدیث دیگری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده که فرمود: (باید امر به معروف و نهی

از منکر کنید و گرنه خداوند ستمگری را بر شما مسلط می کند که نه به پیران احترام می

گذارد، و نه به خوردسالان رحم می کند، نیکان و صالحان شما دعا می کنند ولی مستجاب نمی شود و از خداوند یاری می طلبند اما خدا به آنها کمک نمی کند و حتی توبه می کنند و خدا از گناهانشان در نمی گذرد).

اینها همه واکنش طبیعی اعمال جمعیتی است که این وظیفه بزرگ اجتماعی را تعطیل کنند زیرا بدون نظارت عمومی، جریان امور از دست نیکان خارج می شود، و بدان میدان اجتماع را تسخیر می کنند، و اینکه در حدیث فوق می فرماید حتی توبه آنها قبول نمی شود به خاطر آن است که توبه با ادامه سکوت آنها در برابر مفاسد مفهوم صحیحی ندارد مگر اینکه در برنامه خود تجدید نظر کنند.

5 - علی (علیه السلام) می فرماید: (و ما اعمال البر کلها و الجهاد فی سبیل الله عند الامر بالمعروف و النهی عن المنکر الا کنفثة فی بحر لجی؛ تمام کارهای نیک و حتی جهاد در راه خدا در برابر امر به معروف و نهی از منکر چون آب دهان است در برابر دریای پهناور! این همه تأکیدات به خاطر آن است که این دو وظیفه بزرگ در حقیقت ضامن اجرای بقیه وظائف فردی و اجتماعی است، و در حکم روح و جان آنها محسوب می شود، و با تعطیل آنها تمام احکام و اصول اخلاقی ارزش خود را از دست خواهد داد.

4 - آیا امر به معروف موجب سلب آزادی است؟

در پاسخ این سؤال باید گفت با اینکه به طور مسلم زندگانی دسته جمعی برای افراد بشر فوائد و برکات فراوانی دارد و حتی این نوع مزایا انسان را وادار به زندگانی اجتماعی کرده است، ولی در مقابل آن محدودیتهائی نیز برای او بیار می آورد، و چون در برابر فوائد بیشمار زندگی دسته جمعی ضرر این نوع محدودیتهای جزئی و ناچیز است لذا بشر از روز اول تن به زندگی اجتماعی داده و محدودیتهای را پذیرفته است، و از آنجا که در زندگی اجتماعی سرنوشت افراد بهم مربوط است، و به اصطلاح افراد اجتماع در سرنوشت یکدیگر اثر دارند حق نظارت در اعمال دیگران حق طبیعی و خاصیت زندگی دسته جمعی است، چنانچه این

مطلب به طرز جالبی در حدیثی که سابقاً از پیامبر اکرم ﷺ نقل کردیم آمده است. بنابراین انجام این فریضه نه تنها با آزادیهای فردی مخالف نیست، بلکه وظیفه ای است که افراد در مقابل یکدیگر دارند.

5 - آیا امر به معروف تولید هرج و مرج نمی کند؟

سؤال دیگری که در اینجا مطرح می شود این است که: هر گاه بنا شود که همه مردم در وضع اجتماع دخالت کرده و بر اعمال یکدیگر نظارت کنند، تولید هرج و مرج و برخوردهای مختلف در جامعه می گردد، و با مسأله تقسیم وظائف و مسئولیتها در اجتماع مخالف است. در پاسخ این سؤال باید گفت: از بحثهای گذشته این حقیقت روشن شد که امر به معروف و نهی از منکر دارای دو مرحله است، مرحله نخست که جنبه عمومی دارد، شعاع آن محدود است، و از تذکر و اندرز دادن و اعتراض و انتقاد نمودن و مانند آن تجاوز نمی کند، مسلماً یک اجتماع زنده باید تمام نفراش در برابر مفاسد دارای چنین مسئولیتی باشند. ولی مرحله دوم که مخصوص جمعیت معینی است و از شؤون حکومت اسلامی محسوب می شود، قدرت بسیار وسیعی دارد، به این معنی که اگر نیاز به شدت عمل و حتی قصاص و اجرای حدود باشد این جمعیت اختیار دارند که زیر نظر حاکم شرع و متصدیان حکومت اسلامی انجام وظیفه کنند.

بنابراین با توجه به مراحل مختلف امر به معروف و نهی از منکر، و حدود و مقررات هر یک، نه تنها هرج و مرجی در اجتماع تولید نمی شود، بلکه اجتماع از صورت یک جامعه مرده و فاقد تحرک بیرون آمده به یک جامعه زنده تبدیل می گردد.

6 - امر به معروف از خشونت جدا است؟

در پایان این بحث تذکر این نکته نیز لازم است که باید در انجام این فریضه الهی و دعوت به سوی حق و مبارزه با فساد، دلسوزی و حسن نیت و پاکی هدف را فراموش نکرد، و جز در موارد ضرورت از راههای مسالمت آمیز وارد شد، نباید انجام این وظیفه را مساوی با

خشونت گرفت. ولی متأسفانه بعضی افراد به هنگام انجام این وظیفه، در غیر مورد ضرورت، از راه خشونت آمیز وارد می شوند، و گاهی متوسل به الفاظ زشت و زننده می گردند، و لذا می بینیم این نوع امر به معروف ها نه تنها اثر خوبی از خود نمی گذارد، بلکه گاهی نتیجه معکوس هم می دهد، در حالی که روش پیامبر ﷺ و سیره ائمه هدی (علیهم السلام) نشان می دهد که آنها به هنگام اجرای این دو وظیفه آنها را با نهایت لطف و محبت می آمیختند، و به همین دلیل سرسخت ترین افراد به زودی در برابر آنها تسلیم می شدند.

در تفسیر (المنار) در ذیل آیه چنین می خوانیم: جوانی به خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای پیامبر خدا آیا به من اجازه می دهی زنا کنم؟! با گفتن این سخن فریاد مردم بلند شد و از گوشه و کنار به او اعتراض کردند، ولی پیامبر با خونسردی و ملایمت فرمود: نزدیک بیا، جوان نزدیک آمد، و در برابر پیامبر نشست، حضرت با محبت از او پرسید آیا دوست داری با مادر تو چنین کنند؟

گفت: نه فدایت شوم،

فرمود: همینطور مردم راضی نیستند با مادرانشان چنین شود، آیا دوست داری با دختر تو

چنین کنند؟

گفت نه فدایت شوم،

فرمود: همینطور مردم درباره دخترانشان راضی نیستند، بگو ببینم آیا برای خواهرت می

پسندی؟!

جوان مجدداً انکار کرد (و از سؤال خود به کلی پشیمان شد) پیامبر سپس دست بر سینه او گذاشت و در حق او دعا کرد و فرمود: (خدایا قلب او را پاک گردان و گناه او را ببخش و دامن او را از آلودگی به بی عفتی نگاه دار). از آن به بعد منفورترین کار در نزد این جوان زنا بود!... این بود نتیجه ملایمت و محبت در نهی از منکر.

آیه (105) و ترجمه

(ولا تكونوا كالذين تفرقوا و اختلفوا من بعد ما جاءهم البينات و اولئك لهم عذاب عظيم)
(105)

ترجمه:

105 - و مانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و اختلاف کردند، (آن هم) پس از آنکه نشانه های روشن (پروردگار) به آنان رسید! و آنها عذاب عظیمی دارند.

تفسیر:

در این آیه مجدداً بحث در پیرامون مسأله اتحاد و پرهیز از تفرقه و نفاق است، این آیه مسلمانان را از اینکه همانند اقوام پیشین، همچون یهود و نصاری، راه تفرقه و اختلاف را پیش گیرند و عذاب عظیم برای خود بخرند برحذر می دارد، و در حقیقت آنها را به مطالعه تاریخ پیشینیان، و سرنوشت دردناک آنها پس از اختلاف و تفرقه دعوت می کند.

می فرماید: (و مانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و اختلاف کردند (آن هم) پس از آنکه نشانه های روشن (پروردگار) به آنان رسید! و آنها عذاب عظیمی دارند) (ولا تكونوا كالذين تفرقوا و اختلفوا من بعد ما جاءهم البينات و اولئك لهم عذاب عظیم).

اصرار و تأکید قرآن مجید در این آیات، درباره اجتناب از تفرقه و نفاق، اشاره به این است که این حادثه در آینده در اجتماع آنها وقوع خواهد یافت زیرا هر کجا قرآن در ترساندن از چیزی زیاد اصرار نموده اشاره به وقوع و پیدایش آن می باشد.

پیامبر اسلام نیز این پیش بینی را قبلاً کرد و صریحاً به مسلمانان خبر داد که: (قوم یهود بعد از موسی 71 فرقه شدند و مسیحیان 72 فرقه و امت من بعد از من 73 فرقه خواهند شد). ظاهراً عدد 70 اشاره به کثرت است و به اصطلاح (عدد تکتیری) است نه (شمارشی) یعنی در میان یهود یک طایفه بر حق بودند و (طوائف زیادی) بر باطل، در میان مسیحیان

طوائف باطل فزونی گرفتند و حق همچنان در یک طایفه بود، و در میان مسلمانان اختلافات باز هم فزونی خواهد گرفت.

و طبق آنچه قرآن مجید اشاره کرده و پیغمبر اکرم نیز خبر داده بود مسلمانان بعد از وفات او از طریق مستقیم که یک راه بیش نبود منحرف شدند در عقاید مذهبی و حتی در خود دین پراکنده گشتند و به تکفیر یکدیگر پرداختند، تا آنجا که در میان آنان گاه شمشیر، و گاه سب و لعن حکومت می کرد، کار بجائی کشید که بعضی از مسلمانان جان و مال همدیگر را حلال می دانستند و حتی بقدری میان مسلمانان عداوت و دشمنی ایجاد شده بود که بعضی حاضر می شدند به کفار پیوندند و با برادران دینی خود جنگ کنند!

بدین ترتیب اتحاد و وحدت که رمز موفقیت مسلمانان پیشین بود به نفاق و اختلاف مبدل گشت، در نتیجه زندگی سعادت‌مندانه آنان به یک زندگی شقاوت بار تبدیل شد، و عظمت دیرین خود را از دست دادند.

اما عذاب آخرت آن چنان که خدا در قرآن بیان کرده است فوق العاده از این عذاب هم شدیدتر خواهد بود و در انتظار تفرقه اندازان و اختلاف گرایان است.

لذا در پایان آیه می فرماید (کسانی که با بودن ادله روشن در دین چنان اختلاف کنند به عذاب عظیم و دردناکی گرفتار می گردند). (اولئک لهم عذاب).

بی شک نتیجه فوری اختلاف و نفاق ذلت و خواری است و سر ذلت و خواری هر ملت را در اختلاف و نفاق آنان باید جستجو کرد، جامه ای که اساس قدرت و ارکان همبستگی های آن با تیشه های تفرقه در هم کوبیده شود، سرزمین آنان برای همیشه جولانگاه بیگانگان و قلمرو حکومت استعمارگران خواهد بود، راستی چه عذاب بزرگی است!

آیه (106) و (107) ترجمه

(یوم تبیض وجوه و تسود وجوه فاما الذین اسودت وجوههم اکفرتم بعد ایمنکم فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون) (106) (و اما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله هم فیها خلدون) (107)

ترجمه:

106 - (آن عذاب عظیم) روزی خواهد بود که چهره هایی سفید، و چهره هایی سیاه می گردد، اما آنها که صورتهایشان سیاه شده، (به آنها گفته می شود:) آیا بعد از ایمان (و اخوت و برادری در سایه آن) کافر شدید؟ پس بچشید عذاب را، به سبب آنچه کفر می ورزیدید!

107 - و اما آنها که چهره هایشان سفید شده، در رحمت خداوند خواهند بود، و جاودانه در آن می مانند

تفسیر

چهره های نورانی و تاریک

به دنبال هشدارى که در آیات سابق درباره تفرقه و نفاق و بازگشت به آثار دوران کفر و جاهلیت داده شد، در این دو آیه به نتایج نهائی آنها اشاره می شود که چگونه کفر و تفرقه و نفاق و بازگشت به جاهلیت، موجب رو سیاهی است و چگونه اسلام و ایمان و اتحاد و صمیمیت موجب رو سفیدی است.

نخست می گوید: (در روز رستاخیز چهره هایی نورانی و چهره هایی تاریک و سیاه خواهد بود). (یوم تبیض وجوه و تسود وجوه)

سپس می فرماید: به آنها که چهره های سیاه و تاریک دارند گفته می شود: (چرا بعد از ایمان، راه کفر را پیمودید و چرا بعد از اتحاد در پرتو اسلام، راه نفاق و جاهلیت را پیش

گرفتید؟ پس اکنون بچشید عذاب را در برابر آنچه کفر ورزیدید). (فاما الذین اسودت و جوههم اکفرتم بعد ایمانکم فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون).

ولی در مقابل آنها مؤمنان متحد، غرق در دریای رحمت الهی خواهند بود و جاودانه در آن زندگی آرام بخش بسر می برند.

بارها یادآور شده ایم که حالت و کیفیات زندگی انسان و پاداش و کیفرهای او در جهان دیگر تجسمی از اعمال و روحيات و افکار او در این جهان است، و به تعبیر دیگر: هر کاری که از انسان در این جهان سر می زند آثار وسیع و گسترده ای در روح انسان باقی می گذارد که در این دنیا ممکن است به آسانی درک نشود، ولی در رستاخیز، پس از دگرگونیها و تکاملهایی که در آن رخ می دهد، با واقعیت حقیقی خود جلوه می کند و چون در آنجا حاکمیت و تجلی روح بیشتر است آثار آن حتی در جسم منعکس خواهد شد.

همانطور که ایمان و اتحاد در این جهان مایه رو سفیدی است، و به عکس، ملت پراکنده و بی ایمان مردمی رو سیاهند، در جهان دیگر این رو سیاهی و رو سفیدی مجازی دنیا شکل (حقیقی) به خود می گیرد، و صاحبان آنها با چهره ای سفید و درخشان، و یا سیاه و تاریک محشور می گردند.

در آیات دیگر قرآن نیز به این حقیقت اشاره شده از جمله درباره کسانی که پشت سر هم مرتکب گناه می شوند می خوانیم: (کانما اغشیت وجوههم قطعاً من اللیل مظلماً)؛ گوئی صورت آنها را پاره ای تاریک شب پوشانیده است (سوره یونس آیه 27).

و درباره آنهایی که بر خدا دروغ می بندند می فرماید: (و یوم القيامة تری الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودة)؛ در روز رستاخیز کسانی را که بر خدا دروغ بستند می بینی که چهره هایشان سیاه است! (سوره زمر آیه 60) - و همه اینها بازتابی است از اعمال آنها در دنیا.

سپس به نقطه مقابل این گروه در آیه بعد اشاره کرده، می فرماید: (اما آنها که چهره‌هایشان سفید و نورانی است در رحمت خداوند جاودانه می مانند) **(و اما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله هم فیها خالدون)**.
آری ایمان مایه روسفیدی در دنیا و آخرت و سبب آرمیدن در رحمت الهی در هر دو جهان است.

آیه (108) و (109) ترجمه

(تلك آیت الله نتلوها عليك بالحق و ما الله يريد ظلما للعالمين) (108) (و الله ما في السموت و ما في الارض و الى الله ترجع الامور) (109)

ترجمه:

108 - اینها آیات خدا است که به حق بر تو می خوانیم و خداوند (هیچگاه) ستمی برای جهانیان نمی خواهد.

109 - و (چگونه ممکن است خدا ستم کند در حالی که) آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است مال او است و همه کارها به سوی او باز می گردد (و به فرمان او است).

تفسیر

این آیه اشاره به بحثهای مختلف گذشته درباره اتحاد و اتفاق و ایمان و کفر و امر به معروف و نهی از منکر و نتایج و عواقب آنها کرده، می فرماید: (اینها آیات خدا است که بحق بر تو می خوانیم) (تلك آيات الله نتلوها عليك بالحق).

سپس می افزاید: آنچه بر اثر تخلف از این دستورات دامن گیر افراد می شود، نتیجه اعمال خود آنها است (و خداوند به هیچ کس ستم نمی کند)، (و ما الله يريد ظلما للعالمين) بلکه این آثار شوم همان است که با دست خود برای خود فراهم ساختند. آیه بعد در حقیقت مشتمل بر دو دلیل بر عدم صدور ظلم و ستم از ناحیه خدا است نخست اینکه خدائی که مالک تمام هستی و موجودات این جهان می باشد ظلم و ستم درباره او مفهومی ندارد، کسی تعدی بدیگری می کند که فاقد چیزی باشد که دیگران دارند.

به علاوه ظلم و ستم درباره کسی مفهوم دارد که ممکن است بدون جلب رضایت او کاری صورت گیرد اما آن کس که تمام امور هستی از آغاز تا پایان به او باز می گردد و هیچکس بدون اذن او نمی تواند کاری انجام دهد ظلم و ستم از ناحیه او ممکن نیست.

قرآن می گوید: (و چگونه ممکن است خدا ستمکند در حالی که) آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است مال اوست و همه کارها به سوی او باز می گردد)) و به فرمان اوست (و لله ما فی السموات و ما فی الارض و الی الله ترجع الامور).

آیه (110) و ترجمه

(کنتم خیرامة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و تؤمنون بالله و لو امن اهل الکتب لکان خیرا لهم منهم المؤمنون و اکثرهم الفسقون) (110)

ترجمه:

110 - شما بهترین امتی بودید که به سود انسانها آفریده شدید (چه اینکه) امر به معروف می کنید و نهی از منکر، و به خدا ایمان دارید، و اگر اهل کتاب (به چنین برنامه و آئین درخشانی) ایمان آورند به سود آنها است (ولی تنها) عده کمی از آنها با ایمانند و اکثر آنها فاسق (و خارج از اطاعت پروردگار) می باشند

تفسیر:

باز هم مبارزه با فساد و دعوت بحق

در این آیه بار دیگر مسأله امر به معروف و نهی از منکر و ایمان بخدا مطرح شده است، و همانطور که در تفسیر آیه 104 گفته شد این آیه امر به معروف و نهی از منکر را به عنوان یک وظیفه عمومی و همگانی ذکر می کند، در حالیکه آیه گذشته یک مرحله خاص از آنرا به عنوان یک وظیفه خصوصی و واجب کفائی بیان کرده است، که شرح آن را مبسوطا ذکر کردیم.

می فرماید: (شما بهترین امتی بودید که به سود انسانها آفریده شده اند (چه اینکه) امر به معروف و نهی از منکر می کنید و به خدا ایمان دارید) (کنتم خیرامة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و تؤمنون بالله).

نکته جالب توجه اینکه در این آیه مسلمانان به عنوان بهترین (امتی) معرفی شده که برای خدمت به جامعه انسانی بسیج گردیده است، و دلیل بهترین امت بودن آنها این ذکر شده که (امر به معروف و نهی از منکر می کنند و ایمان بخدا دارند) و این خود می رساند که اصلاح

جامعه بشری بدون ایمان و دعوت بحق و مبارزه با فساد ممکن نیست، و ضمناً از آن استفاده می شود که این دو وظیفه بزرگ با وسعتی که در اسلام دارد در آئینهای پیشین نبوده است. اما چرا این امت بهترین امتها باید باشد آن نیز روشن است زیرا آنها دارای آخرین ادیان آسمانی هستند و آخرین دین روی حساب تکامل کامل ترین آنها است.

در آیه فوق به دو نکته دیگر باید توجه نمود، نخست اینکه (کنتم) (بودید) به صورت فعل ماضی ذکر شده یعنی شما در گذشته بهترین امت بودید، درباره مفهوم این جمله گرچه مفسران احتمالات زیادی داده اند ولی بیشتر بنظر می رسد که تعبیر به فعل ماضی برای تأکید است، و نظیر آن در قرآن مجید فراوان است که موضوعات مسلم در شکل فعل ماضی ذکر می شود و آنرا یک واقعیت انجام یافته معرفی می کند.

دیگر اینکه در اینجا امر به معروف و نهی از منکر بر ایمان بخدا مقدم داشته شده و این نشانه اهمیت و عظمت این دو فریضه بزرگ الهی است، به علاوه انجام این دو فریضه ضامن گسترش ایمان و اجرای همه قوانین فردی و اجتماعی می باشد و ضامن اجرا عملاً بر خود قانون مقدم است.

از همه گذشته اگر این دو وظیفه اجرا نگردد ریشه های ایمان در دلها نیز سست می گردد، و پایه های آن فرو می ریزد، و بهمین جهات بر ایمان مقدم داشته شده است.

از این بیان نیز روشن می شود مسلمانان تا زمانی یک (امت ممتاز) محسوب می گردند که دعوت به سوی نیکوها و مبارزه با فساد را فراموش نکنند، و آن روز که این دو وظیفه فراموش شد نه بهترین امتند و نه به سود جامعه بشریت خواهند بود. ضمناً باید توجه داشت که مخاطب در این آیه عموم مسلمانان هستند، همانطور که سایر خطابات قرآن چنین است، و اینکه بعضی احتمال داده اند که مخصوص مهاجران یا مسلمانان نخستین باشد هیچگونه دلیلی ندارد. سپس اشاره می کند که مذهبی به این روشنی و قوانینی با این عظمت منافعش برای هیچ کس قابل انکار نیست، بنابراین (اگر اهل کتاب (یهود و نصاری) ایمان بیاورند بسود

خودشان است، اما متأسفانه تنها اقلیتی از آنها پشت پا به تعصبهای جاهلانه زده اند و اسلام را با آغوش باز پذیرفته اند در حالیکه اکثریت آنها از تحت فرمان پروردگار خارج شده و حتی بشاراتی که درباره پیامبر در کتب آنها بوده نا دیده انگاشته و بر کفر و عصیت خود همچنان باقی مانده اند. (ولو آمن اهل الكتاب لکان خیرا لهم منهم المؤمنون و اکثرهم الفاسقون).

آیه (111) و (112) ترجمه

(لن يضروكم الا اذى وان يقاتلوكم يولوكم الادبار ثم لا ينصرون) (111) (ضربت عليهم الذلة اين ما ثقفوا الا بجبل من الله و حبل من الناس و باو بغضب من الله و ضربت عليهم المسكنة ذلك بانهم كانوا يكفرون بايت الله و يقتلون الا نبياً بغير حق ذلك بما عصوا و كانوا يعتدون) (112)

ترجمه:

111 - آنها (اهل كتاب مخصوصا يهود) هرگز نمی توانند به شما زیان برسانند، جز آزارهای مختصر، و اگر با شما پیکار کنند به شما پشت خواهند کرد (و شکست می خورند) سپس کسی آنها را یاری نمی کند.

112 - آنها هر کجا یافت شوند مهر ذلت بر آنان خورده است، مگر با ارتباط به خدا (و تجدید نظر در روش ناپسند خود) و (یا) با ارتباط به مردم (و وابستگی به این و آن) و در خشم خدا مسکن گزیده اند، و مهر بیچارگی بر آنها زده شده، چرا که آنها به آیات خدا کفر می ورزند و پیامبران را به ناحق می کشند اینها به خاطر آن است که گناه می کنند و (به حقوق دگران) تجاوز می نمودند.

شان نزول:

هنگامی که بعضی از بزرگان روشن ضمیر یهود همچون عبد الله بن سلام با یاران خود آئین پیشین را ترک گفته و به آئین اسلام گرویدند، جمعی از رؤسای یهود به نزد آنها آمدند و زبان به سرزنش و ملامت آنان گشودند و حتی آنها را تهدید کردند که چرا آئین پدران و نیاکان خود را ترک گفته و اسلام آورده اند؟ آیات فوق به عنوان دلداری و بشارت به آنها و سایر مسلمانان نازل گردید.

تفسیر:

این آیه به مسلمانانی که از طرف قوم کافر خود تحت فشار قرار گرفته بودند و آنها را به خاطر پذیرفتن اسلام نکوهش و احیانا تهدید می کردند بشارت می دهد که مخالفان هرگز نمی توانند زبانی به آنان برسانند، و زیان آنها بسیار جزئی و کم اثر خواهد بود، و از بدگوئی زبانی و مانند آن تجاوز نمی کند.

این دو آیه در حقیقت متضمن چند پیشگوئی و بشارت مهم به مسلمانان است که همه آنها در زمان پیامبر اکرم عملی گردید:

1 - (اهل کتاب هیچگاه نمی توانند ضرر مهمی به مسلمانان برسانند، و زیانهای آنها جزئی و زودگذر است) (لن یضروکم الا اذی)

2 - (هر گاه در جنگ با آنها روبرو شوند سرانجام شکست خواهند خورد و پیروزی نهائی از آن مسلمانان است و کسی به حمایت از آنان بر نخواهد خاست) (وان یقاتلوکم یولوکم الادبار ثم لا ینصرون)

3 - آنها هیچگاه روی پای خود نمی ایستند، و همواره ذلیل و بیچاره خواهند بود، مگر اینکه در برنامه خود تجدید نظر کنند و راه خدا پیش گیرند یا بدیگران متوسل شوند و موقتا از نیروی آنها استفاده کنند. (و ضربت علیهم الذلة اینما ثقفوا).

طولی نکشید که این سه وعده و بشارت آسمانی در زمان خود پیامبر اسلام ﷺ تحقق یافت، و مخصوصا یهود حجاز (بنی قریظه و بنی نضیر و بنی قینقاع و یهود خیبر و بنی المصطلق) پس از تحریکات فراوان بر ضد اسلام، در میدانهای مختلف جنگ با آنها روبرو شدند، و سرانجام همگی شکست خورده و متواری گشتند.

(ثقفوا) در اصل از ماده (ثقف) بر وزن (سقف) و (ثقافت) به معنی یافتن چیزی با مهارت است، و به هر چیزی که انسان با دقت و مهارت به آن دست یابد گفته می شود. در جمله بالا قرآن مجید می گوید آنها در هر کجا یافت شوند مهر ذلت بر پیشانی آنها زده شده است!

گرچه در آیات فوق تصریحی به نام یهود نشده اما با قرائنی که در آیه و آیات سابق است و همچنین بقرینه آیه 61 سوره بقره وارد شده و مشابه این آیه است و در آن تصریح به نام یهود گردیده، استفاده می شود که این جمله در اینجا نیز درباره یهود است.

سپس در ذیل این جمله می فرماید: تنها در دو صورت است که می توانند این مهر ذلت را از پیشانی خود پاک کنند نخست: (بازگشت و پیوند با خدا، و ایمان به آئین راستین او) (الاحبل من الله)

(و یا وابستگی به مردم و اتکاً به دیگران) (و احبل من الناس).

گرچه درباره این دو تعبیر (احبل من الله) و (احبل من الناس) مفسران احتمالات متعددی داده اند اما آنچه گفته شد با معنی آیه از همه سازگارتر است زیرا هنگامی که (احبل من الله) (ارتباط با خدا) در برابر (احبل من الناس) (ارتباط با مردم) قرار گیرد معلوم می شود منظور از آنها دو معنی متفاوت است، نه اینکه یکی از آنها به معنی ایمان آوردن و دومی به معنی امان و ذمه از طرف مسلمین باشد.

بنابراین خلاصه مفهوم آیه چنین می شود یا باید در برنامه زندگی خود تجدید نظر کنند، و به سوی خدا بازگردند و خاطره ای که از شیطننت و نفاق و کینه توزی، از خود در افکار دارند بشویند، و یا از طریق وابستگی به این و آن به زندگی نفاق - آلود خود ادامه دهند.

سپس قرآن به ذلتی که یهود بدان گرفتار شده اشاره کرده، می گوید: (و در خشم خدا مسکن گزیده اند، و مهر بیچارگی بر آنها زده شده) (و باؤا بغضب من الله و ضربت علیهم المسکنه)

(باؤا) در اصل به معنی (مراجعت کردند، و منزل گرفتند) می باشد، و در اینجا کنایه از استحقاق پیدا کردن است، یعنی قوم یهود بر اثر خلافتکاری خود مستحق مجازات الهی شدند و خشم پروردگار را همچون منزل و مکانی برای خود انتخاب کردند.

(مسکنت) به معنی بیچارگی است، مخصوصاً بیچارگی شدید که راه نجات از آن مشکل باشد، و در اصل از ماده سکونت گرفته شده زیرا افراد مسکین کسانی هستند که بر اثر ضعف و نیاز قادر بر حرکت و جنبشی از خود نمی باشند.

ضمناً باید توجه داشت که مسکین تنها به معنی نیازمند از نظر مال و ثروت نیست، بلکه هر نوع بیچارگی آمیخته با ضعف و ناتوانی در مفهوم آن داخل است. بعضی معتقدند که تفاوت (مسکنت) با (ذلت) این است که ذلت جنبه تحمیلی از طرف دیگران دارد در حالی که مسکنت حالت (خود کم بینی درونی) خود شخص را می رساند.

به این ترتیب جمله فوق می گوید: یهود بر اثر خلافتکاریها نخست از طرف دیگران مطرود شدند و به خشم خداوند گرفتار آمدند و سپس تدریجاً این موضوع به صورت یک صفت ذاتی در آمد بطوری که با تمام امکاناتی که دارند باز در خود یک نوع احساس حقارت می کنند و به همین دلیل در ذیل این جمله در آیه استثنائی دیده نمی شود.

در پایان آیه، دلیل این سرنوشت شوم یهود بیان شده، می فرماید اگر آنها به چنین سرنوشتی گرفتار شدند، نه بخاطر نژاد و یا خصوصیات دیگر آنها است، بلکه بخاطر اعمالی است که مرتکب می شدند، زیرا اولاً (آیات خدا را انکار می کردند) (ذَٰلِكَ بَٰلَهُمْ كَانُوا یَكْفُرُونَ بآیات الله) و ثانیاً اصرار در کشتن رهبران الهی و پیشوایان خلق و نجات دهندگان بشر،

یعنی انبیای پروردگار داشتند و (پیامبران را به ناحق می کشتند) (و یقتلون الانبیاء بغیر حق) و ثالثاً آلوده انواع گناهان مخصوصاً ظلم و ستم و تعدی بحقوق دیگران و تجاوز به منافع سایر مردم بوده اند و اگر چنین ذلیل شدند (به خاطر آن است که گناه می کنند و به حقوق دیگران تجاوز می کنند) (ذَٰلِكَ بِمَا عَصَمُوا و کَانُوا یَعْتَدُونَ).

و مسلماً هر قوم و ملتی دارای چنین اعمالی باشند سرنوشتی مشابه آنها خواهند داشت.

سرنوشت خطرناک یهود تاریخ پر ماجرای یهود، آنچه را در آیات فوق گفته شد، کاملاً تأیید می‌کند، وضع کنونی آنها نیز گواه بر این حقیقت است، و اینکه در آیات فوق خواندیم (ضربت علیهم الذلة؛ مهر ذلت بر آنها زده شده است یک حکم تشریعی نیست آنچنانکه بعضی از مفسران گفته‌اند، بلکه یک فرمان تکوینی و حکم قاطع تاریخ است، که هر قومی غرق در گناه شوند، و تعدی به حقوق دیگران جزو برنامه آنها باشد، و در از بین بردن رهبران نجات بشریت کوشش داشته باشند، دارای چنین سرنوشتی خواهند بود، مگر اینکه در وضع خود تجدید نظر کنند، و از این راه بازگردند و یا با وابستگی‌هایی که به دیگران پیدا می‌کنند چند روزی به حیات خود، ادامه دهند. حوادثی که این روزها در کشورهای اسلامی می‌گذرد، و موضع‌گیری خاص صهیونیسم در برابر مسلمین و قرار گرفتن آنها در زیر چتر حمایت دیگران و عوامل گوناگونی که موجودیت آنها را تهدید می‌کند، همگی شاهد گویای واقعیتی است که از این آیات استفاده می‌شود. شاید تجربیات تلخ گذشته، و حوادثی که اخیراً مسیر تاریخ آنها را عوض کرده سبب شود که در برنامه‌های دیرین خود تجدید نظر کنند، و از در صلح و دوستی با اقوام دیگر در آیند، و زندگی مسالمت آمیزی با دیگران بر اساس احترام به حقوق آنها، و رفع تجاوز از آنان داشته باشند.

آیه (113) تا (115) و ترجمه

(ليسوا سوا من اهل الكتب امة قائمة يتلون آيت الله أنا اليل وهم يسجدون) (113) (يؤمنون بالله و اليوم الاخر و يأمرن بالمعروف و ينهون عن المنكر و يسرعون في الخيرت و أولئك من الصالحين) (114) (و ما يفعلوا من خير فلن يكفروه و الله عليم بالمتقين) (115)

ترجمه:

- 113 - آنها همه یکسان نیستند، از اهل کتاب جمعیتی هستند که قیام (به حق و ایمان) می کنند و پیوسته در اوقات شب آیات خدا را می خوانند در حالی که سجده می نمایند.
- 114 - به خدا و روز دیگر ایمان می آورند، امر به معروف و نهی از منکر می کنند و در انجام کارهای نیک بر یکدیگر سبقت می گیرند و آنها از صالحانند.
- 115 - و آنچه از اعمال نیک انجام می دهند هرگز کفران نخواهد شد (و پاداش شایسته می بینند) و خدا از پرهیزکاران آگاه است.

شأن نزول:

گویند هنگامی که عبد الله بن سلام که از دانشمندان یهود بود با جمع دیگری از آنها اسلام آوردند یهودیان و مخصوصاً بزرگان آنها از این حادثه بسیار ناراحت شدند، و در صدد برآمدند که آنها را متهم به شرارت سازند تا در انظار یهودیان، پست جلوه کنند، و عمل آنها سرمشقی برای دیگران نشود، لذا علمای یهود این شعار را در میان آنها پخش کردند که تنها جمعی از اشرار ما به اسلام گرویده اند! اگر آنها افراد درستی بودند آئین نیاکان خود را ترک نمی گفتن ملت یهود خیانت نمی کردند، آیات فوق نازل شد و از این دسته دفاع کرد.

تفسیر:

روح حق جوئی اسلام

به دنبال مذمت‌های شدیدی که در آیات گذشته از قوم یهود بعمل آمد، قرآن در این آیه برای رعایت عدالت و احترام به حقوق افراد شایسته، و اعلام این حقیقت که همه آنها را نمی‌توان با یک چشم نگاه کرد می‌گوید: اهل کتاب همه یکسان نیستند، و در برابر افراد تبه‌کار، کسانی در میان آنها یافت می‌شوند که در اطاعت خداوند و قیام بر ایمان ثابت قدمند لیسوا
سواً من اهل الكتاب امة قائمة

صفت دیگر آنها این است که: و پیوسته در دل شب آیات خدا را تلاوت می‌کنند، یتلون
آیات الله آنأ اللیل...

و در پایان آیه از خضوع آنها یاد می‌کند و می‌فرماید: و در برابر عظمت پروردگار به سجده می‌افتند، بخدا و روز رستاخیز ایمان دارند، و بوظیفه امر به معروف و نهی از منکر قیام می‌کنند، و در کارهای نیک بر یکدیگر سبقت می‌گیرند، و بالاخره آنها از افراد صالح و با ایمان هستند. و به این ترتیب قرآن از اینکه نژاد یهود را به کلی محکوم کند، و یا خون آنها را کثیف بشمرد، خودداری کرده، و تنها روی اعمال آنها انگشت می‌گذارد، و با تجلیل و احترام از افرادی که به اکثریت فاسد نپیوستند و در برابر ایمان و حق تسلیم شدند

به نیکی یاد می‌کند، و این روش اسلام است که در هیچ مورد مبارزه او، رنگ نژادی و قبیله‌ای ندارد، و تنها بر محور عقائد و اعمال و رفتار افراد دور می‌زند.

ضمناً از پاره‌های از روایات استفاده می‌شود که ستایش شدگان در این آیات منحصر به عبد الله بن سلام و همراهان او از قوم یهود نبودند، بلکه چهل تن از مسیحیان نجران و 32 تن از مردم مسیحی حبشه، و 8 تن از مردم روم که تا آن روز اسلام را پذیرفته بودند، مشمول این آیه می‌باشند و تعبیر اهل کتاب که تعبیر وسیعی است نیز گواه بر این مطلب است.

و ما یفعلوا من خیر فلن یکفروه این آیه در حقیقت مکمل آیات قبل است، و می‌فرماید: این دسته از اهل کتاب در برابر اعمال نیکی که انجام می‌دهند پاداش شایسته خواهند داشت، یعنی هر چند در گذشته مرتکب خلاف‌هایی شده باشند اکنون که در روش خود تجدید نظر به

عمل آورده اند و در صف متقین و پرهیزگاران قرار گرفته اند، نتیجه اعمال نیک خود را خواهند دید و هرگز از خدا، ناسپاسی نمی بینند!.

به کار بردن کلمه کفر در اینجا در برابر شکر است، زیرا شکر در اصل به معنی اعتراف به نعمت است و کفر و کفران به معنی انکار آن است یعنی خداوند هیچگاه اعمال نیک آنها را نادیده نخواهد گرفت.

و الله علیم بالمتقین با اینکه خداوند بهمه چیز آگاهی دارد. در این جمله فرموده است: خداوند از پرهیزکاران آگاه است گویا این تعبیر اشاره به آن است که افراد پرهیزگار با اینکه غالبا در اقلیت هستند، و مخصوصا در میان یهودیان معاصر پیامبر اقلیت ضعیفی را تشکیل می دادند و طبعا باید چنین افراد قلیلی به چشم نیابند اما از دیده تیزبین علم و دانش بی پایان پروردگار هرگز مخفی نمی مانند، و خداوند از آنها آگاه است، و اعمال نیک آنها، کم باشد یا زیاد، هرگز ضایع نمی شود.

آیه (116) و (117) و ترجمه

(أَنْ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تَغْنَى عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ) (116) (مثل ما ینفقون فی هذه الحیوة الدنیا کمثل ریح فیها صرأصاب حرث قوم ظلموا أنفسهم فأهلکته و ما ظلمهم الله و لكن أنفسهم یظلمون) (117)

ترجمه:

116 - کسانی که کافر شدند هرگز نمیتوانند در پناه اموال و فرزندان از مجازات خدا در امان بمانند و آنها اصحاب دوزخند و جاودانه در آن خواهند ماند.

117 - آنچه آنها در این زندگی دنیا اتفاق می کنند همانند باد سوزانی است که به زراعت قومی که بر خود ستم کرده اند (و در غیر محل یا وقت مناسب کشت نموده اند) بوزد و آنرا نابود سازد، خدا به آنها ستم نکرده بلکه آنها خودشان ستم به - خویشان کرده اند.

تفسیر:

نقطه مقابل افراد با ایمان و حق جوئی که وصف آنها در آیه قبل آمد افراد بی ایمان و ستمگری هستند که در این دو آیه توصیف شده اند: نخست می فرماید: آنها که راه کفر را پیش گرفتند هرگز نمی توانند در پناه ثروت و فرزندان متعدد خویش از مجازات خدا در امان بمانند ان الذين كفروا لن تغني عنهم اموالهم و لا اولادهم من الله شيئاً...

زیرا در روز رستاخیز تنها اعمال پاک و نیت خالص و ایمان صادق بدر می خورد، نه امتیازات مادی این جهان... یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من اتی الله بقلب در آن روز نه ثروت سودی می دهد و نه فرزندان مگر آنها که با قلب سلیم در پیشگاه خدا حاضر شوند (شعراً آیه 89).

اما چرا در آیه از امکانات مادی تنها اشاره به ثروت و فرزندان شده است این بخاطر آن است که مهمترین سرمایه های مادی یکی نیروی انسانی است که به عنوان فرزندان ذکر شده

است، و دیگری سرمایه های اقتصادی می باشد. و بقیه امکانات مادی از این دو سرچشمه می گیرند.

قرآن با صراحت می گوید: امتیازهای مالی، و قدرت جمعی، به تنهایی نمی تواند در برابر خداوند، امتیازی محسوب شود، و تکیه کردن بر آنها اشتباه است، مگر هنگامی که در پرتو ایمان و نیت پاک در مسیرهای صحیح بکار گرفته شوند در غیر این صورت سرنوشت صاحبان آنها عذاب جاویدان خواهد بود، (اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون).

در آیه بعد اشاره به وضع بذل و بخشش ها و انفاق های ریاکارانه آنها شده و ضمن یک مثال جالب سرنوشت آن را تشریح کرده، می گوید: (آنچه آنها در این زندگی دنیا انفاق می کنند همانند باد سوزانی است که به زراعت قومی که بر خود ستم کرده اند (و در غیر محل یا وقت مناسب کشت نموده اند) بوزد و آن را نابود سازد) (مثل ما ینفقون فی هذه الحیات الدنیا کمثل ریح فیها صر اصابت حرث قوم ظلموا انفسهم فاهکته).

(صر) و (اصرار) از یک ریشه هستند و به معنی بستن چیزی توأم با شدت می آید و در اینجا به معنی شدتی است که در باد باشد، خواه بشکل یک باد سوزان و یا سرد و خشک کننده.

قرآن انفاق کردن کفار را به باد شدید و سوزان و یا فوق العاده سرد و خشک کننده های تشبیه نموده که به کشت و زرع بوزد و آنرا خشک کند، البته طبع باد و نسیم، احیا کننده است، نسیم بهاران شکوفه های را نوازش می دهد و غنچه ها را باز می کند، و روح در کالبد درختان می دمد، و آنها را بارور می سازد. انفاق نیز اگر از سرچشمه اخلاص و ایمان بوجود آید بسیار مفید و سود بخش است، هم مشکلات اجتماعی را حل می کند، و هم اثر اخلاقی عمیقی در نهاد احسان کننده باقی می گذارد و ملکات و فضائل اخلاقی را در قلب او بارور می سازد.

اما اگر باد و نسیم ملایم و احیا کننده تبدیل به طوفان مرگبار و سوزنده و یا فوق العاده سرد گردید به هر گل و گیاهی که بوزد آنرا می سوزاند و خشک می کند. افراد بی ایمان و آلوده نیز چون انگیزه صحیحی در انفاق خود ندارند روح خودنمائی و ریاکاری همچون باد سوزان و خشک کننده ای بر مزرعه انفاق آنها می وزد و آن را بی اثر می سازد، اینگونه انفاقها نه از نظر اجتماعی مشکلی را حل می کند (چون غالبا در غیر مورد مصرف می شود) و نه نتیجه اخلاقی برای انفاق کننده خواهد داشت.

جالب توجه اینکه قرآن در آیه بالا می گوید حرث قوم ظلموا انفسهم یعنی مرکز وزش این باد سوزان و خشک کننده زراعت کسانی است که به خود ستم کردند، اشاره به اینکه این زراعت کنندگان در انتخاب زمان و مکان زراعت، دقت لازم را به عمل نیاورده و بذر خود را یا در سرزمینی پاشیده اند که در معرض وزش چنین طوفانهائی بوده است، یا از نظر زمان، وقتی را انتخاب کرده اند که فصل وزش باد سموم بوده است، و به این ترتیب بخود ستم کرده اند. افراد بی ایمان نیز در انتخاب زمان و محل انفاق بخود ستم می کنند و سرمایه های خود را بی مورد بر باد می دهند.

از آنچه در بالا اشاره شد، با توجه به قرائنی که در آیه وجود دارد معلوم می شود که این تشبیه در حقیقت در میان دو چیز است یکی تشبیه انفاق آنها بزراعت بی موقع و در غیر محل مناسب، و دیگری تشبیه انگیزه های انفاق به

بادهای سرد و سوزان، و بنابر این آیه خالی از تقدیر نیست و معنی جمله مثل ما ینفقون این است که مثال انگیزه انفاقهای آنها همچون باد خشک و سرد یا سوزانی است (دقت کنید). جمعی از مفسران گفته اند که این آیه اشاره به اموالی می کند که دشمنان اسلام در راه کوییدن این آئین صرف می کردند، و بوسیله آن دشمنان را بر ضد پیامبر اسلام تحریک می نمودند، و یا اموالی که یهودیان به دانشمندان خود در برابر تحریف آیات کتب آسمانی می دادند.

ولی روشن است که آیه یک معنی وسیع دارد که اینها و غیر اینها را شامل می شود.
در پایان می فرماید خداوند به آنها ستمی نکرده، این خود آنها هستند که بر خویش ستم
می کنند، و سرمایه های خود را، بیهوده از بین می برند، زیرا عمل فاسد جز اثر فاسد چه
نتیجه ای می تواند داشته باشد؟ و ما ظلمهم الله و لكن انفسهم یظلمون

آیه (118) تا (120) و ترجمه

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُوا مَا عَنْتُمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تَخْفَى صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ أَنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ) (118)
(هَأَنْتُمْ أَوْلَىٰ تَحِبُّونَهُمْ وَلَا يَحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَأَذَا لِقَاكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَأَذَا خَلَوْا عَضُوا عَلَيْكُمْ إِلَّا نَامِلٌ مِنَ الْغِيظِ قُلْ مَوْتُوا بِغِيظِكُمْ أَنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ) (119)
(أَنْ تَمْسَسَكُمْ حَسَنَةُ تَسْوَاهُمْ وَأَنْ تَصْبِحَ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَأَنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ) (120)

ترجمه:

118 - ای کسانی که ایمان آورده اید محرم اسراری از غیر خود انتخاب نکنید، آنها از هر گونه شر و فسادى درباره شما کوتاهی نمی کنند، آنها دوست دارند شما در زحمت و رنج باشید (نشانه های) دشمنی از دهان آنها آشکار است و آنچه در دل پنهان دارند از آن هم مهمتر است، ما آیات (و راههای پیشگیری از شر آنها) را برای شما بیان کردیم اگر اندیشه کنید.

119 - شما کسانی هستید که آنها را دوست می دارید، اما آنها شما را دوست ندارند، در حالی که شما به همه کتابهای آسمانی ایمان دارید (اما آنها به کتاب آسمانی شما ایمان ندارند) و هنگامی که شما را ملاقات می کنند (به دروغ) می گویند ایمان آورده ایم، اما هنگامی که تنها می شوند از شدت خشم بر شما سر انگشتان خود را به دندان می گزند، بگو: بمیرید با همین خشمی که دارید، خدا از (اسرار) درون سینه ها آگاه است.

120 - اگر نیکی به شما برسد ناراحت می شوند، و اگر حادثه ناگواری برای شما رخ دهد خوشحال می گردند، (اما) اگر (در برابر آنها) استقامت و پرهیزگاری پیشه کنید نقشه های (خائنانه) آنها به شما زیانی نمی رساند خداوند به آنچه آنها انجام می دهد

شأن نزول

از ابن عباس نقل شده این آیات هنگامی نازل شده که عده ای از مسلمانان با یهودیان، به سبب قرابت، یا همسایگی، یا حق رضاع، و یا پیمانی که پیش از اسلام بسته بودند، دوستی داشتند و بقدری با آنها صمیمی بودند که اسرار مسلمانان را به آنان می گفتند، بدینوسیله قوم یهود که دشمن سرسخت اسلام و مسلمین بودند و به ظاهر خود را دوست مسلمانان قلمداد می کردند، از اسرار مسلمانان مطلع می شدند، آیه نازل شد و به آن عده از مسلمانان هشدار داد که چون آنان در دین شما نیستند، نباید آنها را محرم اسرار خود قرار دهید، زیرا آنان درباره شما از هیچ شر و فساد کوتاهی نمی کنند، آنان می خواهند شما همیشه در رنج و عذاب باشید.

تفسیر

بیگانگان را محرم اسرار خود نسازید

این آیه به دنبال آیاتی که مناسبات مسلمانان را با کفار بیان کرد، به یکی از مسائل حساس اشاره کرده و ضمن تشبیه لطیفی به مؤمنان هشدار می دهد، می گوید: غیر از هم مسلکان خود برای خود، دوست و همراهی انتخاب نکنید و بیگانگان را از اسرار و رازهای درونی خود با خبر نسازید یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا بطانة من دونکم...

بطانة در لغت به معنی لباس زیرین است، و مقابل آن ظهارة به - معنی لباس روئین می باشد. و در اینجا کنایه از محرم اسرار است.

و خیال در اصل به معنی از بین رفتن چیزی است، غالباً به زیانهای که در عقل انسان اثر می گذارد، گفته می شود. یعنی کفار شایستگی دوستی شما را ندارند، و نباید آنان دوست و محرم اسرار شما باشند. کفار در رساندن شر و فساد نسبت به مسلمانان کوتاهی نمی کنند (لا یالونکم خیالاً). هرگز سوابق دوستی و رفاقت آنها با شما مانع از آن نیست که به خاطر

جدائی در مذهب و مسلک آرزوی زحمت و زیان شما را در دل خود نپرووراندند، بلکه پیوسته
علاقه آنها این است که شما در رنج و زحمت باشید. (ودوا ما عنتم)

آنها برای اینکه شما از مکنونات ضمیرشان آگاه نشوید، و رازشان فاش نگردد، معمولاً در
سخنان و رفتار خود مراقبت می کنند، و با احتیاط و دقت حرف می زنند، ولی با وجود این،
آثار عداوت و دشمنی از لابلای سخنان آنها آشکار است و گاه بطور نا خودآگاه سخنانی بر
زبان می آورند، که می توان گفت همانند جرعه ایست از آتش پنهانی دلهای آنها، و می توانید
از آن، به ضمیر باطن آنان پی ببرید (قد بدت البغضاً من افواههم).

این آیه به دنبال آیاتی که مناسبات مسلمانان را با کفار بیان کرد، به یکی از مسائل حساس
اشاره کرده و ضمن تشبیه لطیفی به مؤمنان هشدار داده است، که غیر از هم مسلکان خود
برای خود، دوست و همرازی انتخاب نکنند، و بیگانگان را از اسرار و رازهای درونی خود با
خبر نسازند. این آیه حقیقتی را بیان می کند که امیر مؤمنان (علیه السلام) در سخنان خود توضیح
فرموده است، آنجا که می فرماید: ما اضر احد شیئاً الا ظهر فی صفحات وجهه او فلتات
لسانه. هیچ کس در ضمیر باطن، رازی را پنهان نمی دارد، مگر اینکه از رنگ چهره و لابلای
سخنان پراکنده و خالی از توجه او آشکار می شود. خلاصه اینکه خداوند بدین وسیله طریقه
شناسائی باطن دشمنان را نشان داده، و از ضمیر باطن و راز درویشان خبر می دهد و می
فرماید: آنچه از عداوت و دشمنی در دل خود پنهان کرده اند، بمراتب از آنچه بر زبان می
آورند بزرگتر است. (وما تخفی صدورهم اکبر).

سپس اضافه نموده: ما برای شما این آیات را بیان کردیم، که اگر در آن تدبر کنید، بوسیله
آن می توانید دوست خود را از دشمن تمیز دهید، و راه نجات را از شر دشمنان پیدا کنید (قد
بینا لکم الایات ان کنتم تعقلون).

در این آیه می فرماید: (شما ای جمعیت مسلمانان آنان را روی خویشاوندی و یا
همجواری و یا به علل دیگر دوست می دارید، غافل از اینکه آنها شما را دوست نمی دارند،

در حالیکه شما به تمام کتابهایی که از طرف خداوند نازل شده (اعم از کتاب خودتان و کتابهای آسمانی آنها) ایمان دارید، ولی آنان به کتاب آسمانی شما ایمان ندارند) (ها انتم اولاً تحبونهم ولا يحبونکم و تؤمنون بالکتاب کله).

سپس قرآن چهره اصلی آنها را معرفی کرده، می گوید: (این دسته از اهل کتاب منافق هستند، چون با شما ملاقات کنند، می گویند ما ایمان داریم و آئین شما را تصدیق می کنیم، ولی چون تنها شوند، از شدت کینه و عداوت و خشم سر انگشتان خود را به دندان می گیرند) (و اذا لقوكم قالوا آمنا و اذا خلوا عضوا علیکم الانامل من الغیظ).

ای پیامبر! (بگو با همین خشمی که دارید، بمیرید) و این غصه تا روز مرگ دست از شما بر نخواهد داشت. (قل موتوا بغيظکم).

شما از وضع آنها آگاه نبودید، و خدا آگاه است (زیرا خداوند از اسرار درون سینه ها با خبر است). (ان الله علیم بذات الصدور).

در آخرین آیه مورد بحث، یکی از نشانه های کینه و عداوت آنها بازگو شده است که (اگر فتح و پیروزی و پیش آمد خوبی برای شما رخ دهد، آنها ناراحت می شوند، و چنانچه حادثه ناگواری برای شما رخ دهد خوشحال می شوند) (ان تمسکم حسنة تسؤهم و ان تصبکم سيئة یفرحوا بها).

(اما اگر در برابر کینه توزیهای آنها استقامت کنید، و پرهیزگار و خوشتن - دار باشید، آنان نمی توانند بوسیله نقشه های خائانه خود به شما لطمهای وارد کنند، زیرا خداوند به آنچه می کنید کاملاً احاطه دارد.

بنابراین از ذیل آیه استفاده می شود که در امنیت بودن مسلمانان در برابر نقشه های شوم دشمنان مشروط به استقامت و هوشیاری و داشتن تقوی است، و تنها در این صورت است که امنیت آنها تضمین گردیده است.

هشدار به مسلمانان

خداوند در این آیه به مؤمنان هشدار داده است، تا دشمنان خود را جزء خاصان خویش قرار ندهند و رازهای مسلمانان و نیک و بد ایشان را، در برابر این گروه آشکار نسازند، این اعلام خطر به صورت کلی و عمومی است و باید در هر زمان و در هر حال مسلمانان به این هشدار توجه کنند.

ولی متأسفانه بسیاری از پیروان قرآن از این هشدار غفلت ورزیده اند، و در نتیجه گرفتار نابسامانیهای فراوان شده اند، هم اکنون در اطراف مسلمانان دشمنانی هستند که خود را به دوستی می زنند، و به ظاهر از مسلمانان طرفداری می کنند، ولی با کارهایی که از خود نشان می دهند، معلوم می شود که دروغ می گویند، مسلمانان فریب ظاهر آنها را خورده به آنان اعتماد می کنند، در صورتی که آنان برای مسلمانان جز پریشانی و بیچارگی و تباهی چیزی نمی خواهند، و از ریختن خار بر سر راه آنها و به دشواری افکندن کار آنان کوتاهی ندارند.

راه دور نرویم، در سالهای اخیر مسلمانان در دو جنگ بزرگ با دشمنان خود درگیر شدند در جنگ نخست شکست بسیار دردناکی خوردند، در حالیکه در جنگ اخیر پیروزی درخشانی نصیب آنها شد، و تقریباً همه حوادث جهانی به نفع آنها تغییر یافت، افسانه وحشتناک و رعب آور شکست ناپذیری دشمن در همان روز نخست جنگ در صحرای سینا و ارتفاعات جولان برای همیشه مدفون گشت، و مسلمانان طعم پیروزی را برای نخستین بار در سالهای اخیر چشیدند.

چه شد که در این مدت کوتاه این دگرگونی روی داد؟ پاسخ این سؤال نیازمند یک بحث طولانی است، ولی بطور قطع یکی از عوامل مؤثر آن شکست و این پیروزی این بود که در جنگ نخست بیگانگان که حتی بعضی از آنها دم از دوستی می زدند، از نقشه های آنان با خبر بودند، ولی در جنگ اخیر هیچ کس جز دو سه نفر از سران کشورهای اسلامی از نقشه های آنها آگاهی نداشتند، و این خود یک رمز بزرگ پیروزی آنها و شاهد زنده ای بر عظمت این دستور آسمانی قرآن بود!

آیه (121) و (122) ترجمه

(وَأَذْغَدُوا مِنْ أَهْلِكَ تَبَوُّؤُا الْمُؤْمِنِينَ مَقْعَدًا لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ) (121) (أَذْهَمَتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيَهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ) (122)

ترجمه:

121 - و (به یادآور) زمانی را که صبحگاهان از میان خانواده خود برای انتخاب اردوگاه جنگ برای مؤمنان، بیرون رفتی، و خداوند شنوا و دانا است (گفتگوهای مختلفی را که درباره طرح جنگ گفته می شد می شنید و اندیشه هائی را که بعضی در سر می پرورانیدند می دانست).

122 - (و نیز به یادآور) زمانی را که دو طایفه از شما تصمیم گرفتند سستی نشان دهند (و از وسط راه باز گردند) و خداوند پشتیبان آنها بود (و به آنها کمک کرد که از این فکر باز گردند) و افراد با ایمان باید تنها بر خدا توکل کنند

تفسیر:

از اینجا آیاتی شروع می شود که درباره یک حادثه مهم و پر دامنه اسلامی یعنی جنگ احد نازل شده است زیرا از قرائنی که در آیات فوق وجود دارد استفاده می شود که این دو آیه بعد از جنگ احد نازل شده و اشاره به گوشه های از جریانات این جنگ وحشتناک می کند و بیشتر مفسران نیز بر همین عقیده اند.

در آغاز اشاره به بیرون آمدن پیامبر از مدینه برای انتخاب لشکرگاه در دامنه احد کرده و می گوید: بخاطر بیاور ای پیامبر آن روز را که صبحگاهان از مدینه از میان بستگان و اهل خود بیرون آمدی تا برای مؤمنان پایگاههایی برای نبرد با دشمن آماده سازی. و اذ غدوت من اهلک تبویء المؤمنین مقاعد للقتال و الله سمیع علیم در آن روز گفتگوهای زیادی در میان مسلمانان بود و همانطور که در شرح حادثه احد بزودی اشاره خواهیم کرد درباره انتخاب محل جنگ و اینکه داخل مدینه یا بیرون مدینه بوده باشد، در میان مسلمانان اختلاف

نظر شدید بود، و پیامبر پس از مشورت کافی نظر اکثریت مسلمانان را که جمع زیادی از آنان را جوانان تشکیل می دادند انتخاب کرد و لشکرگاه را به بیرون شهر و دامنه کوه احد منتقل ساخت، و طبعاً در این میان افرادی بودند که در دل مطالبی پنهان می داشتند و به جهاتی حاضر باظهار آن نبودند جمله و الله سمیع علیم گویا اشاره به همه اینها است یعنی خداوند هم سخنان شما را می شنید و هم از اسرار درون شما آگاه بود.

سپس به گوشه دیگری از این ماجرا اشاره کرده می فرماید: در آن هنگام دو طایفه از مسلمانان (که طبق نقل تواریخ بنو سلمه از قبیله اوس و بنو حارثه از قبیله خزرج بودند) تصمیم گرفتند که سستی بخرج دهند و از وسط راه به مدینه بازگردند. از همت طائفتان منکم ان تفشلا...

علت این تصمیم شاید این بود که آنها از طرفداران نظریه جنگ در شهر بودند و پیامبر با نظر آنها مخالفت کرده بود، به علاوه چنانکه خواهیم گفت: عبد الله بن ابی سلول با سیصد نفر از یهودیانی که به لشکر اسلام پیوسته بودند بر اثر مخالفت پیامبر به ماندن آنها در اردوگاه اسلام، به مدینه بازگشتند، و همین موضوع تصمیم آن دو طایفه مسلمان را بر ادامه راهی که در پیش گرفته بودند سست کرد. اما چنانکه از ذیل آیه استفاده می شود آن دو طایفه به زودی از تصمیم خود بازگشتند، و به همکاری با مسلمانان ادامه دادند، لذا قرآن می گوید: خداوند یاور و پشتیبان این دو طایفه بود و افراد با ایمان باید بر خدا تکیه کنند. و الله ولیهما و علی الله فلیتوکل المؤمنون:

ضمناً باید توجه داشت که ذکر ماجرای احد به دنبال آیاتی که قبلاً درباره عدم اعتماد به کفار بود اشاره به یک نمونه زنده از این واقعیت است زیرا همانطور که گفتیم و نیز بعداً مشروحاً خواهیم گفت پیغمبر اجازه نداد یهودیانی که به ظاهر به حمایت او برخاسته بودند، در لشکرگاه اسلام بمانند، زیرا هر چه بود آنها بیگانه بودند و بیگانگان نباید محرم اسرار و تکیه گاه مسلمانان در آن شرایط حساس شوند.

غزوه احد

سرچشمه وقوع جنگ

در اینجا لازم است قبلاً اشارهای به مجموع حوادث احد گردد: از روایات و تواریخ اسلامی چنین استفاده می شود، هنگامی که قریش در جنگ بدر شکست خوردند و با دادن هفتاد کشته، و هفتاد اسیر به مکه مراجعت کردند، ابو سفیان به مردم مکه اخطار کرد نگذارند زنان بر کشته های بدر گریه کنند، زیرا اشک چشم، اندوه را از بین می برد، و عداوت و دشمنی را نسبت به محمد از قلبهای آنان زایل می کند، ابو سفیان خود عهد کرده بود ما دام که از قاتلان جنگ بدر انتقام نگیرد، با همسر خود همبستر نشود!

به هر حال طایفه قریش با هر وسیله ای که در اختیار داشتند، مردم را به - جنگ با مسلمانان تحریک می کردند و فریاد انتقام، انتقام در شهر مکه طنینانداز بود.

در سال سوم هجرت، قریش به عزم جنگ با پیامبر، با سه هزار سوار و دو هزار پیاده، با تجهیزات کافی از مکه خارج شدند، و برای اینکه در میدان جنگ بیشتر استقامت کنند، بتهای بزرگ و زنان خود را نیز با خود حرکت دادند.

گزارش به موقع عباس

عباس عموی پیامبر هنوز اسلام نیاورده بود، و در میان قریش به کیش و آئین آنان باقی بود، ولی از آنجا که به برادرزاده خود، زیاد علاقمند بود، هنگامی که دید لشکر نیرومند قریش به قصد جنگ با پیامبر از مکه بیرون آمد، بی درنگ نامه ای نوشت، و به وسیله مردی از قبیله بنی غفار به مدینه فرستاد. پیک عباس به سرعت بسوی مدینه روان شد، هنگامی که پیامبر از جریان مطلع شد با سعد بن ابی ملاقات کرد و گزارش عباس را به او رساند، و حتی المقدور سعی می شد این موضوع مدتی پنهان بماند.

پیغمبر ﷺ با مسلمانان مشورت می کند

در همان روز که نامه عباس به پیامبر ﷺ رسیده بود، چند نفر از مسلمانان را دستور داد که براه مکه و مدینه بروند و از اوضاع لشکر قریش اطلاعاتی بدست آورند. دو بازرس محمد ﷺ که برای کسب اطلاع رفته بودند، طولی نکشید برگشتند، و چگونگی قوای قریش را به پیغمبر (ﷺ) رساندند، و گفتند که این سپاه نیرومند تحت فرماندهی خود ابو سفیان است.

پیامبر ﷺ پس از چند روز، همه اصحاب و اهل مدینه را دعوت کرد و برای رسیدگی به این وضع جلسهای تشکیل داد، و موضوع دفاع را آشکارا با آنها در میان گذاشت، سپس در اینکه در داخل مدینه به پیکار دست زنند، و یا اینکه از شهر خارج شوند، با مسلمانان به مذاکره پرداخت، عدهای گفتند که از مدینه خارج نشویم، و در کوچه های تنگ شهر با دشمن بجنگیم، زیرا در این صورت حتی مردان ضعیف و زنان و کنیزان نیز به لشکر می توانند کمک کنند.

عبد الله بن ابی بعد از گفتن این سخنان اضافه کرد: ای رسول خدا! تا کنون هیچ دیده نشده است ما داخل حصارها و درون خانه خود باشیم، و دشمن بر ما پیروز شود!

این رای بخاطر وضع خاص مدینه در آن روز مورد توجه پیغمبر ﷺ هم بود، او نیز می خواست در مدینه توقف کنند و در داخل شهر با قریش به مقابله پردازند، ولی گروهی از جوانان و جنگجویان با این رای مخالف بودند، سعد بن معاذ و چند نفر از قبیله اوس، برخاسته گفتند: ای پیامبر! در گذشته کسی از عرب قدرت اینکه در ما طمع کند نداشته است، با اینکه در آن موقع ما مشرک و بتپرست بودیم، و هم اکنون که تو در میان ما هستی، چگونه می توانند در ما طمع کنند، نه، حتما باید از شهر خارج شده با دشمن بجنگیم، اگر کسی از ما کشته شود شربت شهادت نوشیده است، و اگر هم کسی نجات یافت به افتخار جهاد در راه خدا نائل شده است.

اینگونه سخنان و حماسه ها طرفداران خروج از مدینه را بیشتر کرد بطوری که طرح عبد الله بن ابی در اقلیت افتاد.

خود پیغمبر ﷺ با اینکه تمایل بخروج از مدینه نداشت به این مشورت احترام گذاشت و نظریه طرفداران خروج از مدینه را انتخاب کرد و با یک نفر از اصحاب برای مهیا کردن اردوگاه از شهر خارج شد و محلی را که در دامنه کوه احد از جهت شرائط نظامی موقعیت حساسی داشت برای اردوگاه انتخاب فرمود.

مسلمانان برای دفاع آماده می شوند

آن روز، روز جمعه بود که پیامبر ﷺ این مشورت را به عمل آورد، پس از آن برای ادای خطبه نماز جمعه ایستاد، بعد از حمد و ثنای خداوند یکتا، مسلمانان را از نزدیک شدن سپاه قریش آگاه ساخت و فرمود:

اگر شما با جان و دل برای جنگ آماده باشید و با چنین روحیه‌ای با دشمنان بجنگید خداوند بطور یقین پیروزی را نصیبتان می کند و در همان روز با هزار نفر از مهاجر و انصار رهسپار اردوگاه شدند.

پیغمبر ﷺ شخصا فرماندهی لشکر را به عهده داشت، و قبل از آنکه از مدینه خارج شوند دستور داد سه پرچم ترتیب دهند، یکی را به مهاجران و دو تا را به انصار اختصاص داد. پیامبر فاصله میان مدینه و احد را پیاده پیمود، و در طول راه از صفوف لشکر سان می دید و به دست خود صفوف لشکر را مرتب و منظم می ساخت، تا در یک صف راست و مستقیم حرکت کنند.

مورخ معروف حلبی در کتاب خود می نویسد: پیغمبر اکرم ﷺ هنوز به احد نرسیده بود که ضمن بازدید لشکر گروهی را در میان آنها دید که هرگز ندیده بود، پرسید اینها کیستند؟ عرض کردند عده‌ای از یهودند که با عبد الله ابن ابی هم پیمان بوده اند، و بدین مناسبت به یاری مسلمانان آمده اند، حضرت تأملی کرد و فرمود: برای جنگ با مشرکان از مشرکان نتوان

یاری گرفت، مگر اینکه مسلمان شوند یهود این پیشنهاد را قبول نکردند، و همگی به مدینه باز گشتند، و به این ترتیب از قوای یکهزار نفری پیامبر ﷺ سیصد تن کم شد.

ولی مفسران نوشته اند چون با پیشنهاد عبد الله ابن ابی موافقت نشد، او در اثنای راه از همراهی پیامبر خودداری نمود، و با جمعی که تعدادشان بالغ بر سیصد نفر بود به مدینه بازگشتند.

بهر حال پیامبر پس از تصفیه لازم، با قوای خود که هفتصد نفر بودند به پای کوه احد رسید، بعد از ادای نماز صبح صفوف مسلمانان را آراست.

عبد الله ابن جبیر را با پنجاه نفر از تیراندازان ماهر، مامور ساخت در دهانه شکاف کوه قرار گیرند، و به آنها اکیدا توصیه کرد که در هر حال از جای خود تکان نخورند و پشت سر سپاه را حفظ کنند، و فرمود حتی اگر ما دشمن را تا مکه تعقیب کنیم و یا اگر دشمن ما را شکست داد و ما را تا مدینه مجبور به عقب - نشینی کرد، باز هم از سنگرگاه خود دور نشوید.

از آنطرف ابو سفیان، خالد بن ولید را با دویست سرباز زبده، مراقب این گردنه کرد و دستور داد در کمین باشید تا وقتی که سربازان اسلام از این دره کنار بکشند، آنگاه بلافاصله لشکر اسلام را از پشت سر مورد حمله قرار دهید.

جنگ شروع شد

دو لشکر در مقابل یکدیگر صف آرائی کرده، مہیای جنگ شدند. این دو سپاه هر کدام به نوعی مردان خود را بجنگ تشویق می کردند.

ابو سفیان، بنام بتهای کعبه و جلب توجه زنان زیبا، جنگجویان خود را بر سر ذوق و شوق می آورد!

اما پیامبر اسلام ﷺ بنام خدا و مواهب الهی مسلمانان را بجنگ تشویق مینمود.

اینک، صدای الله اکبر الله اکبر مسلمانان تمام جلگه و دامنه احد را پر کرده است. و در طرف دیگر میدان، زنان و دختران قریش، برای تحریک عواطف و احساسات جنگجویان قریش، اشعاری را گویا با دف و نی میخوانند.

پس از شروع جنگ، مسلمانان با یک حمله شدید توانستند، لشکر قریش را در هم بشکنند، آنها پا به فرار گذاردند، و سربازان اسلام به تعقیب آنها پرداختند.

خالد بن ولید که شکست قریش را قطعی دانست خواست از راه دره خارج شود و مسلمانان را از پشت سر مورد حمله قرار دهد ولی تیراندازان آنها را مجبور بعقبنشینی کردند. این عقبنشینی قریش باعث شد جمعی از تازه مسلمانان بخیال اینکه دشمن شکستخورده است برای جمع آوری غنائم یکمرتبه پستهای خود را ترک کنند، و حتی تیراندازانیکه در بالای کوه ایستاده بودند، سنگر خود را ترک گفتند و به - میدان جنگ ریختند، و هر قدر عبد الله بن جبیر دستور پیغمبر ﷺ را متذکر شد به جز عده کمی که عددشان حدود ده نفر بود، در جایگاه حساس خود نایستادند.

نتیجه مخالفت دستور پیامبر ﷺ این شد که خالد بن ولید با دویست نفر دیگر که در کمین بودند چون شکاف کوه را از پاسداران خالی دیدند، به سرعت بر سر عبد الله ابن جبیر تاختند و او را با یارانش کشتند، و از پشت سر به لشکر اسلام حمله آوردند.

ناگهان مسلمانان از هر طرف خود را زیر شمشیر دشمن دیدند، نظم و هماهنگی آنها از میان رفت، فراریان لشکر قریش همینکه اوضاع را چنین دیدند، برگشتند و مسلمانان را دایرهوار در میان گرفتند. در همین موقع افسر شجاع اسلام حمزه سید الشهداء با بعضی دیگر از یاران شجاع پیامبر شربت شهادت نوشیدند، و جز عده معدودی که پروانهوار اطراف رهبر خود را گرفته بودند بقیه از وحشت پا بفرار گذاشتند.

در این جنگ خطرناک آنکه بیش از همه فداکاری می کرد و هر حملهای که از جانب دشمن به پیغمبر می شد دفع مینمود، علی ابن ابی طالب (علیه السلام) بود.

علی (علیه السلام) با کمال رشادت می‌جنگید، تا اینکه شمشیرش شکست، پیغمبر ﷺ شمشیر خود را که موسوم به ذو الفقار بود، به علی (علیه السلام) داد. سرانجام پیغمبر ﷺ در جانی سنگر گرفت، و علی (علیه السلام) همچنان از او دفاع می‌کرد، تا آنکه طبق نقل بعضی از مورخان بیش از شصت زخم به سر، صورت و بدن او وارد آمد، و در همین موقع بود که پیک وحی به پیامبر عرضه داشت: ای محمد ﷺ! معنای مواسات همین است، پیغمبر فرمود: علی (علیه السلام) از من است و من از اویم و جبرئیل افزود: و منم از هر دوتای شما! امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: پیامبر ﷺ پیک وحی را میان زمین و آسمان مشاهده کرد که می‌گوید: لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی. در این اثنا فریادی برخاست که محمد کشته شد!

چه کسی با صدای بلند گفت محمد ﷺ کشته شد؟

بعضی از سیره نویسان می‌گویند: ابن قمع که مصعب سرباز اسلامی را بگمان اینکه پیغمبر است با ضربه سختی از پای در آورد و سپس با صدای بلند فریاد زد به - لات و عزى سوگند که محمد کشته شد!

این شایعه خواه از طرف مسلمانان بوده، یا از طرف دشمن، بی گمان بنفع اسلام و مسلمین بود، زیرا دشمن به گمان اینکه محمد ﷺ کشته شد احد را بقصد مکه ترک گفت، و گر نه قشون فاتح قریش که شدیدترین کینه و دشمنی را نسبت به پیامبر ﷺ داشتند و بدین قصد هم آمده بودند که این دفعه از او انتقام بگیرند بدون کشتن آن حضرت احد را ترک نمی‌کردند. نیروی پنج هزار نفری قریش حتی یکشب هم نخواست پس از پیروزی در میدان جنگ بصبح برساند هماندم راه مکه را پیش گرفت و حرکت کرد!

خبر کشته شدن پیامبر ﷺ تزلزل بیشتری در جمعی از مسلمانان بوجود آورد، و آن عده از مسلمانان که در میدان جنگ بودند برای اینکه بقیه پراکنده نگردند و تزلزل و اضطراب آنان بر طرف شود پیغمبر ﷺ را بالای کوه بردند تا به - مسلمانان نشان دهند که پیغمبر زنده

است، فراریان برگشتند و بدور حضرت جمع شدند. پیغمبر ﷺ فراریان را ملامت می کرد که چرا در چنان وضع خطرناک فرار کردید، مسلمانان با اینکه شرمنده بودند زبان عذر گشودند و گفتند: ای پیغمبر خدا، ما آوازه قتل تو را شنیدیم و از شدت ترس فرار کردیم. بدین ترتیب در جنگ احد نسبت به مسلمانان خسارات مالی و جانی فراوانی وارد شد و هفتاد تن از مسلمانان در میدان جنگ کشته شدند و عده‌ی زیادی مجروح افتادند، اما مسلمانان از شکست درس بزرگی آموختند که ضامن پیروزی آنها در میدانهای آینده شد، و در آیات آینده بررسی وسیعی روی اثرات گوناگون این حادثه بزرگ - بخواست خدا - انجام خواهد شد.

آیه (123) تا (127) و ترجمه

(ولقد نصرکم الله ببدر و أنتم أذلة فاتقوا الله لعلکم تشکرون) (123) (أذ تقول للمؤمنین أ لن یکفیکم أن یمدکم ربکم بثلاثة ألف من الملائكة منزلین) (124) (بلی أن تصبروا و تتقوا و یأتوکم من فورهم هذا یمدکم ربکم بخمسة ألف من الملائكة مسومین) (125) (وما جعله الله ألا بشری لکم و لتطمئن قلوبکم به و ما النصر - ألا من عند الله العزیز الحکیم) (126) (ليقطع طرفا من الذین کفروا أو یکتبهم فینقلبوا خائبین) (127) ترجمه:

123 - خداوند شما را در بدر یاری کرد (و بر دشمنان خطرناک پیروز شدید) در حالی که شما (نسبت به آنها) ناتوان بودید پس از خدا بپرهیزید (و در برابر دشمن مخالفت فرمان پیامبر نکنید) تا شکر نعمت او را بجا آورده باشید.

124 - در آن هنگام که تو، به مؤمنان میگفتی آیا کافی نیست پروردگارتان شما را به - سه هزار نفر از فرشتگان که (از آسمان) فرود آیند یاری کند؟!.

125 - آری (امروز هم) اگر استقامت و تقوا پیشه کنید - و دشمن به همین زودی به سراغ شما بیاید - خداوند شما را به پنجهزار نفر از فرشتگان که نشانه های مخصوصی دارند مدد خواهد داد.

126 - ولی اینها (همه) فقط برای بشارت و اطمینان خاطر شماست و گر نه پیروزی تنها از جانب خداوند توانای حکیم است.

127 - (این وعده را که خدا به شما داده) برای این است که قسمتی از پیکر لشکر کافران را قطع کند، یا آنها را با زور ذلت باز گرداند، تا مایوس و نا امید (به وطن خود بازگردند)

تفسیر:

مرحله خطرناک جنگ

پس از پایان جنگ احد لشکر پیروز مشرکان به سرعت بسوی مکه بازگشت. ولی در
اثنای راه این فکر برای آنها پیدا شد که چرا پیروزی خود را ناقص گذاردند؟ چه بهتر که به
مدینه بازگردند و شهر را غارت کنند، و مسلمانان را در هم بکوبند، و اگر محمد ﷺ هم
زنده باشد بقتل برسانند، و برای همیشه فکر آنها از ناحیه اسلام و مسلمین راحت شود، به
همین جهت فرمان بازگشت صادر شد و در حقیقت این خطرناکترین مرحله جنگ احد بود،
زیرا مسلمانان بقدر کافی کشته و زخمی داده بودند، و طبعاً هیچگونه آمادگی در آن حال برای
تجدید جنگ در آنها نبود، و بعکس دشمن با روحیه نیرومندی میتوانست این بار جنگ را از
سر گیرد و نتیجه نهائی آنرا پیشبینی کند.

این خبر بزودی به پیامبر رسید و اگر شهادت فوق العاده و ابتکار بینظیر او که از وحی
آسمانی مایه میگرفت نبود شاید تاریخ اسلام در همانجا پایان مییافت.

آیات فوق درباره این مرحله حساس نازل گردیده است، و بتقویت روحیه مسلمانان
پرداخته، و به دنبال آن یک فرمان عمومی از ناحیه پیامبر برای حرکت به سوی مشرکان داده
شد، و حتی مجروحان جنگ (و در میان آنها علی (علیه السلام)) را که بیش از شصت زخم بر تن
داشت (آماده پیکار با دشمن شدند و از مدینه حرکت کردند.

این خبر بگوش سران قریش رسید و از این روحیه عجیب مسلمانان سخت بوحشت
افتادند! آنها فکر می کردند شاید جمعیت تازه نفسی از مدینه به مسلمانان پیوستهاند، و ممکن
است برخورد جدید نتیجه نهائی جنگ را بزیان آنها تغییر دهد، لذا فکر کردند برای حفظ
پیروزی خود بهتر این است که به مکه باز گردند همین کار انجام شد و بسرعت راه مکه را
پیش گرفتند.

گفتیم این آیات در حقیقت برای تقویت روحیه، شکستخورده مسلمانان نازل گردید، و
نخست در آن اشاره به پیروزی چشمگیر مسلمانان در میدان بدر شده تا با یادآوری آن
خاطره، به آینده خویش دلگرم شوند و لذا می فرماید: خداوند شما را در بدر پیروزی داد در

حالیکه نسبت به دشمن ضعیف، و از نظر عده و تجهیزات قابل مقایسه با آنها نبودید (عدد شما 313 نفر با تجهیزات کم، و مشرکان بیش از هزار نفر و با تجهیزات فراوان بودند). (ولقد نصرکم الله بیدر و انتم اذلة)

حال که چنین است، از خدا بپرهیزید، و از تکرار مخالفت فرمان پیشوای خود، یعنی پیامبر اجتناب کنید تا شکر نعمتهای گوناگون او را بجای آورده باشید. (فاتقوا الله لعلکم تشکرون)

سپس خاطره یاری مسلمانان را در میدان بدر بوسیله فرشتگان یادآوری کرده و می گوید: فراموش نکنید که در آن روز پیغمبر به شما گفت آیا کافی نیست که سه هزار نفر از فرشتگان به یاری شما بشتابند. اذ تقول للمؤمنين لن یکفیکم ان یمدکم ربکم بثلاثة آلاف من الملائكة... آری امروز هم اگر استقامت بخرج دهید و به استقبال سپاه قریش بشتابید، و تقوی را پیشه کنید، و مانند روز گذشته، با فرمان پیغمبر مخالفت ننمائید، اگر در این حال مشرکان به سرعت بسوی شما برگردند، خداوند بوسیله پنج هزار نفر از فرشتگان که همگی دارای نشانه های مخصوصی هستند شما را یاری خواهد کرد. بلی ان تصبروا و تتقوا و یاتوکم من فورهم هذا یمدکم ربکم بخمسة آلاف من الملائكة مسومین.

اما توجه داشته باشید که آمدن فرشتگان به یاری شما، تنها برای تشویق و بشارت و اطمینان خاطر و تقویت روحیه شما است، و گرنه پیروزی تنها از ناحیه خداوندی است که بر همه چیز قادر و در همه کار حکیم است هم راه پیروزی را می داند و هم قدرت بر اجرای آن دارد. و ما جعله الله الا بشری لکم و لتطمئن قلوبکم به و ما النصر الا من عند الله...

گر چه مفسران در تفسیر این آیه گفته های گوناگونی دارند، ولی با مسیری که ما در تفسیر آیات گذشته بکمک خود آیات و تواریخ موجود پیمودیم، تفسیر این آیه نیز روشن است، خداوند می فرماید: اینکه به شما وعده داده شده است که فرشتگان را در برخورد جدید با دشمن بیاری شما بفرستد، برای این است که قسمتی از پیکر لشکر مشرکان را قطع کند، و آنها را با ذلت و رسوائی باز گرداند. ليقطع طرفا من الذین کفروا او یکبتهم فینقلبوا خائبین:

باید توجه داشت که طرف در آیه به معنی قطعه و یکپتھم از ماده کبت به معنی بازگرداندن به زور و توام با ذلت است.

در اینجا سؤالاتی در زمینه چگونگی یاری فرشتگان و حمایت آنها از مسلمانان و چگونگی این یاری پیش می آید، که بخواست خداوند پاسخ مشروح آن را در سوره انفال ذیل آیات 7 - تا 12 خواهیم داد.

آیه (128) و ترجمه

(لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ) (128)

ترجمه:

128 - هیچ گونه اختیاری (درباره عفو کافران، یا مؤمنان فراری از جنگ)، برای تو نیست مگر اینکه (خدا) بخواهد آنها را ببخشد، یا مجازات کند؛ زیرا آنها ستمگرند.

تفسیر

در تفسیر این آیه در میان مفسران سخن بسیار زیاد است ولی این موضوع تقریباً مسلم است که آیه فوق پس از جنگ احد نازل شده، و مربوط به - حوادث آن است، آیات سابق نیز این حقیقت را تأیید می کند.

آیه می فرماید: (هیچ گونه اختیاری (درباره عفو کافران، یا مؤمنان فراری از جنگ)، برای تو نیست مگر اینکه (خدا) بخواهد آنها را ببخشد، یا مجازات کند؛ زیرا آنها ستمگرند. (لَيْسَ

لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ)

و اما در مورد تفسیر آیه دو معنی بیش از همه جلب توجه می کند:

نخست اینکه این آیه جمله مستقلی را تشکیل می دهد و بنابراین جمله (او يتوب عليهم) به معنی (الا ان يتوب عليهم) است و معنی آیه روی هم رفته چنین می شود: درباره سرنوشت آنها کاری از دست تو ساخته نیست مگر اینکه خدا بخواهد آنها را ببخشد یا بخاطر ستمی که کرده اند مجازاتشان کند و منظور از آنها یا کفاری می باشند که در این جنگ ضربه های سخت به مسلمانان وارد ساختند و حتی دندان و پیشانی پیغمبر ﷺ را شکستند، و یا مسلمانانی می باشند که از میدان جنگ فرار کردند، و پس از پایان جنگ پشیمان شدند و از پیغمبر تقاضای عفو کردند، آیه می گوید: (عفو بخشش یا مجازات و عذاب آنها به دست خدا است و پیامبر هم بدون اذن پروردگار کاری انجام نمی دهد).

تفسیر دیگر اینکه لیس لک من الامر شیء جمله معترضه است و جمله (او یتوب علیهم) عطف به جمله (او یکتبهم) می باشد، و این آیه دنباله آیه قبل محسوب می شود، و در این صورت مجموع معنی دو آیه چنین خواهد بود: (خداوند وسائل پیروزی را در اختیار شما قرار خواهد داد، و یکی از چهار سرنوشت را برای کافران مقرر می سازد: یا قسمتی از پیکر لشکر مشرکان را از بین می برد، یا آنها را به این وسیله مجبور به بازگشت می کند، و یا آنها را در صورت شایستگی و توبه می بخشد، و یا آنها را بخاطر ظلمشان مجازات می کند، و خلاصه با هر دستهای از آنها بر طبق حکمت و عدالت رفتار خواهد نمود، و تو درباره آنها پیش خود هیچ گونه تصمیمی نمی توانی بگیری).

درباره علت نزول این آیه نیز روایات متعددی نقل شده است از جمله پس از آنکه دندان و پیشانی پیامبر در جنگ احد شکست، و آنهمه ضربات سخت بر پیکر مسلمین وارد شد، پیامبر از آینده مشرکان نگران گردید و پیش خود فکر می کرد چگونه این جمعیت قابل هدایت خواهند بود و فرمود: (کیف یفلح قوم فعلوا هذا بنبیهم و هو یدعوهم الی ربهم؛ چگونه چنین جمعیتی رستگار خواهند شد که با پیامبر خود چنین رفتار می کنند در حالی که وی آنها را به سوی خدا دعوت می کند).

در اینجا آیه فوق نازل شد و به پیامبر ﷺ دلداری داد که تو مسؤوّل هدایت آنها نیستی بلکه تنها موظف به تبلیغ آنها می باشی.

رفع اشتباه در اینجا لازم است به دو نکته توجه شود:

1 - مفسر معروف نویسنده (المنار) معتقد است که این آیه درس بزرگی در زمینه استفاده از وسایل طبیعی برای پیروزی، به مسلمانان، می آموزد، و آن اینکه اگر خدا به آنها وعده پیروزی می دهد به این معنی نیست که مسلمانان وسائل طبیعی و تجهیزات نظامی و نقشه های جنگی و مانند آن را فراموش کنند و دست روی هم گذاشته همیشه در انتظار دعای پیغمبر برای پیروزی باشند، لذا به پیغمبر ﷺ خطاب کرده می گوید: (لیس لک من الامر

شیء) یعنی پیروزی به دست تو واگذار نشده، بلکه به فرمان خدا است، و خداوند برای آن سنی قرار داده است که باید از آنها استفاده کرد، (و دعا کردن پیغمبر اگر چه مؤثر و مفید است، ولی جنبه استثنائی دارد و مخصوص موارد معینی است).

گفتار این نویسنده در این قسمت اگر چه منطقی است، ولی با ذیل آیه که از توبه یا مجازات کفار بحث می کند به هیچ وجه سازگار نیست، و بنابراین نمی توان آن را تفسیر آیه دانست.

2 - این آیه که هر گونه اختیاری را از پیامبر ﷺ درباره عفو و بخشش یا مجازات مخالفان سلب می کند هیچ گونه منافاتی با مؤثر بودن دعای پیامبر ﷺ و عفو و گذشت او، و شفاعت و مانند آن که از آیات دیگر قرآن استفاده می شود، ندارد، زیرا منظور از آیه فوق این است که پیغمبر ﷺ مستقلاً هیچ کاری را نمی تواند انجام دهد، ولی به فرمان خدا و به اجازه او، می تواند ببخشد، و هم در جای خود مجازات کند، و هم عوامل پیروزی را فراهم سازد، و حتی به اجازه پروردگار و اذن او می تواند هم چون مسیح (ﷺ) مردگان را زنده کند.

کسانی که جمله (لیس لك من الامر شیء) را گرفته، و خواسته اند توانائی پیامبر را بر این امر انکار کنند، در حقیقت آیات دیگر قرآن را فراموش کرده اند.

قرآن مجید در سوره نساء آیه 64 می گوید: (و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جائئوك فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیماً)؛ اگر آنها هنگامی که به خود ستم می کردند به سراغ تو می آمدند و استغفار می کردند و پیامبر نیز برای آنها از خدا طلب آمرزش می کرد خدا را توبه کننده (بخشنده) و مهربان می یافتند).

طبق این آیه استغفار پیامبر ﷺ یکی از عوامل بخشش گناه شمرده شده، و در بحثهای آینده در ذیل آیات مناسب باز هم در این زمینه توضیح خواهیم داد.

آیه (129) و ترجمه

(وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ يَغْفِر لِمَن يَشَآءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَآءُ وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ)
(129)

ترجمه:

129 - و آنچه در آسمانها و زمین است از آن خدا است، هر کس را بخواهد (و شایسته بداند) می بخشد؛ و هر کس را بخواهد، مجازات می کند؛ و خداوند آمرزنده مهربان است.

تفسیر

این آیه در حقیقت تأکیدی است برای آیه قبل، و می گوید: (آمرزش و مجازات به دست پیامبر نیست، بلکه به فرمان خداوندی است که حکومت آنچه در آسمانها و زمین است، به دست او است، آفرینش از او است، مالکیت، و تدبیر آنها نیز از آن او است.) (وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ يَغْفِر لِمَن يَشَآءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَآءُ وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ)

بنابراین، او است که می تواند گناهکاران را هر گاه صلاح ببیند ببخشد، و یا مجازات کند. در پایان آیه به رحمت و اسعه خداوند اشاره کرده، می گوید: در عین حال که مجازات او شدید است (او آمرزنده و مهربان است) و رحمت او بر غضب او پیشی می گیرد. (وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ) بد نیست در اینجا به گفتار یکی از دانشمندان اسلامی که در عین فشرده بودن پاسخی است برای بعضی از سؤاها، اشاره کنیم. مفسر عالیقدر، طبرسی در ذیل آیه نقل می کند که از یکی از دانشمندان پرسیدند: خداوند با آن رحمت و اسعه و بی پایانش چگونه بندگان را بخاطر گناهان مجازات می کند؟

او در پاسخ گفت: (رحمت) خداوند، (حکمت) او را از بین نمی برد، زیرا رحمت او هم چون حس ترحم ما از احساسات و رقت قلب سرچشمه نمی گیرد،

بلکه رحمت او همیشه آمیخته با حکمت است، و حکمت ایجاب می کند، که گنهکاران
(جز در موارد خاصی) به مجازات برسند.

آیه (130) تا (132) و ترجمه

(یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا الربوا اضعفا مضعفا و اتقوا الله لعلکم تفلحون) (130) (و اتقوا النار التي اعدت للكافرين) (131) (و اطيعوا الله و الرسول لعلکم ترحمون) (132)
ترجمه:

130 - ای کسانی که ایمان آورده اید! ربا (و سود پول) را چند برابر نخورید! از خدا بپرهیزید تا رستگار شوید!

131 - و از آتشی بپرهیزید که برای کافران آماده شده است!

132 - و خدا و پیامبر را اطاعت کنید، تا مشمول رحمت شوید!

تفسیر:

تحریم رباخواری

آیات گذشته - چنانکه دانستیم - درباره غزوه احد و حوادث مربوط به آن، و درسهای گوناگونی است که مسلمانان از آن حادثه فرا گرفتند، ولی این سه آیه و شش آیه بعد از آن محتوی یک سلسله برنامه های اقتصادی، اجتماعی و تربیتی است.

در نخستین آیه روی سخن را به مؤمنان کرده و می فرماید: (ای کسانی که ایمان آورده اید! ربا (و سود پول را چند برابر نخورید). (یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا الربوا اضعافا مضافة).

می دانیم روش قرآن در مبارزه با انحرافات ریشه دار اجتماعی این است که تدریجا زمینه سازی می کند، و افکار عموم را تدریجا به مفاسد آنها آشنا می سازد، و آنگاه که آمادگی برای پذیرفتن تحریم نهائی حاصل شد قانون را به صورت صریح اعلام می کند (مخصوصا در مواردی که آلودگی به گناه زیاد و وسیع باشد).

و نیز می دانیم: عرب، در زمان جاهلیت آلودگی شدیدی به رباخواری داشت و مخصوصاً محیط مکه محیط رباخواران بود، و سرچشمه بسیاری از بدبختیهای اجتماعی آنها نیز همین کار زشت و ظالمانه بود، به همین دلیل قرآن برای ریشه کن ساختن رباخواری حکم تحریم را در چهار مرحله بیان کرده است:

1 - در آیه 39 سوره روم نخست درباره (ربا) به یک پند اخلاقی قناعت شده آنجا که می فرماید: (و ما آتیتم من ربا لیربو فی اموال الناس فلا یربو عند الله و ما آتیتم من زکوة تریدون وجه الله فاولئک هم المضعفون؛ آنچه به عنوان ربا می پردازید تا در اموال مردم فزونی یابد، نزد خدا فزونی نخواهد یافت، و آنچه را به عنوان زکات می پردازید و تنها رضای خدا را می طلبید (مایه برکت است و) کسانی که چنین کنند دارای پاداش مضاعفند).

و بدین طریق اعلام می کند که تنها از دیدگاه افراد کوتاه بین است که ثروت رباخواران از راه سود گرفتن افزایش می یابد، اما در پیشگاه خدا چیزی بر آنها افزوده نمی شود بلکه زکات و انفاق در راه خدا است که ثروتها را افزایش می دهد.

2 - در سوره نساء آیه 161 ضمن انتقاد از عادات و رسوم غلط یهود به عادت زشت رباخواری آنها اشاره کرده و می فرماید: (واخذهم الربا وقد نهوا عنه)؛ یکی دیگر از عادات بد آنها این بود که ربا می خوردند با اینکه از آن نهی شده بودند).

3 - در سوره بقره آیات 275 تا 279 هر گونه رباخواری به شدت ممنوع اعلام شده و در حکم جنگ با خدا ذکر گردیده است.

4 - و بالاخره در آیه مورد بحث چنانکه ضمن تفسیر آن خواهیم گفت، حکم تحریم ربا صریحاً ذکر شده، اما تنها به یک نوع از انواع ربا و نوع شدید و فاحش آن اشاره شده است. در این آیه اشاره به تحریم ربای فاحش شده و با تعبیر (اضعافاً مضاعفة)

بیان گردیده است. منظور از ربای فاحش این است که سرمایه به شکل تصاعدی در مسیر ربا سیر کند یعنی سود در مرحله نخستین با اصل سرمایه ضمیمه شود و مجموعاً مورد ربا

قرار گیرند، و به همین ترتیب در هر مرحله، سود به اضافه سرمایه، سرمایه جدیدی را تشکیل دهد، و به این ترتیب در مدت کمی از راه تراکم سود مجموع بدهی بدهکار به چندین برابر اصل بدهی افزایش یابد و به کلی از زندگی ساقط گردد.

بطوری که از روایات و تواریخ استفاده می شود در زمان جاهلیت معمول بود که اگر بدهکار در رأس مدت نمی توانست بدهی خود را بپردازد از طلبکار تقاضا می کرد که مجموع سود و اصل بدهی را به شکل سرمایه جدیدی به او قرض بدهد و سود آن را بگیرد! در عصر ما نیز در میان رباخواران این رباخواری بسیار ظالمانه فراوان است.

در پایان آیه می فرماید: (اگر می خواهید رستگار شوید باید تقوا را پیشه کنید و از این گناه پرهیزید) (و اتقوا الله لعلکم تفلحون).

در آیه بعد مجدداً روی حکم تقوا را تأکید کرده، می گوید: (و از آتشی پرهیزید که در انتظار کافران آماده شده است)، (و اتقوا النار التي اعدت للكافرين).

از تعبیر (کافران) استفاده می شود که اصولاً رباخواری با روح ایمان سازگار نیست و رباخواران از آتشی که در انتظار کافران است سهمی دارند!

و نیز استفاده می شود که آتش دوزخ اصولاً برای کافران آماده شده و گناهکاران و عاصیان به همان مقدار که شباهت و هماهنگی با کافران دارند سهمی از آن خواهند داشت.

تهدید آیه سابق با تشویقی که در این آیه برای مطیعان و فرمانبرداران ذکر شده تکمیل می گردد و می فرماید: (فرمان خدا و پیامبر را اطاعت کنید و رباخواری را ترک گوئید تا مشمول رحمت الهی شوید). (و اطیعوا الله و الرسول لعلکم ترحمون).

چگونگی پیوند آیات قرآن

آیات گذشته - چنانکه دانستیم - درباره غزوه (احد) و حوادث مربوط به آن، و درسهای گوناگونی است که مسلمانان از آن حادثه فرا گرفتند، ولی سه آیه ای که تفسیر آن گذشت و

شش آیه بعد محتوی یک سلسله برنامه های اقتصادی، اجتماعی و تربیتی است، و پس از این نه آیه، مجدداً حوادث مربوط به جنگ احد عنوان می گردد.

این طرز بیان ممکن است برای بعضی مایه تعجب گردد، ولی با توجه به یک اصل اساسی حقیقت امر روشن می شود، و آن اینکه:

قرآن یک کتاب کلاسیک نیست که دارای فصول و ابوابی باشد و نظام تألیفی خاصی در میان ابواب و فصول آن در نظر گرفته شده باشد، بلکه قرآن کتابی است که در مدت بیست و سه سال (نجوماً) (تدریجاً) طبق نیازمندیهای گوناگون تربیتی در زمانها و اماکن مختلف نازل شده: یک روز داستان احد پیش می آمد و برنامه های مختلف جنگی در ضمن آیات متعدد اعلام می گشت، روز دیگر احساس نیاز به یک مسأله اقتصادی همچون ربا یا یک مسأله حقوقی مانند احکام ازدواج، یا یک مسأله تربیتی و اخلاقی مانند توبه، می شد و آیات متعددی طبق آن نازل می گشت.

از این سخن چنین نتیجه گرفته می شود که ممکن است در بسیاری از موارد پیوند خاصی در میان آیات قبل و بعد نبوده باشد، و نباید مانند بعضی از مفسران در این گونه موارد اصراری در یافتن رابطه در میان آنها داشت، نباید خود را به زحمت بیاندازیم و در میان قضایائی که خداوند اتصال و ارتباطی نخواست به با تکلف وجه ارتباطی درست کنیم، زیرا این کار با روح قرآن و چگونگی نزول آن در حوادث مختلف و طبق نیازمندیهای گوناگون در شرایط و ظروف جداگانه، سازش ندارد.

البته تمام سوره ها و آیات قرآن از یک نظر به هم مربوطند و آن اینکه همگی یک برنامه انسان سازی و تربیتی را در یک سطح عالی تعقیب می کنند و برای ساختن یک جامعه آباد، آگاه، امن و امان و پیشرفته از نظر مادی و معنوی نازل شده اند.

بنابراین اگر آیات نهگانه فوق رابطه خاصی با آیات قبل و بعد ندارد به همین دلیل است.

آیه (133) و ترجمه

(و سارعوا إلى مغفرة من ربكم و جنة عرضها السموات و الارض أعدت للمتقين) (133)

ترجمه:

133 - شتاب کنید برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان؛ و بهشتی که وسعت آن، آسمانها و زمین است؛ و برای پرهیزگاران آماده شده است.

تفسیر:

مسابقه در مسیر سعادت

به دنبال آیات گذشته که بدکاران را تهدید به مجازات آتش و نیکوکاران را تشویق به رحمت الهی می کرد، در این آیه کوشش و تلاش نیکوکاران را تشبیه به یک مسابقه معنوی کرده که هدف نهائی آن آمرزش الهی بر یکدیگر سبقت بگیرید) (و سارعوا إلى مغفرة من ربكم)

(سارعوا) از (مسارعت) به معنی کوشش و تلاش دو یا چند نفر برای پیشی گرفتن از یکدیگر در رسیدن به یک هدف است، و در کارهای نیک، قابل ستایش، و در کارهای بد، نکوهیده است.

در حقیقت قرآن در اینجا از یک نکته روانی استفاده کرده که انسان برای انجام دادن یک کار اگر تنها باشد معمولاً کار را بدون سرعت و به طور عادی انجام می دهد، ولی اگر جنبه مسابقه به خود بگیرد، آنهم مسابقه ای که جایزه باارزشی برای آن تعیین شده، تمام نیرو و انرژی خود را به کار می گیرد و با سرعت هر چه بیشتر به سوی هدف پیش می تازد. و اگر می بینیم هدف این مسابقه در درجه اول مغفرت قرار داده شده برای این است که رسیدن به هر مقام معنوی بدون آمرزش و شستشوی از گناه ممکن نیست، نخست باید خود را از گناه شست و سپس به مقام قرب پروردگار گام نهاد!

دومین هدف این مسابقه معنوی بهشت قرار داده شده، بهشتی که وسعت آن، پهنه آسمانها و زمین است (**و جنة عرضها السموات والارض**).

باید توجه داشت که مراد از (عرض) در آیه فوق اصطلاح هندسی آن که در مقابل طول است، نیست، بلکه به معنی لغوی که وسعت است، می باشد.

در آیه 21 سوره حدید همین تعبیر با تفاوت مختصری دیده می شود: (**سابقوا الى مغفرة من ربكم و جنة عرضها كعرض السماء والارض**)؛ به پیش تازید برای رسیدن به مغفرت پروردگارتان و بهشتی که پهنه آن مانند پهنه آسمان و زمین است).

در این آیه به جای (مسارعت) صریحا کلمه (مسابقه) ذکر شده و (سماء) به صورت مفرد با الف و لام جنس آمده که در اینجا معنی عموم می دهد، و از (کاف تشبیه) استفاده شده است. به این معنی که در آیه مورد بحث صریحا می گوید: (وسعت بهشت همان وسعت آسمانها و زمین است) ولی در آیه سوره حدید می گوید: (وسعت آن مانند وسعت آسمان و زمین می باشد)، و هر دو تعبیر یک معنی را می رساند.

در پایان آیه تصریح می کند که: (این بهشت، با آن عظمت، برای پرهیزگاران آماده شده است) (**اعدت للمتقين**).

اکنون این سؤال پیش می آید که:

اولا: آیا بهشت و دوزخ هم اکنون آفریده شده و وجود خارجی دارند یا بعدا در پرتو اعمال مردم ایجاد می شوند؟

ثانیا: اگر آنها آفریده شده اند جای آنها کجا است، (با توجه به اینکه قرآن می گوید وسعت بهشت به اندازه آسمانها و زمین است).

آیا بهشت و دوزخ الان موجودند؟

اکثر دانشمندان اسلامی معتقدند که این دو هم اکنون وجود خارجی دارند و ظواهر آیات قرآن نیز این نظر را تأیید می کند، به عنوان نمونه:

1 - در آیه مورد بحث و در آیات فراوان دیگری تعبیر به (اعدت) (مهیا شده) یا تعبیرات دیگری از همین ماده، گاهی در مورد بهشت و گاهی درباره دوزخ، آمده است.

از این آیات استفاده می شود که بهشت و دوزخ هم اکنون آماده شده اند اگر چه بر اثر اعمال نیک و بد انسانها توسعه می یابند (دقت کنید).

2 - در آیات مربوط به معراج در آیه 13 تا 15 سوره (و النجم) می خوانیم: (و لقد رآه نزلة اخرى عند سدرة المنتهى عندها جنة المأوى؛ بار دیگر پیامبر جبرئیل را نزد (سدرة المنتهى) در آنجا که بهشت جاویدان قرار داشت مشاهده کرد) - این تعبیر گواه دیگری بر وجود فعلی بهشت است.

3 - در سوره تکاثر آیه 5 و 6 و 7 می فرماید: (كلا لو تعلمون علم اليقين لترون الجحيم ثم لترونها عين اليقين؛ اگر علم اليقين داشتید دوزخ را مشاهده می کردید سپس به عين اليقين آن را می دیدید).

در روایات مربوط به معراج و روایات دیگر نیز نشانه های روشنی بر این مسأله دیده می شود.

بهشت و دوزخ در کجا هستند؟

به دنبال بحث فوق این بحث پیش می آید که اگر این دو هم اکنون موجودند در کجا هستند؟

پاسخ این سؤال را از دو راه می توان داد:

نخست اینکه: بهشت و دوزخ در باطن و درون این جهانند. ما این آسمان و زمین و کرات مختلف را با چشم خود می بینیم اما عوالمی که در درون این جهان قرار دارند نمی بینیم و اگر دید و درک دیگری داشتیم هم اکنون می توانستیم آنها را بینیم، در این عالم موجودات بسیاری هستند که امواج آنها با چشم ما قابل درک نیستند، آیه (كلا لو تعلمون علم اليقين لترون الجحيم)؛ که در بالا اشاره شد نیز گواه این حقیقت است.

از پاره ای از احادیث نیز استفاده می شود که بعضی از مردان خدا درک و دیدی در این جهان داشتند که، بهشت و دوزخ را نیز با چشم حقیقت بین خود می دیدند.

برای این موضوع می توان مثالی ذکر کرد:

فرض کنید فرستنده نیرومندی در یک نقطه زمین وجود داشته باشد که به کمک ماهواره های فضائی امواج آن به سراسر زمین پخش شود و به وسیله آن نغمه دل انگیز تلاوت قرآن با صدائی فوق العاده دلنشین و روحپرور در همه جا پخش گردد، و در نقطه دیگری از زمین فرستنده دیگری با همان قدرت وجود داشته باشد که صدائی فوق العاده گوش خراش و ناراحت کننده روی امواج دیگری در همه جا پراکنده شود.

هنگامی که ما در یک مجلس عادی نشسته ایم صدای گفتگوی اطرافیان خود را می شنویم اما از آن دو دسته امواج (روحپرور) و (آزاردهنده) که در درون محیط ما است و همه جا را پر کرده است هیچ خبری نداریم، ولی اگر دستگاه گیرنده ای می داشتیم که موج آن با یکی از این دو فرستنده تطبیق می کرد فوراً در برابر ما آشکار می شدند اما دستگاه شنوائی ما در حال عادی از درک آنها عاجز است.

این مثال گرچه از جهاتی رسانیست ولی برای مجسم ساختن چگونگی وجود بهشت و دوزخ در باطن این جهان مؤثر به نظر می رسد.

دیگر اینکه: عالم آخرت و بهشت و دوزخ، محیط بر این عالم است، و به اصطلاح این جهان در شکم و درون آن جهان قرار گرفته، درست همانند عالم جنین که در درون عالم دنیا است، زیرا می دانیم عالم جنین برای خود عالم مستقلی است، اما جدای از این عالمی که در آن هستیم نیست، بلکه در درون آن واقع شده است، عالم دنیا نیز نسبت به عالم آخرت، همین حال را دارد، یعنی در درون آن قرار گرفته است.

و اگر می بینیم قرآن می گوید: وسعت بهشت به اندازه وسعت آسمانها و زمین است به خاطر آن است که انسان چیزی وسیعتر از آسمان و زمین نمی شناسد تا مقیاس سنجش قرار

داده شود، لذا قرآن برای اینکه وسعت و عظمت بهشت را ترسیم کند آن را به پهنه آسمانها و زمین تشبیه کرده است، و چاره ای غیر از این نبوده، همانطور که اگر کودکی که در شکم مادر قرار دارد عقل می داشت و می خواستیم با او سخن بگوئیم باید با منطقی صحبت کنیم که برای او در آن محیط قابل درک باشد.

از آنچه گفتیم پاسخ این سؤال نیز روشن شد که اگر وسعت بهشت به اندازه زمین و آسمانها است پس دوزخ کجا است؟

زیرا طبق پاسخ اول، دوزخ نیز در درون همین جهان قرار گرفته و وجود آن در درون این جهان منافاتی با وجود بهشت در درون آن ندارد (همانطور که در مثال امواج فرستنده صوتی ذکر شد)

و اما طبق پاسخ دوم که بهشت و دوزخ محیط بر این جهان باشند جواب باز هم روشنتر است زیرا دوزخ می تواند محیط بر این جهان باشد و بهشت محیط بر آن، و از آن هم وسیعتر.

آیه (134) تا (136) و ترجمه

(الذين ينفقون في السراً والضرأ والكاطمين الغيظ والعافين عن الناس والله يحب المحسنين) (134) (والذين إذا فعلوا فحشة أو ظلموا أنفسهم ذكروا الله فاستغفروا لذنوبهم ومن يغفر الذنوب إلا الله ولم يصروا على ما فعلوا وهم يعلمون) (135) (اولئك جزأؤهم مغفرة من ربهم وجنات تجري من تحتها الانهار خالدین فیها و نعم اجر العاملین) (136)

ترجمه:

134 - همانها که در توانگری و تنگدستی اتفاق می کنند؛ و خشم خود را فرو می برند؛ و از خطای مردم می گذرند، و خدا نیکوکاران را دوست دارد.

135 - و آنها که وقتی مرتکب عمل زشتی شوند، یا به خود ستم کنند به یاد خدا می افتند، و برای گناهان خود طلب آمرزش می کنند - و کیست جز خدا که گناهان را ببخشد؟ - و بر گناه، اصرار نمی ورزند، با اینکه می دانند.

136 - آنها پاداششان آمرزش پروردگار، و بهشتهایی است که از زیر (درختان) آنها نهرها جاری است، جاودانه در آن می مانند؛ چه نیکو است پاداش اهل عمل!

تفسیر:

سیمای پرهیزگاران

از آنجا که در آیه قبل وعده بهشت جاویدان به پرهیزگاران داده شده در این آیه پرهیزگاران را معرفی می کند و پنج صفت از اوصاف عالی و انسانی برای آنها ذکر نموده است:

1 - (آنها در همه حال اتفاق می کنند چه موقعی که در راحتی و وسعتند و چه زمانی که در پریشانی و محرومیتند). (الذين ينفقون في السراً والضرأ)

آنها با این عمل ثابت می کنند که روح کمک به دیگران و نیکوکاری در جان آنها نفوذ کرده است و به همین دلیل تحت هر شرائطی اقدام به اینکار می کنند، روشن است که انفاق در حال وسعت به تنهایی نشانه نفوذ کامل صفت عالی سخاوت در اعماق روح انسان نیست، اما آنها که در همه حال اقدام به کمک و بخشش می کنند نشان می دهند که این صفت در آنها ریشه دار است.

ممکن است گفته شود انسان در حال تنگدستی چگونه می تواند انفاق کند؟ پاسخ این سؤال روشن است: زیرا اولاً افراد تنگدست نیز به مقدار توانائی می توانند در راه کمک به دیگران انفاق کنند، و ثانیاً انفاق منحصر به مال و ثروت نیست بلکه هر گونه موهبت خدادادی را شامل می شود خواه مال و ثروت باشد یا علم و دانش یا مواهب دیگر، و به این ترتیب خداوند می خواهد روح گذشت و فداکاری و سخاوت را حتی در نفوس مستمندان جای دهد تا از رذائل اخلاقی فراوانی که از (بخل) سرچشمه می گیرد بر کنار بمانند.

آنها که انفاقهای کوچک را در راه خدا ناچیز می شمارند برای این است که هر یک از آنها را جداگانه مورد مطالعه قرار می دهند، وگرنه اگر همین کمکهای جزئی را در کنار هم قرار دهیم و مثلاً اهل یک مملکت اعم از فقیر و غنی هر کدام مبلغ ناچیزی برای کمک به بندگان خدا انفاق کنند و برای پیشبرد اهداف اجتماعی مصرف نمایند کارهای بزرگی به وسیله آن می توانند انجام دهند، علاوه بر این اثر معنوی و اخلاقی انفاق بستگی به حجم انفاق و زیادی آن ندارد و در هر حال عاید انفاق کننده می شود.

جالب توجه اینکه در اینجا نخستین صفت برجسته پرهیزکاران (انفاق) ذکر شده، زیرا این آیات نقطه مقابل صفاتی را که درباره رباخواران و استثمارگران در آیات قبل ذکر شد، بیان می کند، به علاوه گذشت از مال و ثروت آن هم در حال خوشی و تنگدستی روشنترین نشانه مقام تقوا است.

2 - (آنها بر خشم خود مسلطند) (وَالكَاطِمِينَ الْغَيْظَ).

(کظم) در لغت به معنی بستن سر مشکی است که از آب پر شده باشد، و بطور کنایه در مورد کسانی که از خشم و غضب پر می شوند و از اعمال آن خودداری می نمایند بکار می رود.

(غیظ) به معنی شدت غضب و حالت برافروختگی و هیجان فوق العاده روحی است، که بعد از مشاهده ناملایمات به انسان دست می دهد.

حالت خشم و غضب از خطرناک ترین حالات است و اگر جلوی آن رها شود، در شکل یک نوع جنون و دیوانگی و از دست دادن هر نوع کنترل اعصاب خودنمائی می کند، و بسیاری از جنایات و تصمیمهای خطرناکی که انسان یک عمر باید کفاره و جریمه آن را بپردازد در چنین حالی انجام می شود، و لذا در آیه فوق دومین صفت برجسته پرهیزگاران را فرو بردن خشم معرفی کرده است.

پیغمبر اکرم فرمود: (من کظم غیظا و هو قادر علی انفاذه ملاه الله امنا و ایمانا؛ آن کس که خشم خود را فرو ببرد با اینکه قدرت بر اعمال آن دارد خداوند دل او را از آرامش و ایمان پر می کند).

این حدیث می رساند که فرو بردن خشم اثر فوق العاده ای در تکامل معنوی انسان و تقویت روح ایمان دارد.

3 - (آنها از خطای مردم می گذرند) (و العافین عن الناس).

فرو بردن خشم بسیار خوب است اما به تنهایی کافی نیست زیرا ممکن است کینه و عداوت را از قلب انسان ریشه کن نکند، در این حال برای پایان دادن به حالت عداوت باید (کظم غیظ) توأم با (عفو و بخشش) گردد، لذا به دنبال صفت عالی خویشنداری و فرو بردن خشم، مسأله عفو و گذشت را بیان نموده، البته

منظور گذشت و عفو از کسانی است که شایسته آنند نه دشمنان خون آشامی که گذشت و عفو باعث جرأت و جسارت بیشتر آنها می شود.

4 - (آنها نیکوکارند) (والله يحب المحسنين) .

در اینجا اشاره به مرحله ای عالتر از عفو شده که همچون یک سلسله مراتب تکاملی پشت سر هم قرار گرفته اند و آن این است که انسان نه تنها باید خشم خود را فرو برد و با عفو و گذشت کینه را از دل خود بشوید بلکه با نیکی کردن در برابر بدی (آنجا که شایسته است) ریشه دشمنی را در دل طرف نیز بسوزاند و قلب او را نسبت به خویش مهربان گرداند بطوری که در آینده چنان صحنه ای تکرار نشود، بطور خلاصه نخست دستور به خویشتن داری در برابر خشم، و پس از آن دستور به شستن قلب خود، و سپس دستور به شستن قلب طرف می دهد.

در حدیثی که در کتب شیعه و اهل تسنن در ذیل آیه فوق نقل شده چنین می خوانیم که یکی از کنیزان امام علی بن الحسین (علیه السلام) به هنگامی که آب روی دست امام می ریخت، ظرف آب از دستش افتاد و بدن امام را مجروح ساخت، امام (علیه السلام) از روی خشم سر بلند کرد کنیز بلافاصله گفت خداوند در قرآن می فرماید: (وَالْكَافِرِينَ الْغِیْظُ) امام (علیه السلام) فرمود: خشم خود را فرو بردم، عرض کرد: (وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ) فرمود: تو را بخشیدم خدا تو را ببخشد، او مجدداً گفت: (وَالله يحب المحسنين) امام فرمود: تو را در راه خدا آزاد کردم. این حدیث شاهد زنده ای است بر اینکه سه مرحله مزبور هر کدام مرحله ای عالتر از مرحله قبل است.

سپس در آیه بعد اشاره به یکی دیگر از صفات رهیزکاران کرده، می گوید: (و هنگامی که مرتکب عمل زشتی شوند یا به خود ستم کنند) (هر چه زودتر) به اید خدا می افتند و برای گناهان خود آمرزش می طلبند) (وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا) .

(فاحشة) از ماده فحش و فحشاً به معنی هر عمل بسیار زشت است و انحصار به اعمال منافی عفت ندارد زیرا در اصل به معنی (تجاوز از حد) است که هر گناهی را شامل می شود.

در آیه فوق اشاره به یکی دیگر از صفات پرهیزکاران شده که (آنها علاوه بر اوصاف مثبت گذشته اگر مرتکب گناهی شوند به زودی به یاد خدا می افتند و توبه می کنند و هیچگاه اصرار بر گناه نمی ورزند).

از تعبیری که در این آیه شده چنین استفاده می شود که انسان تا به یاد خدا است مرتکب گناه نمی شود آنگاه مرتکب گناه می شود که به کلی خدا را فراموش کند و غفلت تمام وجود او را فرا گیرد، اما این فراموشکاری و غفلت در افراد پرهیزگار دیری نمی پاید، به زودی به یاد خدا می افتند و گذشته را جبران می کنند، آنها احساس می کنند که هیچ پناهگاهی جز خدا ندارند و تنها باید آمرزش گناهان خویش را از او بخواهند (کیست جز خدا که گناهان را ببخشد) (و من یغفر الذنوب الا الله).

باید توجه داشت که در آیه علاوه بر عنوان فاحشه، ظلم بر خویشتن نیز ذکر شده (او ظلموا انفسهم) و فرق میان این دو ممکن است این باشد که فاحشه اشاره به گناهان کبیره است و ظلم بر خویشتن اشاره به گناهان صغیره است.

در پایان آیه برای تأکید می گوید: (آنها هرگز با علم و آگاهی بر گناه خویش اصرار نمی ورزند و تکرار گناه نمی کنند) (ولم یصروا علی ما فعلوا وهم یعلمون).

در ذیل این آیه از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: (الاصرار ان یذنب الذنب فلا یستغفر الله و لا یحدث نفسه بتوبة فذلک الاصرار؛ اصرار بر گناه این است که انسان گناهی کند و دنبال آن استغفار ننماید و در فکر توبه نباشد این است اصرار بر گناه).

در کتاب (امالی صدوق) از امام صادق علیه السلام حدیثی پر معنی نقل شده که خلاصه آن چنین است: (هنگامی که آیه فوق نازل شد و گناهکاران توبه کار را به آمرزش الهی نوید داد ابلیس سخت ناراحت شد، و تمام یاران خود را با صدای بلند به تشکیل انجمنی دعوت کرد آنها از وی علت این دعوت را پرسیدند، او از نزول این آیه اظهار نگرانی کرد، یکی از یاران او گفت: من با دعوت انسانها به این گناه و آن گناه تأثیر این آیه را خنثی می کنم، ابلیس پیشنهاد او را

نپذیرفت، دیگری نیز پیشنهادی شبیه آن کرد که آن هم پذیرفته نشد، در این میان شیطانی کهنه کار به نام (وسواس خناس) گفت: من مشکل را حل می کنم! ابلیس پرسید: از چه راه؟ گفت: فرزندان آدم را با وعده ها و آرزوها آلوده به گناه می کنم، و هنگامی که مرتکب گناهی شدند یاد خدا و بازگشت به سوی او را از خاطر آنها می برم، ابلیس گفت راه همین است، و این مأموریت را تا پایان دنیا بر عهده او گذاشت).

روشن است که فراموشکاری نتیجه سهل انگاری و وسوسه های شیطانی است و تنها کسانی گرفتار آن می شوند که خود را در برابر او تسلیم کنند، و به اصطلاح با وسواس خناس همکاری نزدیک نمایند! ولی مردان بیدار و با ایمان کاملاً مراقبند که هرگاه خطائی از آنها سرزد در نخستین فرصت آثار آن را با آب توبه و استغفار از دل و جان خود بشویند و دریچه های قلب خود را به روی شیطان و لشکر او ببندند که آنها از درهای بسته قلب وارد نمی شوند؟

در آیه بعد پاداش پرهیزگاران که صفات آنها در دو آیه گذشته آمده توضیح داده است و آن عبارت است از (آمرزش پروردگار و بعثتی که نهرها از زیر درختان آن جاری است) (و لحظه ای آب از آنها قطع نمی شوند) بهشتی که بطور جاودان در آن خواهند بود). (اولئك جزاؤهم مغفرة من ربهم و جنات تجرى من تحتها الانهار خالدين فيها).

در حقیقت در اینجا نخست اشاره به مواهب معنوی و (مغفرت) و شستشوی دل و جان و تکامل روحانی شده، سپس اشاره به مواهب مادی نموده، و در پایان می گوید: (این چه پاداش نیکی است برای آنها که اهل عمل هستند) (و نعم اجر العاملين).

نه افراد واداده و تنبل که همیشه از تعهدات و مسؤوولیتهای خویش می گریزند.

آیه (137) و (138) ترجمه

(قد خلت من قبلکم سنن فسیروا فی الا رض فانظروا کیف کان عقبه المکذبین) (137)
(هذا بیان للناس وهدی وموعظة للمتقین) (138)

ترجمه:

137 - پیش از شما، سنتهایی وجود داشت (و هر قوم، طبق اعمال و صفات خود سرنوشتهایی داشتند؛ که شما نیز؛ همانند آنها دارید) پس در روی زمین، گردش کنید و ببینید سرانجام تکذیب کنندگان (آیات خدا) چگونه بود؟!

138 - این بیانی است برای عموم مردم؛ و هدایت و اندرزی است برای پرهیزکاران!

تفسیر:

بررسی تاریخ گذشتگان

قرآن مجید دورانهای گذشته را با زمان حاضر و زمان حاضر را با تاریخ گذشته پیوند می دهد، و پیوند فکری و فرهنگی نسل حاضر را با گذشتگان برای درک حقایق لازم و ضروری می داند، زیرا از ارتباط و گره خوردن این دو زمان (گذشته و حاضر) وظیفه و مسئولیت آیندگان روشن می شود.

آیه می گوید: (خداوند سنتهایی در اقوام گذشته) داشته که این سنن هرگز جنبه اختصاصی ندارد و به صورت یک سلسله قوانین حیاتی درباره همگان، گذشتگان و آیندگان، اجرا می شود. (قد خلت من قبلکم سنن).

در این سنن پیشرفت و تعالی افراد با ایمان و مجاهد و متحد و بیدار پیش بینی شده، و شکست و نابودی ملت‌های پراکنده و بی ایمان و آلوده به گناه نیز پیش بینی گردیده که در تاریخ بشریت ثبت است.

آری تاریخ برای هر قومی اهمیت حیاتی دارد، تاریخ خصوصیات اخلاقی و کارهای نیک و بد و تفکرات گذشتگان را برای ما بازگو می کند، و علل سقوط و سعادت، کامیابی و ناکامی جامعه ها را در اعصار و قرون مختلف نشان می دهد، و در حقیقت تاریخ گذشتگان آینه زندگی روحی و معنوی جامعه های بشری و هشدار است برای آیندگان.

روی این جهت قرآن مجید به مسلمانان دستور می دهد: (بروید در روی زمین بگردید و در آثار پیشینیان و ملتهای گذشته و زمامداران و فراعنه گردنکش و جبار دقت کنید، و بنگرید پایان کار آنها که کافر شدند، و پیامبران خدا را تکذیب کردند و بنیان ظلم و فساد را در زمین گذاردند، چگونه بود، و سرانجام کار آنها به کجا رسید؟) **(فسیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة المکذبین)**.

آثار گذشتگان، حوادث پند دهنده ای برای آیندگان است و مردم می توانند با بهره برداری از آنها از مسیر حیات و زندگی صحیح آگاه شوند.

جهان گردی (سیر در ارض)

آثاری که در نقاط مختلف روی زمین از دورانهای قدیم باقی مانده اسناد زنده و گویای تاریخ هستند، و حتی ما از آنها بیش از تاریخ مدون بهره مند می شویم، آثار باقیمانده از دورانهای گذشته، اشکال و صور و نقوش روح و دل و تفکرات و قدرت و عظمت و حقارت اقوام را به ما نشان می دهد، در صورتی که تاریخ فقط حوادث وقوع یافته و عکسهای خشک و بی روح آنها را مجسم می سازد.

آری ویرانه کاخهای ستمگران، و بناهای شگفت انگیز اهرام مصر و برج بابل و کاخهای کسری و آثار تمدن قوم سبأ و صدها نظائر آن که در گوشه و کنار جهان پراکنده اند، هر یک در عین خاموشی هزار زبان دارند و سخنها می گویند، و اینجا است که شاعران نکته سنج به هنگامی که در برابر خرابه های این کاخها قرار می گرفتند، تکان شدیدی در روح خود احساس کرده و اشعار شورانگیزی می سرودند، چنانکه (خاقانی) و شعرای معروف دیگری

این آوازاها را از درون ذرات کاخ شکست خورده کسری و مانند آن با گوش جان شنیده، و آنها را در شاهکارهای ادبی سرودند.

مطالعه یک سطر از این تاریخهای زنده معادل مطالعه یک کتاب قطور تاریخی است و اثری که این مطالعه در بیداری روح و جان بشر دارد با هیچ چیز دیگری برابری نمی کند، زیرا هنگامی که در برابر آثار گذشتگان قرار می گیریم گویا یک مرتبه ویرانه ها جان می گیرند و استخوانهای پوسیده از زیر خاک زنده می شوند، و جنب و جوش پیشین خود را آغاز می کنند، بار دیگر نگاه می کنیم همه را خاموش و فراموش شده می بینیم و مقایسه این دو حالت نشان می دهد افراد خودکامه چه کوتاه فکرند که برای رسیدن به هوسهای بسیار زودگذر آلوده هزاران جنایت می شوند.

و لذا قرآن مجید دستور می دهد که مسلمانان در روی زمین به سیر و سیاحت پردازند و آثار گذشتگان را در دل زمین و یا در روی خاک با چشم خود ببینند و از مشاهده آن عبرت گیرند.

آری در اسلام نیز جهانگردی وجود دارد، و به آن اهمیت زیادی داده شده اما نه بسان توریستهای هوسران و هوسباز امروز بلکه برای تحقیق و بررسی آثار و سرنوشت پیشینیان و مشاهده آثار عظمت خداوند در نقاط مختلف جهان، و این همان چیزی است که قرآن نام آن را (سیر فی الارض) گذارده و طی آیات متعددی

به آن دستور داده است از جمله:

- 1 - (قل سیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة المجرمین؛ بگو: بروید در روی زمین گردش کنید سپس بنگرید عاقبت و سرانجام گناهکاران چگونه بوده است) (سوره نمل آیه 71)
- 2 - (قل سیروا فی الارض فانظروا کیف بدأ الخلق)؛ بگو: در زمین سیر کنید و بنگرید خداوند چگونه آفرینش را بوجود آورده است) (سوره عنکبوت آیه 20).

3 - (**افلم یسیروا فی الارض فتکون لهم قلوب یعقلون بها**)؛ آیا آنان در زمین سیر نکردند، تا دل‌هایی داشته باشند که حقیقت را با آن درک کنند). (سوره حج آیه 46) و آیات دیگر.

این آیه می‌گوید: این جهانگردی معنوی و سیر در ارض قلب انسان را دانا و چشم انسان را بینا و گوش او را شنوا می‌گرداند، و از خمودی و جمود، رهائی می‌بخشد.

متأسفانه این دستور زنده اسلامی نیز مانند بسیاری از دستورات فراموش شده دیگر، از طرف مسلمانان توجهی به آن نمی‌شود، حتی جمعی از علما و دانشمندان اسلامی گویا در محیط فکر خود، زمان و مکان را متوقف ساخته‌اند، و در عالمی غیر از این عالم زندگی می‌کنند، از تحولات اجتماعی دنیا بیخبرند و به کارهای جزئی و کم‌اثر که در مقابل کارهای اصولی و اساسی ارزش چندانی ندارد خود را مشغول ساخته‌اند.

در دنیائی که حتی پاپها و کاردینالهای مسیحی که بعد از قرن‌ها انزوا و گوشه‌گیری و قطع ارتباط با دنیای خارج، به سیر در ارض می‌پردازند تا نیازمندیهای زمان را درک کنند، آیا نباید مسلمانان به این دستور صریح قرآن عمل کنند و خود را از تنگنای محیط محدود فکری بدر آورند تا تحول و جنبشی در عالم اسلام و مسلمین پدید آید؟

در آیه بعد می‌گوید: (آنچه در آیات فوق گفته شد بیانیه روشنی است برای همه انسانها و وسیله هدایت و اندرزی است برای همه پرهیزگاران) (**هذا بیان للناس وهدی وموعظة للمتقین**).

یعنی در عین اینکه این بیانات جنبه همگانی و مردمی دارد تنها پرهیزگاران و افراد با هدف از آن الهام می‌گیرند و هدایت می‌شوند.

آیه (139) تا (143) و ترجمه

(ولا تهنوا ولا تحزنوا وانتم الا علون ان كنتم مؤمنين) (139) (ان یمسسكم قرح فقد مس القوم قرح مثله وتلك الا یام نداولها بین الناس ولیعلم الله الذین آمنوا ویتخذ منكم شهداء والله لا یحب الظلمین) (۱۴۰) ولیمحص الله الذین آمنوا ویمحق الکافرین) (141) (ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما یعلم الله الذین جهدوا منكم ویعلم الصبرین) (142) (ولقد كنتم تمنون الموت من قبل ان تلقوه فقد رأیتموه وانتم تنظرون) (143)

ترجمه:

139 - و سست نشوید! و غمگین نگردید! و شما برترید اگر ایمان داشته باشید!

140 - اگر به شما (در میدان احد)، جراحتی رسید (و ضربهای وارد شد)، به آن جمعیت نیز (در میدان بدر)، جراحتی همانند آن وارد گردید. و ما این روزها (ی پیروزی و شکست) را در میان مردم می گردانیم؛ (- و این خاصیت زندگی جهان است -) تا افرادی که ایمان آورده اند شناخته شوند و خداوند از میان شما قربانیانی بگیرد، و خداوند ظالمان را دوست نمی دارد.

141 - و تا خداوند افراد با ایمان را خالص گرداند (و ورزیده شوند) و کافران را تدریجا نابود سازد.

142 - آیا چنین پنداشتید که شما (تنها با ادعای ایمان) وارد بهشت خواهید شد در حالی که هنوز خداوند مجاهدان از شما و صابران را مشخص نساخته است؟!

143 - و شما تمنای مرگ (و شهادت در راه خدا) را پیش از آنکه با آن روبرو شوید می کردید سپس آن را با چشم خود دیدید در حالی که به آن نگاه می کردید (و حاضر نبودید به آن تن در دهید، چقدر میان گفتار و کردار شما فاصل است؟!)

شان نزول:

درباره شأن نزول این آیات، روایات متعددی وارد شده است و از مجموع آنها استفاده می شود که این آیات دنباله آیاتی است که قبلاً درباره جنگ احد داشتیم، و در حقیقت این آیات تجزیه و تحلیلی است روی نتایج جنگ احد و عوامل پیدایش آن به عنوان یک سرمشق بزرگ برای مسلمانان، و در ضمن وسیله ای است برای تسلی و دلداری و تقویت روحی آنها، زیرا همانطور که گفتیم جنگ احد بر اثر نافرمانی و عدم انضباط نظامی جمعی از سربازان اسلام، در پایان به - شکست انجامید و جمعی از شخصیتها و چهره های برجسته اسلام از جمله (حمزه) عموی پیامبر ﷺ، در این میدان شربت شهادت نوشیدند. پیامبر ﷺ همان شب با یاران خود به میان کشتگان رفت و برای بزرگداشت ارواح شهدا بر سر جنازه یکایک آنها می نشست و اشک می ریخت و طلب آمرزش می نمود، و سپس اجساد همه آنها در دامنه کوه احد در میان اندوه فراوان به خاک سپرده شد، در این لحظات حساس که مسلمانان نیاز شدید به تقویت روحی و هم استفاده معنوی از نتایج شکست داشتند آیات فوق نازل گردید.

تفسیر:

نتایج جنگ احد

در آیه اول از آیات فوق نخست به مسلمانان هشدار داده شده که مبادا از باختن یک جنگ سستی به خود راه دهند و غمگین گردند و از پیروزی نهائی مأیوس شوند، زیرا افراد بیدار همانطور که از پیروزیها استفاده می کنند از شکستها نیز درس می آموزند و در پرتو آن نقاط ضعفی را که سرچشمه شکست شده، پیدا می کنند و با بر طرف ساختن آن برای پیروزی نهائی آماده می شوند.

(ولا تهنوا ولا تحزنوا وانتم الاعلون ان کنتم مؤمنين).

(تهنوا) از ماده وهن گرفته شده و وهن در لغت به معنی هر نوع سستی است، خواه در جسم و تن باشد، و یا در اراده و ایمان.

جمله و (انتم الاعلون ان کنتم مؤمنین)؛ شما برترید اگر ایمان داشته باشید، یک جمله بسیار پر معنی است یعنی شکست شما در حقیقت برای از دست دادن روح ایمان و آثار آن بوده، شما اگر فرمان خدا و پیامبر را در این میدان زیر پا نمی گذاشتید گرفتار چنین سرنوشتی نمی شدید، و باز هم غمگین نباشید اگر بر مسیر ایمان ثابت بمانید پیروزی نهائی از آن شما است، و شکست در یک میدان، به معنی شکست نهائی در جنگ نیست.

قرح به معنی جراحی است که در بدن بر اثر برخورد با یک عامل خارجی پیدا می شود. در این آیه درس دیگری برای رسیدن به پیروزی نهائی به مسلمانان داده شده است که شما نباید از دشمنان کمتر باشید، آنها در میدان بدر شکستی سخت و سنگین از شما خوردند و هفتاد نفر کشته، و تعداد زیادی مجروح و اسیر دادند و با آن همه از پای نشستند، و در این میدان شکست خود را بر اثر غفلت شما جبران کردند، اگر شما در این میدان گرفتار شکست شدید باید از پای ننشینید تا آن را جبران کنید، و لذا می فرماید: اگر به شما جراحی رسید به آنها هم جراحی همانند آن رسید بنابراین سستی و اندوه شما برای چیست؟ (ان یمسسکم قرح فقد مس القوم قرح مثله).

(قرح) به معنی جراحی است که در بدن بر اثر برخورد با یک عامل خارجی پیدا می شود.

بعضی از مفسران آیه را اشاره به جراحاتی که بر کفار در میدان احد نشست میدانند، ولی اولاً این جراحات مانند جراحات مسلمین نبود بنابراین با کلمه (مثله) سازگار نیست. و ثانیاً با جمله بعد که تفسیر آن خواهد آمد تناسب ندارد.

در قسمت بعد نخست اشاره به یکی از سنن الهی شده است که در زندگی بشر حوادث تلخ و شیرینی رخ می دهد که هیچکدام پایدار نیست، شکستها، پیروزیها، قدرتها، عظمتها و

ناتوانیها همه در حال دگرگونی هستند بنابراین نباید شکست در یک میدان و آثار آن را پایدار فرض کرد، بلکه باید با بررسی عوامل و انگیزه های شکست از سنت تحول استفاده نمود، و آن را به پیروزی تبدیل کرد دنیا فراز و نشیب دارد و زندگی در حال دگرگونی است و خداوند این ایام را در میان مردم بطور مداوم گردش می دهد تا سنت تکامل از لابه لای این حوادث آشکار شود. (و تلك الايام نداولها بين الناس).

سپس اشاره به نتیجه این حوادث ناگوار کرده و می فرماید: (اینها بخاطر آن است که افراد با ایمان، از مدعیان ایمان، شناخته شوند) (و ليعلم الله الذين آمنوا).

و به عبارت دیگر تا حوادث دردناک در تاریخ ملتی روی ندهد صفوف از هم مشخص نخواهند شد، زیرا پیروزیها خواب آور و اغفال کننده است در حالیکه شکستها برای افراد آماده بیدار کننده و نشان دهنده ارزشها است.

در جمله می فرماید: (یکی از نتایج این شکست دردناک این بود که شما شهیدان و قربانیانی در راه اسلام بدهید)، و بدانید این آئین پاک را ارزان بدست نیاورده اید تا در آینده ارزان از دست بدهید. (و يتخذ منكم شهداً)

اصولاً ملتی که قربانی در راه اهداف مقدس خود ندهد همیشه آنها را کوچک می شمرد اما به هنگامی که قربانی داد هم خود او، و هم نسلهای آینده او، بدیده عظمت به آن می نگرند. ممکن است منظور از (شهداً) در اینجا گواهان باشد، یعنی خدا می خواست با این حادثه گواهانی از شما بگیرد که چگونه نافرمانیها به شکستهای دردناکی می انجامد، و این گواهان در آینده معلمانی خواهند بود برای مردم در برابر حوادث مشابهی که در پیش دارند.

در پایان آیه می فرماید (خداوند ستمگران را دوست نمی دارد، (و الله لا يحب الظالمين)). و بنابراین از آنها حمایت نخواهد کرد.

در آیه بعد به یکی دیگر از نتایج طبیعی شکست جنگ احد شده است، و آن اینکه این گونه شکستها نقاط ضعف و عیوب جمعیتها را آشکار می سازد و وسیله مؤثری است برای

شستشوی از این عیوب، قرآن می گوید خدا می خواست در این میدان جنگ، افراد با ایمان را خالص گرداند و نقاط ضعفشان را به آنها نشان بدهد) (ولیمحص الله الذین آمنوا).

(لیمحص) از ماده تمحیص به معنی پاک نمودن چیزی است از هر گونه عیب.

آنها می بایست برای پیروزیهای آینده در چنین بوته آزمایشی قرار گیرند و عیار شخصیت خود را بسنجند و همانطور که علی (علیه السلام) می فرماید: (فی تقلب الاحوال یعلم جواهر الرجال؛ دگرگونیهای روزگار و حوادث سخت زندگی حقیقت اشخاص را روشن می سازد آنها به عیار شخصیت خود واقف گردند).

اینجا است که گاهی پاره ای از شکستها آنچنان سازنده است که به مراتب اثر آن در سرنوشت جوامع انسانی از پیروزیهای خواب کننده ظاهری بیشتر است.

جالب اینکه نویسنده تفسیر (المنار) از استادش (محمد عبده) مفتی بزرگ مصر نقل می کند که پیامبر را در خواب دید و به او فرمود: (اگر مرا در میان پیروزی و شکست در میدان احد مخیر ساخته بودند من در خصوص آن میدان، شکست را ترجیح می دادم زیرا این شکست عامل سازندهای در تاریخ اسلام شد).

جمله در حقیقت نتیجه ایست برای جمله قبل، زیرا هنگامی که مؤمنان در کوره حوادث پاک شدند آمادگی کافی برای از بین بردن تدریجی شرک و کفر و پاک ساختن جامعه خود از این آلودگیها پیدا می کنند، یعنی نخست باید پاک شد و سپس پاک کرد. (ویمحق الکافرین).

(یمحق) از ماده (محق) (بر وزن مرد) به معنی کم شدن تدریجی چیزی است و به همین مناسبت شب پایان ماه را (محاق) می گویند زیرا روشنی ماه کم کم کاسته شده و از بین می رود.

در حقیقت همانطور که ماه با آن جلوه‌گری و فریبندگی مخصوص خود تدریجا کم نور شده، در محاق فرو می رود همچنین شکوه و عظمت کفر و شرک و حامیان آنها با تصفیه و پاک شدن مسلمانان به زوال و نیستی می گراید.

در آیه بعد قرآن با استفاده از حادثه احد برای تصحیح یک اشتباه فکری مسلمانان اقدام می کند و می گوید: شما چنین پنداشتید که بدون جهاد و استقامت در راه خدا می توانید در بهشت برین جای گیرید، آیا شما گمان کردید داخل شدن در عمق آن سعادت معنوی تنها با انتخاب نام مسلمان و یا عقیده بدون عمل ممکن است؟ اگر چنین بود مسأله بسیار ساده بود، ولی هرگز چنین نبوده است و تا اعتقادات واقعی در میدان عمل پیاده نشود کسی بهره ای از آن سعادت نخواهد برد، در اینجا است که باید صفوف از هم مشخص شود، و مجاهدان و صابران از افراد بی ارزش شناخته شوند.) (ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما يعلم الله الذين جاهدوا منكم ويعلم الصابرين).

بعد از جنگ بدر و شهادت پرافتخار جمعی از مسلمانان عده ای در جلسات، می نشستند و پیوسته آرزوی شهادت می کردند که ای کاش این افتخار در میدان بدر نصیب ما نیز شده بود، مطابق معمول در میان آنها جمعی صادق بودند و عده ای متظاهر و دروغگو، و یا در شناسائی خود در اشتباه بودند، اما چیزی طول نکشید که جنگ وحشتناک احد پیش آمد، مجاهدان راستین با شهادت فوق العاده جنگیدند و شربت شهادت نوشیدند و به آرزوی خود رسیدند اما جمعی از دروغگویان هنگامی که آثار شکست را در ارتش اسلام مشاهده کردند از ترس کشته شدن، فرار کردند، این آیه آنها را سرزنش می کند می گوید شما کسانی بودید که آرزوی مرگ و شهادت در راه خدا را در دل می پروراندید پس چرا آن موقع که با چشم خود محبوب خویش را در برابر خود دیدید فرار کردید؟) (ولقد كنتم تمنون الموت من قبل ان تلقوه فقد رأيتموه وانتم تنظرون).

بررسی کوتاهی در علل شکست احد

در آیات فوق تعبیرات جالبی به چشم می خورد، که هر کدام از آنها پرده از روی یکی از اسرار شکست احد بر می دارد، به طور خلاصه، چند عامل مهم دست به دست هم دادند و این حادثه غمانگیز و در عین حال عبرت آور را به وجود آوردند.

1 - اشتباه محاسبه ای که برای بعضی از تازه مسلمانان در درک مفاهیم اسلام پیدا شده بود سبب شد که آنها خیال کنند تنها ابراز ایمان برای پیروزی کافی است و بنابراین است که خداوند در تمام میدانهای جنگ به وسیله امدادهای غیبی از آنها حمایت کند، و به این ترتیب سنت الهی را در عوامل پیروزی طبیعی و انتخاب نقشه های صحیح و تهیه وسائل لازم به دست فراموشی سپردند.

2 - عدم انضباط نظامی و مخالفت با فرمان مؤ کد پیغمبر ﷺ دائر به ماندن تیراندازان در سنگر حساس خود عامل مهم دیگری برای این شکست بود.

3 - دنیا پرستی جمعی از مسلمانان تازه کار که جمع آوری غنائم جنگی را بر تعقیب دشمن ترجیح دادند، و اسلحه بر زمین گذاشته برای اینکه از دیگران عقب نیافتند به تلاش پرداختند، سومین عامل شکست بود، تا بدانند در راه خدا و به هنگام جهاد مقدس باید این مسائل بکلی فراموش شود.

4 - غرور ناشی از پیروزی درخشان میدان (بدر) تا آنجا که فکر قدرت دشمن را از سر بیرون کرده بودند و تجهیزات او را ناچیز می پنداشتند چهارمین عامل شکست بود. اینها نقاط ضعفی بود که می بایست در آب جوشان این شکست شستشو شود.

آیه (144) (145) و ترجمه

(وما محمد ألا رسول قد خلت من قبله الرسل أفإين مات أو قتل انقلبتم على أعقابكم و
من ينقلب على عقبيه فلن يضر الله شيئا وسيجزي الله الشكرين) (144) (وما كان لنفس أن
تموت ألا بإذن الله كتبوا مؤجلا و من يرد ثواب الدنيا نؤته منها و من يرد ثواب الآخرة نؤته
منها و سنجزى الشكرين) (145)

ترجمه:

144 - محمد ﷺ فقط فرستاده خدا بود و پیش از او فرستادگان دیگری نیز بودند، آیا
اگر او بمیرد و یا کشته شود شما به عقب بر می گردید؟ (و با مرگ او اسلام را رها کرده به
دوران کفر و بت پرستی بازگشت خواهید کرد) و هر کس به عقب بازگردد هرگز ضرری به
خدا نمی زند و به زودی خداوند شاکران (و استقامت کنندگان) را پاداش خواهد داد.

145 - و هیچکس جز به فرمان خدا نمی میرد، سرنوشتی است تعیین شده (بنابراین مرگ
پیامبر با دیگران یک سنت الهی است) هر کس پاداش دنیا را بخواهد (و در زندگی خود در
این راه گام بردارد) چیزی از آن به او خواهیم داد و هر کس پاداش آخرت بخواهد از آن به
او می دهیم، و به زودی شاکران را پاداش خواهیم داد.

شان نزول

این آیه نیز ناظر به یکی دیگر از حوادث جنگ احد است و آن اینکه در همان حال که
آتش جنگ میان مسلمانان و بت پرستان به شدت شعله ور بود ناگهان صدائی بلند شد و
کسی گفت: محمد را کشتم...

محمد را کشتم...

این درست همان دم بود که مردی بنام (عمرو بن قمیئه حارثی) سنگ پیامبر پرتاب کرد،
پیشانی و دندان آن حضرت شکست و لب پائین وی شکافت و خون صورت وی را پوشانید.

در این موقع دشمن می خواست پیامبر را به قتل برساند که مصعب بن عمیر یکی از پرچمداران ارتش اسلام جلو حملات آنها را گرفت ولی خودش در این میان کشته شد، و چون او شباهت زیادی به پیامبر داشت دشمن چنین پنداشت که پیغمبر در خاک و خون غلطیده است و لذا این خبر را با صدای بلند به همه لشکرگاه رسانید.

انتشار این خبر به همان اندازه که در روحیه بت پرستان اثر مثبت داشت در میان مسلمانان تزلزل عجیبی ایجاد کرد، جمعی که اکثریت را تشکیل می دادند به دست و پا افتاده و از میدان جنگ به سرعت خارج می شدند، حتی بعضی در این فکر بودند که با کشته شدن پیامبر از آئین اسلام برگردند و از سران بت پرستان امان بخواهند، اما در مقابل آنها اقلیتی فداکار و پایدار همچون علی (علیه السلام) و ابو دجانه و طلحه و بعضی دیگر بودند که بقیه را به استقامت دعوت می کردند از جمله انس بن نضر به میان آنها آمد و گفت: ای مردم اگر محمد ﷺ کشته شد، خدای محمد کشته نشده، بروید و پیکار کنید و در راه همان هدفی که پیامبر کشته شد، شربت شهادت بنوشید، پس از ایراد این سخنان به دشمن حمله نمود تا کشته شد، ولی به زودی روشن گردید که پیامبر زنده است و این خبر اشتباه بوده است یا دروغ، آیه فوق در این مورد نازل گردید و دسته اول را سخت نکوهش کرد.

تفسیر:

فرد پرستی ممنوع

با استفاده از حوادث جنگ احد آیه حقیقت دیگری را به مسلمانان می آموزد و آن اینکه اسلام آئین فرد پرستی نیست و به فرض که پیامبر در این میدان شربت شهادت می نوشید وظیفه مسلمانان بدون تردید ادامه مبارزه بود، زیرا با مرگ یا شهادت پیامبر، اسلام پایان نمی یابد بلکه آئین حقی است که تا ابد جاویدان خواهد ماند.

مسأله فرد پرستی یکی از بزرگترین خطراتی است که مبارزات هدفی را تهدید می کند، وابستگی به شخص معین اگر چه پیامبر خاتم باشد مفهومش پایان یافتن کوشش و تلاش

برای پیشرفت، به هنگام از دست رفتن آن شخص است و این وابستگی یکی از نشانه های بارز عدم رشد اجتماعی است.

مبارزه پیامبر ﷺ با فرد پرستی یکی دیگر از نشانه های حقانیت و عظمت او است زیرا اگر او به خاطر شخص خویش قیام کرده بود لازم بود این فکر را در مردم تقویت کند که همه چیز به وجود او بستگی دارد و اگر او از میان برود همه چیز پایان خواهد یافت، ولی رهبران راستین همانند پیغمبر اکرم ﷺ هیچگاه مردم را به چنین افکاری تشویق نمی کنند، بلکه به شدت با آن مبارزه می کنند، و به آنها می گویند: هدف ما، از خود ما بالاتر است و هرگز با نابودی ما نابود نخواهد شد و لذا قرآن با صراحت در آیه فوق می گوید: (محمد تنها فرستاده خدا است، پیش از او هم فرستادگانی بودند که از دنیا رفتند آیا اگر او بمیرد یا کشته شود باید شما سیر قهقرائی کنید؟ و به آئین بت پرستی بازگردید؟) **(و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم)**.

جالب توجه اینکه در آیه برای بیان سیر قهقرائی جمله (انقلبتم علی اعقابکم) به کار رفته است، زیرا (اعقاب) جمع (عقب) (بر وزن خشن) به - معنی پاشنه پا است بنابراین (انقلبتم علی اعقابکم) به معنی عقب گرد می کنید می باشد و آن تصویر روشنی است از سیر قهقرائی و ارتجاع به معنی واقعی است منتها از کلمه ارتجاع صریح تر و روشن تر است.

سپس می فرماید: (آنها که عقب گرد کنند و به دوران کفر و بت پرستی باز گردند تنها به خود زیان می رسانند نه به خدا) **(و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا)**.

زیرا با این عمل نه تنها چرخهای سعادت خود را متوقف می سازند بلکه آنچه را بدست آورده اند نیز به سرعت از دست خواهند داد.

در پایان آیه به اقلیتی که در جنگ احد علی رغم همه مشکلات و انتشار خبر شهادت پیغمبر، دست از جهاد برنداشتند اشاره کرده و کوششهای آنها را می ستاید و آنها را به عنوان

شاكران و كسانى كه از نعمتها در راه خدا استفاده كردند معرفى مى كند و مى گويد: خداوند اين شاكران را پاداش نيك مى دهد) (وسيجزى الله الشاكرين).

درسى را كه اين آيه درباره مبارزه با فردپرستى مى دهد درسى است براى همه مسلمانان در همه قرون و اعصار، آنها بايد از قرآن بياموزند كه مسائل هدفى هرگز نبايد قائم به شخص يا اشخاص باشد بلكه بايد بر محور يك سلسله اصول و تشكيلات ابدى دور بزند كه با تغيير افراد يا فوت آنان حتى اگر پيامبر بزرگ خدا باشد آن كار تعطيل نگردد، اصولاً رمز بقاى يك مذهب و يا يك تشكيلات همين است، بنابراين برنامه ها و تشكيلاتى كه قائم به شخص هستند تشكيلاتى نا سالم و غير طبيعى محسوب مى شوند كه به زودى متلاشى خواهند شد. اما متأسفانه و روى هم رفته غالب تشكيلات جوامع اسلامى هنوز قائم به اشخاص است و به همين دليل بسيار زود از هم مى پاشد، مسلمانان بايد با الهام از آيه فوق مؤسسات گوناگون خود را آنچنان پي ريزى كنند كه از اشخاص لايق كاملاً بهره گيرى شود اما در عين حال وابسته به شخص آنها نباشد.

همان طور كه گفتيم شايعه بى اساس شهادت پيامبر در احد عده زيادى از مسلمانان را به وحشت افكند تا آنجا كه از ميدان جنگ فرار كردند و حتى بعضى مى خواستند از اسلام هم برگردند، در آيه فوق مجدداً براى تنبيه و بيدارى اين دسته مى فرمايد: (مرگ بدست خدا و فرمان او است و براى هر كس اجلى مقرر شده است كه نمى تواند از آن فرار كند) (وما كان لنفس ان تموت الا باذن الله كتاباً مؤجلاً).

بنابراين اگر پيامبر در اين ميدان شربت شهادت مى نوشيد چيزى جز انجام يافتن يك سنت الهى نبود با اين حال نبايد مسلمانان از آن وحشت كنند و دست از ادامه مبارزه بردارند. از سوى ديگر فرار از ميدان جنگ نيز نمى تواند از فرا رسيدن اجل جلوگيرى كند همان طور كه شركت در ميدان جهاد نيز اجل انسان را جلو نمى اندازد بنابراين فرار از ميدان جهاد براى حفظ جان بيهوده است.

درباره معنی (اجل) و همچنین اجل (حتمی) و (معلق) و فرق میان آنها در ذیل آیه دوم از سوره انعام به خواست خدا مشروحا بحث خواهیم کرد.

در پایان آیه می فرماید: سعی و کوشش انسان هیچگاه ضایع نمی شود، اگر هدف کسی تنها نتیجه های مادی و دنیوی باشد و همانند بعضی از رزمندگان احد تنها بخاطر غنیمت تلاش کند، بالاخره بهره ای از آن بدست می آورد اما اگر هدف عالیتربود، و کوششها در مسیر حیات جاویدان و فضائل انسانی به کار افتاد، باز به هدف خود خواهد رسید) (و من یرد ثواب الدنیا نؤته منها و من یرد ثواب الاخرة نؤته منها).

بنابراین حالا که رسیدن به دنیا یا آخرت هر دو نیازمند به کوشش است، پس چرا انسان سرمایه های وجودی خود را در مسیر دوم که یک مسیر عالی و پایدار است به کار نیندازد؟ سپس بار دیگر تاکید می کند که پاداش شاکران را بزودی خواهیم داد. (و سنجزی الشاکرین).

قابل توجه اینکه در آیه سابق این جمله به صورت فعل غائب ذکر شده بود و در اینجا به صورت فعل متکلم، و این نهایت تاکید وعده الهی را به دادن پاداش به آنها بیان می کند، و به تعبیر ساده خداوند می گوید: ضامن پاداش آنها منم.

در تفسیر مجمع البیان در ذیل آیه، از امام باقر (علیه السلام) چنین نقل شده که: علی (علیه السلام) در روز احد شصت و یک زخم برداشت و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) (ام سلیم) و (ام عطیه) را دستور داد که به معالجه جراحات آن حضرت بپردازند.

چیزی نگذشت که آنها با نگرانی به خدمت پیغمبر عرضه داشتند وضع بدن علی (علیه السلام) طوری است که ما هر زخمی را می بندیم دیگری گشوده می شود، و زخمهای تن او آنچنان زیاد و خطرناک است که ما از حیات او نگرانیم، پیغمبر و جمعی از مسلمانان به عنوان عیادت به منزل علی وارد شدند در حالیکه بدن او یک پارچه زخم و جراحت بود پیامبر با دست مبارک خود بدن او را مسح می کرد و می فرمود: کسی که در راه خدا این چنین ببیند آخرین

درجه مسئولیت خود را انجام داده است! و زخم هائیکه پیامبر دست بر آن می کشید بزودی التیام می یافت، علی (علیه السلام) در این هنگام گفت الحمد لله که با این همه، فرار نکردم و پشت به دشمن ننمودم.

خداوند از کوششهای او قدردانی کرد و در دو آیه از قرآن به آن (و به فداکاریهای افراد نمونه دیگر از مجاهدان احد) اشاره کرده است، در یک مورد می فرماید: (و سیجزی الله الشاکرین) و در مورد دیگر می فرماید: (و سنجزی الشاکرین).

آیه (146) تا (148) و ترجمه

(و کاین من نبی قتل معه ربیون کثیر فما وهنوا لما أصابهم فی سبیل الله و ما ضعفوا و ما استکانوا و الله یحب الصبرین) (146) (و ما کان قولهم ألا أن قالوا ربنا اغفر لنا ذنوبنا و أصرافنا فی أمرنا و ثبت أقدامنا و انصرنا علی القوم الکفرین) (147) (فاتتھم الله ثواب الدنیا و حسن ثواب الاخرة و الله یحب المحسنین) (148)

ترجمه:

146 - چه بسیار پیامبرانی که مردان الهی فراوانی به همراه آنها جنگ کردند، آنها هیچگاه در برابر آنچه در راه خدا به آنها می رسید سست نشدند، و ناتوان نگردیدند و تن به تسلیم ندادند و خداوند استقامت کنندگان را دوست دارد.

147 - سخنان تنها این بود که: (پروردگارا گناهان ما را ببخش! و از تندرویهای ما در کارها صرف نظر کن، قدمهای ما را ثابت بدار، و ما را بر جمعیت کافران پیروز بگردان!)
148 - از این رو خداوند پاداش این جهان و پاداش نیک آن جهان را به آنها داد، و خداوند نیکوکاران را دوست می دارد.

تفسیر:

مجاهدان پیشین

به دنبال حوادث احد آیه فوق با یادآوری شجاعت و ایمان و استقامت مجاهدان و یاران پیامبران گذشته مسلمانان را به شجاعت و فداکاری و پایداری تشویق می کند و ضمناً آن دستهای را که از میدان احد فرار کردند سرزنش می نماید و می گوید: پیامبران بسیاری بودند که خدا پرستان مبارزی در صف یاران آنها قرار داشتند (و کاین من نبی قاتل معه ربیون کثیر فما وهنوا لما أصابهم فی سبیل الله) .

(کاین) به معنی چه بسیار است و می گویند در اصل مرکب از (کاف تشبیه) و (ای) استفاده می‌شود که به صورت یک کلمه در آمده و معنی سابق متروک شده، و معنی تازه‌ای مساوی (چه بسیار) پیدا کرده است.

(ریبون) جمع ربی (بر وزن ملی) است و به کسی گفته می‌شود که ارتباط و پیوند او با خدا محکم باشد، با ایمان، دانشمند و با استقامت و با اخلاص باشد.

سپس رفتار و گفتار آنها را چنین شرح می‌دهد: آنان به یاری پیامبران خود برخاستند و از تلفات سنگین و جراحات سخت و مشکلات طاقت فرسائی که در راه خدا دیدند هرگز سست و ناتوان نشدند، آنها در مقابل دشمن هیچگاه تضرع و زاری و خضوع و کرنش نکردند و تسلیم نشدند (ما ضعفوا و ما استکانوا)

بدیهی است خداوند هم چنین افرادی را دوست دارد که دست از مقاومت بر نمی‌دارند (و الله يحب الصابرين).

آنها به هنگامی که احیاناً بر اثر اشتباهات یا سستیها، یا لغزشهای گرفتار مشکلاتی در برابر دشمن می‌شدند به جای اینکه میدان را به او بسپارند و یا تسلیم شوند و یا فکر ارتداد و بازگشت به کفر در مغز آنها پیدا شود، روی به درگاه خدا می‌آوردند و ضمن تقاضای عفو و بخشش از گناهان خود از پیشگاه خداوند تقاضای صبر و استقامت و پایداری می‌کردند و می‌گفتند: (بار پروردگارا گناهان ما را بیامرز و از تندرویهای ما درگذر، و ما را ثابت قدم بدار و بر کافران پیروز بگردان) (و ما کان قولهم الا ان قالوا ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرين).

آنها با این طرز تفکر و عمل به زودی پاداش خود را از خدا می‌گرفتند هم پاداش این جهان که فتح و پیروزی بر دشمن بود و هم پاداش جهان دیگر، (فاتاهم الله ثواب الدنيا و حسن ثواب الآخرة).

و در پایان آیه آنها را جزء نیکوکاران شمرده و می‌فرماید: (خدا نیکوکاران را دوست دارد) (و الله يحب المحسنين)

و به این ترتیب یک درس زنده از برنامه مجاهدان امتهای پیشین و سرانجام کار آنها و چگونگی برخورد آنها با مشکلات و پیروزی بر آنها برای تازه مسلمانان بیان می کند، و آنها را برای میدانهای آینده پرورش می دهد.

در آیات فوق علاوه بر آنچه گفته شد نکات دیگری جلب توجه می کند

1 - (صبر) همانطور که سابقا هم اشاره کرده ایم به معنی استقامت است و لذا در برابر (ضعف) و (تسلیم) در این آیه قرار گرفته و ضمنا صابران و نیکوکاران در یک ردیف قرار گرفته اند زیرا در آخر یک آیه می فرماید: (و الله يحب الصابرين) و در آیه دیگر می فرماید اشاره به اینکه نیکوکاری بدون استقامت ممکن نیست، زیرا در برابر هر شخص نیکوکار، هزاران مشکل وجود دارد که اگر فاقد استقامت باشد به زودی کار خود را رها خواهد ساخت.

2 - (مجاهدان حقیقی) به جای اینکه شکست خود را به دیگران نسبت دهند و یا به عوامل موهوم و مرموز مربوط بدانند، سرچشمه آن را در خودشان جستجو می کنند و به فکر جبران اشتباهات خویش هستند، حتی آنها کلمه شکست را بر زبان نمی آورند و به جای آن اسراف و تند روی بیجا ذکر می کنند، بعکس ما که امروز سعی می کنیم نقاط ضعفی که سرچشمه ناکامیها و شکستهاست نادیده بگیریم و همه آنها را به عوامل خارجی و بیگانه مربوط بدانیم و در نتیجه به هیچوجه به فکر جبران اشتباهات و بر طرف ساختن نقاط ضعف خود نباشیم.

3 - در آیات فوق از (پاداش دنیا) تعبیر به (ثواب الدنيا) شده اما از پاداش آخرت تعبیر به (حسن ثواب الاخره) شده، اشاره به اینکه: پاداش آخرت با پاداش دنیا فرق بسیار دارد، زیرا پاداش دنیا هر چه باشد بالاخره آمیخته با فنا و پاره های نا ملایمات که طبع زندگی این دنیا است می باشد در حالی که پاداش آخرت سراسر حسن است و از هر نظر خالص و دور از ناراحتیها.

آیه (149) تا (151) و ترجمه

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يردوكم على أعقابكم فتقلبوا خسرین) (149)
(بل الله مولئكم وهو خير النصيرين) (150) (سنلقى في قلوب الذين كفروا الرعب بما
أشركوا بالله ما لم ينزل به سلطانا و مأوئهم النار و بئس مثوى الظلمين) (151)
ترجمه:

149 - ای کسانی که ایمان آورده اید اگر از کسانی که کافر شده اند اطاعت کنید شما را به
عقب باز می گردانند و سرانجام زیانکار خواهید شد.

150 - (آنها تکیه گاه شما نیستند) بلکه تکیه گاه و سرپرست شما خدا است و او بهترین
یاوران است.

151 - به زودی در دلهای کافران به خاطر اینکه بدون دلیل چیزهائی را برای خدا شریک
قرار دادند، رعب و ترس می افکنیم و جایگاه آنها آتش است و چه بد جایگاهی است جایگاه
ستمکاران.

تفسیر:

اخطارهای مکرر

این آیات همانند آیات گذشته بعد از جنگ احد و برای تجزیه و تحلیل روی حوادث
جنگ نازل گردیده است، وضع آیات گذشته و این آیات نیز گواه بر این حقیقت است.
چنین به نظر می رسد که بعد از پایان جنگ احد دشمنان اسلام با یک سلسله تبلیغات
مسموم کننده در لباس نصیحت و دلسوزی تخم تفرقه در میان مسلمانان میپاشیدند و با
استفاده از وضع نامساعد روانی عده ای از مسلمانان تلاش می کردند که آنها را نسبت به
اسلام بد بین کنند، شاید یهود و مسیحیان نیز در این قسمت با منافقان همکاری داشتند،
همانطور که در میدان احد نیز با دامن زدن به شایعه بی اساس کشته شدن پیغمبر (ﷺ) برای
تضعیف روحیه مسلمانان کوشش می کردند.

آیه نخست به مسلمانان اخطار می‌کند و از پیروی آنها بر حذر می‌دارد و می‌گوید: (اگر از کفار پیروی کنید شما را به عقب بر می‌گردانند و پس از پیمودن راه پرافتخار تکامل معنوی و مادی در پرتو تعلیمات اسلام، به نقطه اول که نقطه کفر و فساد بود سقوط می‌دهند و در این موقع بزرگترین زیانکاری دامنگیر شما خواهد شد) (یا ایها الذین آمنوا ان تطیعوا الذین کفروا یردوکم علی اعقابکم فتنقلبوا خاسرین).

چه زبانی از این بالاتر که انسان اسلام را با کفر و سعادت را با شقاوت و حقیقت را با باطل معاوضه کند.

سپس در آیه بعد تأکید می‌کند که شما بالاترین پشتیبان و بهترین یاور را دارید می‌گوید (خدا پشتیبان و سرپرست شما است و او بهترین یاوران است) (بل الله مولاکم وهو خیر الناصرین).

یاوری است که هرگز مغلوب نمی‌شود و هیچ قدرتی با قدرت او برابری ندارد در حالیکه یاوران دیگر ممکن است گرفتار شکست و نابودی شوند.

در آیه بعد اشاره به نجات معجزآسای مسلمانان بعد از جنگ احد می‌کند و یکی از موارد حمایت و نفرت خود را از آنان بازگو می‌نماید و آنها را نسبت به آینده دلگرم می‌سازد و وعده پیروزی می‌دهد،

(ما به زودی در دل کفار رعب و وحشت می‌افکنیم) (یعنی همانطور که در پایان جنگ احد افکندیم و نمونه آن را با چشم خود دیدید) بنابراین به آینده خویش امیدوار باشید. (سنلقی فی قلوب الذین کفروا الرعب).

همانطور که در داستان احد گفتیم بت پرستان مکه با اینکه در جنگ احد پیروزی چشمگیری پیدا کرده بودند

و لشکر اسلام ظاهرا از هم متلاشی شده بود می بایست در بازگشت به سوی میدان و از بین بردن باقیمانده قدرت مسلمین و حتی غارت کردن مدینه و کشتن شخص پیامبر که از بی اساس بودن شایعه شهادت او آگاه شده بودند کمترین تردیدی به خود راه ندهند.

اما خداوند ترس و وحشت عجیبی در دل‌های آنها افکند، ترس و وحشت بی دلیلی که خاصیت کفر و بتپرستی و خرافه پرستی بود، سراسر وجود آنان را فرا گرفت به طوری که در روایات می خوانیم: آنها هنگامی که از احد بازگشتند و به نزدیکی مکه رسیدند درست شکل و قیافه یک لشکر شکست خورده را داشتند.

جالب اینکه علت افکندن رعب و ترس را در دل‌های آنها چنین بیان می کند: (به این جهت که آنها چیزهائی را بدون دلیل شریک خدا قرار داده بودند) **(بما اشركوا بالله ما لم ينزل به سلطانا).**

در حقیقت مردمی که خرافی هستند و تابع دلیل و برهان نمی باشند و گاهی را در نظر خود کوه می کنند و سنگ و چوبی را معبود و پروردگار خویش میدانند در برابر حوادث بسیار نا توانند زیرا خیلی زود گرفتار اشتباه محاسبه می شوند و اگر یک حادثه جزئی در زندگی آنها رخ دهد و مثلا بشنوند مسلمانان مدینه همراه مجروحان میدان جنگ بار دیگر به میدان احد برمی گردند این موضوع بسیار بزرگ در نظرشان جلوه می کند و سخت از آن به وحشت می افتند، همانطور که در دنیای امروز نیز افراد قدرتمندی را مشاهده می کنیم که از کوچکترین حادثه وحشت دارند و از کاه کوهی می سازند زیرا تکیه گاه محکمی در زندگی برای خود انتخاب نکرده اند.

در پایان آیه به سرنوشت این افراد اشاره کرده و می گوید: (این افراد به خود و اجتماع خود ستم کرده اند و بنابراین جایگاهی جز آتش نخواهند داشت و چه بد جایگاهی است. **(و مأویهم النار و بس مثنوی الظالمین).**)

پیروزی از طریق ترس دشمن

در پایان آیه به سرنوشت این افراد اشاره کرده و می گوید: (این افراد به خود و اجتماع خود ستم کرده اند و نابراین جایگاهی جز آتش نخواهند داشت و چه بد جایگاهی است) (و ماویهم النار و بئس مثنوی الظالمین).

در روایات متعددی می خوانیم که پیغمبر می فرمود: یکی از امتیازاتی که خداوند به من داده است این است که مرا به وسیله انداختن ترس در دل دشمن پیروزی داده است.

این موضوع اشاره به یکی از عوامل مهم پیروزی در جنگها می کند که مخصوصا امروز بسیار مورد توجه است که یکی از مهمترین عوامل پیروزی، روحیه سرباز است و آن قدر که روحیه عالی سربازان در پیروزی تأثیر دارد کم و کیف آنها و چگونگی سلاح آنها اثر ندارد، اسلام با تقویت روح ایمان و عشق به جهاد و افتخار به شهادت و اتکای به خداوند قادر منان این روح را در مجاهدان خود به عالیتترین وجهی پرورش داد در حالی که بت پرستان خرافی که تکیه گاهشان بتهای بی اراده و بی جان بود و عقیده به معاد و زندگی پس از مرگ نداشتند و خرافات افکار آنها را آلوده کرده بود روحیهای ضعیف و ناتوان داشتند و یکی از عوامل مؤثر پیروزی مسلمانان بر آنها همین تفاوت روحیه بود.

آیه (152) تا (154) و ترجمه

(و لقد صدقكم الله وعده أذ تحسونهم بإذنه حتى إذا فشلتم وتزعمتم في الأمر وعصيت من بعد ما أرتاكم ما تحبون منكم من يريد الدنيا ومنكم من يريد الآخرة ثم صرفكم عنهم ليبتليكم ولقد عفا عنكم والله ذو فضل على المؤمنين) (152) (أذ تصعدون ولا تلون على أحد والرسول يدعوكم في آخرتكم فأثبكم غما بغم لكيلا تحزنوا على ما فاتكم ولا ما أصبكم والله خبير بما تعملون) (153) (ثم أنزل عليكم من بعد الغم أمانة نعاسا يغشى طائفة منكم وطائفة قد أهمتهم أنفسهم يظنون بالله غير الحق ظن الجهلية يقولون هل لنا من الأمر من شيء قل أن الأمر كله لله يخفون في أنفسهم ما لا يبدون لك يقولون لو كان لنا من الأمر شيء ما قتلنا ههنا قل لو كنتم في بيوتكم لبرز الذين كتب عليهم القتل إلى مضاجعهم وليبتلي الله ما في صدوركم وليمحص ما في قلوبكم والله عليم بذات الصدور) (154)

ترجمه:

152 - خداوند وعده خود را به شما (درباره پیروزی بر دشمن در احد) راست گفت، در آن هنگام (در آغاز جنگ احد) دشمنان را به فرمان او به قتل می رساندید (و این پیروزی ادامه داشت) تا اینکه سست شدید و (بر سر رها کردن سنگرها) و در کار خود به نزاع پرداختید، و بعد از آن که آنچه را دوست می داشتید (از غلبه بر دشمن) به شما نشان داد نافرمانی کردید، بعضی از شما خواهان دنیا بودند و بعضی خواهان آخرت، سپس خداوند شما را از آنان منصرف ساخت؛ (و پیروزی شما به شکست انجامید) تا شما را آزمایش کند و او شما را بخشید و خداوند نسبت به مؤمنان فضل و بخشش دارد.

153 - (به خاطر بیاورید) هنگامی که از کوه بالا می رفتید و (جمعی در وسط بیابان پراکنده می شدید و) به عقب ماندگان نگاه نمی کردید، و پیامبر از پشت سر شما را صدا میزد، سپس اندوهها یکی پس از دیگری به سوی شما روی آورد این به خاطر آن بود که دیگر

برای از دست رفتن (غنائم جنگی) غمگین نشوید و نه به خاطر مصیبت‌هایی که بر شما وارد می‌گردد، و خداوند از آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

154 - سپس به دنبال این غم و اندوه آرامشی بر شما فرستاد، این آرامش به صورت خواب سبکی بود (که در شب بعد از حادثه احد) جمعی از شما را فرو گرفت اما جمع دیگری در فکر جان خویش بودند (و خواب چشمان آنها را فرا نگرفت) آنها گمانهای نادرستی درباره خدا همچون گمانهای دوران جاهلیت داشتند، و می‌گفتند: (آیا چیزی از پیروزی نصیب ما می‌شود؟) بگو (همه کارها (و پیروزیها) بدست خدا است، آنها در دل خود اموری را پنهان می‌دارند که برای تو آشکار نمی‌سازند می‌گویند: (اگر سهمی از پیروزی داشتیم در اینجا کشته نمی‌شدیم!) بگو (اگر هم در خانه‌های خود بودید آنهائی که کشته شدن در سرنوشت آنها بود به بسترشان می‌ریختند (و آنها را به قتل می‌رساندند) و اینها برای این است که خداوند آنچه در سینه شما پنهان است بیازماید و آنچه در دلهای شما (از ایمان) می‌باشد خالص گرداند و خداوند از آنچه در درون سینه‌ها است با خبر است.

تفسیر:

شکست پس از پیروزی

در ماجرای جنگ احد گفتیم مسلمانان در آغاز جنگ با اتحاد و شجاعت خاصی جنگیدند، و بزودی پیروز شدند و لشکر دشمن از هم پراکنده شد و موجی از شادی سراسر لشکر اسلام را فرا گرفت، ولی نافرمانی جمعی از تیراندازان که در شکاف کوه (عینین) به سرکردگی (عبد الله بن جبیر) می‌جنگیدند و رها کردن آن سنگر حساس و مشغول شدن آنها و دیگران به جمع آوری غنائم، سبب شد که ورق برگردد و شکست سختی به لشکر اسلام وارد گردد.

هنگامی که مسلمانان با دادن تلفات و خسارات سنگین به مدینه بازگشتند با یکدیگر می‌گفتند مگر خداوند به ما وعده فتح و پیروزی نداده بود؟ پس چرا در این جنگ شکست

خوردی؟ آیات فوق به آنها پاسخ می گوید و علل شکست را توضیح می دهد. اکنون به تفسیر جزئیات آیات باز می گردیم:

در نخستین آیه قرآن می گوید: (وعدۀ خدا درباره پیروزی شما کاملاً درست بود و به همین دلیل در آغاز جنگ پیروز شدید و به فرمان خدا دشمن را پراکنده ساختید و این وعده پیروزی تا زمانی که دست از استقامت و پیروزی فرمان پیغمبر برنداشته بودید ادامه داشت، شکست از آن زمان شروع شد که سستی و نافرمانی شما را فرا گرفت) (**ولقد صدقکم الله وعده اذ تحسونهم باذنه حتی اذا فشلتم**) .

یعنی اگر تصور کردید که وعده پیروزی بدون قید و شرط بوده سخت در اشتباه بوده اید، تمام وعده های پیروزی مشروط به پیروی از فرمان خدا است.

درباره اینکه خداوند در کجا به مسلمانان وعده پیروزی در این جنگ داده بود دو احتمال است نخست اینکه منظور وعده های عمومی است که بطور مکرر از خدا به مؤمنان درباره پیروزی بر دشمنان داده شده بود، دیگر اینکه پیامبر خدا که وعده او وعده الهی است صریحاً قبل از شروع جنگ احد به مسلمانان وعده پیروزی در این میدان داده بود.

سپس قرآن می گوید: پس از مشاهده آن پیروزی چشمگیر که مورد علاقه شما بود راه عصیان پیش گرفتید، و در حقیقت برای بدست آوردن پیروزی کوشش لازم را به خرج دادید، اما برای نگاهداشتن آن استقامت نکردید و همیشه نگاهداری پیروزیها از بدست آوردن آن مشکلتر است (**وتنازعتم فی الامر و عصیتم من بعد ما اریکم ما تحبون**) .

از این جمله که اشاره به وضع تیراندازان کوه عینین است به خوبی استفاده می شود که تیراندازانی که در شکاف کوه بودند درباره رها کردن سنگر خود اختلاف کردند و جمع زیادی دست به عصیان و مخالفت زدند

ضمناً تعبیر به (عصیتیم) به معنی نافرمانی کردید نشان می دهد که اکثریت دست به مخالفت زده بودند.

سپس قرآن می افزاید: (در این موقع جمعی از شما خواستار دنیا و جمع غنائم بودید در حالیکه جمعی دیگر (همچون خود عبدالله بن جبیر و چند نفر از تیراندازان ثابت قدم) خواستار آخرت و پادشاهی الهی بودند) (منکم من یرید الدنیا و منکم من یرید الآخرة). در اینجا ورق برگشت و خداوند پیروزی شما را به شکست تبدیل کرد تا شما را بیازماید و تنبیه کند و پرورش دهد) (ثم صرفکم عنهم لیبتلیکم).

(سپس خداوند همه این نافرمانیها و گناهان شما را بخشید در حالی که سزاوار مجازات بودید زیرا خداوند نسبت به مؤمنان از هر گونه نعمتی فروگذار نمی کند) (ولقد عفا عنکم واللّه ذو فضل علی المؤمنین).

در آیه خداوند صحنه پایان احد را به مسلمانان یادآوری می کند و می فرماید (بخاطر بیاورید هنگامی را که بهر طرف پراکنده می شدید و فرار می کردید و هیچ نگاه به عقب سر نمی کردید که سایر برادران شما در چه حالتی که پیامبر از پشت سر فریاد می زد) (اذ تصعدون ولا تلوون علی احد و الرسول یدعوکم فی اخریکم).

پیامبر فریاد می زد که: (بندگان خدا به سوی من بازگردید به سوی من بازگردید من رسول خدایم) (الی عباد الله الی عباد الله فانی رسول الله). ولی هیچ یک از شما به سخنان او توجه نداشتید.

(در این هنگام غم و اندوه یکی پس از دیگری به سوی شما روی آورد) (فاثابکم غما بغم).

اندوه بخاطر شکست، بخاطر از دست دادن جمعی از افسران و سربازان شجاع، بخاطر مجروحان و بخاطر شایعه شهادت پیامبر و واقعیت جراحات او، اینها همه نتیجه آن مخالفتها بود.

هجوم سیل غم و اندوه به سوی شما (برای این بود که دیگر بخاطر از دست رفتن غنائم جنگی غمگین نشوید و از جراحاتی که در میدان جنگ در راه پیروزی به شما می رسد نگران نباشید) (لکیلا تحزنوا علی ما فاتکم ولا ما اصابکم) .
(خدا از اعمال شما آگاه بود) (والله خبیر بما تعملون) .

و به خوبی وضع اطاعت کنندگان و مجاهدان واقعی و همچنین فراریان را می داند، بنابراین هیچ یک از شما نباید خود را فریب دهد و چیزی بر خلاف آنچه در میدان احد واقع شده ادعا کند اگر براستی جزء دسته اول هستید خدا را شکر گوید و در غیر این صورت از گناهان خود توبه کنید.

وسوسه های جاهلیت

شب بعد از جنگ احد شب دردناک و پر اضطرابی بود مسلمانان پیش بینی می کردند که سربازان فاتح قریش بار دیگر به مدینه بازگردند و آخرین مقاومت مسلمانان را در هم بشکنند و شاید جسته گریخته خبر تصمیم بتپرستان به بازگشت، نیز به آنها رسیده بود و مسلما اگر باز می گشتند خطرناکترین مرحله جنگ رخ میداد.

در این میان مجاهدان راستین و توبه کنندگانی که از فرار احد پشیمان شده بودند و به لطف پروردگار اعتماد داشتند و به وعدهای پیغمبر نسبت به آینده دلگرم و مطمئن بودند در میان این اضطراب و وحشت عمومی خواب آسوده و آرام بخشی داشتند در حالی که لباس جنگ در تن آنها بود و سلاح در کنار آنها، اما منافقان و افراد ضعیف الایمان و ترسو در میان انبوهی از افکار ناراحت کننده تمام شب را بیدار ماندند و بدون اینکه بخواهند، برای مؤ منان حقیقی پاسداری کردند، آیه فوق ماجرای آن شب را تشریح می کند و می گوید: سپس بعد از آنهمه غم و اندوه روز احد، آرامش را بر شما نازل کرد) (ثم انزل علیکم من بعد الغم امنه) .

(این آرامش همان خواب سبکی بود که جمعی از شما را فرا گرفت، اما جمع دیگری بودند که تنها به فکر جان خود بودند و به چیزی جز نجات خویش نمی اندیشیدند و به همین جهت آرامش را بکلی از دست داده بودند) (نعاسا یغشی طائفة منکم و طائفة قد اهتمهم انفسهم).

این یکی از آثار مهم ایمان است که مؤمن حتی در زندگی این جهان آرامش لذت بخشی دارد که افراد بی ایمان یا منافق و یا ضعیف الایمان هیچگاه طعم آن را نمی چشند.

سپس قرآن مجید به تشریح گفتگوها و افکار منافقان و افراد سست ایمان که در آن شب بیدار ماندند پرداخته می گوید: (آنها درباره خدا گمانهای نادرست همانند گمانهای دوران جاهلیت و قبل از اسلام داشتند و در افکار خود احتمال دروغ بودن وعده های پیامبر را می دادند) (یظنون بالله غیر الحق ظن الجاهلیة).

و به یکدیگر و یا به خویشان می گفتند: (آیا ممکن است با این وضع دلخراشی که می بینیم پیروزی نصیب ما بشود؟) (هل لنا من الامر من شیء) یعنی بسیار بعید و یا غیر ممکن است.

قرآن در جواب آنها می گوید: (بگو: آری پیروزی بدست خدا است و اگر او بخواهد و شما را شایسته ببیند نصیب شما خواهد شد) (قل ان الامر کله لله).

(آنها حاضر نبودند همه آنچه را در دل داشتند اظهار کنند زیرا می ترسیدند در صف کافران قرار گیرند) (یحفون فی انفسهم ما لا یبدون لك).

گویا آنها چنین می پنداشتند که شکست احد نشانه نادرست بودن آئین اسلام است و لذا می گفتند: (اگر ما بر حق بودیم و سهمی از پیروزی داشتیم در اینجا اینهمه کشته نمی دادیم. (یقولون لو کان لنا من الامر شیء ما قتلنا هیهنا).

خداوند در پاسخ آنها به دو مطلب اشاره می کند: نخست اینکه: تصور نکنید کسی با فرار از میدان جنگ و از حوادث سختی که باید به استقبال آن بشتابد می تواند از مرگ فرار کند،

آنها که اجلشان رسیده حتی اگر در خانه های خود بمانند به بستر آنها می تازند و آنها را در بستر خواهند کشت (قل لو كنتم في بيوتكم لبرز الدين كتب عليهم القتل الى مضاجعهم).

اصولا ملتی که بر اثر سستی اکثریتش محکوم به شکست است بالاخره طعم مرگ را خواهد چشید چه بهتر که آن را در میدان جهاد و در زیر ضربات شمشیر دشمن در حال مبارزه افتخارآمیز ببیند نه اینکه در خانهاش بر سر او بریزند و او را با ذلت در میان بستر از بین ببرند.

دیگر اینکه باید این حوادث پیش بیاید و هر کس آنچه در دل دارد آشکار کند و صفوف مشخص گردد، و به علاوه افراد تدریجا پرورش یابند و نیات آنها خالص و ایمان آنها محکم و قلوب آنها پاک شود (ولیتلی الله ما فی صدورکم ولیمحص ما فی قلوبکم).

در پایان آیه می گوید: (خداوند اسرار درون سینه ها را می داند) (والله علیم بذات الصدور)

و به همین دلیل تنها به اعمال مردم نگاه نمی کند بلکه می خواهد قلوب آنها را نیز بیازماید و از هر گونه آلودگی به شرک و نفاق و شک و تردید پاک سازد.

آیه (155) و ترجمه

(أَن الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ) (155)

ترجمه:

155 - کسانی که در روز روبرو شدن دو جمعیت با یکدیگر (روز جنگ احد) فرار کردند شیطان آنها را بر اثر پاره ای از گناهانی که قبلاً مرتکب شده بودند به لغزش انداخت و خداوند آنها را بخشید، خداوند آمرزنده و بردبار است.

تفسیر:

گناه سرچشمه گناه دیگر است

این آیه که باز ناظر به حوادث جنگ احد است حقیقت دیگری را برای مسلمانان بازگو می کند و آن اینکه: لغزشهایی که بر اثر وسوسه های شیطانی به انسان دست می دهد و او را به گناهانی می کشاند نتیجه زمینه های نامناسب روحی است که بر اثر گناهان پیشین در انسان فراهم شده و راه را برای گناهان دیگر هموار ساخته است و گرنه وسوسه های شیطانی در دل‌های پاک که آثار گناهان سابق در آن نیست اثری در آن نمی گذارد و لذا می فرماید: (آنهايي که در میدان احد فرار کردند شیطان آنان را به سبب پاره‌ای از اعمالشان به لغزش انداخت، اما خدا آنها را بخشید، خداوند آمرزنده و حلیم است) (أَن الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ). و به این ترتیب به آنها می آموزد که برای کسب پیروزی در آینده باید بکوشند نخست خود را تربیت کنند و دل را از گناه بشویند.

ممکن است منظور از گناهی که سابقاً مرتکب شده اند همان گناه دنیاپرستی و جمع آوری غنائم و مخالفت فرمان پیامبر در بحبوحه جنگ بوده باشد و یا گناهان دیگری که قبل از حادثه احد مرتکب شده بودند و نیروی ایمان را در آنها تضعیف کرده بود.

مفسر بزرگ مرحوم طبرسی در ذیل این آیه از ابو القاسم بلخی نقل می کند که در روز احد همه مهاجرین و انصار جز 13 نفر (که با پیامبر 14 نفر می شدند) فرار کردند از این 13 نفر 8 نفر از انصار و 5 نفر از مهاجرین بودند که در شخص این افراد اختلاف شده به جز علی (علیه السلام) و طلحه که همه بالاتفاق گفته اند آنها فرار نکردند.

آیه (156) تا (158) و ترجمه

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لَاخُونَهُمْ أَذًا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غَزًى لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قَتَلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ) (156) (وَلئن قَتَلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مَتَمْتُمْ لِمَغْفِرَةٍ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٍ خَيْرٍ مِّمَّا يَجْمَعُونَ) (157) (وَلئن مَتَمْتُمْ أَوْ قَتَلْتُمْ لَالِ اللَّهِ تَحْشَرُونَ) (158)

ترجمه:

156 - ای کسانی که ایمان آورده اید شما همانند کافران نباشید که هنگامی که برادرانشان به مسافرتی می روند، یا در جنگ شرکت می کنند (و از دنیا می روند و یا کشته می شوند) می گویند: (اگر آنها نزد ما بودند نمی مردند و کشته نمی شدند!) (شما اینگونه سخنان نگوئید) تا خدا این حسرت را بر دل آنها (کافران) بگذارد و خداوند، زنده می کند و می میراند؛ (و حیات و مرگ بدست اوست؛) و خدا به آنچه انجام می دهید بیناست.

157 - (تازه) اگر در راه خدا کشته شوید یا بمیرید (زیان نکرده اید؛ زیرا) آمرزش و رحمت خدا، از تمام آنچه آنها (در طول عمر خود) جمع آوری می کنند، بهتر است!

158 - و اگر بمیرید، و یا کشته شوید، به سوی خدا محشور می شوید. (بنابراین، فانی نمی شوید که از فنا، وحشت داشته باشید).

تفسیر:

بهره برداری منافقان

حادثه احد از دو نظر برای مسلمانان فوق العاده اهمیت داشت: نخست اینکه آئینه تمام نمایی بود که می توانست چهره واقعی مسلمانان آن زمان را منعکس سازد، و آنها را وادار به اصلاح وضع خود و بر طرف ساختن نقاط ضعف بنماید و به همین جهت

قرآن فوق العاده روی آن تکیه کرده، و در آیات بسیاری که در گذشته خواندیم و در آینده نیز خواهیم خواند از آن استفاده تربیتی می کند.

از سوی دیگر این حادثه زمینه را برای سمپاشی دشمنان و منافقان آماده ساخت و به همین دلیل آیات زیادی برای خنثی کردن این سمپاشی ها نازل گردید که آیات فوق از آنهاست.

این آیات به منظور در هم کوبیدن فعالیت های تخریبی منافقان و هشدار به مسلمانان، نخست به افراد با ایمان خطاب کرده و می گوید: (ای کسانی که ایمان آورده اید! شما همانند کافران نباشید که هنگامی که برادرانشان به مسافرتی می روند و یا در صف مجاهدان قرار می گیرند و کشته می شوند می گویند: افسوس اگر نزد ما بودند نمی مردند و کشته نمی شدند) (یا ایها الذین آمنوا لا تکنوا کالذین کفرو و قالوا لاخوانهم اذا ضربوا فی الارض او کانوا غزی لو کانوا عندنا ما ماتوا و ما قتلوا).

گرچه آنها این سخنان را در لباس دلسوزی ایراد می کنند اما نظری جز مسموم ساختن روحیه شما ندارند و نباید شما تحت تاثیر این سخنان مسموم قرار گیرید و چنین جمله هائی بر زبان آرید.

اگر شما مؤ منان تحت تاثیر سخنان گمراه کننده آنان قرار گیرید و همان حرفها را تکرار کنید طبعاً روحیه شما ضعیف گشته و از رفتن به میدان جهاد و سفر در راه خدا خودداری خواهید کرد و آنها به هدف خود نائل می شوند، ولی شما این کار را نکنید و با روحیه قوی به میدان جهاد بروید. (تا این حسرت بر دل منافقان برای همیشه بماند). (لیجعل الله ذلك حسرة فی قلوبهم).

سپس قرآن به سمپاشی آنها سه پاسخ منطقی می دهد:

1 - (مرگ و حیات در هر حال بدست خدا است (و مسافرت و یا حضور در میدان جنگ نمی تواند مسیر قطعی آن را تغییر دهد) و خدا از همه اعمال بندگان با خبر است. (والله یحیی و یمیت والله بما تعملون بصیر).

2 - (تازه اگر در راه خدا بمیرید یا کشته شوید (و به گمان منافقان مرگی زودرس دامن شما را بگیرد چیزی از دست نداده اید) زیرا آمرزش و رحمت پروردگار از تمام اموالی که شما یا منافقان با ادامه حیات برای خود جمع آوری می کنید بالاتر است) (**وَلئن قتلتم فی سبیل الله او متم لمغفرة من الله ورحمة خیر مما یجمعون**).

اصولاً نباید این دو را با هم مقایسه کرد ولی در برابر افکار پستی که؛ چند روز زندگی و ثروت اندوزی را بر افتخار جهاد و شهادت مقدم می داشتند راهی جز این نبود که بگویند: آنچه را شما از طریق شهادت یا مردن در راه خدا بدست می آورید بهتر است از آنچه کافران از راه زندگی نکبت بار و آمیخته با شهوات و دنیاپرستی خویش جمع آوری می کنند.

3 - از همه گذشته مرگ به معنی فنا و نابودی نیست که این قدر از آن وحشت دارید بلکه دریچه ای است به سوی زندگانی دیگری در سطحی بسیار وسیعتر و آمیخته با ابدیت چنانکه قرآن می گوید: (اگر بمیرید و یا کشته شوید به سوی خدا باز می گردید) (**وَلئن متم او قتلتم لالی الله تحشرون**)

قابل توجه اینکه در آیات فوق مردن در مسافرت در ردیف شهادت در راه خدا ذکر شده است زیرا منظور از آن مسافرت‌هایی بوده که در راه خدا و برای خدا انجام می دادند، مانند سفر به سوی میدان جنگ و یا سفرهای تبلیغی و مانند آن و چون مسافرت در آن زمان آمیخته با مشکلات و خطرات و بیماریهای فراوان بوده لذا مرگ و میر در آن گاهی کمتر از مرگ و میر در میدان جنگ نبود.

و اما اینکه بعضی از مفسران احتمال داده اند که منظور از مسافرت در اینجا مسافرت‌های تجارتنی است بسیار از معنی آیه دور است، زیرا کافران هرگز از چنین چیزی تاسف نمی خوردند بلکه این خود راه جمع آوری اموال بود، بعلاوه این موضوع تأثیری در تضعیف روحیه مسلمانان بعد از جنگ احد نداشت و نیز عدم هماهنگی مسلمانان با کفار در این مورد حسرتی برای آنها ایجاد نمی کرد، بنابراین ظاهراً منظور، مردن در اثناً سفر به سوی میدان جهاد و یا سایر برنامه های اسلامی بوده است.

آیه (159) و (160) ترجمه

(فبما رحمة من الله لنت لهم ولو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا من حولك فاعف عنهم و استغفر لهم و شاورهم في الا مر فإذا عزممت فتوكل على الله أن الله يحب المتوكلين) (159) (أن ينصركم الله فلا غالب لكم و أن يخذلكم فمن ذا الذي ينصركم من بعده و على الله فليتوكل المؤمنون) (160)

ترجمه:

159 - به (برکت) رحمت الهی، در برابر آنها (مردم) نرم (و مهربان شدی)! و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می شدند. پس آنها را ببخش و برای آنها آمرزش بطلب! و در کارها، با آنها مشورت کن! اما هنگامی که تصمیم گرفتی، (قاطعباش!) و بر خدا توکل کن! زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد.

160 - اگر خداوند شما را یاری کند، هیچ کس بر شما پیروز نخواهد شد! و اگر دست از یاری شما بردارد! کیست که بعد از او، شما را یاری کند؟! و مؤمنان تنها بر خداوند باید توکل کنند!

تفسیر:

فرمان عفو عمومی

گرچه در این آیه یک سلسله دستورهای کلی به پیامبر ﷺ داده شده و از نظر محتوی مشتمل بر برنامه های کلی و اصولی است ولی از نظر نزول درباره حادثه (احد) است زیرا بعد از مراجعت مسلمانان از احد کسانی که از فرار کرده بودند، اطراف پیامبر ﷺ را گرفته و ضمن اظهار ندامت تقاضای عفو و بخشش کردند.

خداوند در این آیه به پیامبر ﷺ دستور عفو عمومی آنها را صادر کرد و پیامبر ﷺ با آغوش باز، خطاکاران توبه کار را پذیرفت.

در آیه فوق، نخست اشاره به یکی از مزایای فوق العاده اخلاقی پیامبر (ﷺ) شده و می فرماید: (در پرتو رحمت و لطف پروردگار، تو با مردم مهربان شدی در حالی که اگر خشن و تندخو و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می شدند) (فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فظاً غليظ القلب لا انفضوا من حولك).

(فظ) در لغت به معنی کسی است که سخنانش تند و خشن است، و (غليظ القلب) به کسی می گویند که سنگدل می باشد و عملاً انعطاف و محبتی نشان نمی دهد بنابراین، این دو کلمه گرچه هر دو بمعنی خشونت است اما یکی غالباً در مورد خشونت در سخن و دیگری در مورد خشونت در عمل به کار می رود و به این ترتیب خداوند اشاره به نرمش کامل پیامبر (ﷺ) و انعطاف او در برابر افراد نادان و گنهکار می کند.

سپس دستور می دهد که: (از تقصیر آنان بگذر، و آنها را مشمول عفو خود گردان و برای آنها طلب آمرزش کن) (فاعف عنهم واستغفر لهم)

یعنی نسبت به بی وفائی هائی که با تو کردند و مصائبی که در این جنگ برای تو فراهم نمودند از حق خود درگذر و من برای آنها نزد تو شفاعت می کنم، و در مورد مخالفت هائی که نسبت به فرمان من کردند، تو شفیع آنها باش و آمرزش آنها را از من بطلب!

به عبارت دیگر آنچه مربوط به حق تو است عفو کن و آنچه مربوط بحق من است من می بخشم پیامبر (ﷺ) به فرمان خدا عمل کرد و آنها را بطور عموم مشمول عفو خود ساخت.

روشن است که اینجا یکی از موارد روشن عفو و نرمش و انعطاف بود و اگر پیامبر (ﷺ) غیر از این می کرد زمینه برای پراکندگی مردم کاملاً فراهم بود، مردمی که گرفتار آن شکست فاحش شده بودند و آن همه کشته و مجروح داده بودند (اگر چه عامل اصلی همه اینها خودشان محسوب می شدند) چنین مردمی نیاز شدید به محبت و دلجوئی و مرهم گذاشتن بر جراحات قلبی و جسمی داشتند، تا به سرعت همه این جراحات، التیام پذیرد و آماده برای حوادث آینده شوند.

موضوع مهم دیگر اینکه آیه فوق به یکی از صفات مهم که در هر رهبری لازم است شده و آن، مسأله گذشت، و نرمش و انعطاف، در برابر کسانی است که تخلفی از آنها سرزده و بعدا پشیمان شده اند، بدیهی است شخصی که در مقام رهبری قرار گرفته اگر خشن و تندخو و غیر قابل انعطاف و فاقد روح گذشت باشد بزودی در برنامه های خود مواجه با شکست خواهد شد و مردم از دور او پراکنده می شوند و از وظیفه رهبری باز می ماند و بهمین دلیل علی (علیه السلام) در یکی از کلمات قصار خود می فرماید: (آلة الرياسة سعة الصدر؛ وسیله رهبری گشادگی سینه است).

بعد از فرمان عفو عمومی، برای زنده کردن شخصیت آنها و تجدید حیات فکری و روحی آنان دستور می دهد که: (در کارها با آنها مشورت کن و رأی و نظر آنها را بخواه) (و شاورهم فی الامر).

این دستور بخاطر آن است که پیامبر ﷺ همانطور که اشاره کردیم قبل از آغاز جنگ (احد) در چگونگی مواجهه با دشمن با یاران خود مشورت کرد و نظر اکثریت بر این شد که اردوگاه، دامنه احد باشد و دیدیم که این نظر، محصول رضایت بخشی نداشت. در اینجا این فکر به نظر بسیاری می رسید که در آینده پیامبر ﷺ نباید با کسی مشورت کند. قرآن به این طرز تفکر پاسخ می گوید و دستور می دهد که باز هم با آنها مشورت کن هر چند نتیجه مشورت در پاره ای از موارد، سودمند نباشد زیرا از نظر کلی که بررسی کنیم منافع آن روی هم رفته بمراتب بیش از زیانهای آن است و اثری که در آن برای پرورش فرد و اجتماع و بالا بردن شخصیت آنها وجود دارد از همه اینها بالاتر است.

اکنون ببینیم پیامبر ﷺ در چه موضوعاتی با مردم مشورت می کرد. گرچه کلمه (الامر) در (شاورهم فی الامر) مفهوم وسیعی دارد و همه کارها را شامل می شود ولی مسلم است که پیامبر ﷺ هرگز در احکام الهی با مردم مشورت نمی کرد بلکه در آنها صرفا تابع وحی بود.

بنابراین مورد مشورت، تنها طرز اجرای دستورات و نحوه پیاده کردن احکام الهی بود و عبارت دیگر پیامبر ﷺ در قانونگزاری، هیچ وقت مشورت نمی کرد و تنها در طرز اجرای قانون نظر مسلمانان را می خواست و لذا گاهی که پیامبر ﷺ پیشنهادی را طرح می کرد مسلمانان نخست سؤال می کردند که آیا این یک حکم الهی است؟ و یک قانون است که قابل اظهار نظر نباشد و یا مربوط به چگونگی تطبیق قوانین می باشد اگر از قبیل دوم بود اظهار نظر می کردند و اگر از قبیل اول بود تسلیم می شدند.

چنانکه در جنگ بدر لشکر اسلام طبق فرمان پیغمبر ﷺ می خواستند در نقطه ای اردو بزنند یکی از یاران بنام (حباب بن منذر) عرض کرد: ای رسول خدا ﷺ این محلی را که برای لشکرگاه انتخاب کرده اید طبق فرمان خدا است که تغییر آن جایز نباشد و یا صلاحدید خود شما می باشد.

پیامبر ﷺ فرمود: فرمان خاصی در آن نیست، عرض کرد: اینجا به این دلیل و آن دلیل جای مناسبی برای اردوگاه نیست دستور دهید لشکر از این محل حرکت کند و در نزدیکی آب برای خود محلی انتخاب نماید پیغمبر اکرم ﷺ نظر او را پسندید و مطابق رأی او عمل کرد.

اهمیت مشاوره در اسلام

موضوع مشاوره در اسلام با اهمیت خاصی تلقی شده، پیغمبر اکرم (ﷺ) با این که قطع نظر از وحی آسمانی آنچنان فکر نیرومندی داشت که نیازی به مشاوره نداشت برای اینکه از یکسو مسلمانان را به اهمیت مشورت متوجه سازد تا آن را جزء برنامه های اساسی زندگی خود قرار دهند، و از سوی دیگر، نیروی فکر و اندیشه را در افراد پرورش دهد، در امور عمومی مسلمانان که جنبه اجرای قوانین الهی داشت (نه قانونگزاری) جلسه مشاوره تشکیل می داد، و مخصوصاً برای رأی افراد صاحب نظر ارزش خاصی قائل بود، تا آنجا که گاهی از رأی خود برای احترام آنها، صرفنظر می نمود چنانکه نمونه آنرا در جنگ (احد) مشاهده

کردیم و می توان گفت: یکی از عوامل موفقیت پیامبر ﷺ در پیشبرد اهداف اسلامی همین موضوع بود.

اصولا مردمی که کارهای مهم خود را با مشورت و صلاح اندیشی یکدیگر انجام می دهند و صاحب نظران آنها به مشورت می نشینند، کمتر گرفتار لغزش می شوند.

به عکس افرادی که: گرفتار استبداد رأی هستند و خود را بی نیاز از افکار دیگران می دانند - هر چند از نظر فکری فوق العاده باشند - غالبا گرفتار اشتباهات خطرناک و دردناکی می شوند.

از این گذشته استبداد رأی، شخصیت را در توده مردم می کشد و افکار را متوقف می سازد، و استعدادهای آماده را نابود می کند، و به این ترتیب بزرگترین سرمایه های انسانی یک ملت از دست می رود.

به علاوه کسی که در انجام کارهای خود با دیگران مشورت می کند، اگر مواجه با پیروزی شود کمتر مورد حسد واقع می گردد، زیرا دیگران پیروزی وی را از خودشان می دانند و معمولا انسان نسبت به کاری که خودش انجام داده حسد نمی ورزد و اگر احیانا مواجه با شکست گردد زبان اعتراض و ملامت و شماتت مردم بر او بسته است، زیرا کسی به نتیجه کار خودش اعتراض نمی کند، نه تنها اعتراض نخواهد کرد بلکه دلسوزی و غمخواری نیز می کند. یکی دیگر از فوائد مشورت این است که انسان ارزش شخصیت افراد و میزان دوستی و دشمنی آنها را با خود درک خواهد کرد و این شناسائی راه را برای پیروزی او هموار می کند و شاید مشورتهای پیامبر ﷺ با آن قدرت فکری و فوقالعاده ای که در حضرتش وجود داشت، بخاطر مجموع این جهات بوده است.

در اخبار اسلامی تأکید زیادی روی مشاوره شده است: در حدیثی از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده که فرمود: (ما شقی عبد قط بمشورة و لا سعد باستغناء رأی؛ هیچ کس هرگز با مشورت بدبخت و با استبداد رأی، خوشبخت نشده است).

در سخنان علی (علیه السلام) می خوانیم: (من استبد برأیه هلك و من شاور الرجال شارکها فی عقولهم؛ کسی که استبداد به رای داشته باشد هلاک می شود و کسی که با افراد بزرگ مشورت کند در عقل آنها شریک شده است).

و نیز از پیامبر ﷺ نقل شده که فرمود: (إذا کان امرائکم خیارکم و اغنیائکم سمحائکم و امرکم شوری بینکم فظهر الارض خیر لکم من بطنها و اذا کان امرائکم شرارکم و اغنیائکم بخلائکم و لم یکن امرکم شوری بینکم فبطن الارض خیر لکم من ظهرها؛ هنگامی که زمامداران شما، نیکان شما باشند و توانگران شما سخاوتمندان و کارهایتان به مشورت انجام گیرد، در این موقع روی زمین از زیر زمین برای شما بهتر است (یعنی شایسته حیات و زندگی هستید) ولی اگر زمامدارانتان، بدان، و ثروتمندان، افراد بخیل باشند و در کارها مشورت نکنید در این صورت، زیر زمین از روی آن برای شما بهتر است).

با چه اشخاصی مشورت کنیم؟

مسلم است که هر کس نمی تواند طرف مشورت قرار گیرد، زیرا گاه آنها نقاط ضعفی دارند که مشورت با آنها مایه بدبختی و عقب افتادگی است چنانکه علی (علیه السلام) می فرماید: با سه طایفه مشورت نکن:

1 - (لا تدخلن فی مشورتک بخيلا يعدل بك عن الفضل و يعدك الفقر)؛ با افراد بخیل

مشورت نکن زیرا ترا از بخشش و کمک به دیگران باز می دارند و از فقر می ترسانند).

2 - (ولا جباناً يضعفك عن الامور)؛ همچنین با افراد ترسو مشورت نکن زیرا آنها ترا از

انجام کارهای مهم باز می دارند).

3 - (ولا حريصاً يزين لك الشره بالجور)؛ و نیز با افراد حریص مشورت نکن که آنها

برای جمع آوری ثروت و یا کسب و مقام، ستمگری را در نظر تو جلوه می دهند).

وظیفه مشاور

همانطور که در اسلام دستور مؤ کد درباره مشورت کردن داده شده به افرادی که مورد مشورت قرار می گیرند نیز تاکید شده که از هیچ گونه خیرخواهی فروگذار نکنند و خیانت در مشورت، یکی از گناهان بزرگ محسوب می شود، حتی این حکم درباره غیر مسلمانان نیز ثابت است، یعنی اگر انسان، پیشنهاد مشورت را از غیر مسلمانی بپذیرد، حق ندارد در مشورت، نسبت به او خیانت کند و غیر از آنچه تشخیص می دهد به او اظهار نماید.

در رساله حقوق که از امام سجاد علی بن الحسین (علیه السلام) نقل شده، می فرماید:

(و حق المستشیران علمت له رأيا اشرت عليه و ان لم تعلم ارشده الى من يعلم و حق المشير عليك ان لا تتهمه فيما لا يوافقك من رأيه؛ حق کسی که از تو مشورت می خواهد این است که اگر عقیده و نظری داری در اختیار او بگذاری و اگر درباره آن کار، چیزی نمی دانی، او را به کسی راهنمایی کنی که می داند و اما حق کسی که مشاور تو است این است که در آنچه با تو موافق نیست او را متهم نسازی).

شورای عمر

جمعی از مفسران و دانشمندان اهل تسنن هنگامی که به آیه فوق رسیده اند اشاره به شورای شش نفری عمر، برای انتخاب خلیفه سوم کرده و ضمن بیانات مشروحی آنرا منطبق بر آیه فوق و روایات مشورت دانسته اند.

گرچه تشریح کامل این بحث در عهده کتب عقائد است ولی در اینجا لازم است بطور فشرده بچند نکته اشاره شود:

اولا: انتخاب امام و جانشین پیامبر ﷺ تنها باید از طرف پروردگار باشد زیرا او همانند پیامبر ﷺ باید واجد صفاتی همچون عصمت و مانند آن باشد که تشخیص آن تنها بدست خدا است، و به عبارت دیگر همانطور که نمی توان پیامبر را با مشورت تعیین کرد، انتخاب امام هم با مشورت ممکن نیست.

ثانیا: شورای شش نفری مزبور، هرگز منطبق بر موازین مشورت نبود، زیرا اگر منظور، مشورت با عموم مسلمانان بوده، منحصر به این شش نفر نبودند و افراد پر مایه ای همچون سلمان که مشاور شخص پیغمبر ﷺ بود و ابوذر و مقداد و ابن عباس و مانند آنها از دایره این مشورت بیرون بودند، بنابراین، منحصر

ساختن مشاوران به آن شش نفر به یک دسته بندی سیاسی شبیه تر است از یک هیئت مشورتی، و اگر منظور انتخاب افراد صاحب نفوذ برای مشورت بوده تا رأی آنها مورد قبول دیگران واقع شود، باز درست نبوده است زیرا شخصیت‌هایی مانند سعد بن عبادہ که رئیس مطلق طایفه انصار بود و ابوذر غفاری که شخصیت بزرگ طایفه بنی غفار بود و مانند آنها از این مشورت برکنار شده بودند.

ثالثا: می دانیم برای این مشورت شرائط سخت و سنگینی قرار داده شده بود و مخالفان تهدید به مرگ شده بودند در حالی که در برنامه های مشورتی اسلام چنین چیزی وجود ندارد.

سپس قرآن در ادامه می افزاید: (به هنگام تصمیم نهائی باید توکل بر خدا داشته باشی).
(فاذا عزمتم فتوکل علی الله)

همان اندازه که به هنگام مشورت باید، نرمش و انعطاف بخرج داد، در موقع اتخاذ تصمیم نهائی باید قاطع بود، بنابراین پس از برگزاری مشاوره و روشن شدن نتیجه مشورت، باید هرگونه تردید و دودلی و آراء پراکنده را کنار زد و با قاطعیت تصمیم گرفت و این همان چیزی است که در آیه فوق از آن تعبیر به عزم شده است و آن تصمیم قاطع می باشد.

قابل توجه اینکه در جمله بالا مسأله مشاوره بصورت جمع ذکر شده (و شاورهم) ولی تصمیم نهائی تنها به عهده پیامبر ﷺ و بصورت مفرد ذکر شده (عزمتم).

این اختلاف تعبیر، اشاره بیک نکته مهم می کند و آن اینکه: بررسی و مطالعه جوانب مختلف مسائل اجتماعی، باید بصورت دسته جمعی انجام گیرد، اما هنگامی که طرحی تصویب شد باید برای اجرای آن، اراده واحدی بکار افتد. در غیر این صورت هرج و مرج پدید

خواهد آمد، زیرا اگر اجرای یک برنامه بوسیله رهبران متعدد، بدون الهام گرفتن از یک سرپرست صورت گیرد، قطعاً مواجه

با اختلاف و شکست خواهد شد و به همین جهت در دنیای امروز نیز مشورت را بصورت دسته جمعی انجام می دهند، اما اجرای آن را بدست دولتهائی می سپارند که تشکیلات آنها زیر نظر یک نفر اداره می شود.

موضوع مهم دیگر اینکه جمله فوق می گوید: (به هنگام تصمیم نهائی باید توکل بر خدا داشته باشید) یعنی در عین فراهم نمودن اسباب و وسائل عادی، استمداد از قدرت بی پایان پروردگار را فراموش مکن.

البته معنای توکل این نیست که انسان از وسائل و اسباب پیروزی که خداوند در جهان ماده در اختیار او گذاشته است، صرفنظر کند چنانکه در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که هنگامی که یک نفر عرب، پای شتر خود را نبسته بود و آن را بدون محافظ رها ساخته بود و این کار را نشانه توکل بر خدا می دانست به او فرمود: (اعقلها و توکل؛ یعنی پایش را ببند و سپس توکل کن).

بلکه منظور این است که انسان در چهار دیوار عالم ماده، و محدوده قدرت و توانائی خود محاصره نگردد و چشم خود را به حمایت و لطف پروردگار بدوزد، این توجه مخصوص، آرامش و اطمینان و نیروی فوق العاده روحی و معنوی به انسان می بخشد که در مواجهه با مشکلات اثر عظیمی خواهد داشت شرح بیشتر درباره مسأله توکل و چگونگی ارتباط آن با موضوع استفاده از وسائل جهان طبیعت را بخواست خدا در ذیل آیه (و من يتق الله يجعل له مخرجا) (سوره طلاق آیه 3) خواهید خواند.

در پایان آیه بعد دستور می دهد که افراد با ایمان باید تنها بر خدا تکیه کنند زیرا (خداوند متوکلان را دوست دارد) (ان الله يحب المتوكلين).

و ضمن از این آیه استفاده می شود که توکل باید حتما بعد از مشورت و استفاده از همه امکاناتی که انسان در اختیار دارد قرار گیرد.

نتیجه توکل

در این آیه که مکمل آیه گذشته است، نکته توکل بر خداوند بیان شده است و آن اینکه: قدرت او بالاترین قدرتهاست، به حمایت هر کس اقدام کند هیچ کس نمی تواند بر او پیروز گردد، همانطور که اگر حمایت خود را از کسی برگیرد هیچ کس قادر به حمایت او نیست، کسی که این چنین همه پیروزی ها از او سرچشمه می گیرد، باید به او تکیه کرد، و از او کمک خواست. (ان ینصرکم الله فلا غالب لکم و ان یخذلکم فمن ذا الذی ینصرکم من بعده).

این آیه افراد با ایمان را ترغیب می کند، که علاوه بر تهیه همه گونه وسائل ظاهری باز به قدرت شکست ناپذیر خدا تکیه کنند.

و در حقیقت روی سخن در آیه پیش، به پیامبر اکرم بود، و به او دستور می داد. و اما در این آیه روی سخن به همه مؤمنان است و به آنها می گوید: همانند پیامبر، باید بر ذات پاک خدا تکیه کنند، و لذا در پایان آیه می خوانیم: (مؤمنان تنها بر ذات خداوند، باید توکل کنند) (و علی الله فلیتوکل المؤمنون).

نا گفته پیداست که حمایت خداوند، یا ترک حمایت او نسبت به مؤمنان بی حساب نیست، و روی شایستگی ها و لیاقت ها صورت می گیرد. آنها که فرمان خدا را زیر پا بگذارند، و از فراهم ساختن نیروهای مادی و معنوی غفلت کنند هرگز مشمول یاری او نخواهند بود، و بر عکس آنها که با صفوف فشرده و نیت خالص و عزمهای راسخ و تهیه همه گونه وسائل، به مبارزه با دشمن برمی خیزند دست حمایت پروردگار پشت سر آنها خواهد بود.

آیه (161) و ترجمه

(ما کان لنبی أن یغل و من یغلل یأت بما غل یوم القیمة ثم توفی کل نفس ما کسبت و هم لا یظلمون) (161)

ترجمه:

161 - (گمان کردید ممکن است پیامبر به شما خیانت کند؟! در حالی که) ممکن نیست هیچ پیامبری خیانت کند! و هر کس خیانت کند، در روز رستاخیز، آنچه را در آن خیانت کرده، با خود (به صحنه محشر) می آورد؛ سپس به هر کس، آنچه را فراهم کرده (و انجام داده) است بطور کامل داده می شود؛ و (به همین دلیل) به آنها ستم نخواهد شد (چرا که محصول اعمال خود را خواهند دید).

تفسیر:

هر گونه خیانتی ممنوع

با توجه به این که آیه فوق به دنبال آیات (احد) نازل شده و با توجه بروایتی که جمعی از مفسران صدر اول، نقل کرده اند، این آیه به عذر تراشیهایی بی اساس بعضی از جنگجویان (احد) پاسخ می گوید، توضیح اینکه: هنگامی که بعضی از تیراندازان احد می خواستند سنگر حساس خود را برای جمع آوری غنیمت تخلیه کنند، امیر آنان، دستور داد، از جای خود حرکت نکنید، رسول خدا شما را از غنیمت محروم نخواهد کرد. ولی آن دنیاپرستان برای پنهان ساختن چهره واقعی خود، گفتند: ما می ترسیم پیغمبر در تقسیم غنائم ما را از نظر دور دارد، و لذا باید برای خود دست و پا کنیم، این را گفتند و سنگرها را تخلیه کرده و به جمع آوری غنائم پرداختند، و آن حوادث دردناک پیش آمد.

قرآن در پاسخ می گوید: آیا شما چنین پنداشتید که پیغمبر ﷺ به شما خیانت خواهد کرد (در حالی که هیچ پیغمبری ممکن نیست، خیانت کند) (و ما کان لنبی ان یغل).

خداوند در این آیه ساحت مقدس پیامبران را بطور کلی از خیانت منزّه داشته و می گوید: اساساً چنین چیزی شایسته مقام ثبوت نیست، یعنی خیانت با نبوت سازگار نمی باشد، اگر پیامبری خائن باشد دیگر نمی توان در ادای رسالت الهی و تبلیغ احکام به او اطمینان کرد. ناگفته پیداست، که آیه هرگونه خیانت را، اعم از خیانت در تقسیم غنائم و یا حفظ امانت مردم، و یا در گرفتن وحی و رسانیدن آن به بندگان خدا از پیامبران نفی می کند.

عجیب است از کسی که پیامبر را امین وحی خدا می داند، چگونه احتمال می دهد که مثلاً پیامبر، خدای نکرده در غنائم جنگی حکم ناروایی دهد، و او را از حق خود محروم سازد. البته روشن است خیانت برای هیچکس مجاز نیست خواه پیامبر باشد یا غیر پیامبر ولی از آنجا که گفتگوی عذرتراشان جنگ (احد) درباره پیامبر ﷺ بود آیه نیز نخست سخن از پیامبران می گوید و سپس اضافه می نماید: (هر کس خیانت کند، روز رستاخیز آنچه را در آن خیانت کرده، به عنوان مدرک جنایت بر دوش خویش حمل می کند و یا همراه خود به صحنه محشر می آورد) و به این ترتیب، در برابر همگان رسوا می شود (و من یغلل یات بما غل یوم القيامة) بعضی از مفسران گفته اند: منظور از حمل کردن بر دوش، یا همراه خود آوردن این نیست که عین چیزی را که در آن خیانت کرده بر دوش کشد، بلکه منظور، حمل مسئولیت آنها است ولی با توجه به مسأله تجسم اعمال آدمی در قیامت،

هیچ لزومی برای این تفسیر نیست، بلکه همانطور که ظاهر آیه فوق گواهی می دهد، عین چیزهائی که در آن خیانت شده به عنوان سند جنایت بر دوش خیانت کنندگان و یا به همراه آنها خواهد بود.

(سپس بهر کس آنچه انجام داده و بدست آورده، داده می شود) (ثم توفی کل نفس ما کسبت و هم لا یظلمون)

یعنی، مردم اعمال خود را عیناً در آنجا خواهند یافت و به همین دلیل، ظلم و ستمی درباره هیچ کس نمی شود، چرا که به هرکس آن می رسد که خود، تحصیل کرده است، چه خوب باشد یا بد.

آیه فوق و احادیثی که در نکوهش خیانت از پیامبر ﷺ صادر شده بود اثر عجیبی در تربیت مسلمانان گذاشت و آنچنان پرورش یافتند که غالباً کمترین خیانت، مخصوصاً در غنائم جنگی و اموال عمومی از آنها سر نمی زد و چنان بود که غنائم گرانبها و در عین حال کم حجم را که خیانت در آن، چندان مشکل نبود کاملاً دست نخورده به خدمت پیامبر ﷺ و یا زمامدارانی که بعد از آنحضرت روی کار آمدند، می آوردند بطوری که مایه اعجاب هر بیننده ای بود، اینها همان عرب وحشی و غارتگر زمان جاهلیت بودند که در پرتو تعلیمات اسلام به این درجه از تربیت انسانی رسیده بودند.

گویا صحنه قیامت را در برابر چشم خود می دیدند در حالی که مردم خیانتگر اموالی را که در آن خیانت کرده اند در برابر چشم همگان بر دوش می کشند و همین ایمان به آنها هشدار می داد که از فکر خیانت نیز، صرفنظر کنند.

طبری در تاریخ خود، نقل می کند هنگامی که مسلمانان وارد مدائن شدند، و به جمع آوری غنائم پرداختند یکی از مسلمانان، غنیمت بسیار گران قیمتی نزد مسئول جمع غنائم آورد آنها از مشاهده آن تعجب کردند و گفتند: ما هرگز چیزی این چنین گرانبها ندیدیم، سپس از وی پرسیدند آیا چیزی از آن

برگرفته ای؟ گفت: به خدا قسم اگر بخاطر (الله) نبود هرگز آن را نزد شما نمی آوردم، آنها فهمیدند که این مرد، شخصیت معنوی خاصی دارد و از او خواستند که خود را معرفی کند، او در پاسخ گفت: نه به خدا سوگند هرگز خود را معرفی نمی کنم که مرا ستایش کنید و برای دیگری نمی گویم که مرا تمجید کند ولی خدا را شکر می کنم و به پاداش او راضیم.

آیه (162) و (163) ترجمه

(فمن اتبع رضوان الله كمن بأ بسخط من الله و مأوئه جهنم و بئس المصير) (162) (هم درجت عند الله و الله بصير بما يعملون) (163)

ترجمه:

162 - آیا کسی که از رضایت خدا پیروی کرده، همانند کسی است که به سوی خشم و غضب خدا بازگشته؟! و جایگاه او جهنم، و پایان کار او بسیار بد است.

163 - هر یک از آنان برای خود درجه و مقامی در پیشگاه خدا دارند؛ و خداوند به آنچه انجام می دهند، بیناست.

تفسیر:

آنها که در جهاد شرکت نکردند

در آیات گذشته در جوانب مختلف جنگ (احد) و نتایج آن بحث شد، اکنون نوبت منافقان و مؤمنان سست ایمانی است که به پیروی از آنها در میدان جنگ حضور نیافتند زیرا در روایات می خوانیم، هنگامی که پیامبر ﷺ فرمان حرکت بسوی (احد) را صادر کرد جمعی از منافقان به بهانه اینکه یقین به وقوع جنگ ندارند از حضور در میدان، خودداری کردند و بعضی از مسلمانان ضعیف الایمان نیز به آنها ملحق شدند، آیه مورد بحث، سرنوشت آنها را تشریح می کند و می گوید: (آیا کسانی که فرمان خدا را اطاعت کردند، و از خشنودی او پیروی نمودند، همانند کسانی هستند که بسوی خشم خدا بازگشتند و جایگاه آنها جهنم و بازگشت و پایان کار آنها، زشت و ناراحت کننده است) (افمن اتبع رضوان الله كمن بأ بسخط من الله و مأوئه جهنم و بئس المصير).

سپس در آیه بعد می فرماید (هر یک از آنها برای خود درجه و موقعیتی در پیشگاه خدا دارند) (هم درجات عند الله).

اشاره به اینکه نه تنها منافقان تن پرور و مجاهدان با هم فرق دارند، بلکه هر یک از کسانی که در این دو صف قرار دارند به تفاوت درجه فداکاری و جانبازی و یا نفاق و دشمنی با حق در پیشگاه خدا درجه خاصی خواهند داشت که از صفر شروع می شود و تا ما فوق آنچه تصور شود ادامه می یابد.

جالب توجه اینکه: در روایتی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) نقل شده که فرمود: هر درجه ای به اندازه فاصله میان آسمان و زمین است.

و در حدیث دیگری وارد شده که بهشتیان، کسانی را که در درجات علین (بالا) قرار دارند آنچنان می بینند که ستاره ای در آسمان دیده می شود منتها باید توجه داشت که درجه معمولاً به پله هائی گفته می شود که انسان به وسیله آنها به نقطه مرتفعی صعود می کند و اما پله هائی که از آن برای پائین رفتن به نقطه گودی استفاده می شود (درک) (بر وزن مرگ) می گویند و لذا درباره پیامبران در سوره بقره آیه 253 می خوانیم: (و رفع بعضهم درجات) و درباره منافقان در سوره نساء آیه 145 می خوانیم: (ان المنافقين في الدرك الاسفل من النار) ولی در آیه مورد بحث، چون سخن از هر دو طایفه در میان بوده، جانب طایفه مؤمنان، گرفته شده و تعبیر به درجه شده است. (این طرز بیان را در اصطلاح ادبی تغلیب می گویند)

و در پایان آیه می فرماید: (والله بصیر بما يعملون) و بخوبی می داند هر کسی طبق نیت و ایمان و عمل خود شایسته کدامین درجه است.

در قرآن مجید بسیاری از حقایق مربوط به معارف دینی و اخلاقی و اجتماعی در قالب سؤال، طرح می گردد و طرفین مسأله در اختیار شنونده گذارده می شود تا او با فکر خود یکی را انتخاب کند، و این روش که باید آنرا روش غیر مستقیم نامید، اثر فوقالعاده ای در تاثیر برنامه های تربیتی دارد زیرا انسان، معمولاً به افکار و برداشتهای خود از مسائل مختلف بیش از هر چیز اهمیت می دهد، هنگامی که مسأله بصورت یک مطلب قطعی و جزمی طرح شود، گاهی در مقابل آن، مقاومت به خرج می دهد و همچون یک فکر بیگانه به آن می نگرد، ولی

هنگامی که بصورت سؤال طرح شود و پاسخ را از درون وجدان و قلب خود بشنود آنرا فکر و تشخیص خود می داند و به عنوان (یک فکر و طرح آشنا) به آن می نگرد و لذا در مقابل آن مقاومت بخرج نمی دهد، این طرز تعلیم مخصوصا در برابر افراد لجوج و همچنین در برابر کودکان مؤثر است.

در قرآن از این روش استفاده فراوان شده که به چند نمونه از آن در اینجا اشاره می کنیم.

- 1 - (هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون)؛ آیا دانایان با نادانان مساویند؟
- 2 - (قل هل یستوی الاعمی و البصیرا فلا تتفکرون)؛ بگو: آیا نابینا با شخص بینا مساوی است آیا فکر نمی کنید؟
- 3 - (قل هل یستوی الاعمی و البصیر ام هل تستوی الظلمات و النور)؛ بگو: آیا شخص بینا با شخص نابینا مساوی است آیا تاریکی با روشنایی یکسان است.

آیه (164) و ترجمه

(لقد من الله على المؤمنين اذ بعث فيهم رسولا من انفسهم يتلوا عليهم آيته ويزكيهم و يعلمهم الكتب والحكمة و ان كانوا من قبل لفى ضلل مبين) (164)

ترجمه:

164 - خداوند بر مؤمنان منت نهاد (نعمت بزرگی بخشید) هنگامی که در میان آنها، پیامبری از جنس خودشان برانگیخت؛ که آیات او را بر آنها بخواند، و کتاب و حکمت به آنها بیاموزد؛ اگر چه پیش از آن، در گمراهی آشکار بودند.

تفسیر:

بزرگترین نعمت خداوند

در این آیه، سخن از بزرگترین نعمت الهی یعنی نعمت (بعثت پیامبر اسلام) به میان آمده است و در حقیقت، پاسخی است به سؤالاتی که در ذهن بعضی از تازه مسلمانان، بعد از جنگ احد ظهور می کرد، که چرا ما این همه گرفتار مشکلات و مصائب شویم؟ قرآن به آنها می گوید: (خداوند بر مؤمنان منت گذارد (نعمت بزرگی بخشید) هنگامی که در میان آنها پیامبری برانگیخت) (لقد من الله على المؤمنين اذ بعث فيهم رسولا)

بنابراین اگر در این راه، متحمل خسارتهائی شده اید، فراموش نکنید که خداوند، بزرگترین نعمت را در اختیار شما گذاشته، پیامبری مبعوث کرده که شما را تربیت می کند، و از گمراهیهای آشکار باز می دارد. هر اندازه برای حفظ این نعمت بزرگ، تلاش کنید و هر بهائی پیردازید باز هم ناچیز است.

جالب توجه اینکه ذکر این نعمت با جمله (لقد من الله على المؤمنين)؛ شروع شده است که شاید در بدو نظر تصور شود

نا زیبا است، ولی هنگامی که به ریشه اصلی لغت (منت) باز می گردیم مطلب کاملاً روشن می شود، توضیح اینکه همانطور که راغب در کتاب مفردات می گوید: این کلمه در اصل از (من) به معنی سنگهایی است که با آن وزن می کنند و به همین دلیل هر نعمت سنگین و گرانبهائی را (منت) می گویند که اگر جنبه عملی داشته باشد یعنی کسی عملاً نعمت بزرگی به دیگری بدهد کاملاً زیبا و ارزنده است و اما اگر کسی کار کوچک خود را با سخن، بزرگ کند و برخ افراد بکشد کاری است بسیار زشت، بنابراین منتی که نکوهیده است به معنی بزرگ شمردن نعمتها در گفتار است اما منتی که زیبنده است همان بخشیدن نعمتهای بزرگ است. خداوند در آیه فوق می گوید: پروردگار بر مؤمنان منت گذارد یعنی نعمت بزرگی عملاً در اختیار آنها نهاد.

اما اینکه چرا تنها نام مؤمنان برده شده در حالی که بعثت پیامبر ﷺ برای هدایت عموم بشر است، بخاطر این است که از نظر نتیجه و تاثیر، تنها مؤمنان هستند که از این نعمت بزرگ استفاده می کنند و آن را عملاً بخود اختصاص می دهند. سپس می فرماید: یکی از مزایای این پیامبر ﷺ این است که (او از جنس خود آنها و از نوع بشر است) (من انفسهم).

نه از جنس فرشتگان و مانند آنها تا احتیاجات و نیازمندیهای بشر را دقیقاً درک کنند و دردها و مشکلات و مصائب و مسائل زندگی آنها را لمس نمایند و با توجه به آن به تربیت آنها اقدام کنند، بعلاوه مهمترین قسمت برنامه تربیتی انبیاء تبلیغات عملی آنها است به این معنی که اعمال آنها بهترین سرمشق و وسیله تربیت است زیرا با (زبان عمل) بهتر از هر زبانی می توان تبلیغ کرد و این در صورتی امکان پذیر است که تبلیغ کننده از جنس تبلیغ شونده باشد با همان خصائص جسمی و با همان غرائز و ساختمان روحی اگر پیامبران مثلاً از جنس فرشتگان بودند این سؤال برای مردم باقی می ماند که اگر آنها گناه نمی کنند آیا بخاطر این نیست که شهوت و غضب و نیازها و غرائز گوناگون بشری ندارند و به این ترتیب برنامه

تبلیغات عملی آنها تعطیل می شد لذا پیامبران از جنس بشر انتخاب شدند با همان نیازها و غرائز تا بتوانند سرمشقی برای همگان باشند.

سپس می گوید: این پیامبر ﷺ سه برنامه مهم را درباره آنها اجرا می کند نخست (خواندن آیات پروردگار بر آنها و آشنا ساختن گوشها و افکار با این آیات) (یتلو علیهم آیاته).

و دیگر تعلیم، یعنی وارد ساختن این حقایق در درون جان آنها و به دنبال آن، تزکیه نفوس و تربیت ملکات اخلاقی و انسانی (ویزکیهم ویعلمهم الکتاب والحکمة).

از آنجا که هدف اصلی و نهائی تربیت است، در آیه، قبل از تعلیم ذکر شده، در حالی که از نظر تربیت طبیعی، تعلیم بر تربیت مقدم است.

جمعیتی که از حقایق انسانی بکلی دورند به آسانی تحت تربیت قرار نمی گیرند بلکه باید مدتی گوشهای آنها را با سخنان الهی آشنا ساخت و وحشتی را که قبلا از آن داشتند از آنها دور کرد، سپس وارد مرحله تعلیم اصولی شد و به دنبال آن محصول تربیتی آن را گرفت.

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که منظور از تزکیه، پاک ساختن آنها از پلیدیهای شرک و عقائد باطل و خرافی و خواهی زشت حیوانی بوده، زیرا مادام که نهاد آدمی از این آلودگیها پاک نشود، ممکن نیست که آماده تعلیم کتاب الهی و حکمت و دانش واقعی شود، همانطور که اگر لوحی را از نقوش زشت، پاک نکنی هرگز آماده پذیرش نقوش زیبا نخواهد شد و به همین جهت تزکیه در آیه فوق بر تعلیم کتاب و حکمت یعنی معارف بلند و عالی اسلامی، مقدم شده است.

اهمیت یک نعمت بزرگ آنگاه روشن می شود که زمان برخورداری از آن را با زمانهای قبل مقایسه کنیم، و فاصله آن دو را بیابیم، قرآن در جمله فوق می گوید نگاهی به دوران قبل از اسلام بکنید و ببینید در چه حال و چه روزی بودید و از کجا به کجا رسیدید (وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین). جالب توجه اینکه قرآن از وضع دوران جاهلیت به (ضلال مبین؛

گمراهی آشکار) تعبیر کرده است زیرا: ضلال و گمراهی انواع و اقسامی دارد، بعضی از وسائل گمراهی طوری است که انسان به آسانی نمی تواند باطل بودن آنها را بفهمد و گاهی چنان است که هر کس مختصر عقل و شعوری داشته باشد، فوری پی به آن می برد.

مردم دنیا به ویژه مردم جزیره العرب در زمان بعثت پیامبر اسلام ﷺ در ضلالت و گمراهی روشنی بودند، سیه روزی و بدبختی، جهل و نادانی، و آلودگیهای گوناگون معنوی در آن عصر، تمام نقاط جهان را فرا گرفته بود، و این وضع نا بسامان بر کسی پوشیده نبود.

آیه (165) و ترجمه

(أولما أصبتکم مصیبة قد أصبتم مثلها قلتم أنى هذا قل هو من عند أنفسکم أن الله علی کل شیء قدیر) (165)

ترجمه:

165 - آیا هنگامی که مصیبتی به شما (در میدان جنگ احد) رسید در حالیکه دو برابر آن را ((بر دشمن در میدان جنگ بدر)) وارد ساخته بودید گفتید (این مصیبت از کجاست)؟! بگو: (از ناحیه خود شماست (که در میدان جنگ احد،) با دستور پیامبر مخالفت کردید)! خداوند بر هر چیزی قادر است (و چنانچه روش خود را اصلاح کنید در آینده به شما پیروزی می کند).

تفسیر:

بررسی دیگری روی جنگ احد

این آیه بررسی دیگری روی حادثه احد است، توضیح اینکه: جمعی از مسلمانان از نتایج دردناک جنگ، غمگین و نگران بودند و این مطلب را مکرر بر زبان می آوردند خداوند در آیه فوق سه نکته را به آنها گوشزد می کند:

1 - شما نباید از نتیجه یک جنگ نگران باشید بلکه همه برخوردهای خود را با دشمن روی هم محاسبه کنید، اگر به شما در این میدان، مصیبتی رسید در میدان دیگر (میدان جنگ بدر) دو برابر آن را به دشمن وارد ساختید، (اولما اصابتکم مصیبة قد اصبتم مثلها) زیرا آنها در احد هفتاد نفر از شما را شهید کردند، در حالی که هیچ اسیر نگرفتند ولی شما در بدر هفتاد نفر از آنها را بقتل رسانیدید و هفتاد نفر را اسیر کردید. در حقیقت، جمله (قد اصبتم مثلها).

یعنی دو برابر آن بر دشمن ضربه زدید در حکم جوابی است که بر سؤال، مقدم شده است.

2 - (شما میگوئید: این مصیبت از کجا دامنگیرتان شد) (قلتم انی هذا) ولی ای پیامبر! به آنها بگو: این مصیبت از وجود خود شما سرچشمه گرفته و

عوامل شکست را باید در خودتان جستجو کنید (قل هو من عند انفسکم). شما بودید که با مخالفت فرمان پیامبر ﷺ سنگر حساس کوه عینین را رها ساختید و شما بودید که جنگ را به پایان نرسانیده و سرنوشت آن را یکسره نکرده به جمع آوری غنائم پرداختید و نیز شما بودید که بهنگام حمله مجدد دشمن میدان را رها ساخته و از جنگ فرار کردید، همین گناهان و سستیهای شما بود که باعث آن شکست و آنهمه کشته گردید.

3 - شما نباید از آینده، نگران باشید (زیرا خداوند بر همه چیز قادر و توانا است) و اگر نقاط ضعف خود را جبران کنید، مشمول حمایت او خواهید شد (ان الله علی کل شیء قدیر).

آیه (166) و (167) ترجمه

(وما أصبح يوم التقى الجمعان فباذن الله وليعلم المؤمنین) (166) (وليعلم الذین نافقوا وقیل لهم تعالوا قتلوا فی سبیل الله أو ادفعوا قالوا لو نعلم قتالا لاتبعنکم هم للکفر یومئذ أقرب منهم للایمن یقولون بأفوههم ما لیس فی قلوبهم والله أعلم بما یکتُمون) (167) ترجمه:

166 - و آنچه (در روز احد) در روزی که دو دسته (مؤمنان و کافران) با هم نبرد کردند به شما رسید به فرمان خدا (و بر طبق قانون علیت) بود و برای این بود که مؤمنان شناخته شوند.

167 - و نیز برای این بود که کسانی که راه نفاق پیش گرفتند شناخته شوند آنها که به ایشان گفته شد: (بیائید و در راه خدا نبرد کنید یا (لا اقل) از حریم خود دفاع نمائید گفتند اگر ما میدانستیم جنگی واقع خواهد داد، از شما پیروی می کردیم (اما می دانیم جنگی نمی شود) آنها در آن هنگام، به کفر نزدیکتر بودند تا به ایمان؛ به زبان خود چیزی می گویند که در دل هایشان نیست! و خداوند از آنچه کتمان می کنند، آگاهتر است.

تفسیر:

باید صفوف مشخص شود

آیه مورد بحث، این نکته را تذکر می دهد که هر مصیبتی (مانند مصیبت احد) که پیش می آید علاوه بر اینکه بدون علت نیست وسیله آزمایشی است برای جدا شدن صفوف مجاهدان راستین از منافقان و یا افراد سست ایمان، لذا در قسمت اول آیه می فرماید: آنچه در روز احد آن روز که جمعیت مسلمانان با بت پرستان به هم درآویختند بر شما وارد شد بفرمان خدا بود و طبق خواست و اراده او صورت گرفت،) (وما اصابکم يوم التقى الجمعان فباذن الله)

زیرا هر حادثه ای طبق قانون عمومی آفرینش علت و سبب مخصوصی دارد و اساساً عالم روی یک سلسله علل و اسباب پیریزی شده است و این یک اصل ثابت و همیشگی است، و روی این اصل، هر لشگری که در میدان جنگ سستی کند و بمال و ثروت و غنیمت دل ببندد و دستور فرمانده دلسوز خود را فراموش نماید محکوم به شکست خواهد بود، بنابراین منظور از (اذن الله) (فرمان خدا) همان اراده و مشیت او است که بصورت قانون علیت در عالم هستی منعکس شده است.

و در پایان آیه می فرماید: یکی دیگر از آثار این جنگ، این بود که: (صفوف مؤمنان و منافقان از هم مشخص شود و افراد با ایمان، از سست ایمان شناخته گردند. و لیعلم المؤمنین

در آیه بعد به اثر دیگر اشاره کرده، می فرماید: (و تا کسانی که نفاق ورزیدند شناخته شوند) (و لیعلم المؤمنین و لیعلم الذین نافقوا)

بطور کلی در حادثه احد، سه گروه مشخص در میان مسلمانان، پیدا شدند: گروه اول افراد معدودی بودند که تا آخرین لحظات، پایداری نمودند و در برابر انبوه دشمنان، تا آخرین نفس ایستادگی بخرج دادند، بعضی شربت شهادت نوشیدند و بعضی جراحات سنگین برداشتند.

گروه دیگر تزلزل و اضطراب در دلهای آنها پدید آمد و نتوانستند تا آخرین لحظه، استقامت کنند و راه فرار را پیش گرفتند.

گروه سوم، منافقان بودند که در اثناً راه، به بهانه هائی که اشاره خواهد شد از شرکت در جنگ، خودداری کرده و به مدینه بازگشتند، که آنها (عبد الله بن ابی سلول) و سیصد نفر از یارانش بودند. اگر حادثه سخت احد نبود هیچگاه صفوف به این روشنی مشخص نمی شد و افراد هر کدام با صفات ویژه خود در صف معینی قرار نمی گرفتند و هر کس ممکن بود، هنگام ادعا، خود را بهترین فرد با ایمان بداند.

در حقیقت در آیه، اشاره به دو چیز شده: نخست علت فاعلی شکست احد و دیگر علت غائی و نتیجه نهائی آن.

تذکر این نکته نیز لازم است که در آیه فوق می فرماید: **(لِیَعْلَمَ الذِّیْنَ نَافَقُوا)** (تا کسانی که نفاق ورزیدند شناخته شوند) و نمی فرماید **(لِیَعْلَمَ الْمُنَافِقِیْنَ)** (تا منافقان شناخته شوند) و عبارت دیگر، نفاق بصورت فعل ذکر شده نه بصورت وصف این تعبیر گویا بدان جهت است که نفاق، هنوز در همه آنان بصورت صفت ثابتی در نیامده بود و لذا در تاریخ اسلام می خوانیم که بعضی از آنان، بعدها موفق به توبه شدند و به صف مؤمنان پیوستند.

سپس قرآن گفتگویی که میان بعضی از مسلمانان و منافقین، قبل از جنگ رد و بدل شد به این صورت بیان می کند: بعضی از مسلمانان که طبق نقل ابن عباس (عبد الله بن عمر بن جزام) بوده است هنگامی که دید (عبدالله بن ابی سلول) با یارانش خود را از لشکر اسلام کنار کشیده و تصمیم بازگشت به مدینه دارند (به آنها گفت: بیایید یا بخاطر خدا و در راه او پیکار کنید و یا لااقل در برابر خطری که وطن و خویشان شما را تهدید می کند دفاع نمائید). **(و قیل لهم تعالوا قاتلوا فی سبیل الله او ادفعوا)**.

ولی آنها به یک بهانه واهی دست زدند و گفتند: ما اگر می دانستیم جنگ می شود بیگمان از شما پیروی می کردیم، **(قالوا لو نعلم قتالا لاتبعناکم)**.

و بنا به تفسیر دیگر منافقان گفتند: اگر ما این را، جنگ می دانستیم با شما همکاری می کردیم، ولی بنظر ما این جنگ نیست بلکه یکنوع انتحار و خودکشی است زیرا با عدم توازنی که میان لشکر اسلام و کفار دیده می شود، جنگ کردن با آنها عاقلانه نیست. بخصوص اینکه لشکرگاه اسلام در نقطه نامناسبی قرار گرفته است.

به هر ترتیب اینها بهانه ای بیش نبود، هم وقوع جنگ حتمی بود و هم مسلمانان در آغاز پیروز شدند و اگر شکستی دامنگیرشان شد، بر اثر اشتباهات و خلافاکاری های خودشان بود، خداوند می گوید: آنها دروغ می گفتند: (آن ها در آن روز به کفر نزدیکتر از ایمان بودند)

هم للكفر يومئذ اقرب منهم للايمان

در ضمن از این جمله استفاده می شود که کفر و ایمان دارای درجاتی است که بعقیده و طرز عمل انسان بستگی دارد.

آنها به زبان چیزی می گویند که در دل ندارند يقولون بافواههم ما ليس في قلوبهم:
آنها بخاطر لجاجت روی پیشنهاد خود، دائر بجنگ کردن در خود مدینه، و یا ترس از ضربات دشمن و یا بی علاقگی به اسلام از شرکت در میدان، خودداری کردند
ولی خداوند به آنچه منافقان کتمان می کنند کاملاً آگاه تر است، و الله اعلم بما يكتُمون:
هم در این جهان پرده از چهره آنان برداشته و قیافه آنها را به مسلمانان نشان می دهد و هم در آخرت به حساب آنها رسیدگی خواهد کرد.

آیه (168) و ترجمه

(الذين قالوا لآخونهم وقعدوا لو أطاعونا ما قتلوا قل فادرؤا عن أنفسكم الموت أن كنتم صادقين) (168)

ترجمه:

168 - (منافقان) آنها هستند که به برادران خود گفتند - در حالیکه از حمایت آنها دست کشیده بودند - اگر آنها از ما پیروی می کردند کشته نمی شدند، بگو (مگر شما می توانید مرگ افراد را پیش بینی کنید) پس مرگ را از خودتان دور سازید اگر راست می گوئید.

تفسیر:

گفته های بی اساس منافقان

منافقان علاوه بر اینکه خودشان از جنگ احد کناره گیری کردند و سعی در تضعیف روحیه دیگران نیز نمودند، بهنگام بازگشت مجاهدان زبان به سرزنش آنها گشودند و گفتند: اگر آنها از فرمان ما پیروی کرده بودند کشته نمی دادند.

قرآن در آیه فوق، به گفتار بی اساس آنها پاسخ می دهد و می گوید: آنها که از جنگ کناره گیری کردند و به برادران خود گفتند: اگر از ما اطاعت کرده بودند هیچگاه کشته نمی شدند به آنها بگو اگر قادر به پیش بینی حوادث آینده هستید مرگ را از خودتان دور سازید اگر راست می گوئید. (الذين قالوا لآخوانهم وقعدوا لو أطاعونا ما قتلوا قل فادرؤا عن أنفسكم الموت ان كنتم صادقين)

یعنی؛ در حقیقت شما با این ادعا، خود را عالم به غیب و با خبر از حوادث آینده می دانید کسی که چنین است باید علل و عوامل مرگ خود را بتواند پیش بینی کرده و خنثی سازد آیا شما چنین قدرتی دارید؟!

وانگهی اگر شما در میدان جهاد و در راه سربلندی و افتخار کشته نشوید آیا عمر جاویدان خواهید داشت؟ آیا می توانید مرگ را برای همیشه از خود دور سازید؟ بنابراین شما که نمی توانید قانون مسلم مرگ را از میان ببرید پس چرا در میان بستر با ذلت بمیرید چرا با افتخار در میدان جهاد در برابر دشمن شربت شهادت ننوشید؟.

در آیه فوق، نکته دیگری وجود دارد که باید به آن توجه کرد:

و آن اینکه از مؤ منان تعبیر به برادر شده در حالی که هرگز مؤ منان برادر منافقان نیستند، این یک نوع سرزنش به آنها است که شما مؤ منان را برادر خود می دانستید چرا در این لحظات حساس، دست از حمایت آنها برداشتید و لذا بلافاصله بعد از تعبیر اخوانهم جمله قعدوا یعنی از جنگ باز نشستند ذکر شده آیا انسان ادعای برادری می کند و بلافاصله از حمایت برادر خود باز می نشیند؟!

آیه (169) تا (171) و ترجمه

(ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله أمواتاً بل أحياء عند ربهم يرزقون) (169) (فرحين بما آتاهم الله من فضله ويستبشرون بالذين لم يلحقوا بهم من خلفهم ألا خوف عليهم ولا هم يحزنون) (170) (يستبشرون بنعمة من الله وفضل وأن الله لا يضيع أجر المؤمنين) (171)
ترجمه:

169 - (ای پیامبر) هرگز گمان مبر آنها که در راه خدا کشته شده اند مردگانند، بلکه آنها زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند.

170 - آنها بخاطر نعمتهای فراوانی که خداوند از فضل خود به آنها بخشیده است خوشحالند و بخاطر کسانی که (مجاهدانی که) بعد از آنها به آنان ملحق نشدند (نیز) خوش وقتند (زیرا مقامات برجسته آنها را در آن جهان می بینند و میدانند) که نه ترسی بر آنها است و نه غمی خواهند داشت.

171 - و از نعمت خدا و فضل او (نسبت به خودشان نیز) مسرورند؛ و (می بینند که) خداوند پاداش مؤمنان را ضایع نمی کند (نه پاداش شهیدان و نه پاداش مجاهدانی که شهید نشدند).

تفسیر:

زندگان جاوید

بعضی از مفسران معتقدند که آیات فوق درباره شهدای احد نازل شده و بعضی دیگر درباره شهدای بدر می دانند، ولی حق این است که پیوند این آیات با آیات گذشته نشان می دهد، بعد از حادثه احد نازل شده است. اما مضمون و محتوای آیات تعمیم دارد و همه شهدا حتی شهدای بدر را که چهارده نفر بودند شامل می شود و لذا در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که فرمود: آیات درباره شهدای احد و بدر هر دو نازل شده است.

ابن مسعود از پیامبر اکرم ﷺ نقل می کند که خداوند به ارواح شهیدان احد خطاب کرد و از آنها پرسید: چه آرزویی دارید؟ آنها گفتند: پروردگارا! ما بالاتر از این چه آرزویی می توانیم داشته باشیم، که غرق نعمتهای جاویدان توایم و در سایه عرش تو مسکن داریم، تنها تقاضای ما این است که بار دیگر بجهان برگردیم و مجدداً در راه تو شهید شویم، خداوند فرمود: فرمان تخلف ناپذیر من این است که کسی دوباره به دنیا بازنگردد، عرض کردند: حالا که چنین است تقاضای ما این است که سلام ما را به پیامبر ﷺ برسانی و به بازماندگانمان، حال ما را بگوئی و از وضع ما به آنها بشارت دهی که هیچگونه نگران نباشند در این هنگام آیات فوق نازل شد.

بهر حال چنین بنظر میرسد که جمعی از افراد سست ایمان بعد از حادثه احد می نشستند و بر دوستان و بستگان خود که در احد شهید شده بودند، تاسف میخوردند که چرا آنها مردند و نابود شدند، مخصوصاً هنگامی که به نعمتی می رسیدند و جای آنها را خالی می دیدند بیشتر ناراحت می شدند، با خود می گفتند ما این چنین در ناز و نعمتیم اما برادران و فرزندان ما در قبرها خوابیده اند و دستشان از همه جا کوتاه است.

اینگونه افکار و اینگونه سخنان علاوه بر این که نادرست بود و با واقعیت تطبیق نمی کرد، در تضعیف روحیه بازماندگان بی اثر نبود.

آیات فوق، خط بطلان بر این گونه افکار کشیده و مقام، شامخ و بلند شهیدان را یاد کرده است و می گوید: ای پیامبر! هرگز گمان مبر آنها که در راه خدا کشته شدند

مرده اند (لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتاً)، در اینجا روی سخن فقط به پیامبر

ﷺ است تا دیگران حساب خود را بکنند

بلکه آنها زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند. بل احياناً عند ربهم يرزقون: منظور از حیات و زندگی در اینجا همان حیات و زندگی برزخی است که ارواح در عالم پس از مرگ دارند، نه زندگی جسمانی و مادی، گرچه زندگی برزخی، اختصاصی به شهیدان ندارد،

بسیاری دیگر از مردم نیز دارای حیات برزخی هستند ولی از آنجا که حیات شهیدان یک حیات فوق العاده عالی و آمیخته با انواع نعمتهای معنوی است - و بعلاوه موضوع سخن، در آیه آنها هستند - تنها نام از آنها برده شده است. آنها بقدری غرق مواهب حیات معنوی هستند که گویا زندگی سایر برزخیان در مقابل آنها چیزی نیست.

در آیه بعد به گوشه ای از مزایا و برکات فراوان زندگی برزخی شهیدان اشاره کرده و می فرماید: آنها بخاطر نعمتهای فراوانی که خداوند از فضل خود به آنها بخشیده است خوشحالند. فرحین بما اتيهم الله من فضله:

خوشحالی دیگر آنها بخاطر برادران مجاهد آنها است که در میدان جنگ شربت شهادت نوشیده اند و به آنها ملحق نشده اند زیرا مقامات و پادشاهی آنها را در آن جهان به خوبی می بینند و از این رو مستبشر و شاد می شوند، همانطور که قرآن می گوید: (و یستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم).

و به دنبال آن می افزاید: شهیدان احساس می کنند که برادران مجاهد آنها، پس از مرگ، هیچگونه اندوهی نسبت به آنچه در دنیا گذارده اند ندارند و نه هیچگونه ترسی از روز رستاخیز، و حوادث وحشتناک آن الا خوف علیهم و لا هم یحزنون، این جمله، تفسیر دیگری هم ممکن است داشته باشد و آن اینکه شهیدان علاوه بر این که با مشاهده مقامات برادران مجاهدی که به آنها ملحق نشده اند خوشحال می شوند، خودشان هم هیچگونه ترسی از آینده و غمی از گذشته ندارند.

آیه بعد در حقیقت تاکید و توضیح بیشتری درباره بشارتهائی است که شهیدان بعد از کشته شدن دریافت می کنند آنها از دو جهت خوشحال و مسرور می شوند: نخست از این جهت که نعمتهای خداوند را دریافت میدارند، نه تنها نعمتهای او بلکه فضل او که همان افزایش و تکرار نعمت است نیز شامل حال آنها می شود. (یستبشرون بنعمة من الله و فضل)

دیگر این که آنها می بینند که خدا پاداش مؤمنان را ضایع نمیکند، نه پاداش شهیدان و نه پاداش مجاهدان راستینی که شربت شهادت نوشیدند (وان الله لا یضیع اجر المؤمنین) در حقیقت آنچه را قبلاً شنیده بودند در آنجا آشکار می بینند.

شاهدی بر بقای روح

از جمله آیات قرآن که با صراحت، دلالت بر بقای روح دارد آیات فوق است که درباره حیات شهیدان بعد از مرگ می باشد، و اینکه بعضی احتمال داده اند که مراد از حیات، معنی مجازی آن است و منظور باقی ماندن آثار زحمات و نام و نشان آنها است، بسیار از معنی آیه دور است و با هیچ یک از جمله های آیات فوق، اعم از روزی گرفتن شهیدان و سرور آنها از جهات مختلف، سازگار نمی باشد بعلاوه آیات فوق، دلیل روشنی بر مسأله برزخ و نعمتهای برزخی است که شرح آن در ذیل آیه شریفه و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون (سوره مؤنون آیه 23) بخواست خدا خواهد آمد.

پاداش شهیدان

درباره اهمیت مقام شهیدان، سخن بسیار گفته شده و هر قوم و ملتی برای شهدای خود احترام خاصی قائل است ولی بدون اغراق، آن احترامی که اسلام برای شهدای راه خدا قائل شده است بی نظیر است، روایت زیر نمونه روشنی از احترامی است که اسلام برای شهدا قائل شده و در پرتو همین تعلیمات بود که یک جمعیت محدود عقب افتاده آنچنان قدرت و نیرو گرفتند که بزرگترین امپراطوریهای جهان را بزانو در آوردند.

امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) چنین نقل می کند که هنگامی که حضرت، مشغول خطبه بود و مردم را تشویق به جهاد می کرد، جوانی برخاست و عرض کرد: ای امیر مؤمنان! فضیلت جنگجویان در راه خدا را برای من تشریح کن امام در پاسخ فرمود: من بر مرکب پیغمبر ﷺ و پشت سر آنحضرت سوار بودم و از غزوه ذات السلاسل برمی گشتیم همین سؤالی را که تو از من نمودی من از پیامبر ﷺ کردم.

پیامبر ﷺ فرمود: هنگامی که جنگجویان، تصمیم بر شرکت در میدان جهاد می گیرند خداوند آزادی از آتش دوزخ را برای آنها مقرر میدارد.

و هنگامی که سلاح بر میدارند و آماده میدان می شوند فرشتگان بوجود آنها افتخار می کنند.

و هنگامی که همسر و فرزند و بستگان آنها با آنها خداحافظی می کنند، از گناهان خود خارج می شوند... از این موقع آنها هیچ کاری نمیکنند مگر اینکه پاداش آن، مضاعف می گردد و در برابر هر روز پاداش عبادت هزار عابد برای آنها نوشته می شود...

و هنگامی که با دشمنان روبرو می شوند، مردم جهان، نمیتوانند میزان ثواب آنها را درک کنند.

و هنگامی که گام به میدان برای نبرد بگذارند و نیزه ها و تیرها رد و بدل شود، و جنگ تن بتن شروع گردد، فرشتگان با پر و بال خود اطراف آنها را می گیرند و از خدا تقاضا می کنند که در میدان، ثابت قدم باشند، در این هنگام منادی صدا میزند الجنة تحت ظلال السیوف: بهشت در سایه شمشیرها است، در این هنگام ضربات دشمن بر پیکر شهید، ساده تر و گواراتر از نوشیدن آب خنک در روز گرم تابستان است.

و هنگامی که شهید از مرکب فرو می غلطد، هنوز به زمین نرسیده، حوریان بهشتی به استقبال او می شتابند و نعمتهای بزرگ معنوی و مادی که خدا برای او فراهم ساخته است، برای او شرح می دهند. و هنگامی که شهید بروی زمین قرار می گیرد، زمین می گوید: آفرین بر روح پاکیزه ای که از بدن پاکیزه پرواز می کند، بشارت باد بر تو، ان لک ما لا عین رأی و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر: نعمتهائی در انتظار تو است که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر قلب هیچ انسانی خطور نکرده است و خداوند می فرماید: من سرپرست بازماندگان اویم، هر کس آنها را خشنود کند مرا خشنود کرده است و هر کس آنها را بخشم آورد مرا بخشم آورده است...

آیه (172) تا (174) و ترجمه

(الذين استجابوا لله و الرسول من بعد ما أصابهم القرح للذين احسنوا منهم و اتقوا اجر عظيم) (172) (الذين قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم فزادهم ايماناً و قالوا حسبنا الله و نعم الوكيل) (173) (فانقلبوا بنعمة من الله و فضل لم يمسسهم سوء و اتبعوا رضوان الله و الله ذو فضل عظيم) (174)

ترجمه:

172 - آنها که دعوت خدا و پیامبر ﷺ را پس از آن همه جراحاتی که به آنها رسید، اجابت کردند (و هنوز زخمهای میدان احد التیام نیافته بود، به سوی میدان (حمرأ الاسد) حرکت نمودند؛) برای کسانی از آنها، که نیکی کردند و تقوی پیش گرفتند، پاداش بزرگی است.

173 - اینها کسانی بودند که (بعضی از) مردم، به آنها گفتند: (مردم) (لشکر دشمن) برای (حمله به) شما اجتماع کرده اند؛ از آنها بترسید! اما این سخن بر ایمانشانافزود؛ و گفتند: (خدا ما را کافی است و بهترین حامی ما است).

174 - به همین جهت، آنها (از این میدان،) با نعمت و فضل پروردگار بازگشتند، در حالی که هیچ ناراحتی به آنها نرسید، و از رضای خدا پیروی کردند، و خداوند دارای فضل و بخشش بزرگی است.

تفسیر:

غزوه حمرأ الاسد

گفتیم در پایان جنگ احد، لشکر فاتح ابو سفیان، پس از پیروزی به سرعت راه مکه را پیش گرفتند، هنگامی که به سرزمین (روحاً) رسیدند از کار خود سخت پشیمان شدند و تصمیم به مراجعت به مدینه و نابود کردن باقیمانده مسلمانان گرفتند. این خبر به پیامبر ﷺ رسید فوراً دستور داد که لشکر احد خود را برای شرکت در جنگ دیگری آماده کنند،

مخصوصاً فرمان داد که مجروحان جنگ احد به صفوف لشکر پیوندند، یکی از یاران پیامبر ﷺ می گوید: من از جمله مجروحان بودم ولی زخمهای برادرم از من سخت تر و شدیدتر بود، تصمیم گرفتیم هر طور که هست خود را به پیامبر ﷺ برسانیم، چون حال من از برادرم کمی بهتر بود هر کجا برادرم باز می ماند او را به دوش می کشیدم، و با زحمت، خود را به لشکر رسانیدیم و به این ترتیب پیامبر ﷺ و ارتش اسلام در محلی بنام (حمرأ الاسد) که از آنجا به مدینه هشت میل فاصله بود رسیدند و اردو زدند).

این خبر به لشکر قریش رسید و مخصوصاً از این مقاومت عجیب و شرکت مجروحان در میدان نبرد وحشت کردند و شاید فکر می کردند ارتش تازه نفسی نیز از مدینه به آنها پیوسته است.

در این موقع جریانی پیش آمد که روحیه آنها را ضعیف تر ساخت و مقاومت آنها را در هم کوید، و آن این که یکی از مشرکان بنام (معبد الخزاعی) از مدینه به سوی مکه می رفت و مشاهده وضع پیامبر ﷺ و یارانش او را به سختی تکان داد، عواطف انسانی او تحریک شد و به پیامبر ﷺ گفت: مشاهده وضع شما برای ما بسیار ناگوار است، اگر استراحت می کردید برای ما بهتر بود، این سخن را گفت و از آنجا گذشت و در سرزمین (روحاً) به لشکر ابوسفیان رسید، ابوسفیان از او درباره پیامبر اسلام ﷺ سؤال کرد، او در جواب گفت: محمد را دیدم با لشکری انبوه که تا کنون همانند آن را ندیده بودم، در تعقیب شما هستند و به سرعت پیش می آیند!

ابوسفیان با نگرانی و اضطراب گفت: چه می گوئی؟ ما آنها را کشتیم و مجروح ساختیم و پراکنده نمودیم، معبد الخزاعی گفت: من نمی دانم شما چه کردید؟ همین می دانم که لشکری عظیم و انبوه، هم اکنون در تعقیب شما است!.

ابوسفیان و یاران او تصمیم قطعی گرفتند که به سرعت، عقب نشینی کرده و به مکه بازگردند و برای اینکه مسلمانان آنها را تعقیب نکنند، و آنها فرصت کافی برای عقب نشینی

داشته باشند از جمعی از قبیله عبدالقیس که از آنجا می گذشتند و قصد رفتن به مدینه برای خرید گندم داشتند خواهش کردند که به پیامبر اسلام ﷺ و مسلمانان این خبر را برسانند که ابوسفیان و بت پرستان قریش با لشکر انبوهی به سرعت به سوی مدینه می آیند تا بقیه یاران پیامبر ﷺ را از پای در آورند.

هنگامی که این خبر، به پیامبر و مسلمانان رسید، گفتند: (حسبنا الله و نعم الوکیل)؛ خدا ما را کافی است و او بهترین مدافع ما است (اما هر چه انتظار کشیدند خبری از لشکر دشمن نشد، لذا پس از سه روز توقف به مدینه بازگشتند آیات فوق، اشاره به این ماجرا می کند. در نخستین آیه می گوید: (آنها که دعوت خدا و پیامبر ﷺ را اجابت کردند و بعد از آن همه جراحاتی که روز احد پیدا نمودند (آماده شرکت در جنگ دیگری با دشمن شدند) از میان این افراد برای آنها که نیکی کردند و تقوا پیش گرفتند (یعنی با نیت پاک و اخلاص کامل در میدان شرکت کردند) پاداش بزرگی خواهد بود.) (الذین استجابوا لله و الرسول من بعد ما اصابهم القرع للذين احسنوا منهم و اتقوا اجر عظیم).

از اینکه در آیه فوق پاداش عظیم را اختصاص به جمعی داده است، معلوم می شود که در میان آنها نیز افرادی یافت می شدند که خلوص کامل نداشتند، و نیز ممکن است تعبیر (منهم) (بعضی از ایشان) اشاره به این باشد که بعضی از جنگجویان احد، به بهانه ای از شرکت در این میدان، خودداری کرده بودند.

سپس قرآن یکی از نشانه های زنده پایمردی و استقامت آنها را به این صورت بیان می کند: (اینها همان کسانی بودند که جمعی از مردم (اشاره به کاروان عبدالقیس و به روایتی اشاره به نعیم بن مسعود است که آورنده این خبر بودند) به آنها گفتند: لشکر دشمن، اجتماع کرده و آماده حمله اند، از آنها بترسید اما آنها نه تنها نترسیدند، بلکه به عکس بر ایمان آنها افزوده شد و گفتند: خدا ما را کافی است و او بهترین حامی است) (الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم فزادهم ايمانا و قالوا حسبنا الله و نعم الوکیل).

و به دنبال این استقامت و ایمان و پایداری آشکار، قرآن، نتیجه عمل آنها را بیان کرده، می گوید: (آنها از این میدان، با نعمت و فضل پروردگار برگشتند) **(فانقلبوا بنعمة من الله وفضل)**.

چه نعمت و فضلی از این بالاتر که بدون وارد شدن در یک برخورد خطرناک با دشمن، دشمن از آنها گریخت و سالم و بدون دردسر به مدینه مراجعت نمودند، (فرق میان نعمت و فضل ممکن است از این نظر باشد، که نعمت پاداشی است به اندازه استحقاق، و فضل اضافه بر استحقاق است).

سپس به عنوان تأکید می فرماید: (آنها در این جریان، کوچکترین ناراحتی ندیدند) **(لم یمسهم سوء)**.

با اینکه (خشنودی خدا را بدست آوردند و از فرمان او متابعت کردند) **(واتبعوا رضوان الله)**

(و خداوند، فضل و انعام بزرگی دارد که در انتظار مؤمنان واقعی و مجاهدان راستین است) **(والله ذو فضل عظیم)**.
تأثیر سریع تربیت الهی

مقایسه روحیه مسلمانان در میدان جنگ (بدر) با روحیه آنها در حادثه (حمرأ الاسد) که شرح آن گذشت، اعجاب انسان را برمی انگیزد که چگونه یک جمعیت شکست خورده فاقد روحیه عالی و نفرات کافی با آن همه مجروحان در مدتی به این کوتاهی که شاید به یک شبانه روز کامل نمی رسید، چنین تغییر قیافه دادند و با عزمی راسخ و روحیه ای بسیار خوب، آماده تعقیب دشمن شدند تا آنجا که قرآن درباره آنها می گوید: هنگامی که خبر اجتماع دشمن برای حمله، به آنها رسید آنها نه تنها نهراسیدند بلکه ایمانشان و به دنبال آن استقامتشان افزوده شد. و این خاصیت ایمان به هدف است که هر قدر انسان مشکلات و مصائب را بیشتر و نزدیکتر ببیند، پایداری و استقامت او بیشتر می شود و در حقیقت تمام نیروهای معنوی و مادی او برای مقابله با خطر، بسیج می گردد. این دگرگونی عجیب در این

فاصله کوتاه، انسان را به سرعت و عمق تأثیر تربیتی آیات قرآن و بیانات گیرا و مؤثر پیغمبر
اسلام ﷺ آشنا می سازد که این خود در سر حد یک اعجاز است.

آیه (175) و ترجمه

(أَنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَآءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونَ أَن كُنْتُمْ مِّنْهُمْ) (175)

ترجمه:

175 - این فقط شیطان است که پیروان خود را (با سخنان و شایعات بی اساس)، می ترساند، از آنها نترسید! و تنها از من بترسید اگر ایمان دارید!

تفسیر:

این آیه دنباله آیاتی است که درباره غزوه (حمرأ الاسد) نازل گردید.

می فرماید: (این فقط شیطان است که پیروان خود را (با سخنان و شایعات بی اساس) می ترساند از آنها نترسید و تنها از من بترسید اگر ایمان دارید) (أَنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَآءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونَ أَن كُنْتُمْ مِّنْهُمْ).

(ذلکم) اشاره به کسانی است که مسلمانان را از قدرت لشکر قریش می ترسانیدند تا روحیه آنها را تضعیف کنند.

بنابراین معنی آیه چنین است: عمل نعیم بن مسعود و یا کاروان عبدالقیس فقط یک عمل شیطانی است که برای ترساندن دوستان شیطان صورت گرفته، یعنی این گونه وسوسه ها تنها در کسانی اثر می گذارد که از اولیاء و دوستان شیطان باشند و اما افراد با ایمان و ثابت قدم هیچگاه تحت تأثیر این وسوسه ها واقع نمی شوند، بنابراین شما که از پیروان شیطان نیستید، نباید از این وسوسه ها متزلزل شوید.

تعبیر از نعیم بن مسعود و یا کاروان عبدالقیس به شیطان، یا بخاطر این است که عمل آنها به راستی عمل شیطانی بود و با الهام او صورت گرفت، زیرا در قرآن و اخبار، معمولاً هر عمل زشت و خلافی، عمل شیطانی نامیده شده، چون با وسوسه های شیطان انجام می گیرد.

و یا منظور از شیطان، خود این اشخاص می باشند و این از مواردی است که شیطان بر مصداق انسانی آن گفته شده، زیرا شیطان معنی وسیعی دارد و همه اغواگران را اعم از انسان و غیر انسان شامل می شود، چنانکه در سوره انعام آیه 112 می خوانیم: **(وَكذلك جعلنا لكل نبي عدوا شياطين الانس والجن)**؛ این چنین برای هر پیامبری دشمنانی از شیاطین انسانی و جن قرار دادیم).

در پایان آیه می فرماید: **(اگر ایمان دارید، از من و مخالفت فرمان من بترسید)** **(و خافون ان كنتم مؤمنين)**، یعنی ایمان با ترس از غیر خدا سازگار نیست.

همانطور در جای دیگر می خوانیم: **(فمن يؤمن بربه فلا يخاف بخسا ولا رهقا؛ کسی که به پروردگار خود ایمان بیاورد از هیچ نقصان و طغیانی ترس نخواهد داشت)** (سوره جن آیه 14).

بنابراین اگر در قلبی ترس از غیر خدا پیدا شود، نشانه عدم تکامل ایمان و نفوذ وسوسه های شیطانی است، زیرا می دانیم در عالم بیکران هستی تنها پناهگاه خدا است و مؤثر بالذات فقط او است و دیگران در برابر قدرت او قدرتی ندارند.

اصولا مؤمنان اگر ولی خود را که خدا است با ولی مشرکان و منافقان که شیطان است مقایسه کنند، می دانند که آنها در برابر خداوند هیچگونه قدرتی ندارند و به همین دلیل نباید از آنها، کمترین وحشتی داشته باشند، نتیجه این سخن آن است که هر کجا ایمان نفوذ کرد شهادت و شجاعت نیز به همراه آن نفوذ خواهد کرد.

آیه (176) و (177) ترجمه

(ولا يحزنك الذين يسرعون في الكفر انهم لن يضروا الله شيئا يريد الله الا يجعل لهم حظا في الآخرة ولهم عذاب عظيم) (176) (ان الذين اشترؤا الكفر بالايمان لن يضروا الله شيئا ولهم عذاب اليم) (177)

ترجمه:

176 - کسانی که در راه کفر، شتاب می کنند، تو را غمگین نسازند! به یقین، آنها هرگز زبانی به خداوند نمی رسانند. (بعلاوه) خدا می خواهد (آنها را به حال خود واگذارد و در نتیجه،) بهره ای برای آنها در آخرت قرار ندهد. و برای آنها مجازات بزرگی است.

177 - (آری)، کسانی که ایمان را دادند و کفر را خریداری کردند، هرگز به خدا زبانی نمی رسانند، و برای آنها، مجازات دردناکی است!

تفسیر:

تسلیت به پیامبر ﷺ

در نخستین آیه مورد بحث روی سخن به پیامبر ﷺ است و به دنبال حادثه دردناک احد، خداوند او را تسلیت می گوید که: (ای پیامبر! از این که می بینی جمعی در راه کفر، بر یکدیگر پیشی می گیرند، و گویا با هم مسابقه گذاشته اند، هیچ گاه غمگین مباش) (ولا يحزنك الذين يسارعون في الكفر).

(زیرا: آنها هرگز هیچ گونه زبانی به خداوند نمی رسانند) (انهم لن يضروا الله شيئا).

بلکه خودشان در این راه زیان می بینند، اصولا نفع و ضرر و سود و زیان برای موجوداتی است که وجودشان از خودشان نیست، اما خداوند ازلی و ابدی که از هر جهت بی نیاز است و وجودش نامحدود، کفر و ایمان مردم و کوششها و تلاشهای آنها در این راه چه اثری برای

خداوند می تواند داشته باشد، آنها هستند که در پناه ایمان، تکامل می یابند و به خاطر کفر و تنزل و سقوط می کنند.

به علاوه خلافاکاریهای آنها فراموش نخواهد شد و به نتیجه اعمال خود خواهند رسید. (خدا می خواهد (آنها را در این راه، آزاد بگذارد و چنان به سرعت راه کفر را پیوند) که کمترین بهره ای در آخرت نداشته باشند، بلکه عذاب عظیم در انتظار آنها باشد) (یرید الله الا يجعل لهم حظا في الآخرة ولهم عذاب عظیم).

در حقیقت آیه می گوید: اگر آنها در راه کفر بر یکدیگر پیشی می گیرند، نه به خاطر این است که خدا نمی تواند جلو آنها را بگیرد بلکه خدا آزادی عمل به آنها داده تا هر چه می توانند انجام دهند و نتیجه اش محرومیت کامل آنها از مواهب جهان دیگر است بنابراین، آیه نه تنها دلالت بر جبر ندارد بلکه یکی از دلائل آزادی اراده است.

سپس در آیه بعد، مطلب را بطور وسیعتر عنوان کرده، می فرماید: نه تنها افرادی که به سرعت در راه کفر پیش می روند چنین هستند (بلکه تمام کسانی که به نوعی راه کفر را پیش گرفته اند و ایمان را از دست داده و در مقابل آن، کفر خریداری نموده اند، هرگز به خدا زیان نمی رسانند) و زیان آن، دامنگیر خودشان می شود (ان الذين اشتروا الكفر بالایمان لن يضروا الله شيئا).

و در پایان آیه می فرماید: (آنها عذاب دردناک دارند) (ولهم عذاب الیم). این تفاوت در تعبیر که در اینجا (عذاب الیم) و در آیه قبل (عذاب عظیم) ذکر شده بود به خاطر آن است که آنها در مسیر کفر با سرعت بیشتری پیش می رفتند.

آیه (178) و ترجمه

(لا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لا نفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما و لهم عذاب مهین) (178)

ترجمه:

178 - آنها که کافر شدند، (و راه طغیان پیش گرفتند)، تصور نکنند اگر به آنان مهلت می دهیم، به سودشان است! ما به آنان مهلت می دهیم فقط برای اینکه بر گناهان خود بیفزایند؛ و برای آنها، عذاب خوارکننده ای (آماده شده) است!

تفسیر:

سنگین بارها

این آیه نیز در حقیقت بحثهای مربوط به حادثه احد و حوادث بعد از آن را تکمیل می کند زیرا یک جا روی سخن به پیامبر ﷺ بود و یک جا به مؤمنان و در این جا روی سخن به مشرکان است و به دنبال تسلیت و دلداری به پیامبر ﷺ نسبت به تلاش و کوشش بی حساب دشمنان حق، در آیات گذشته، خداوند در این آیه روی سخن را متوجه آنها کرده و درباره سرنوشت شومی که در پیش دارند، سخن می گوید و می فرماید: (گمان نکنند آنهایی که کافر شدند، مهلتی که به ایشان می دهیم برای آنها خوب است) (ولا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لا نفسهم).

سپس می فرماید: (بلکه مهلت می دهیم تا به گناه و طغیان خود بیفزایند) (انما نملی لهم لیزدادوا اثما).

و در پایان آیه به سرنوشت آنها اشاره کرده، می فرماید: (و برای آنها عذاب خوارکننده است) (ولهم عذاب مهین).

آیه فوق به آنها اخطار می کند که هرگز نباید آنها امکاناتی را که خدا در اختیارشان گذاشته و پیروزیهایی که گاهگاه نصیبشان می شود و آزادی عملی که دارند دلیل بر این بگیرند که افرادی صالح و درستکار هستند و یا نشانه ای از خشنودی خدا نسبت به خودشان فکر کنند.

توضیح اینکه: از آیات قرآن مجید استفاده می شود که خداوند افراد گنهکار را در صورتی که زیاد آلوده گناه نشده باشند به وسیله زنگهای بیدار باش و عکس العملهای اعمالشان، و یا گاهی به وسیله مجازاتهای متناسب با اعمالی که از آنها سرزده است، بیدار می سازد و به راه حق بازمی گرداند. اینها کسانی هستند که هنوز شایستگی هدایت را دارند و مشمول لطف خداوند می باشند و در حقیقت مجازات و ناراحتیهای آنها، نعمتی برای آنها محسوب می شود. چنانکه در قرآن می خوانیم: (**ظهر الفساد في البر والبحر بما كسبت ايدي الناس ليذيقهم بعض الذي عملوا لعلهم يرجعون**)؛ در خشکی ها و دریاها، فساد و تباهی بر اثر اعمال مردم، ظاهر شد تا خداوند نتیجه قسمتی از اعمال آنها را به آنها بچشاند، شاید که ایشان برگردند).

ولی آنها که در گناه و عصیان، غرق شوند و طغیان و نافرمانی را به مرحله نهایی برسانند، خداوند آنها را به حال خود وا می گذارد و به اصطلاح به آنها میدان می دهد تا پشتشان از بار گناه سنگین شود و استحقاق حداکثر مجازات را پیدا کنند.

اینها کسانی هستند که تمام پلها را در پشت سر خود ویران کرده اند، و راهی برای بازگشت نگذاشته اند و پرده حیا و شرم را دریده و لیاقت و شایستگی هدایت الهی را کاملاً از دست داده اند.

در خطبه ای که بانوی شجاع اسلام زینب کبری (ع) در شام در برابر حکومت خودکامه جبار، ایراد کرد، استدلال به این آیه را در برابر یزید طغیانگر که از مصادیق روشن گنهکار غیر قابل بازگشت بود، می خوانیم، آنجا که می فرماید:

(تو امروز شادی می کنی و چنین می پنداری که چون فراخنای جهان را بر ما تنگ کرده ای و کرانه های آسمان را بر ما بسته ای و ما را همچون اسیران از این دیار به آن دیار میبری، نشانه قدرت تو است، و یا در پیشگاه خدا قدرت و منزلتی داری و ما را در درگاه او راهی نیست! اشتباه می کنی، این فرصت و آزادی را خداوند به خاطر این به تو داده تا پشتت از بار گناه، سنگین گردد و عذاب دردناک در انتظار تو است...

به خدا سوگند، اگر مسیر حوادث زندگی، مرا همچون زن اسیر، در پای تخت تو آورد، تصور نکنی که در نظر من کمترین شخصیت و ارزش داری، من تو را کوچک و پست و درخور هرگونه تحقیر و ملامت و توبیخ می شمرم... هر کار از دستت ساخته است انجام ده، به خدا سوگند هرگز نور ما را خاموش نتوانی ساخت و وحی جاودانه و آئین حق ما را محو نخواهی کرد، تو نابود می شوی، و این اختر تابناک همچنان خواهد درخشید.)

پاسخ به یک سؤال

آیه فوق، ضمناً به این سؤال که در ذهن بسیاری وجود دارد، پاسخ می گوید که چرا جمعی از ستمگران و افراد گنهکار و آلوده اینهمه غرق نعمتند و مجازات نمی بینند؟ قرآن می گوید: اینها افراد غیر قابل اصلاحی هستند که طبق سنت آفرینش و اصل آزادی اراده و اختیار به حال خود واگذار شده اند، تا به آخرین مرحله سقوط برسند و مستحق حداکثر مجازات شوند.

بعلاوه از بعضی از آیات قرآن، استفاده می شود که خداوند گاهی به اینگونه افراد، نعمت فراوانی می دهد و هنگامی که غرق لذت پیروزی و سرور شدند ناگهان همه چیز را از آنان می گیرد، تا حداکثر شکنجه را در زندگی همین دنیا ببینند زیرا جدا شدن از چنین زندگی مرفهی، بسیار ناراحت کننده است چنانکه می خوانیم: **(فلما نسوا ما ذکرنا به فتحنا علیهم ابواب کل شیء حتی اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغتة فاذا هم مبلسون)**؛ هنگامی که پندهایی

را که به آنها داده شده بود، فراموش کردند درهای هر خیری به روی آنان گشودیم تا شاد شوند، ناگهان هر آنچه داده بودیم از آنها بازگرفتیم، لذا فوق العاده ناراحت و غمگین شدند). در حقیقت اینگونه اشخاص، همانند کسی هستند که از درختی، ظالمانه بالا می روند، هر قدر بالاتر می رود خوشحالتتر می شود تا آن هنگام که به قله درخت می رسد، ناگهان طوفانی می وزد و از آن بالا چنان سقوط می کند که تمام استخوانهای او در هم می شکند.

یک نکته ادبی

از آنچه در تفسیر آیه گفتیم روشن می شود که (لام) در (لizardادوا اثما)؛ (لام عاقبت) است نه (لام غایت) توضیح اینکه: گاهی لام در لغت عرب در موردی به کار می رود که محبوب و مطلوب انسان است مانند: (لخرج الناس من الظلمات الى النور)؛ قرآن را برای این به سوی تو فرستادیم که مردم را از تاریکی به روشنائی دعوت کنی). بدیهی است هدایت مردم مطلوب و محبوب خدا است.

ولی گاهی کلمه لام در جایی به کار می رود که هدف شخص و محبوب او نیست، اما نتیجه عمل او است مانند: (لیکون لهم عدوا و حزنا)؛ فرعونیان موسی را از آب گرفتند، تا سرانجام، دشمن آنها گردد).

مسلم آنها برای این هدف او را از آب نگرفتند، اما این موضوع، نتیجه کارشان بود. این دو تعبیر مختلف نه تنها در ادبیات عرب، بلکه در ادبیات سایر زبانها نیز دیده می شود و از اینجا پاسخ سؤال دیگری روشن می گردد که چرا خداوند فرموده: (لizardادوا اثما؛ ما می خواهیم گناهان آنها زیاد گردد) زیرا این اشکال در صورتی است که (لام) علت و هدف باشد، نه لام عاقبت و نتیجه، بنابراین معنی آیه چنین می شود: (ما به آنها مهلت می دهیم که سرانجام و عاقبت آن این است که پشتشان از بار گناه، سنگین می گردد، پس آیه فوق، نه تنها دلیل بر جبر نیست بلکه دلیل بر آزادی اراده است).

آیه (179) و ترجمه

(ما كان الله ليذر المؤمنين على ما انتم عليه حتى يميز الخبيث من الطيب و ما كان الله ليطلعكم على الغيب و لكن الله يجتبي من رسله من يشاء فامنوا بالله و رسله و ان تؤمنوا و تتقوا فلکم اجر عظیم) (179)

ترجمه:

179 - چنین نبود که خداوند، مؤمنان را به همان گونه که شما هستید واگذارد؛ مگر آنکه ناپاک را از پاک جدا سازد. و (نیز) ممکن نبود که خداوند شما را از اسرار غیب، آگاه کند (تا مؤمنان و منافقان را از این راه بشناسید؛ این برخلاف سنت الهی است؛) ولی خداوند از میان رسولان خود، هر کس را بخواهد برمیگزیند؛ (و قسمتی از اسرار نهان را که برای مقام رهبری او لازم است، در اختیار او میگذارد) پس (اکنون که این جهان، بوته آزمایش پاک و ناپاک است)، به خدا و رسولان او ایمان بیاورید! و اگر ایمان بیاورید و تقوا پیشه کنید، پاداش بزرگی برای شماست

تفسیر:

مسلمانان تصفیه می شوند

قبل از حادثه احد موضوع (منافقان) در میان مسلمانان، زیاد مطرح نبود به همین دلیل آنها بیشتر، (کفار) را دشمن خود می دانستند، اما بعد از شکست احد و تضعیف موقتی مسلمانان راستین و آماده شدن زمینه برای فعالیت منافقان، فهمیدند دشمنانی خطرناکتر دارند که باید کاملاً مراقب آنها باشند و آنها منافقاند و این یکی از مهمترین نتایج حادثه احد بود. آیه فوق، که آخرین آیه ای است که در اینجا از حادثه احد بحث می کند، این حقیقت را به صورت یک قانون کلی بیان نموده و می گوید: (چنین چیزی ممکن نیست که خداوند مؤمنان را به همان شکل که شما هستید بگذارد و آنها را تصفیه نکند و (طیب) (و پاک) را از (خبیث)

(و ناپاک) متمایز نسازد) (ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب) .

این یک حکم عمومی و همگانی است و یک سنت جاودانی پروردگار محسوب می شود که هر کس ادعای ایمان کند و در میان صفوف مسلمین برای خود جایی باز کند به حال خود رها نمی شود، بلکه با آزمایشهای پی در پی خداوند، بالاخره اسرار درون او فاش می گردد. در اینجا ممکن بود سؤال مطرح شود (و طبق پاره ای از روایات چنین سؤال در میان مسلمانان نیز مطرح بود) و آن اینکه خدا که از اسرار درون همه کس آگاه است چه مانعی دارد که مردم را از وضع آنها آگاه کند و از طریق علم غیب، مؤمنان از منافق شناخته شود. قسمت دوم آیه به این سؤال پاسخ می گوید که: (هیچ گاه خداوند اسرار پنهانی و علم غیب را در اختیار شما نخواهد گذارد) (و ما کان الله لیطلعکم علی الغیب) .

زیرا آگاهی بر اسرار پنهانی - به عکس آنچه بسیاری خیال می کنند - مشکلی را برای مردم، حل نمی کند، بلکه در بسیاری از موارد باعث هرج و مرج و از هم پاشیدن پیوندهای اجتماعی و خاموش شدن شعله های امید و از بین رفتن تلاش و کوشش در میان توده مردم می گردد.

و از همه مهمتر اینکه باید ارزش اشخاص از طریق اعمال آنها روشن گردد نه از راه دیگر و مسأله آزمایش و امتحان پروردگار نیز، چیزی جز این نیست، بنابراین راه شناسایی افراد، تنها اعمال آنها است.

سپس پیامبران خدا را، از این حکم استثناء کرده و می فرماید: (خداوند هر زمان بخواهد از میان پیامبرانش، کسانی را انتخاب می کند و گوشه ای از (علم غیب) بی پایان خود و اسرار درون مردم را که شناخت آن برای تکمیل رهبری آنها لازم است در اختیار آنان قرار می دهد) (ولکن الله یجتبی من رسله من یشأ) .

ولی در هر حال قانون کلی و عمومی و جاودانی برای شناخت اشخاص، اعمال آنها است.

از این جمله استفاده می شود که پیامبران ذاتا عالم به غیب نیستند و نیز استفاده می شود که آنها بر اثر تعلیم الهی قسمتی از اسرار غیب را می دانند بنابراین افرادی هستند که از غیب آگاه می شوند و همچنین مقدار آگاهی آنها بسته به مشیت خداوند است.

ناگفته پیدا است که منظور از مشیت، و خواست خدا در این آیه، همانند آیات دیگر، همان (اراده آمیخته با حکمت) است یعنی خدا هر کس را شایسته ببیند و حکمتش اقتضا کند، به اسرار غیب آگاه می سازد.

در پایان آیه، خاطر نشان می سازد، اکنون که میدان زندگی میدان آزمایش و جدا سازی پاک از ناپاک و مؤمن از منافق است، پس شما برای اینکه از این بوته آزمایش، خوب به در آید (به خدا و پیامبران او ایمان آورید) (فامنوا بالله و رسله).

اما تنها به ایمان آوردن اکتفا نمی کند و می فرماید اگر ایمان بیاورید و تقوا پیشه کنید، اجر و پاداش بزرگ در انتظار شما است. (وان تؤمنوا و تتقوا فلکم اجر عظیم).

این نکته، در آیه قابل توجه است که از مؤمن، تعبیر به (طیب) (پاکیزه) شده است و می دانیم پاکیزه، چیزی است که بر همان آفرینش نخست باقی بماند، و اشیاء خارجی و بیگانه، آن را (خبیث و ناپاک) نسازد، آب پاکیزه، جامه پاکیزه و مانند آن، چیزی است که عوامل آلوده خارجی به آن نرسیده باشد و از این استفاده می شود که ایمان داشتن، فطرت و آفرینش نخستین انسان است.

آیه (180) و ترجمه

(ولا يحسن الذين يبخلون بما آتاهم الله من فضله هو خيرا لهم بل هو شر لهم سيطوقون ما بخلوا به يوم القيمة والله ميرث السموت والا رض والله بما تعملون خبير) (180)
ترجمه:

180 - آنها که بخل می ورزند، و آنچه را خدا از فضل خویش به آنان داده، انفاق نمی کنند، گمان نکنند این کار به سود آنها است؛ بلکه برای آنها شر است؛ بزودی در روز قیامت آنچه را درباره آنان بخل ورزیدند همانند طوقی به گردن آنها می افکنند. و میراث آسمانها و زمین، از آن خداست؛ و خداوند، از آنچه انجام می دهید، آگاه است.

تفسیر:

طوق سنگین اسارت

آیه فوق، سرنوشت بخیلان را در روز رستاخیز، توضیح می دهد، همانها که در جمع آوری و حفظ ثروت می کوشند و از انفاق کردن در راه بندگان خدا، خودداری می کنند. گرچه در آیه، نامی از زکات و حقوق واجب مالی برده نشده، ولی در روایات اهل بیت علیهم السلام و همچنین در گفتار مفسران، آیه به مانعان زکات تخصیص داده شده است و تشدیدهایی که در آیه به چشم می خورد، نیز دلیل بر این است که منظور انفاق مستحبی نیست. آیه می گوید: (افرادی که بخل می ورزند و از آنچه خداوند از فضل خود به آنها داده در راه او نمی دهند، تصور نکنند بسود آنها است) (ولا يحسن الذين يبخلون بما آتاهم الله من فضله هو خيرا لهم).

(بلکه (برخلاف تصور آنها) این کار به زیان آنها تمام می شود) (بل هو شر لهم).

سپس سرنوشت آنها را در رستاخیز، چنین توصیف می کند: (به زودی اموالی را که در مورد آن بخل ورزیدند، همانند طوقی در گردنشان می افکنند) **(سیطوقون ما بخلوا به يوم القيامة)**.

از این جمله استفاده می شود اموالی که حقوق واجب آن، پرداخته نشده، و اجتماع، از آن بهره ای نگرفته است و تنها در مسیر هوسهای فردی و گاهی مصارف جنون آمیز به کار گرفته شده و یا بی دلیل روی هم انباشته گردیده و هیچ کس از آن استفاده نکرده، همانند سایر اعمال زشت انسان، در روز رستاخیز طبق قانون (تجسم اعمال) تجسم می یابد و به صورت وسیله عذاب دردناکی در خواهد آمد.

تجسم اینگونه اموال به طوقی که بر گردن می افتد اشاره به این حقیقت است که انسان تمام سنگینی مسئولیت آنها را تحمل خواهد کرد بدون اینکه از آثار آنها بهره مند گردد، اموال سرشاری که بطور جنون آمیز جمع آوری و نگاهداری گردد و در خدمت اجتماع نباشد جز زنجیر و زندان، برای صاحب آن چیزی نیست زیرا می دانیم بهره گیری شخصی از مال و ثروت، حدود معینی دارد و از آنکه بگذرد جز یکنوع اسارت و سنگینی بیهوده نتیجه ای نخواهد داشت مگر این که از برکات معنوی آن برخوردار و در مسیر کارهای مثبت قرار گیرد. اینگونه اموال نه تنها در قیامت طوق سنگینی بر گردن صاحبانش خواهد بود بلکه در این دنیا نیز چنین است، منتها در رستاخیز آشکارا و در اینجا به صورت مخفی تر می باشد، چه جنون و حماقتی از این بالاتر که انسان مسئولیتهای فراوان تحصیل ثروت را به اضافه مسئولیتهای و زحمات فراوان که برای حفظ و محاسبه و نگهداری و دفاع از آن لازم است بر دوش کشد، در حالی که هیچ گونه از آن منتفع نگردد آیا طوق اسارت چیزی جز این است؟! در تفسیر عیاشی از امام باقر (علیه السلام) روایت شده که (هر کس زکات مال خود را نپردازد خدا آن مال را به طوقهایی از آتش مبدل می کند، سپس به او گفته می شود که همانطور که

در دنیا به هیچ قیمت، این اموال را از خود دور نمی کردی اکنون آنها را بردار و به گردن خود بیفکن!

قابل توجه اینکه: در آیه، از مال، تعبیر به (ما آتاهم الله من فضله) شده که مفهوم آن این است مالک حقیقی، اموال و منابع در آمد، خدا است، و آنچه به هر کس داده شده از فضل و کرم او است، بنابراین جای این نیست که کسی از انفاق در راه مالک حقیقی، بخل بورزد! بعضی از مفسران، معتقدند که مفهوم این جمله عمومیت دارد و همه مواهب الهی حتی علم و دانش را شامل می شود، ولی این احتمال با ظاهر تعبیرات آیه تطبیق نمی کند. سپس آیه اشاره به یک نکته دیگر می کند و می گوید: این اموال، چه در راه خدا و بندگان او انفاق شود یا نشود، بالاخره از صاحبان آن جدا خواهد شد (و خداوند وارث همه میراثهای زمین و آسمان خواهد بود) (ولله میراث السموات والارض).

اکنون که چنین است چه بهتر که پیش از جدا شدن از آنها، از برکات معنوی آن بهره مند گردند، نه تنها از حسرت و مسئولیت آن.

و در پایان آیه می فرماید: (خدا از اعمال شما آگاه است) (والله بما تعملون خبیر). بنابراین اگر بخل بورزید می داند و اگر در راه کمک به جامعه انسانی از آن استفاده کنید آن را نیز می داند و به هر کس پاداش مناسبی خواهد داد.

آیه (181) و (182) ترجمه

(لقد سمع الله قول الذين قالوا ان الله فقير ونحن اغنياً سنكتب ما قالوا وقتلهم الا نبياً بغير حق ونقول ذوقوا عذاب الحريق) (181) (ذلك بما قدمت أيديكم وان الله ليس بظلام للعبيد) (182)

ترجمه:

181 - خداوند، سخن آنها را که گفتند: (خدا فقیر است، و ما بی نیازیم)، شنید! به زودی آنچه را گفتند، خواهیم نوشت؛ و (همچنین) کشتن پیامبران را به ناحق (می نویسیم)؛ و به آنها می گوییم: (پشید عذاب سوزان را (در برابر کارهایتان!)).

182 - این دو به خاطر چیزی است که دستهای شما از پیش فرستاده (و نتیجه کار شماست) و خداوند، به بندگان (خود)، ستم نمی کند.

شأن نزول:

در شأن نزول این آیه درباره توبیخ و سرزنش یهود نازل شده است، ابن عباس می گوید: پیامبر ﷺ نامه ای به یهود (بنی قینقاع) نوشت و در طی آن، آنها را به انجام نماز و پرداخت زکات، و دادن قرض به خدا (منظور از این جمله انفاق در راه است که برای تحریک حداکثر عواطف مردم از آن چنین تعبیر شده است) دعوت نمود.

فرستاده پیامبر ﷺ به خانه ای که مرکز تدریس مذهبی یهودیان بود و بیت المدارس نام داشت وارد شد، و نامه را بدست فنحاص دانشمند بزرگ یهود داد، او پس از مطالعه نامه، با لحن استهزاآمیزی گفت: اگر سخنان شما راست باشد، باید گفت: خدا فقیر است و ما غنی و بی نیاز! زیرا اگر او فقیر نبود، از ما قرض نمی خواست! (اشاره به آیه (من یقرض الله قرضاً حسناً)).

به علاوه محمد ﷺ معتقد است، خدا شما را از رباخواری نهی کرده، در حالی که خود او در برابر انفاقها به شما وعده ربا و فزونی می دهد! (اشاره به آیه **(یربوا الصدقات)**). ولی بعدا (فناص) انکار کرد که چنین سخنانی را گفته باشد در این موقع آیات فوق نازل گشت.

تفسیر:

آیه نخست می گوید: (خدا سخن کفر آمیز آنان (یهود) را که می گفتند: خداوند فقیر است و ما غنی هستیم شنید) (**لقد سمع الله قول الذين قالوا ان الله فقير ونحن اغنياء**). اگر در برابر مردم آن را انکار کنند، در پیشگاه خدا که همه سخنان را می شنود قابل انکار نیست، او حتی امواج صوتی فوق العاده ضعیف یا بسیار نیرومندی که گوشهای آدمی از درک آن عاجز است را می شنود. بنابراین انکار آنها بیهوده است، سپس می گوید: نه تنها سخنان آنها را می شنویم (بلکه همه آنها را می نویسیم) (**سنكتب ما قالوا**).

بدیهی است منظور از نوشتن همانند نوشتن ما در صفحه کاغذ نیست، بلکه منظور نگاهداری آثار عمل است که طبق قانون بقای (انرژی - ماده) همواره در جهان باقی خواهد ماند، و حتی کتابت و نوشتن فرشتگان خداوند نیز نوعی نگاهداری عمل است که از هر کتابتی بالاتر می باشد.

سپس می گوید: نه تنها این سخن کفر آمیز آنها را می نویسیم (پیامبرانی را هم که به نا حق کشتند ثبت می کنیم) (**و قتلهم الانبياء بغير حق**)

یعنی مبارزه جمعیت یهود و صف بندی آنها در برابر پیامبران، تازه نیست این نخستین بار نیست که یهود، پیامبری را استهزا می کنند، آنها در طول تاریخ خود از این نوع جنایات فراوان دارند، جمعیتی که جرئت و جسارت را به جائی برساند که جمعی از پیامبران خدا را به قتل برسانند چه جای تعجب که چنین سخنان کفر آمیزی به زبان جاری کنند!

ممکن است گفته شود کشتن پیامبران، مربوط به یهودیان عصر پیامبر اسلام ﷺ نبود، ولی همانطور که سابقا هم گفته ایم، این نسبت به خاطر آن است که آنها به اعمال نیاکان خود راضی بودند، و به همین جهت در مسئولیت آن، سهم و شریک بوده اند.

اما ثبت و حفظ اعمال آنها بی جهت نیست، برای این است که روز رستاخیز آن را در برابر آنها قرار دهیم و (بگوییم اکنون نتیجه اعمال خود را به صورت عذاب سوزان بچشید) (و **نقول ذوقوا عذاب الحریق**).

سپس در آیه بعد می افزاید: (این عذاب دردناک که هم اکنون، تلخی آن را می چشید) نتیجه اعمال خود شما است، این شما بودید که به خود ستم کردید، خدا هرگز به کسی ستم نخواهد کرد) (**ذلك بما كسبت ايديكم وان الله ليس بظلام للعبيد**).

اصولا اگر امثال شما جنایتکاران، مجازات اعمال خود را نبینید و در ردیف نیکوکاران قرار گیرید، این نهایت ظلم است و اگر خدا، چنین نکند (ظلام) (بسیار ظلم کننده) خواهد بود. در نهج البلاغه از علی (علیه السلام) نقل شده که فرمود: (وایم الله ما کان قوم قط فی غض نعمة من عیش فزال عنهم الا بذنوب اجترحوها لان الله ليس بظلام للعبيد؛ به خدا سوگند، هیچ جمعیتی غرق نعمت نشدند سپس آن نعمت از آنها سلب نگردید مگر به خاطر گناهایی که مرتکب شده بودند).

سپس امام (علیه السلام) به همین جمله استناد کرده می فرماید: (لان الله ليس بظلام للعبيد؛ زیرا خداوند به بندگان خود ستم نمی کند و از افراد شایسته سلب نعمت نمی نماید)!

این آیه از جمله آیاتی است که، از یک سو مذهب جبریون را نفی می کند و از سوی دیگر، اصل عدالت را، در مورد افعال خداوند تعمیم می دهد. توضیح اینکه: آیه فوق تصریح می کند، که هر گونه کیفر و پاداش از طرف خداوند به خاطر اعمالی است که مردم با اراده خودشان آن را انجام داده اند. (**ذلك بما قدمت ايديكم**)؛ این بخاطر کارهایی است که دستهای شما آن را از پیش فرستاده است).

از سوی دیگر، آیه فوق با صراحت می گوید: (خداوند هیچ گاه ظلم نمی کند و قانون پاداش او بر محور عدالت مطلق دور می زند) این همان چیزی است که عدلیه (قائلین به عدل یعنی شیعه و جمعی از اهل تسنن که (معتزله) نام دارند) به آن معتقد هستند.

اما در برابر آنها جمعی از اهل تسنن که (اشاعره) نامیده می شوند، عقیده شگفت انگیزی دارند. آنها می گویند: (اصولا ظلم درباره خدا تصور نمی شود، و هر کار که او انجام دهد عین عدالت است، حتی اگر تمام صالحان را به دوزخ و تمام ستمگران را به بهشت ببرد ظلمی نکرده است و هیچ کس نمی تواند، چون و چرا کند)!!

آیه فوق، این گونه عقائد را به کلی طرد می کند و می گوید: اگر خداوند، افراد را بدون انجام کار خلاف، مجازات کند، (ظالم) بلکه (ظلام) خواهد بود.

واژه ظلام، صیغه مبالغه و به معنی بسیار ظلم کننده است، انتخاب این کلمه در اینجا با آنکه خداوند کمترین ظلمی روا نمی دارد، شاید به خاطر این باشد که اگر او مردم را مجبور به کفر و گناه کند و انگیزه های کارهای زشت را در آنان بیافریند و سپس آنها را به جرم اعمالی که جبرا انجام داده اند کیفر دهد ظلم کوچکی انجام نداده بلکه (ظلام) خواهد بود!

آیه (183) و (184) ترجمه

(الذين قالوا ان الله عهد الينا الا نؤمن لرسول حتى يأ تينا بقربان تأ كله النار قل قد جأكم رسل من قبلى بالبينات و بالذى قلىتم فلم قلىتموهم أن كنتم صادقين) (183) (فإن كذبوك فقد كذب رسل من قبلك جأؤ بالبينات و الزبر و الكتب المنير) (184)

ترجمه:

183 - (اینها) همان کسانی (هستند که گفتند: (خداوند از ما پیمان گرفته که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم تا (این معجزه را انجام دهد: قربانی بیاورد، که آتش (صاعقه آسمانی) آن را بخورد!) بگو: (پیامبرانی پیش از من، برای شما آمدند؛ و دلایل روشن، و آنچه را گفتید آوردند؛ پس چرا آنها را به قتل رساندید اگر راست می گوید؟!)

184 - پس اگر (این بهانه جویان) تو را تکذیب کنند، (چیز تازه ای نیست؛) رسولان پیش از تو را (نیز) تکذیب شدند؛ پیامبرانی که دلایل آشکار، و نوشته های متین و محکم، و کتاب روشنی بخش آورده بودند.

شان نزول:

جمعی از بزرگان یهود به حضور پیامبر ﷺ رسیدند و گفتند: تو ادعا می کنی که خداوند ترا به سوی ما فرستاده و کتابی هم بر تو نازل کرده است، در حالی که خداوند در تورات از ما پیمان گرفته است به کسی که ادعای نبوت کند، ایمان نیاوریم مگر این که برای ما حیوانی را قربانی کند و آتش (صاعقه ای) از آسمان بیاید و آن را بسوزاند اگر تو نیز چنین کنی ما به تو ایمان خواهیم آورد.

آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

تفسیر:

بهانه جوئی یهود

یهود، برای این که از قبول اسلام، سرباز زنند، بهانه های عجیبی می آوردند از جمله همان است که در آیه فوق، به آن اشاره شد، آنها می گفتند: (خداوند از ما پیمان گرفته که دعوت هیچ پیامبری را نپذیریم، تا برای ما قربانی بیاورد که آتش، آن را بخورد) **(الذین قالوا ان الله عهد الینا الا نؤمن لرسول حتی یأتینا بقربان تأکله النار).**

مفسران گفته اند: یهود ادعا می کردند که پیامبران الهی برای اثبات حقانیت خود باید حتما دارای این معجزه مخصوص باشند و حیوانی را قربانی کنند و به وسیله صاعقه آسمانی در برابر مردم سوخته شود.

اگر به راستی یهود، این کار را به عنوان یک معجزه می خواستند، نه لجاجت و بهانه جویی، مطلبی بود، ولی تاریخ گذشته آنها و همچنین برخوردهای مختلفی که با پیامبر اسلام ﷺ داشتند، این حقیقت را به خوبی ثابت می کرد که منظور آنها هرگز، تحقیق حق نبود بلکه آنها هر روز برای فرار از پذیرش اسلام، در برابر فشار محیط و استدلالات روشن قرآن، پیشنهاد جدیدی می کردند و اگر هم انجام می شد باز ایمان نمی آوردند، به دلیل اینکه آنها در کتابهای خود تمام نشانه های پیامبر اسلام ﷺ را خوانده بودند و با این حال از قبول حق، سرباز می زدند.

قرآن به پیامبران می گوید: در پاسخ این بهانه جویی ها به آنها (بگو: گروهی از پیامبران بنی اسرائیل پیش از من آمدند و نشانه های روشنی با خود آوردند و حتی چنین قربانی برای شما آوردند اگر راست میگویند چرا به آنها ایمان نیاوردید و چرا آنها را کشتید) **(قل قد جائکم رسل من قبل بالبینات و بالذی قلتم فلم قتلتموهم ان کنتم صادقین).**

اشاره به زکریا و یحیی و جمع دیگری از پیامبران بنی اسرائیل است که به دست خود آنان به قتل رسیدند.

بعضی از مفسران اخیر (مانند نویسنده تفسیر المنار) احتمال دیگری درباره مسأله قربانی داده است که خلاصه آن این است: منظور آنها این نبوده که حیوانی ذبح شود و آتشی به طرز

اعجازآمیز از آسمان فرود آید و آن را بسوزاند بلکه منظور این بوده که در دستورات مذهبی آنها یک نوع قربانی بنام قربانی سوختنی بوده، حیوانی را سر می بریدند، و با مراسم مخصوصی آن را آتش می زدند که شرح این مراسم در فصل اول سفر لایوان از تورات آمده است.

آنها مدعی بودند که خدا با ما عهد کرده که این دستور (قربانی سوختنی) در هر آئین آسمانی خواهد بود، و چون در آئین اسلام نیست ما به تو ایمان نمی آوریم!

ولی این احتمال در تفسیر آیه بسیار بعید است، زیرا اولاً این جمله در آیه فوق عطف بر (بینات) شده که گواهی می دهد منظور از آن یک کار اعجازآمیز است که با این تفسیر تطبیق نمی کند ثانیاً کشتن یک حیوان و سپس سوزاندن آن یک عمل خرافی است و نمی تواند جزء دستورات آسمانی انبیاء باشد.

در آیه بعد خداوند پیامبر خود را دلداری می دهد که اگر این جمعیت سخنان تو را نپذیرند نگران نباش، زیرا این موضوع سابقه بسیار دارد، پیامبرانی پیش از تو آمدند و آنها را تکذیب کردند (فان کذبوك فقد کذب رسل من قبلك).

(در حالی که آن پیامبران هم نشانه های روشن و معجزات آشکار با خود داشتند) (و جائوا بالبينات).

(و هم کتب محکم و عالی) (الزبر).

(و هم کتابهای روشنی بخش) (الكتاب المنیر).

باید توجه داشت که (زبر) جمع (زبور) به معنی کتابی است که با استحکام نوشته شده است زیرا این ماده در اصل به معنای نوشتن است، اما نه هر گونه نوشتن بلکه نوشتنی که با استحکام توأم باشد.

و اما تفاوت (الزبر) و (الكتاب المنیر) با اینکه هر دو از جنس کتاب می باشد ممکن است از این جهت باشد که اولی اشاره به کتب پیامبران قبل از موسی (علیه السلام) است و دومی به تورات

و انجیل، زیرا قرآن در سوره مائده آیه 44 و 46 از آنها به عنوان (نور) یاد کرده است: (انا انزلنا التوراة فیها هدی و نور؛ ما تورات را نازل کردیم در حالی که در آن، هدایت و نور بود). (و آتیناه الانجیل فیه هدی و نور)؛ و انجیل را به او دادیم که در آن هدایت و نور بود). بعضی از مفسران احتمال داده اند که زبور، تنها به آن قسمت از کتب آسمانی گفته می شود که محتوی پند و اندرز و نصیحت است (همانطور که زبور منسوب به داود که اکنون در دست است سراسر پند و اندرز می باشد) ولی کتاب آسمانی یا کتاب منیر به آن قسمت گفته می شود که دارای احکام و قوانین و دستورات فردی و اجتماعی می باشد.

آیه (185) و ترجمه

(كل نفس ذائقة الموت و إنما توفون أجوركم يوم القيمة فمن زحزح عن النار و أدخل الجنة فقد فاز و ما الحياة الدنيا إلا متع الغرور) (185)

ترجمه:

185 - هر کس مرگ را می چشد و شما پاداش خود را بطور کامل در روز قیامت خواهید گرفت، پس آنها که از تحت جاذبه آتش (دوزخ) دور شدند و به بهشت وارد گشتند نجات یافته و به سعادت نائل شده اند، و زندگی دنیا چیزی جز سرمایه فریب نیست!.

تفسیر:

قانون عمومی مرگ

به دنبال بحث درباره لجاجت مخالفان و افراد بی ایمان، این آیه، اشاره به قانون عمومی مرگ و سرنوشت مردم در رستاخیز می کند، تا هم دلداری برای پیامبر ﷺ و مؤمنان باشد و هم هشدار به مخالفان گناهکار!.

این آیه نخست اشاره به قانونی می کند که حاکم بر تمام موجودات زنده جهان است و می گوید: (تمام زندگان خواه و ناخواه روزی مرگ را خواهند چشید) (كل نفس ذائقة الموت). گرچه بسیاری از مردم مایلند، که فناپذیر بودن خود را فراموش کنند ولی این واقعیتی است، که اگر ما آن را فراموش کنیم، آن هرگز ما را فراموش نخواهد کرد، حیات و زندگی این جهان، بالاخره پایانی دارد، و روزی می رسد که مرگ به سراغ هر کس خواهد آمد و ناچار است از این جهان رخت بربندد.

منظور از (نفس) در آیه مجموعه جسم و جان است، اگر چه گاهی نفس در قرآن، تنها به روح نیز اطلاق می شود، و تعبیر به (چشیدن) اشاره به احساس کامل است، زیرا گاه می شود انسان غذائی را با چشم می بیند و یا با دست لمس می کند، ولی اینها هیچکدام احساس کامل

نیست، مگر زمانی که بوسیله ذائقه خود آن را بچشد، و گویا در سازمان خلقت بالاخره مرگ نیز یک نوع غذا برای آدمی و موجودات زنده است.

سپس می گوید: بعد از زندگی این جهان، مرحله پاداش و کیفر اعمال شروع می شود، در اینجا عمل است بدون جزا و آنجا جزا است بدون عمل. (**وانما توفون اجورکم يوم القيامة**). جمله (توفون) که به معنی پرداخت کامل است نشان می دهد که اجر و پاداش انسان بطور کامل در روز قیامت پرداخت می گردد، بنابراین مانعی ندارد که در عالم برزخ (جهانی که واسطه میان دنیا و آخرت است) قسمتی از نتایج اعمال خود و پاداش و کیفر را ببیند، زیرا این پاداش و کیفر برزخی کامل نیست.

سپس اضافه می کند: (کسانی که از تحت تأثیر جاذبه آتش دوزخ دور شوند و داخل در بهشت گردند، نجات یافته، و محبوب و مطلوب خود را پیدا کرده اند). (**فمن زحزح عن النار وادخل الجنة فقد فاز**).

کلمه (زحزح) در اصل به معنی این است که انسان خود را از تحت تأثیر جاذبه و کشش چیزی تدریجا خارج و دور سازد و (فاز) در اصل به معنی نجات از هلاکت و رسیدن به محبوب است.

گویا دوزخ با تمام قدرتش انسانها را به سوی خود جذب می کند، و راستی عواملی که انسان را به سوی آن می کشاند جاذبه عجیبی دارند. آیا هوسهای زودگذر، لذات جنسی نامشروع، مقامها و ثروتهای غیر مباح، برای هر انسانی جاذبه ندارد؟!

ضمنا از این تعبیر استفاده می شود که اگر مردم نکوشند و خود را از تحت جاذبه این عوامل فریبده، دور ندارند، تدریجا به سوی آن جذب خواهند شد.

اما آنها که با تربیت و تمرین و آموزش و پرورش خود را تدریجا کنترل می نمایند و به مقام نفس مطمئنه (روح آرام شده) می رسند نجات یافتگان واقعی محسوب می شوند، و احساس امنیت و آرامش می کنند.

در جمله بعد، بحث گذشته را تکمیل می کند و می گوید: (زندگی دنیا تنها یک تمتع و بهره برداری غرورآمیز است) (وما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور).

این زندگی و عوامل سرگرم کننده آن از دور فریبندگی خاصی دارد، اما بهنگامی که انسان به آن نائل می گردد، و از نزدیک آن را لمس می کند، معمولا چیزی تو خالی بنظر میرسد، و معنی (متاع غرور) نیز چیزی جز این نیست.

به علاوه لذات مادی از دور، خالص بنظر می رسند، اما به هنگامی که انسان به آن نزدیک می شود می بیند آلوده با انواع ناراحتی هاست و این یکی دیگر از فریبندگی های جهان ماده است.

همچنین انسان غالبا به فناپذیری آنها توجه ندارد اما به زودی متوجه می شود که چقدر آنها سریع الزوال و فناپذیرند.

البته این تعبیرات در قرآن و اخبار، مکرر آمده است و هدف همه آنها یک چیز است و آن این است که انسان، جهان ماده و لذات آن را، هدف نهائی خود قرار ندهد که نتیجه اش غرق شدن در انواع جنایات و دور شدن از حقیقت و تکامل انسانی است، ولی استفاده از جهان ماده و مواهب آن بعنوان یک وسیله برای نیل به تکامل انسانی، نه تنها نکوهیده نیست بلکه لازم و ضروری می باشد.

آیه (186) و ترجمه

(لتبلون في أموالكم وأنفسكم ولتسمعن من الذين أوتوا الكتب من قبلكم ومن الذين أشركوا أذی كثيرا وأن تصبروا وتتقوا فان ذلك من عزم الامور) (186)

ترجمه:

186 - بطور مسلم در اموال و نفوس خود آزمایش می شوید و از آنها که پیش از شما کتاب (آسمانی) داده شدند (یعنی یهود و همچنین) از آنها که راه شرک پیش گرفتند سخنان آزار دهنده فراوان خواهید شنید، و اگر استقامت کنید و تقوی پیشه سازید (شایسته تر است) زیرا اینها از کارهای محکم و قابل اطمینان است.

شان نزول:

هنگامی که مسلمانان، از مکه به مدینه مهاجرت نمودند و از خانه و زندگی خود دور شدند مشرکان دست تجاوز به اموال آنها دراز کرده به تصرف خود در - آوردند و به هر کس دست می یافتند، از اذیت و آزار زبانی و بدنی فروگذار نمی کردند. و به هنگامی که به مدینه آمدند، در آنجا گرفتار بدگوئی و آزار یهودیان مدینه شدند، مخصوصا یکی از آنان بنام کعب بن اشرف شاعری بد زبان و کینه توز بود، که پیوسته پیامبر و مسلمانان را به وسیله اشعار خود، هجو می کرد و مشرکان را بر ضد آنها تشویق می نمود، حتی زنان و دختران مسلمان را موضوع غزلسرائی و عشقبازی خود قرار می داد. خلاصه کار وقاحت را بجائی رسانید که پیامبر (ﷺ) ناچار دستور قتل او را صادر کرد و بدست مسلمانان کشته شد.

آیه فوق طبق روایاتی که از مفسران نقل شده اشاره به این موضوعات می کند و مسلمانان را به ادامه مقاومت تشویق می نماید.

تفسیر:

از مقاومت خسته نشوید

با توجه به آنچه در شأن نزول آمد، مسلمانان به هنگام مراجعت به مدینه سخت از سوی دشمنان تحت فشار بودند، و مورد انواع آزارها قرار می گرفتند، آیه فوق آنها را دعوت به استقامت می کند و از آینده درخشانی اجمالا خبر می دهد.

نخست می فرماید: (شما در جان و مال، مورد آزمایش قرار خواهید گرفت) (لتبلون فی اموالکم و انفسکم).

اصولا این جهان صحنه آزمایش است و ناگزیر باید خود را آماده مقابله با حوادث و رویدادهای سخت و ناگوار کنید، و این در حقیقت هشدار و آماده باشی است به همه مسلمانان که گمان نکنند حوادث سخت زندگی آنها، پایان یافته و یا مثلا با کشته شدن کعب بن اشرف، شاعر بد زبان پرخاشگر و آشوب طلب، دیگر ناراحتی و زخم زبان از دشمن نخواهند دید.

به همین جهت در جمله بعد می گوید: (بطور مسلم در آینده از اهل کتاب (یهود و نصاری و مشرکان سخنان ناراحت کننده فراوانی خواهید شنید) (و لتسمعن من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم و من الذین اشرکوا اذی کثیرا).

مسأله شنیدن سخنان ناسزا از دشمن با اینکه جزء آزمایشهایی است که در آغاز آیه آمده، ولی بخصوص در اینجا به آن تصریح شده، و این بخاطر اهمیت فوقالعاده ای است که این موضوع، در روح انسانهای حساس و با شرف دارد چه اینکه طبق جمله مشهور (زخمهای شمشیر التیام پذیرند اما زخم زبان التیام نمی یابد)!

سپس قرآن به وظیفه ای را که مسلمانان در برابر اینگونه حوادث سخت و دردناک دارند بیان می کند و می گوید: (اگر استقامت بخرج دهید، شکیبا باشید، و تقوی و پرهیزکاری پیشه کنید، (این از کارهایی است که نتیجه آن روشن است و لذا هر انسان عاقلی باید تصمیم انجام آن را بگیرد.) (و ان تصبروا و تتقوا فان ذلك من عزم الامور).

(عزم) در لغت، به معنی (تصمیم محکم) است و گاهی به هر چیز محکم نیز گفته می شود، بنابراین (من عزم الامور) به معنی کارهای شایسته ای است که انسان باید روی آن تصمیم بگیرد یا به معنی هر گونه کار محکم و قابل اطمینانی است.

تقارن (صبر) و (تقوی) در آیه گویا اشاره به این است که بعضی افراد در عین استقامت و شکیبائی، زبان به ناشکری و شکایت باز می کنند، ولی مؤمنان واقعی صبر و استقامت را همواره با تقوی می آمیزند، و از این امور دورند.

آیه و ترجمه

(وَأْخِذْ بِاللَّهِ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكُتُبَ لَتُبَيِّنَنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبُئْسَ مَا يَشْتَرُونَ) (187)

ترجمه:

187 - و (بخاطر بیاورید) هنگامی را که خداوند از اهل کتاب پیمان گرفت که حتماً آنرا برای مردم آشکار سازید و کتمان نکنید، اما آنها آنرا پشت سر افکندند، و به بهای کمی مبادله کردند، چه بد متاعی خرند؟

تفسیر:

به دنبال ذکر پاره ای از خلافت‌های اهل کتاب، این آیه به یکی دیگر از اعمال زشت آنها که مکتوم ساختن حقایق بوده اشاره می‌کند، و می‌گوید: (فراموش نکنید زمانی را که خداوند از اهل کتاب پیمان گرفت که آیات کتاب را برای مردم آشکار سازند، و هرگز آن را کتمان نکنند) (وَأْخِذْ بِاللَّهِ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكُتُبَ لَتُبَيِّنَنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ).

جالب توجه این که جمله (لتبينه) با اینکه با لام قسم و نون تأکید ثقیله همراه است و نهایت تأکید را می‌رساند، باز با جمله (و لا تکتُمونه) بدرقه شده است که آن هم دستور بعدم کتمان می‌دهد. از مجموع این تعبیرات برمی‌آید که خداوند بوسیله پیامبران پیشین، مؤکدترین پیمان را از آنها برای بیان حقایق گرفته بوده، اما با این همه، در این پیمان محکم الهی خیانت کردند و حقایق کتب آسمانی را کتمان نمودند و لذا می‌گوید: (آنها کتاب خدا را پشت سر انداختند) (فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ).

این جمله کنایه جالبی است از عمل نکردن و بدست فراموشی سپردن، زیرا انسان هر برنامه‌ای را می‌خواهد ملاک عمل قرار دهد پیش روی خود می‌گذارد و پی در پی به آن نگاه می‌کند، ولی هر گاه نخواهد به آن عمل کند، و بکلی بدست فراموشی بسپارد آن را از پیش رو برداشته پشت سر می‌افکند.

این جمله اشاره به دنیاپرستی شدید و انحطاط فکری آنها می کند و می گوید: (آنها با این کار تنها بهای ناچیزی بدست آوردند و چه بد متاعی خریدند) (واشتروا به ثمنًا قليلًا فبئس ما يشترون).

اگر آنها در برابر این جنایت بزرگ (کتمان حقایق) ثروت عظیمی گرفته بودند جای این بود که گفته شود، عظمت آن مال و ثروت، چشم و گوش آنها را کور و کر ساخته، ولی تعجب در این است که همه اینها را به متاع قلیلی فروختند (البته منظور از این جمله کار دانشمندان دون همت آنها است).

وظیفه بزرگ دانشمندان

آیه فوق گرچه درباره دانشمندان اهل کتاب (یهود و نصاری) وارد شده ولی در حقیقت خطاری به تمام دانشمندان و علمای مذهبی است که آنها موظفند در تبیین و روشن ساختن فرمانهای الهی و معارف دینی بکوشند و خداوند از همه آنها پیمان مؤکدی در این زمینه گرفته است. توجه به ماده تبیین که در آیه فوق به کار رفته نشان می دهد که منظور تنها تلاوت آیات خدا و یا نشر کتب آسمانی نیست، بلکه منظور این است، حقایق آنها را عریان و آشکار در اختیار مردم بگذارند تا به روشنی همه توده ها از آن آگاه گردند، و به روح و جان آنها برسند، و آنها که در تبیین و توضیح و تفسیر و روشن ساختن مسلمانان کوتاهی کنند، مشمول همان سرنوشتی هستند که خداوند در این آیه و مانند آن برای علمای یهود بیان کرده است.

از پیغمبر گرامی اسلام ﷺ نقل شده که فرمود: (من کتم علما عن اهلہ الجم یوم القیامة بلجام من نار)؛ هر کس که علم و دانشی را از آنها که اهل آن هستند (و نیاز به آن دارند) کتمان کند خداوند در روز رستاخیز، دهنه ای از آتش به دهان او می زند.

حسن بن عمار می گوید: روزی نزد (زهری) رفتم، بعد از آنکه نقل حدیث را برای مردم ترک گفته بود، و به او گفتم: احادیثی که شنیده ای برای من بازگو، به من گفت: مگر تو نمی

دانی که من دیگر برای کسی حدیث نقل نمی کنم! گفتم بهر حال یا تو برای من حدیث بگو یا من برای تو حدیث نقل می کنم، گفت: تو حدیث بگو! گفتم: از علی (علیه السلام) نقل شده که می فرمود: (ما اخذ الله علی اهل الجهل ان يتعلموا حتى اخذ علی اهل العلم ان يعلموا)؛ خداوند پیش از آنکه از افراد نادان پیمان بگیرد که دنبال علم و دانش بروند از علماً و دانشمندان پیمان گرفته است که به آنها علم بیاموزند!

هنگامی که این حدیث تکان دهنده را برای او خواندم، سکوت خود را شکست و گفت: اکنون بشنو تا برای تو بگویم و در همان مجلس، چهل حدیث برای من روایت کرد! برای اطلاع بیشتر از خیانت دانشمندان اهل کتاب، به آیات 79 و 174 سوره بقره و آیات 71 تا 77 سوره آل عمران مراجعه شود.

آیه (188) و (189) ترجمه

(لا تحسبن الذين يفرحون بما أتوا و يحبون أن يمدوا بما لم يفعلوا فلا تحسبنهم بمفازة من العذاب و لهم عذاب أليم) (188) (و لله ملك السموت و الا رض و الله على كل شىء قدير) (189)

ترجمه:

188 - گمان مبر آنها که از اعمال (زشت) خود خوشحال می شوند و دوست دارند در برابر کار (نیکی) که انجام نداده اند مورد ستایش قرار گیرند از عذاب (الهی) برکنارند، (بلکه) برای آنها عذاب دردناکی است. 189 - و حکومت آسمانها و زمین از آن خدا است و خدا بر همه چیز توانا است.

شان نزول:

محدثان و مفسران شأن نزولهای متعددی برای آیه فوق نقل کرده اند، از جمله اینکه جمعی از یهود به هنگامی که آیات کتب آسمانی خویش را تحریف و کتمان می کردند و به گمان خود، از این رهگذر نتیجه می گرفتند، از این عمل خود بسیار شاد و مسرور بودند، و در عین حال دوست می داشتند که مردم آنها را عالم و دانشمند و حامی دین و وظیفه شناس بدانند، آیه فوق نازل شد، و به پندار غلط آنها پاسخ گفت.

بعضی دیگر گفته اند: آیه درباره منافقان است، هنگامی که یکی از جنگهای اسلامی پیش می آمد، آنها با انواع بهانه ها، از شرکت در میدان جنگ خودداری می کردند، و به هنگامی که جنگجویان، از جهاد بر می گشتند، قسم یاد می کردند، که اگر عذر نمی داشتند، هرگز جهاد را ترک نمی گفتند، و با اینحال انتظار داشتند که در برابر (کار ناکرده) مانند مجاهدان فداکار، مورد تحسین قرار گیرند!! آیه نازل شد و به این توقع نابجا پاسخ گفت.

تفسیر:

از خود راضی ها

افراد زشتکار دو دسته اند: دسته ای براستی از عمل خود شرمنده اند، و روی طغیان غرائز، مرتکب زشتی ها و گناهان می شوند. نجات این دسته، بسیار آسان است، زیرا همیشه بعد از انجام گناه پشیمان شده، مورد سرزنش وجدان بیدارشان قرار می گیرند.

ولی دسته دیگری هستند، نه تنها احساس شرمندگی نمی کنند، بلکه به قدری مغرور و از خود راضی هستند، که از اعمال زشت و ننگینشان خوشحالتند و حتی بان مباحات می کنند، و از آن بالاتر، مایل هستند، که مردم، آنها را نسبت باعمال نیکی که هرگز انجام نداده اند، مدح و تمجید، کنند. آیه فوق می گوید: (گمان مبرید، که این گونه اشخاص که از اعمال زشت خود خوشحالتند، و دوست می دارند، در برابر آنچه انجام نداده اند، از آنها تقدیر شود از عذاب پروردگار بدورند، و نجات خواهند یافت) (لا تحسبن الذين يفرحون بما اتوا و يحبون ان يحمدا بما لم يفعلوا فلا تحسبنهم بمفازة من العذاب).

بلکه نجات برای کسانی است، که حداقل، از کار بد خود شرمنده اند و از اینکه کار نیکی نکرده اند، پشیمانند.

در پایان آیه می گوید: (نه تنها این گونه اشخاص از خود راضی و مغرور اهل نجات نیستند، بلکه (عذاب دردناکی در انتظار آنها است) (و لهم عذاب الیم).

از این آیه ممکن است، استفاده شود که فرح و سرور در برابر کار نیکی که انسان توفیق انجام آنرا یافته (اگر به صورت معتدل باشد، و مایه غرور و خودپسندی نگردد) نکوهیده نیست. و همچنین علاقه به تشویق و تقدیر، در برابر کارهای نیکی که انجام شده، آنهم اگر در حد اعتدال باشد و انگیزه اعمال او نباشد مذموم نخواهد بود، زیرا اینها غریزی انسان است. اما با اینحال، دوستان خدا و افرادی که در سطوح عالی ایمان قرار دارند، حتی از چنان سرور و چنین تقدیری خود را بدور می دارند.

آنها همواره، اعمال خود را ناچیز و کمتر از میزان لازم می بینند، و خود را مقصر در برابر عظمت پروردگار، احساس می کنند.

ضمناً تصور نشود، که آیه فوق مخصوص به منافقانی است که در صدر اسلام بوده اند، و یا مانند آنها، بلکه، همه افرادی که، در عصر و زمان ما، در شرائط مختلف اجتماعی قرار دارند و از اعمال زشت خود شادند، و یا مردم را تحریک می کنند که آنها را، با قلم، یا سخن، در برابر اعمالی که انجام نداده اند، تقدیر کنند، همگی مشمول این آیه اند.

این چنین افراد، نه تنها عذاب دردناک جهان دیگر، در انتظارشان است، بلکه، در زندگی این جهان نیز، گرفتار خشم مردم، و جدائی از خلق خدا، و انواع نابسامانیها، خواهند شد. در آیه بشارتی است، برای مؤمنان و تهدیدی است، برای کافران، می فرماید: (خداوند، مالک آسمانها و زمین است، و او بر همه چیز قادر است) (**وَلِلّٰهِ مَلِكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَ اللّٰهُ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**).

یعنی دلیلی ندارد که مؤمنان برای پیشرفت خود از راههای انحرافی وارد شوند، و بکاری که انجام نداده اند تشویق گردند، آنها می توانند در پرتو قدرت خداوند آسمان و زمین، با استفاده کردن از طرق مشروع و صحیح به پیشروی خود ادامه دهند، و نیز افراد بدکار و منافق که می خواهند با استفاده از این طرق انحرافی بجائی برسند، تصور نکنند، که از مجازات پروردگاری که بر تمام هستی حکومت می کند، نجات خواهند یافت.

آیه (190) تا (194) و ترجمه

(أَنْ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَا يَتْلُو إِلَّا لِبِ) (190)
(الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا
خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا سُبْحَنكَ فَقْنَا عَذَابَ النَّارِ) (191) (رَبَّنَا أَنْتَ مَنْ تَدْخُلُ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَ
مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ) (192) (رَبَّنَا أَنْتَ سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَنِ أَنْ أَمْنُوا بِرَبِّكُمْ فَامْنَا رَبَّنَا
فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْإِبْرَارِ) (193) (رَبَّنَا وَأَتْنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ
رِسْلِكَ وَلَا تَخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَنْتَ لَا تَخْلُفُ الْمِيعَادَ) (194)

ترجمه:

190 - مسلما در آفرینش آسمانها و زمین و آمد و رفت شب و روز، نشانه های (روشنی
) برای صاحبان خرد و عقل است.

191 - همانها که خدا را در حال ایستادن و نشستن و آنگاه که بر پهلو خوابیده اند، یاد
می کنند، و در اسرار آفرینش آسمانها و زمین می اندیشند، (و می گویند) بار الهای این را بیهوده
نیافریده ای، منزهی تو، ما را از عذاب آتش نگاه دار.

192 - پروردگارا، هر که را تو (به خاطر اعمالش) به آتش افکنی، او را خوار و رسوا
ساخته ای، و این چنین افراد ستمگر هیچ یآوری نیست.

193 - پروردگارا، ما صدای منادی توحید را شنیدیم، که دعوت می کرد به پروردگار خود
ایمان بیاورید و ما ایمان آوردیم، (اکنون که چنین است) پروردگارا، گناهان ما را ببخش، و ما
را با نیکان (و در مسیر آنها) بمیران!

194 - پروردگارا، آنچه را به وسیله پیامبران ما را وعده فرمودی، به ما مرحمت کن، و ما
را در روز رستاخیز رسوا مگردان، زیرا تو هیچگاه از وعده خود تخلف نمی کنی.

تفسیر:

روشن ترین راه خداشناسی

آیات قرآن تنها برای خواندن نیست، بلکه برای فهم و درک مردم نازل شده و تلاوت و خواندن آیات مقدمه ای است، برای اندیشیدن، لذا در آیه فوق نخست اشاره به عظمت آفرینش آسمان و زمین کرده و می گوید: (در آفرینش آسمانها و زمین و آمد و شد شب و روز نشانه های روشنی برای صاحبان خرد و اندیشمندان است) **(ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف الليل والنهار لایات لاولی الالباب)**.

و به این ترتیب مردم را به اندیشه در این آفرینش بزرگ جلب و جذب می کند، تا هر کس به اندازه پیمانه استعداد و تفکرش از این اقیانوس بیکران، سهمی ببرد و از سرچشمه صاف اسرار آفرینش سیراب گردد. و براستی، جهان آفرینش، و نقشه ای بدیع و طرحهای زیبا و دل انگیز آن و نظامات خیره کننده ای که بر آنها حکومت می کند کتاب فوق العاده بزرگی است که هر حرف و کلمه آن دلیل بسیار روشن، بر وجود و یکتائی آفریدگار جهان است. **(الذین یذکرون الله قیاما و قعودا نقشه و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات و الارض)**.

نقشه دلربا و شگفت انگیزی که، در گوشه و کنار این جهان و در پهنه هستی به چشم می خورد آنچنان قلوب صاحبان خرد را بخود جذب می کند، که در جمیع حالات خود، چه ایستاده و چه نشسته و یا در حالی که در بستر آرمیده، و به پهلوی خوابیده اند بیاد پدید آورنده این نظام و اسرار شگرف آن می باشند، و لذا در آیه فوق می فرماید: (خردمندان آنها هستند که خدا را در حال قیام و قعود و آنگاه که بر پهلوی خوابیده اند یاد می کنند و در اسرار آسمانها و زمین می اندیشند) **(ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف الليل والنهار لایات لاولی الالباب)**.

یعنی همیشه و در همه حال غرق این تفکر حیات بخشند.

در این آیه نخست اشاره به ذکر و سپس اشاره به فکر شده است یعنی تنها یادآوری خدا کافی نیست، آنگاه این یادآوری ثمرات ارزنده ای خواهد داشت که آمیخته با تفکر باشد همانطور که تفکر در خلقت آسمان و زمین اگر آمیخته، با یاد خدا نباشد، نیز بجائی نمی رسد چه بسیارند دانشمندانی که در مطالعات فلکی خود و تفکر مربوط به خلقت کرات آسمانی این نظام شگفت انگیز را می بینند اما چون بیاد خدا نیستند، و عینک توحید بر چشم ندارند و از زاویه شناسائی مبدأ هستی به آنها نگاه نمی کنند، از آن نتیجه لازم تربیتی و انسانی را نمی گیرند.

همانند کسی که غذائی می خورد که تنها جسم او را قوی می کند، و در تقویت اندیشه و فکر و روح او اثری ندارد.

تفکر و اندیشه، در اسرار آفرینش و زمین به انسان آگاهی خاصی می دهد، و نخستین اثر آن توجه به بیهوده نبودن خلقت است، زیرا جائی که انسان در هر موجود کوچکی، از این جهان بزرگ هدفی می بیند، آیا می تواند باور کند، که مجموعه جهان، بی هدف باشد، در ساختمان مخصوص اعضای پیکر یک گیاه، هدفهای روشنی می بینیم، قلب انسان و حفره ها و دریچه های آن هر کدام برنامه و هدفی دارند، ساختمان طبقات چشم هر کدام بخاطر منظوری است، حتی مژه ها و ناخنها هر یک، نقشی معین بر عهده دارند. آیا ممکن است ذرات یک موجود، هر کدام دارای هدف خاصی باشد، اما مجموعه آن، مطلقاً، هدفی نداشته باشد؟!

لذا خردمندان، با توجه به این حقیقت، این زمزمه را سر می دهند که: (خداوندا! این دستگاه با عظمت را بیهوده، نیافریدی) (ربنا ما خلقت هذا باطلا).

بار الها! این جهان بی نهایت بزرگ و این نظام شگفت انگیز همه روی حکمت و مصلحت و هدف صحیح آفریده شده اند، همگی نشانه وحدانیت تو است و تو از کردار عبث و بیهوده منزهی.

صاحبان عقل و خرد پس از اعتراف به وجود هدف در آفرینش بلافاصله، بیاد آفرینش خود می افتند و می فهمند انسان که میوه این جهان هستی می باشد، بیهوده آفریده نشده است و هدفی جز تربیت و پرورش و تکامل وی در کار نبوده او تنها برای زندگی زودگذر و کم ارزش این جهان آفریده نشده است بلکه سرای دیگر در پیش دارد که در آنجا پاداش و کیفر اعمال در برابر او قرار می گیرد، در این موقع متوجه مسئولیتهای خود می شوند، و از خدا تقاضای توفیق انجام آنها را می طلبند، تا از کیفر او در امان باشند و لذا می گویند خداوندا! (تو منزله و پاکی ما را از عذاب آتش نگاهدار) (سبحانک فقنا عذاب النار).

بار الها هر که را تو (بر اثر اعمالش) بدوزخ افکنی او را خوار و رسوا ساخته ای، و این گونه افراد ستمگر، یابوری ندارند) (سبحانک فقنا عذاب النار). (ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته).

از این جمله استفاده می شود، که خردمندان بیش از آنچه از آتش دوزخ می ترسند از رسوائی وحشت دارند، و همین است حال افراد با شخصیت، آنها حاضرند همه گونه رنج و ناراحتی را تحمل کنند اما حیثیت و آبروی آنها محفوظ بماند. بنابراین دردناک ترین عذاب رستاخیز، برای این دسته همان رسوائی در پیشگاه خدا، و بندگان خدا است.

نکته ای که در جمله (ما للظالمین من انصار) نهفته است این است که: خردمندان، پس از آشنائی با اهداف تربیتی انسان به این حقیقت می رسند که تنها وسیله پیروزی و نجات انسان اعمال و کردار اوست، و بنابراین افراد ستمگر نمی توانند یابوری داشته باشند. زیرا یاور اصلی را که عمل پاک است از دست داده اند و تکیه روی کلمه ظلم یا بخاطر اهمیت این گناه از میان گناهان است و یا به خاطر آنست که تمام گناهان بازگشت به ظلم و ستم بر خویشان می کند.

البته این آیه منافاتی با مسأله شفاعت (به معنی صحیح) ندارد، زیرا همانطور که در بحث شفاعت گفتیم، شفاعت، نیاز به آمادگی خاصی در شفاعت شونده دارد، و این آمادگی، در پرتو پاره‌های از اعمال نیک پیدا می‌شود.

صاحبان عقل و خرد، پس از دریافت هدف آفرینش، به این نکته نیز متوجه می‌شوند، که این راه پر فراز و نشیب را بدون رهبران الهی، هرگز نمی‌توانند پیمایند. به همین دلیل همواره مترصد شنیدن صدای منادیان ایمان و راستین هستند و تا نخستین ندای آنها را بشنوند به سرعت به سوی آنها می‌شتابند،

پس از کنجکاوی و بررسی لازم دعوت آنها را پاسخ می‌گویند، و با تمام وجود خود، ایمان می‌آورند. و لذا به پیشگاه پروردگار خود، عرض می‌کنند: (بار الها! ما صدای، منادی توحید را شنیدیم که ما را دعوت به سوی ایمان می‌کرد، و به دنبال آن ایمان آوردیم) (ربنا اننا سمعنا منادیا ينادي للايمان ان آمنوا بربكم فامنا).

بار الها اکنون که چنین است و ما با تمام وجود خود ایمان آوردیم، اما از آنجا که در معرض وزش طوفان‌های شدید غرائز گوناگون قرار داریم، گاهی لغزشهایی از ما سر می‌زند و مرتکب گناهای می‌شویم، (خداوندا! ما را ببخش و گناهان ما را بیامرز و لغزشهای ما را پوشیده دار و ما را با نیکان و در راه و رسم آنان، بمیران. (ربنا فاغفر لنا ذنوبنا و كفر عنا سيئاتنا و توفا مع الابرار).

آنها آنچنان به اجتماع انسانی پیوسته‌اند و از تکروی و فردپرستی، بیزارند که از خدا می‌خواهند نه تنها حیات و زندگی آنها با نیکان و پاکان باشد، بلکه مرگ آنها، اعم از مرگ طبیعی یا شهادت در راه خدا در جمع نیکان و با راه و رسم آنها صورت گیرد، که مردن در میان جمع بدان مرگی مضاعف است.

در اینجا سؤالی پیش می‌آید که با تقاضای آمرزش گناهان، پوشیدن سیئات و بخشش آنها چه معنی دارد؟

با توجه به سایر آیات قرآن پاسخ این سؤال روشن می شود، زیرا از آیه 31 سوره نساء (آن تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم؛ اگر از گناهان کبیره دوری کنید ما سیئات شما را می پوشانیم و از بین می بریم چنین استفاده می شود که سیئات به گناهان صغیره گفته می شود بنابراین خردمندان نخست از خدا تقاضای عفو از لغزشهای بزرگ می کنند و به دنبال آن تقاضای از بین رفتن آثار گناهان صغیره دارند.

آنها در آخرین مرحله و پس از پیمودن راه توحید و ایمان به رستاخیز و اجابت دعوت پیامبران و انجام وظائف و مسئولیتهای خویش از خدای خود تقاضا می کنند و می گویند اکنون که ما به پیمان خویش وفا کردیم (بار الها آنچه را تو به وسیله پیامبران وعده فرمودی و مژده دادی به ما مرحمت کن، و ما را در روز رستاخیز رسوا مگردان زیرا تو هر چه را وعده دهی تخلف ناپذیر است) (ربنا و آتنا ما وعدتنا علی رسلک ولا تخزنا یوم القیمة انک لا تخلف المیعاد).

تکیه کردن روی عنوان (رسوا نشدن) بار دیگر این حقیقت را تأکید می کند که آنها به خاطر اهمیتی که برای شخصیت خویش قائلند، رسوائی را از دردناکترین مجازاتها می دانند و لذا انگشت روی آن می گذارند.

از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: هر کسی را کار مهمی پیش آید پنج بار بگوید (ربنا) خداوند او را از آنچه می ترسد رهایی می بخشد و به آنچه امید دارد نائل می گرداند عرض کردند چگونه پنج بار (ربنا) بگوید فرمود این آیات را که مشتمل بر پنج (ربنا) است بخواند و به دنبال آن اجابت پروردگار است زیرا می فرماید: (فاستجاب لهم ربهم...)

ناگفته پیداست که تأثیر واقعی و عمیق این آیات در صورتی است که زبان انسان در آن هماهنگ با دل و عمل انسان باشد، و مضمون آیات که طرز تفکر خردمندان و عشق و علاقه آنها را به خدا و توجه آنها را به مسئولیتهای و انجام اعمال نیک می رساند در جان آنها

جایگزین شود، و همان حال خضوع و خشوع را پیدا کنند که خردمندان با ایمان، به هنگام مناجات با خدای خود، پیدا می کردند.

اهمیت آیات

تمام آیات قرآن دارای اهمیت است، زیرا همگی کلام خداست، و برای تربیت و نجات بشریت نازل شده است، ولی در میان آنها بعضی درخشندگی خاصی دارد، از جمله پنج آیه فوق از فرازهای تکان دهنده قرآن است، که مجموعهای از معارف دینی آمیخته با لحن لطیف مناجات و نیایش، در شکل یک نغمه آسمانی می باشد، و لذا در احادیث و روایات اهمیت خاصی باین آیات داده شده است.

عطاً بن ابی ریاح می گوید: روزی نزد عایشه رفتم، از او پرسیدم، شگفت انگیزترین چیزی که در عمرت از پیامبر اسلام، دیدی چه بود او گفت کار پیامبر همه اش شگفت انگیز بود. ولی از همه عجیب تر اینکه: شبی از شبها که پیامبر در منزل من بود بااستراحت پرداخت، هنوز آرام نگرفته بود، از جا برخاست و لباس پوشید و وضو گرفت و بنماز ایستاد. و آنقدر در حال نماز و در جذبه خاص الهی اشک ریخت، که جلو لباسش از اشک چشمش تر شد، سپس سر به سجده نهاد، و چندان گریست که زمین از اشک چشمش تر شد. و همچنان تا طلوع صبح منقلب و گریان بود، هنگامیکه (بلال) او را به نماز صبح خواند، پیامبر را گریان دید. عرض کرد چرا چنین گریانید؟ شما که مشمول لطف خدا هستید؟ فرمود: (افلا اکون لله عبدا شکورا؛ آیا نباید بنده شکرگزار خدا باشم چرا نگریم؟ خداوند در شبی که گذشت، آیات تکان دهنده ای بر من نازل کرده است. و سپس شروع بخواندن پنج آیه فوق کرد. و در پایان فرمود: (ویل لمن قرئها و لم یتفکر فیها؛ وای به حال آنکس که آنها را بخواند و در آنها نیندیشد).

جمله اخیر که افراد را با تأکید فراوان به تفکر هنگام تلاوت این آیات امر می کند، در روایات متعددی به عبارات گوناگون نقل شده است.

در روایتی از علی (علیه السلام) نقل شده که پیامبر خدا هر گاه، برای نماز شب بر می خاست نخست مسواک می کرد، و سپس نظری به آسمان می افکند، و این آیات را زمزمه می نمود. در روایات اهل بیت نیز دستور داده شده که هر کس برای نماز شب بر می خیزد این آیات را تلاوت کند.

نوف بکالی، که از یاران خاص علی (علیه السلام) بود، می گوید: شبی در خدمتش بودم، هنوز چشم مرا خواب فرا نگرفته بود، دیدم امام برخاست، و شروع به - خواندن این آیات کرده، سپس مرا صدا زد و گفت: ای نوف! خوابی، یا بیدار؟ عرض کردم بیدارم و صحنه آسمان را تماشا می کنم فرمود: خوشا آنان که آلودگی های زمین را نپذیرفتند و به این راه آسمان، پیش رفتند (از چهار دیوار عالم ماده بیرون پریدند و روح بلند آنها ملکوت آسمانها را سیر می کند).

آیه (195) و ترجمه

(فاستجاب لهم ربهم أنى لا أضيع عمل عمل منكم من ذكر أو أنثى بعضكم من بعض فالذين هاجروا و أخرجوا من ديارهم و أؤذوا فى سبيلى و قتلوا و قتلوا لا كفرن عنهم سيئاتهم و لا دخلنهم جنت تجرى من تحتها الا نهر ثوابا من عند الله و الله عنده حسن الثواب) (195)

ترجمه:

195 - خداوند درخواست آنها (صاحبان خرد که درخواستهای آنها در آیات سابق گذشت) را پذیرفت (و فرمود) من عمل هیچ عمل کننده ای از شما را، خواه زن باشد یا مرد ضایع نخواهم کرد، شما همگی همنوعید و از جنس یکدیگر، آنها که در راه خدا هجرت کردند، و از خانه های خود بیرون رانده شدند، و در راه من آزار دیدند، و جنگ کردند و کشته شدند سوگند یاد می کنم، که گناهان آنها را می بخشم، و آنها را در بهشتی که از زیر درختان آن نهرها جاری است، وارد می کنم، این پاداشی است از طرف خداوند، و بهترین پاداشها نزد پروردگار است.

شان نزول:

آیات پیشین درباره صاحبان عقل و خرد، و نتیجه اعمال آنها می باشد و شروع آیه با فاء تفریع روشنترین دلیل این پیوند است، با این حال شأن نزولهایی برای آیه در روایات و کلمات مفسران آمده است که البته منافاتی با پیوستگی آیه با آیات قبل ندارد.

از جمله نقل شده است که ام سلمه (یکی از همسران رسول خدا) خدمت پیامبر ﷺ عرض کرد: در قرآن از جهاد و هجرت و فداکاری مردان، فراوان بحث شده، شده، آیا

زنان هم در این قسمت سهمی دارند؟

آیه فوق نازل شد و به این سؤال پاسخ گفت.

و نیز نقل شده که علی (علیه السلام) هنگامی که با فواطم (فاطمه بنت اسد و فاطمه دختر پیامبر و فاطمه دختر زبیر) از مکه بمدینه هجرت کرد، و ام ایمن یکی دیگر از زنان با ایمان در بین راه نیز به آنها پیوست، آیه فوق نازل گردید.

همانطور که اشاره کردیم وجود این شأن نزولها برای آیه فوق منافاتی با پیوستگی آن با آیات قبل ندارد همانطور که بین این دو شأن نزول نیز منافاتی نیست.

تفسیر:

نتیجه برنامه خردمندان

در پنج آیه گذشته، فشردهای از ایمان و برنامه های عملی و درخواست های صاحبان فکر و خرد و نیایشهای آنها بیان شد، در این آیه می فرماید: (پروردگارشان، بلا فاصله درخواست های آنها را اجابت می کند) (فاستجاب لهم ربهم).

تعبیر به (ربهم) (پروردگارشان) حکایت از نهایت لطف و مرحمت پروردگار نسبت به آنان دارد.

سپس برای اینکه اشتباه نشود و ارتباط پیروزی و نجات آدمی با اعمال و کردار او قطع نگردد بلافاصله می فرماید: (من هرگز عمل هیچ عمل کننده ای از شما را ضایع نمی کنم) (انی لا اضيع عمل عامل منكم).

که در این جمله هم اشاره به اصل عمل شده و هم اشاره به عامل و کننده کار، تا معلوم شود که محور اصلی پذیرش و استجابت دعا، اعمال صالح ناشی از ایمان است و درخواست هایی فوراً به اجابت می رسد که بدرقه آن عمل صالح بوده باشد.

سپس برای اینکه تصور نشود که این وعده الهی اختصاص به دسته معینی دارد صریحاً می فرماید: (این عمل کننده خواه مرد باشد یا زن تفاوتی نمی کند (من ذکر او انی)).

زیرا همه شما در آفرینش به یکدگر بستگی دارید (بعضی از شما از بعض دیگر تولد یافته اید) زنان از مردان و مردان از زنان. (بعضکم من بعض).

جمله (بعضکم من بعض) ممکن است اشاره به این باشد که شما همه پیروان یک آئین و طرفدار یک حقیقت هستید و با یکدیگر همکاری دارید بنابراین دلیلی ندارد که خداوند، در میان شما تبعیض قائل شود.

سپس نتیجه گیری می شود که بنابراین تمام کسانی که در راه خدا هجرت کرده اند و از خانه و وطن خود بیرون رانده شده اند و در راه خدا آزار دیده اند و جهاد کردند و کشته دادند نخستین احسانی که از طرف خداوند در حق آنان خواهد شد این است که خداوند، قسم یاد کرده که گناهان آنها را خواهد بخشید و تحمل این شدائد و رنجها را کفاره گناهانشان قرار می دهد تا بکلی از گناه پاک شوند) (فالذین هاجروا و اخرجوا من دیارهم و اودوا فی سبیلی و قاتلوا و قتلوا لا کفرن عنهم سیئاتهم).

سپس می فرماید: علاوه بر اینکه گناهان آنها را می بخشم بطور مسلم (آنها را در بهشتی جای می دهم که از زیر درختان آن، نهرها در جریان است و مملو از انواع نعمتها است) (و لادخلنهم جنات تجری من تحتها الانهار).

(این پاداشی است که به پاس فداکاری آنها از ناحیه خداوند، به آنها داده می شود و بهترین پاداشها و اجرها در نزد پروردگار است) (ثوابا من عند الله و الله عنده حسن الثواب).
اشاره به اینکه پاداشهای الهی برای مردم این جهان بطور کامل قابل توصیف نیست همین اندازه باید بدانند که از هر پاداشی بالاتر است.

از آیه فوق بخوبی استفاده می شود که نخست باید در پرتو اعمال صالح از گناهان پاک شد سپس وارد بساط قرب پروردگار و بهشت و نعمتهای او گردید، زیرا در آغاز می فرماید: (لا کفرن عنهم سیئاتهم) و سپس (و لادخلنهم جنات...) به عبارت دیگر بهشت جای پاکان است و تا کسی پاک نشود در آن راه نخواهد یافت.

ارزش معنوی مرد و زن

آیه فوق همانند آیات بسیار دیگر از قرآن مجید، زن و مرد را در پیشگاه خدا و در وصول به مقامات معنوی در شرائط مشابه یکسان می شمارد و هرگز اختلاف جنسیت و تفاوت ساختمان جسمانی و بدنبال آن پاره ای از تفاوتها در مسئولیتهای اجتماعی را دلیل بر تفاوت میان این دو از نظر بدست آوردن تکامل انسانی نمی شمارد بلکه هر دو را از این نظر کاملاً در یک سطح قرار می دهد و لذا آنها را با هم ذکر کرده است این موضوع درست به آن میماند که از نظر انضباط اداری یک نفر را بعنوان رئیس، انتخاب می کنند و دیگری را بعنوان معاون و یا عضو، رئیس باید توانائی بیشتر و یا تجربه و اطلاعات وسیعتری در کار خود داشته باشد، ولی این تفاوت و سلسله مراتب هرگز دلیل بر این نیست که شخصیت انسانی و ارزش وجودی رئیس از معاون یا کارمندانش بیشتر است.

قرآن مجید با صراحت می گوید: (وَمِنْ عَمَلٍ صَالِحٍ مَنْ ذَكَرَ اَوْ اُنْثٰی وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَاُولٰٓئِكَ يَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ يَرْزُقُوْنَ فِيْهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ)؛ هر کس از مرد و زن عمل شایسته انجام دهد و ایمان داشته باشد داخل بهشت خواهد شد و بدون حساب، روزی داده می شود (و از مواهب روحانی و جسمانی آن جهان برخوردار می گردد).

و در آیه دیگر می خوانیم (مِنْ عَمَلٍ صَالِحٍ مَنْ ذَكَرَ اَوْ اُنْثٰی وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ اَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ)؛ هر کس از مرد و زن عمل صالح انجام دهد و مؤمن باشد

به او حیات و زندگی پاکیزه ای می بخشیم و پاداش آنها را به نحو احسن خواهیم داد) این آیات و آیات فراوان دیگر در عصر و زمانی نازل گردید که بسیاری از ملل دنیا در انسان بودن جنس زن تردید داشتند و آن را یک موجود نفرین شده، و سرچشمه گناه و انحراف و مرگ می دانستند!

بسیاری از ملل پیشین حتی معتقد بودند که عبادات زن در پیشگاه خدا مقبول نیست، بسیاری از یونانیها زن را یک موجود پلید و از عمل شیطان می دانستند، رومیها و بعضی از

یونانیها معتقد بودند که اصولاً زن دارای روح انسانی نیست و بنابراین روح انسانی منحصر در اختیار مردان است.

جالب اینکه تا همین اواخر علمای مسیحی در اسپانیا در این باره بحث می کردند که آیا زن مثل مرد، روح انسانی دارد و روح او بعد از مرگ جاودان خواهد ماند یا نه؟ و پس از مباحثاتی به اینجا رسیدند که چون روح زن برزخی است میان روح انسان و حیوان، جاویدان نیست بجز روح مریم!

از اینجا روشن می شود اینکه پاره ای از افراد بی اطلاع گاهی اسلام را متهم می کنند که اسلام دین مردها است نه زنها، چه اندازه از حقیقت دور است، به طور کلی اگر در پاره‌ای از قوانین اسلام به خاطر تفاوت‌های جسمی و عاطفی که میان زن و مرد وجود دارد تفاوت‌هایی از نظر مسئولیت‌های اجتماعی دیده می شود به هیچ وجه به ارزش معنوی زن لطمه نمی زند، و از این لحاظ زن و مرد با یکدیگر تفاوتی ندارند و درهای سعادت به طور یکسان بروی هر دو باز است، چنانکه در آیه مورد بحث خواندیم (بعضکم من بعض) همه از یک جنس و یک جامعه هستید.

آیه (196) و (197) و ترجمه

(لا یغرنک تقلب الذین کفروا فی البلد) (196) (متع قلیل ثم مأ وئهم جهنم و بئس المهاد) (197)

ترجمه:

196 - رفت و آمد (پیروزمندانه) کافران در شهرها تو را نفریبد!

197 - این متاع ناچیزی است، و سپس جایگاهشان دوزخ، و چه بد جایگاهی است؟!

شان نزول:

بسیاری از مشرکان مکه تجار پیشه بودند، و از این راه ثروت قابل ملاحظه ای به دست می آوردند، و در ناز و نعمت به سر می بردند، و نیز یهودیان مدینه در تجارت مهارت داشتند، و از سفرهای تجاری خود غالباً با دست پر باز می گشتند، در حالی که مسلمانان در آن زمان به خاطر شرائط خاص زندگی و از جمله مسأله مهاجرت از مکه به مدینه و محاصره اقتصادی از ناحیه دشمنان نیرومند، از نظر وضع مادی بسیار در زحمت بودند، و به عسرت زندگی می کردند، مقایسه این دو حالت این سؤال را برای بعضی طرح کرده بود که چرا افراد بی ایمان این چنین در ناز و نعمتند، اما افراد با ایمان در رنج و عذاب، و فقر و پریشانی زندگی می کنند؟ آیات فوق نازل شد و به این سؤال پاسخ گفت.

تفسیر:

یک سؤال ناراحت کننده

سؤال الی که در شان نزول بالا برای جمعی از مسلمانان عصر پیامبر، مطرح بود یک سؤال عمومی و همگانی برای بسیاری از مردم در هر عصر و زمان است، آنها غالباً زندگی مرفه و پر ناز و نعمت گردنکشان و طغیانگران و فراعنه و افراد ببند و بار را، با زندگی پر مشقت جمعی از افراد با ایمان مقایسه می کنند و می گویند چرا آنها با آن

همه جنایت و آلودگی مرفهای دارند، و اما اینها با داشتن ایمان و تقوی در سختی به سر می برند و گاهی این موضوع در افراد سست ایمان ایجاد شک و تردید می کند. این سؤال اگر به دقت بررسی شود و عوامل مطلب در دو طرف تجزیه و تحلیل گردد، پاسخهای روشنی دارد، که آیه فوق به بعضی از آنها اشاره کرده است و با دقت و مطالعه، به بعضی دیگر می توانیم دست یابیم.

آیه می گوید: (رفت و آمد پیروزمندانه کافران در شهرهای مختلف هرگز تو را نفریبند) (لا یغرنک تقلب الذین کفروا فی البلاد).

گرچه مخاطب در آیه شخص پیامبر است ولی روشن است که منظور عموم مسلمانان می باشند.

در آیه بعد می فرماید (این پیروزیها و درآمدهای مادی بی قید و شرط، پیروزیهای زودگذر و اندک اند) (متاع قلیل).

به دنبال این پیروزیها عواقب شوم و مسئولیتهای آن، دامن آنها را خواهد گرفت و جایگاهشان دوزخ است چه جایگاه بد و آرامگاه نامناسبی. (ثم ماواهم جهنم وبئس المهاد). آیه فوق در حقیقت اشاره به دو نکته می کند:

نخست، اینکه بسیاری از پیروزیهای طغیانگران و ستمکاران ابعاد محدودی دارد، همانطور که محرومیتها و ناراحتیهای بسیاری از افراد با ایمان نیز محدود است، نمونه زنده این موضوع را در وضع مسلمانان آغاز اسلام و دشمنان آنها می توانیم مشاهده کنیم، حکومت اسلام چون در آن زمان به شکل نهالی نوظهور بود، و از طرف دشمنان نیرومندی که همچون طوفان بر او می تاختند تهدید می شد

بسیار پر و بال بسته بود به خصوص اینکه مهاجرت مسلمانان مکه آنها را که در اقلیت بودند، به کلی از هستی ساقط کرده بود، و این وضع، مخصوص آنها نبود، بلکه تمام طرفداران

یک انقلاب بنیادی و روحانی در یک جامعه فاسد، یک دوران محرومیت شدید در پیش خواهند داشت.

ولی می دانیم که این وضع زیاد طولانی نشد، حکومت اسلام ریشه های محکمی پیدا کرد و شاخه های آن نیرومند و قوی شد، سیل ثروت به کشور اسلام سرازیر شد و دشمنان سرسخت که در ناز و نعمت بودند به خاک سیاه نشستند، این همان چیزی است که با جمله (متاع قليل) در آیه به آن اشاره شده است.

دیگر اینکه موفقیت های مادی جمعی از افراد بی ایمان بر اثر این است که در جمع آوری ثروت هیچ گونه قید و شرطی برای خود قائل نیستند، و از هر طریقی خواه مشروع یا نامشروع و حتی با مکیدن خون بینوایان برای خود ثروت اندوزی می کنند، در حالیکه مؤمنان برای رعایت اصول حق و عدالت محدودیتهائی دارند و باید هم داشته باشند، بنابراین نمی توان حال این دو را با هم مقایسه کرد، اینها احساس مسئولیت می کنند در حالیکه آنها هیچگونه مسئولیتی برای خود احساس نمی کنند، و از آنجا که عالم، عالم اختیار و آزادی اراده است، خداوند هر دو دسته را آزاد گذاشته تا سرانجام، هر یک به نتیجه اعمال خود برسند. و این همان است که در آیه فوق به آن اشاره شده: (ثم مأیهم جهنم وبئس المهاد).

نقاط ضعف و قوت

یکی دیگر از علل پیشرفت بعضی از افراد بی ایمان و عقب ماندگی جمعی از مؤمنان این است که دسته اول در عین نداشتن ایمان گاهی نقاط قوتی دارند که در پرتو آن پیروزیهای چشمگیری بدست می آورند، و دسته دوم در عین داشتن ایمان نقاط ضعفی دارند که همان موجب عقب افتادگی آنان می شود.

مثلا: افرادی را می شناسیم که در عین بیگانگی از خدا در کارهای زندگی جدی، مصمم و دارای پشتکار و استقامت و هماهنگی با یکدیگر و آگاهی از وضع زمان هستند.

این افراد، در زندگی مادی مسلماً پیروزیهایی به دست می آورند، و در حقیقت یک سلسله از برنامه های اصیل دینی را بدون استناد به دین پیاده می کنند. در مقابل افرادی هستند که پایبند به عقاید مذهبی هستند، ولی بسیاری از دستورات عملی آنرا فراموش کرده اند آنها افرادی بی حال، کم شهامت، فاقد استقامت و پشتکار و کاملاً پراکنده و از هم جدا می باشند، مسلماً آنها در زندگی مواجه با شکستهای پی در پی می شوند. ولی این شکستها نه به خاطر ایمان آنهاست، بلکه به خاطر نقاط ضعفی است که دارند، آنها گاهی چنین تصور می کنند که تنها با خواندن نماز و گرفتن روزه باید در همه کارها پیروز شوند در حالیکه دین یک سلسله برنامه های عملی برای پیشرفت در زندگی آورده که فراموش کردن آنها با شکست و ناکامی همراه است.

خلاصه هر یک از این دو دسته دارای نقاط ضعف و نقاط قوتی هستند، که هر کدام از اینها آثاری دارد منتهی هنگام محاسبه گاهی این آثار به یکدیگر اشتباه می شوند. مثلاً: فرد بی ایمانی دارای جدیت و پشتکار است، چون بی ایمان است آرامش دل و جان و هدف عالی انسانی و عواطف پاک مردمی ندارد، اما چون جدی و با استقامت است در زندگی مادی پیش می رود.

در اینجا بعضی سؤال می کنند که چرا این فرد بی ایمان در زندگی پیروز شده؟ مثل اینکه خیال می کنند عامل پیروزی چیز دیگری بوده است. این موضوع، هم درباره یک فرد صادق است، و هم می توان آنرا در سطح یک کشور نیز پیاده کرد.

ضمناً عوامل سه گانه ای که برای پیروزی افراد بی ایمان و شکست بعضی از افراد با ایمان گفته شد، همه در یک جا صدق نمی کند بلکه هر کدام مخصوص به موردی است.

آیه (198) و ترجمه

(لكن الذين اتقوا ربهم لهم جنت تجري من تحتها الانهار خالدین فیها نزلا من عند الله و ما عند الله خیر لایا برار) (198)

ترجمه: 198 - ولی آنها که (ایمان دارند، و) از پروردگارشان می پرهیزند، برای آنها باغهایی از بهشت است، که از زیر درختان آن نهرها جریان دارد، و همیشه در آن خواهند بود، این، نخستین، پذیرایی است که از خداوند به آنها می رسد، و آنچه در نزد خدا است، برای نیکان بهتر است.

تفسیر:

در آیه قبل سرانجام افراد بی ایمان تشریح شده بود، و در این آیه پایان کار پرهیزکاران بیان می گردد، می فرماید: (ولی آنها که پرهیزکاری پیشه کردند (و برای رسیدن به سرمایه های مادی موازین حق و عدالت را در نظر گرفتند، و یا به خاطر ایمان به خدا از وطنهای خود آواره شدند و در محاصره اجتماعی و اقتصادی قرار گرفتند) در برابر این مشکلات، خداوند باغهایی از بهشت در اختیار آنان می گذارد که نهرهای آب از زیر درختان آن جاری است و جاودانه در آن می مانند) (لكن الذين اتقوا ربهم لهم جنت تجري من تحتها الانهار خالدین فیها). سپس می افزاید: (باغهای بهشت با آن همه مواهب مادی نخستین وسیله پذیرایی از پرهیزکاران می باشد) (نزلا من عند الله). (نزل) در لغت به معنای چیزی است که برای پذیرایی میهمان آماده می شود و بعضی گفته اند نخستین چیزی است که به وسیله آن از مهمان پذیرایی می شود - همانند شربت یا میوه ای است که در آغاز ورود برای میهمان می آورند. و اما پذیرایی مهمتر و عالیتز همان نعمتهای روحانی و معنوی است که در پایان آیه به آن اشاره شده، می فرماید: (آنچه در نزد خداست برای نیکان بهتر است) (وما عند الله خیر لایا برار).

آیه (199) و ترجمه

(وَأَنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ خَشَعِينَ لِلَّهِ لَا يُشْتَرُونَ بَايْتَ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ) (199)

ترجمه:

199 - و از اهل کتاب، کسانی هستند که به خدا، و آنچه بر شما نازل شده، و آنچه بر خود آنان نازل گردیده، ایمان دارند؛ در برابر (فرمان) خدا خاضعند؛ و آیات خدا را به بهای ناچیزی نمی فروشند. پاداش آنها، نزد پروردگارشان است. خداوند، سریع الحساب است. (تمام اعمال نیک آنها را به سرعت حساب می کند، و پاداش می دهد).

شان نزول:

این آیه به گفته بیشتر مفسران درباره مؤمنان اهل کتاب است، آنهایی که دست از تعصبات ناروا برداشتند و به صفوف مسلمانان پیوستند، که تعداد قابل ملاحظه ای از مسیحیان و یهود را تشکیل می دادند. ولی به عقیده جمعی از مفسران، آیه در مورد نجاشی زمامدار رعیت پرور حبشه نازل گردید، اگر چه مفهوم آن یک مفهوم وسیع است.

در سال نهم هجری در ماه رجب نجاشی وفات یافت، خبر درگذشت او با یک الهام الهی در همان روز به پیامبر رسید، پیامبر ﷺ به مسلمانان فرمود: یکی از برادران شما در خارج از سرزمین حجاز از دنیا رفته است، حاضر شوید تا به پاس خدماتی که در حق مسلمانان کرده است بر او نماز گذاریم، بعضی سؤال کردند او کیست؟ فرمود: نجاشی، آنگاه به اتفاق مسلمانان به قبرستان بقیع آمد، و از دور بر او نماز گذاشت و برای او طلب آمرزش کرد و به یاران خود دستور داد آنها نیز چنین کنند. بعضی از منافقان گفتند محمد ﷺ بر مرد کافری که هرگز او را ندیده است نماز می گذارد، و حال آنکه آئین او را نپذیرفته است، آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

از این روایت استفاده می شود که نجاشی اسلام را بطور کامل پذیرفته بود اگر چه به آن تظاهر نمی کرد.

تفسیر:

اهل کتاب همه یکسان نیستند

سابقا گفتیم قرآن در بحثهایی که پیرامون مذاهب دیگر می کند، هیچ گاه همه را به یک چشم نمی نگرد و رنگ ضدیت با نژاد و جمعیتی به خود نمی گیرد، بلکه داوری او بر اساس برنامه های آنهاست، و لذا سهم اقلیتهای باایمان و درستکاری را که در میان یک اکثریت گمراه هستند فراموش نمی کند. در اینجا نیز بعد از سرزنش بسیاری از اهل کتاب به خاطر کتمان آیات خداوند و طغیان و سرکشی آنها، که در آیات سابق به آن اشاره شد، سخن از اقلیتی به میان می آورد که دعوت پیغمبر را اجابت کردند، و برای آنها پنج صفت ممتاز بیان می کند:

1 - (آنها کسانی هستند که از جان و دل به خدا ایمان می آورند) (وان من اهل الکتاب لمن يؤمن بالله).

2 - (آنها به قرآن و آنچه بر شما مسلمانان نازل شده است، ایمان می آورند) (وما انزل اليكم).

3 - ایمان آنها به پیامبر اسلام در حقیقت از ایمان واقعی به کتاب آسمانی خودشان و بشاراتی که در آن آمده است سرچشمه می گیرد بنابراین: (آنها به آنچه بر خودشان نازل شده ایمان دارند) (وما انزل اليهم).

4 - (آنها در برابر فرمان خدا تسلیم و خاضعند) (خاشعین لله).

و همین خضوع آنهاست که انگیزه ایمان واقعی شده و میان آنها و تعصبات جاهلانه، جدایی افکنده است.

5 - (آنها هرگز آیات الهی را به بهای ناچیز نمی فروشند) (لا یشترون بایات الله ثمنا قليلا).

آنها همانند بعضی از دانشمندان یهود که به خاطر حفظ موقعیت خود و ادامه حکومت بر آن جمعیت و گرفتن رشوه ها آیات خدا را تحریف می کردند نیستند، بدیهی است نه تنها به بهای ناچیز نمی فروشند، بلکه به هیچ بهایی نخواهند فروخت، و اگر تنها اشاره به بهای ناچیز شده، منظور این است که همانند آن دسته از دانشمندان دنیاپرست دون همت نیستند.

به علاوه اصولاً در برابر آیات خدا انسان هر چیز دریافت کند بی ارزش است. اینها با داشتن آن برنامه روشن و زنده و صفات عالی انسانی (پاداش خود را در نزد پروردگار خواهند داشت) (اولئك لهم اجرهم عند ربهم).

تعبیر به (ربهم) (پروردگارشان) اشاره به نهایت لطف و مرحمت پروردگار نسبت به آنها است، و نیز اشاره به این است که خداوند آنها را در مسیر هدایت پرورش می دهد و یاری می کند.

در پایان آیه می فرماید: (خداوند با سرعت حساب بندگان را رسیدگی می کند) (ان الله سریع الحساب).

بنابراین نه نیکوکاران برای دریافت پاداش خود گرفتار مشکلی می شوند، و نه مجازات بدکاران به تأخیر می افتد. این جمله، هم بشارتی است به نیکوکاران و هم تهدیدی است برای بدکاران.

آیه (200) و ترجمه

(یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون) (200)

ترجمه:

200 - ای کسانی که ایمان آورده اید! (در برابر مشکلات و هوسها) استقامت کنید و در برابر دشمنان (نیز،) پایدار باشید و از مرزهای خود، مراقبت کنید و از خدا پرهیزید، شاید رستگار شوید!

تفسیر:

این آیه آخرین آیه سوره آل عمران، و محتوی یک برنامه جامع چهار ماده ای برای عموم مسلمین است می باشد.

1 - نخست روی سخن را به همه مؤمنان کرده و به اولین ماده این برنامه اشاره می کند و می فرماید: (ای کسانی که ایمان آورده اید در برابر حوادث ایستادگی کنید) (یا ایها الذین آمنوا اصبروا).

صبر و استقامت در برابر مشکلات و هوسها و حوادث، در حقیقت ریشه اصلی هر گونه پیروزی مادی و معنوی را تشکیل می دهد، و هر چه درباره نقش و اهمیت آن در پیشرفتهای فردی و اجتماعی گفته شود کم است، این همان چیزی است که علی (علیه السلام) در کلمات قصارش آنرا به منزله سر در برابر بدن معرفی کرده: (ان الصبر من الایمان کالرأس من الجسد).

2 - در مرحله دوم قرآن به افراد با ایمان دستور به استقامت در برابر دشمن می دهد و می فرماید: (و در برابر دشمنان نیز استقامت به خرج دهید) (و صابروا).

(صابروا) از (مصابره) (از باب مفاعله) به معنی صبر و استقامت در برابر صبر و استقامت دیگران است. بنابراین قرآن نخست به افراد با ایمان دستور استقامت می دهد (که هر گونه

جهاد با نفس و مشکلات زندگی را شامل می شود) و در مرحله دوم دستور به استقامت در برابر دشمن می دهد، و این خود می رساند که تا ملتی در جهاد با نفس و اصلاح نقاط ضعف درونی پیروز نشود، پیروزی او بر دشمن ممکن نیست و بیشتر شکستهای ما در برابر دشمنان بخاطر شکست است که در جهاد با نفس و اصلاح نقاط ضعف خود دامنگیر ما شده است.

ضمناً از دستور (صابروا) استفاده می شود که هر قدر دشمن بر استقامت خود بیافزاید ما نیز باید بر پایداری و استقامت خود بیفزاییم.

3 - در جمله بعد به مسلمانان دستور آماده باش در برابر دشمن و مراقبت دائم از مرزها و سرحدات کشورهای اسلامی می دهد و می فرماید: (از مرزهای خود، مراقبت به عمل آورید) **(و رابطوا).**

این دستور به خاطر آن است که مسلمانان هرگز گرفتار حملات غافلگیرانه دشمن نشوند، و نیز به آنها دستور آماده باش و مراقبت همیشگی در برابر حملات شیطان و هوسهای سرکش می دهد، تا غافلگیر نگردند، و لذا در بعضی از روایات از علی علیه السلام این جمله به مواظبت و انتظار نمازها یکی بعد از دیگری تفسیر شده است، زیرا کسی که با عبادت مستمر و پی در پی دل و جان خود را بیدار می دارد همچون سربازی است که در برابر دشمن حالت آماده باش به خود گرفته است.

جمله (رابطوا) از ماده (رباط) گرفته شده، و آن در اصل به معنی بستن چیزی در مکانی است (مانند بستن اسب در یک محل) و به همین جهت به کاروانسرا (رباط) می گویند و (ربط قلب) به معنی آرامش دل و سکون خاطر است، گویا به محلی بسته شده است و (مرباطه) به معنی مراقبت از مرزها آمده است، زیرا سربازان و مرکبها و وسایل جنگی را در آن محل نگاهداری می کنند.

خلاصه اینکه (مرباطه) معنی وسیعی دارد که هر گونه آمادگی برای دفاع از خود و جامعه اسلامی را شامل می شود.

در فقه اسلامی نیز در باب جهاد بحثی تحت عنوان (مربطه) یعنی آمادگی برای حفظ مرزها در برابر هجوم احتمالی دشمن دیده می شود که احکام خاصی برای آن بیان شده است. (برای کسب اطلاع بیشتر به کتب فقهی مراجعه شود).

در بعضی از روایات به علماً و دانشمندان نیز (مربط) گفته شده است امام صادق (علیه السلام) طبق روایتی می فرماید: (علماً شیعتنا مرابطون فی الثغر الذی یلی ابلیس و عفاریته و یمنعونہ عن الخروج علی ضعفاً شیعتنا و عن ان یتسلط علیہم ابلیس؛ دانشمندان پیروان ما همانند مرزدارانی هستند که در برابر لشکر ابلیس صف کشیده اند و از حمله کردن آنها به افرادی که قدرت دفاع از خود ندارند جلوگیری می کنند).

در ذیل این حدیث مقام و موقعیت آنها برتر و بالاتر از افسران و مرزدارانی که در برابر هجوم دشمنان اسلام پیکار می کنند شمرده شده است و این به خاطر آن است که آنها نگهبانان عقاید و فرهنگ اسلامند در حالی که اینها حافظ مرزهای جغرافیایی هستند، مسلماً ملتی که مرزهای عقیده ای و فرهنگی او، مورد حملات دشمن قرار گیرد و نتواند به خوبی از آن دفاع کند در مدت کوتاهی از نظر سیاسی و نظامی نیز شکست خواهد خورد.

4 - بالاخره آخرین دستور که همچون چتری بر همه دستورات سابق سایه می افکند دستور به پرهیزکاری است (واتقوا الله).

(استقامت) و (مصابره) و (مربطه) باید آمیخته با تقوی و پرهیزکاری باشد و از هر گونه خودخواهی و ریاکاری و اغراض شخصی به دور گردد.

در پایان آیه می فرماید: (شما در سایه به کار بستن این چهار دستور، می توانید رستگار شوید و با تخلف از آنها راهی به سوی رستگاری نخواهید داشت) (لعلکم تفلحون).

سؤال:

گاهی سؤال می شود چرا در قرآن جمله هایی با کلمه (لعل) شروع شده است مانند جمله (لعلکم تفلحون)؛ شاید رستگار شوید) (و لعلکم تتقون؛ شاید پرهیزکار شوید) (و لعلکم ترحمون)؛ شاید مشمول رحمت شوید) در حالی که کلمه (لعل) نوعی تردید را می رساند که از مقام خداوند دانای به همه چیز، دور است، این جمله اتفاقاً دست آویزی برای پاره ای از دشمنان اسلام شده و می گویند اسلام به کسی وعده نجات قطعی نمی دهد و وعده آن آمیخته با تردید است زیرا بسیاری از این وعده ها با کلمه (لعل) شروع شده است.

پاسخ:

اتفاقاً این تعبیر یکی از نشانه های عظمت و واقع بینی و واقع گویی قرآن مجید است زیرا قرآن این کلمه را در جایی به کار می برد که گرفتن نتیجه احتیاج به شرایطی دارد که به وسیله کلمه (لعل) اشاره اجمالی به آن شرایط شده است مثلاً سکوت کردن به هنگام شنیدن آیات قرآن و گوش فرا دادن به مضمون آیات به تنهایی کافی نیست که انسان مشمول رحمت الهی شود بلکه علاوه بر آن، درک و فهم آیات و به کار بستن آنها نیز لازم است و لذا قرآن می گوید: (و اذا قرء القرآن فاستمعوا له وانصتوا لعلکم ترحمون)؛ هنگامی که قرآن خوانده می شود گوش فرا دهید و خاموش باشید شاید مشمول رحمت شوید).

اگر قرآن می گفت حتماً مشمول رحمت خواهید شد دور از واقع بینی بود زیرا همانطور که گفتیم این موضوع شرایط دیگری هم دارد ولی هنگامی که می گوید (شاید) سهم سایر شرایط محفوظ مانده است، ولی عدم توجه به این حقیقت

موجب خرده گیری بر این آیات شده و حتی بعضی از دانشمندان ما نیز معتقد شده اند که (لعل) در این گونه موارد معنی (شاید) نمی دهد در حالی که این سخن نیز یک نوع خلاف ظاهر بدون دلیل است (دقت کنید).

در آیه مورد بحث با اینکه اشاره به چهار ماده مهم از عالیت‌ترین دستورهای اسلامی شده باز برای اینکه از بقیه برنامه های سازنده اسلامی غفلت نشود کلمه (لعل) را به کار برده است.

به هر حال اگر مسلمانان امروز، آیه فوق را به عنوان یک شعار اسلامی در برنامه زندگی خود پیاده کنند، بسیاری از مشکلات را که اکنون با آن مواجه هستند حل خواهند نمود، امروز ضرباتی بر پیکر اسلام و مسلمین بر اثر زیر پا گذاشتن و یا فراموش کردن همه یا بعضی از این دستورهای چهارگانه وارد می شود که بسیار دردناک است.

اگر روح استقامت و پایداری در مسلمانان زنده شود، اگر در برابر افزایش تلاش و کوشش دشمنان، مسلمانان تلاش و کوشش بیشتری از خود نشان دهند، و اگر طبق فرمان رابطه مراقبت کافی از مرزهای جغرافیایی و فرهنگی و عقیده ای بنمایند و همواره در برابر نقشه های دشمنان، حالت آماده باش داشته باشند و علاوه بر همه اینها با تقوای فردی و اجتماعی، گناه و فساد را از جامعه خود دور کنند پیروزی آنها تضمین خواهد شد.

بارالها! به همه ما توفیق مرحمت کن که این دستورهای حیات بخش کتاب آسمانیت را در زندگی به کار بریم و ما را مشمول رحمت و الطاف بی انتهای خود گردان!

این سوره در (مدینه) نازل شده و دارای 177 آیه است.

سوره نساء

قبل از ورود در تفسیر آیات این سوره یادآوری چند نکته لازم است:

1 - محل نزول سوره نساء

تمام آیات این سوره (به استثنای آیه 58 طبق نقل بعضی از مفسران) در مدینه نازل شده است و از نظر ترتیب نزول بعد از سوره (ممتحنه) قرار دارد.

زیرا می دانیم ترتیب کنونی سوره های قرآن مطابق ترتیب نزول سوره ها نیست یعنی بسیاری از سوره هایی که در مکه نازل شده در آخر قرآن قرار دارد و بسیاری از سوره هایی که در مدینه نازل شده است در اوائل قرآن قرار گرفته. البته همانطور که در آغاز جلد اول گفتیم مدارکی در دست است که جمع آوری سوره های قرآن به شکل کنونی در زمان خود پیامبر ﷺ واقع شده بنابراین به هنگام جمع آوری قرآن شخص پیامبر ﷺ به دلائل مختلفی از جمله اهمیت مطالب، و ترتیب طبیعی آنها، دستور داده است که سوره ها را بر طبق وضعی که الان می بینیم ترتیب دهند، که نخستین آنها سوره (حمد) و آخرین آنها سوره (الناس) است بدون اینکه کلمه و یا حتی حرفی از آیات و یا سوره ها کم و یا زیاد شود.

این سوره از نظر تعداد کلمات و حروف، طولانی ترین سوره های قرآن بعد از سوره (البقره) است و دارای 177 آیه می باشد و نظر به اینکه بحثهای فراوانی در مورد احکام و حقوق زنان در آن طرح شده به سوره (نساء) نامیده شده است.

2 - محتویات این سوره

همانطور که گفتیم این سوره در مدینه نازل شده، یعنی به هنگامی که پیامبر ﷺ دست در کار تأسیس حکومت اسلامی و ایجاد یک جامعه سالم انسانی بود، به همین دلیل بسیاری از قوانینی که در سالم سازی جامعه مؤثر است در این سوره نازل شده است.

از طرفی چون افرادی که تار و پود این جامعه نو پا را تشکیل می دادند، افراد بت پرست دیروز با آن همه آلودگیهای دوران جاهلیت بوده اند، لذا باید قبل از هر چیز رسوبات گذشته را از مغز و روح آنها بیرون ساخت و به جای آن قوانین و برنامه هایی که برای نوسازی یک جامعه فرسوده لازم است قرار داد.

بطور کلی بحثهای مختلفی که در این سوره می خوانیم عبارتند از:

- 1 - دعوت به ایمان و عدالت و قطع رابطه دوستانه با دشمنان سرسخت.
- 2 - قسمتی از سرگذشت پیشینیان برای آشنایی هر چه بیشتر به سرنوشت جامعه های ناسالم.
- 3 - حمایت از کسانی که نیازمند به کمک هستند، مانند یتیمان، و دستورهای لازم برای نگاهداری و مراقبت از حقوق آنها.
- 4 - قانون ارث بر اساس یک روش طبیعی و عادلانه در برابر شکل بسیار زننده ای که در آن زمان داشت و به بهانه های مختلفی افراد ضعیف را محروم می ساختند.
- 5 - قوانین مربوط به ازدواج و برنامه هایی برای حفظ عفت عمومی.
- 6 - قوانین کلی برای حفظ اموال عمومی.
- 7 - کنترل و نگهداری و بهسازی نخستین واحد اجتماع یعنی محیط خانواده.
- 8 - حقوق و وظایف متقابل افراد جامعه در برابر یکدیگر.
- 9 - معرفی دشمنان جامعه اسلامی و بیدار باش به مسلمانان در برابر آنها.
- 10 - حکومت اسلامی و لزوم اطاعت از رهبر چنین حکومتی.
- 11 - تشویق مسلمانان به مبارزه با دشمنان شناخته شده.
- 12 - معرفی دشمنانی که احيانا فعالیتهای زیرزمینی داشتند.
- 13 - اهمیت هجرت و لزوم آن به هنگام روبرو شدن با یک جامعه فاسد و غیر قابل نفوذ.
- 14 - مجددا بحثهایی درباره ارث و لزوم تقسیم ثروتهای متراکم شده در میان وارثان.

3 - فضیلت تلاوت این سوره

پیامبر اسلام ﷺ طبق روایتی فرمود: (هر کس سوره نسا را بخواند گویا به اندازه هر مسلمانی که طبق مفاد این سوره ارث می برد، در راه خدا انفاق کرده است و همچنین پاداش کسی را که برده ای را آزاد کرده به او می دهند).

بدیهی است در این روایت و در تمام روایات مشابه آن، منظور تنها خواندن آیات نیست بلکه خواندن، مقدمه ای است برای فهم و درک، و آن نیز به نوبه خود مقدمه ای است برای پیاده ساختن آن در زندگی فردی و اجتماعی، و مسلم است که اگر مسلمانان از مفاد آیات این سوره در زندگی خود الهام بگیرند همه این پاداشها را علاوه بر نتایج دنیوی آن خواهند داشت.

آیه (1) و ترجمه

بسم الله الرحمن الرحيم

(یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة و خلق منها زوجها و بث زوجها و بث منهما رجالا و نساء و اتقوا الله الذی تسألون به و الارحام ان الله کان علیکم رقیبا) (1)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر.

1 - ای مردم! از (مخالفت) پروردگارتان پرهیزید! که همه شما را از یک انسان آفرید؛ و همسر او را (نیز) از جنس خلق کرد؛ و از آن دو، مردان و زنان فراوانی (در روی زمین) منتشر ساخت. و از خدایی پرهیزید که (همگی به عظمت او معترفید و) هنگامی که چیزی از یکدیگر می خواهید نام او را میبرید، (و نیز) از خویشاوندان خود (یعنی قطع ارتباط با آنها) پرهیز کنید، زیرا خداوند مراقب شما است.

تفسیر:

مبارزه با تبعیض ها

روی سخن در نخستین آیه این سوره به تمام افراد انسان است زیرا محتویات این سوره در حقیقت همان مسائلی است که تمام افراد بشر در زندگی خود به آن نیازمند ستند. سپس دعوت به تقوی و پرهیزکاری می کند که ریشه اصلی برنامه های سالم سازی اجتماع می باشد، ادای حقوق یکدیگر، تقسیم عادلانه ارث، حمایت از یتیمان و رعایت حقوق خانوادگی و مانند اینها همه از اموری است که بدون پشتوانه تقوی و پرهیزکاری به جایی نمی رسد، لذا این سوره را - که محتوی همه این مسایل است - با دعوت به تقوی آغاز می کند، می فرماید: (ای مردم! از پروردگارتان پرهیزید) (یا ایها الناس اتقوا ربکم).

سپس برای معرفی خدایی که نظارت بر تمام اعمال انسان دارد به یکی از صفات او اشاره می‌کند که ریشه وحدت اجتماعی بشر است (آن خدایی که همه شما را از یک انسان پدید آورد) (الذی خلقکم من نفس واحدة).

بنابراین امتیازات و افتخارات موهومی که هر دسته‌ای برای خود درست کرده اند از قبیل امتیازات نژادی، زبانی، منطقه‌ای، قبیله‌ای و مانند آن که امروز منشأ هزار گونه گرفتاری در جامعه هاست، در یک جامعه اسلامی نباید وجود داشته باشد چه اینکه همه از یک اصل سرچشمه گرفته و فرزندان یک پدر و مادرند و در آفرینش از یک گوهرند.

توجه به اینکه جامعه عصر پیامبر یک جامعه به تمام معنی قبیله‌ای بود اهمیت این مبارزه را روشنتر می‌سازد و نظیر این تعبیر در موارد دیگری از قرآن مجید نیز هست که در جای خود به آن اشاره خواهد شد.

اکنون ببینیم منظور از (نفس واحدة) کیست؟

آیا منظور از نفس واحده یک فرد شخصی است یا یک واحد نوعی (یعنی جنس مذکر) شکی نیست که ظاهر این تعبیر همان واحد شخصی را می‌رساند و اشاره به نخستین انسانی است که قرآن او را به نام پدر انسانهای امروز معرفی کرده و تعبیر (بنی آدم) که در آیات فراوانی از قرآن وارد شده نیز اشاره به همین است و احتمال اینکه منظور وحدت نوعی بوده باشد از ظاهر آیه بسیار دور است.

سپس در جمله بعد می‌گوید: (همسر آدم از او آفریده شد) (وخلق منها زوجها).

بعضی از مفسران از این تعبیر، چنین فهمیده اند که همسر آدم، (حوا) از بدن آدم آفریده شده و پاره‌ای از روایات غیر معتبر را که می‌گویند: (حوا از یکی از دنده‌های آدم آفریده شده) را شاهد بر آن گرفته اند - در فصل دوم از سفر تکوین تورات نیز به این معنی تصریح شده است.

ولی با توجه به سایر آیات قرآن هر گونه ابهامی از تفسیر این آیه برداشته می شود و معلوم می شود که منظور از آن این است که خداوند همسر او را از جنس او (جنس بشر) آفرید. در آیه 21 سوره روم می خوانیم: (و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیهما؛ از نشانه های قدرت خدا این است که همسران شما را از جنس شما قرار داد تا به وسیله آنها آرامش یابید).

و در آیه 72 سوره نحل می فرماید: (و الله جعل لکم من انفسکم ازواجاً)؛ خداوند همسران شما را از جنس شما قرار داد).

روشن است این که در این آیات می خوانیم (همسران شما را از شما قرار داد) معنی آن این است که از جنس شما قرار داد نه از اعضای بدن شما.

و طبق روایتی که از امام باقر (علیه السلام) در تفسیر عیاشی نقل شده، خلقت حوا از یکی از دنده های آدم شدیداً تکذیب شده و تصریح گردیده که حوا از باقی مانده خاک آدم آفریده شده است.

سپس در جمله بعد می فرماید: (خداوند از آدم و همسرش، مردان و زنان فراوانی به وجود آورد) (و بث منهما رجالا کثیرا و نساء).

از این تعبیر استفاده می شود که تکثیر نسل فرزندان آدم تنها از طریق آدم و همسرش صورت گرفته است و موجود ثالثی در آن دخالت نداشته است.

سپس به خاطر اهمیتی که تقوا در ساختن زیربنای یک جامعه سالم دارد مجدداً در ذیل آیه، مردم را به پرهیزکاری و تقوا دعوت می کند منتها در اینجا جمله ای به آن اضافه کرده و می فرماید: (از خدایی پرهیزید که در نظر شما عظمت دارد و به هنگامی که می خواهید چیزی از دیگری طلب کنید نام او را می برید) (و اتقوا الله الذی تسألون به).

قابل ذکر است که کلمه (و الارحام) عطف بر (الله) است، و لذا در قرائت معروف، منصوب خوانده شده است و بنابراین معنی آیه چنین می شود (واتقوا الارحام)

به هر حال ذکر این موضوع در اینجا اولاً نشانه اهمیت فوق العاده ای است که قرآن برای صله رحم قایل شده تا آنجا که نام ارحام بعد از نام خدا آمده است، و ثانیاً اشاره به مطلبی است که در آغاز آیه ذکر شده و آن اینکه شما همه از یک پدر و مادرید و در حقیقت تمام فرزندان آدم خویشاوندان یکدیگرند و این پیوند و ارتباط ایجاب می کند که شما نسبت به همه انسانها هر نژاد و هر قبیله ای همانند بستگان فامیلی خود محبت بورزید.

در پایان آیه می افزاید: (خداوند مراقب شما است) (ان الله کان علیکم رقیباً).

و تمام اعمال و نیات شما را می بینید و می داند و در ضمن، نگهبان شما در برابر حوادث است.

(رقیب) در اصل به کسی می گویند که از محل مرتفعی به اوضاع نظارت کند و سپس، به معنی حافظ و نگهبان چیزی آمده است زیرا نگهبانی از لوازم نظارت است. بلندی محل رقیب ممکن است از نظر ظاهری بوده باشد که بر مکان مرتفعی قرار گیرد و نظارت کند و ممکن است از نظر معنوی بوده باشد.

ضمناً تعبیر به فعل ماضی (کان) در جمله فوق برای تأکید است.

ازدواج فرزندان آدم چگونه بوده است؟

در آیه فوق خواندیم: (و بث منهما رجالا کثیرا و نساء؛ خداوند از آدم و همسرش مردان و زنان فراوانی به وجود آورد).

لازمه این سخن آن است که فرزندان آدم (برادر و خواهر) با هم ازدواج کرده باشند زیرا اگر آنها با نژاد دیگری ازدواج کرده باشند (منهما) (از آن دو) صادق نخواهد بود.

این موضوع در احادیث متعددی نیز وارد شده است و زیاد هم جای تعجب نیست چه اینکه طبق استدلالی که در بعضی از احادیث از ائمه اهل بیت نقل شده این ازدواجها مباح بوده زیرا هنوز حکم تحریم ازدواج خواهر و برادر نازل نشده بود، بدیهی است ممنوعیت یک

کار، بسته به این است که از طرف خداوند تحریم شده باشد چه مانعی دارد که ضرورت ها و مصالحی ایجاب کند که در پاره ای از زمانها مطلبی جائز باشد و بعدا تحریم گردد.

ولی در احادیث دیگری تصریح شده که فرزندان آدم هرگز با هم ازدواج نکرده اند و شدیداً به کسانی که معتقد به ازدواج آنها با یکدیگرند حمله شده است.

و اگر بنا باشد که در احادیث متعارض آنچه موافق ظاهر قرآن است ترجیح دهیم باید احادیث دسته اول را انتخاب نمود زیرا موافق آیه فوق است.

در اینجا احتمال دیگری نیز هست که گفته شود: فرزندان آدم با بازماندگان انسانهای پیشین ازدواج کرده اند زیرا طبق روایاتی آدم اولین انسان روی زمین نبوده، مطالعات علمی امروز نیز نشان می دهد که نوع انسان احتمالاً از چند ملیون سال قبل در کره زمین زندگی می کرده، در حالی که از تاریخ پیدایش آدم تاکنون زمان زیادی نمی گذرد، بنابراین باید قبول کنیم که قبل از آدم انسانهای دیگری در زمین می زیسته اند که به هنگام پیدایش آدم در حال انقراض بوده اند، چه مانعی دارد که فرزندان آدم با باقیمانده یکی از نسلهای پیشین ازدواج کرده باشد ولی همانطور که گفتیم این احتمال با ظاهر آیه فوق چندان سازگار نیست. - این بحث احتیاج به گفتگوی بیشتری دارد که از حوصله بحث تفسیری خارج است.

آیه (2) و ترجمه

(وَأَتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ أَنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا) (2)

ترجمه:

2 - و اموال را (هنگامی که به حد رشد رسیدند) به آنها بدهید! و اموال بد (خود) را با اموال خوب (آنها) عوض نکنید! و اموال آنها را با اموال خودتان (با مخلوط کردن یا تبدیل نمودن) نخورید، زیرا این گناه بزرگی است.

شأن نزول:

شخصی از قبیله (بنی غطفان) برادر ثروتمندی داشت که از دنیا رفت، و او به عنوان سرپرستی از یتیمان برادر اموال او را به تصرف درآورد، و هنگامی که برادرزاده به حد رشد رسید، از دادن حق او امتناع ورزید، موضوع را به خدمت پیامبر ﷺ عرض کردند، آیه نخست نازل گردید، و مرد غاصب بر اثر شنیدن آن توبه کرد و اموال را به صاحبش بازگرداند و گفت: (اعوذ بالله من الحوب الکبیر)؛ به خدا پناه می برم از اینکه آلوده به گناه بزرگی شوم.

تفسیر:

خیانت در اموال یتیمان ممنوع

در هر اجتماعی بر اثر حوادث گوناگون پدرانی از دنیا می روند و فرزندان صغیری از آنها باقی می مانند منتها در جوامع ناسالم که گرفتار جنگهای داخلی هستند، مانند جامعه عرب در زمان جاهلیت، تعداد اینگونه کودکان یتیم بسیار زیادتر است، که باید از طرف حکومت اسلامی و فرد فرد مسلمانان، تحت حمایت قرار گیرند، در آیه فوق سه دستور مهم درباره اموال یتیمان داده شده است.

1 - نخست دستور می دهد که: (اموال یتیمان را (به هنگامی که رشد پیدا کنند) به آنها بدهید) (واتوا الیتامی اموالهم).

یعنی تصرف شما در این اموال تنها به عنوان امین و ناظر و وکیل است نه به عنوان یک مالک.

2 - دستور بعد برای جلوگیری از حیف و میل‌هایی است، که گاهی سرپرست های یتیمان به بهانه اینکه تبدیل کردن مال به نفع یتیم است یا تفاوتی با هم ندارد، و یا اگر بماند ضایع می شود، اموال خوب و زبده یتیمان را برمی داشتند و اموال بد و نامرغوب خود را به جای آن می گذاشتند. قرآن می گوید: (و هیچ گاه اموال پاکیزه آنها را با اموال ناپاک و پست خود تبدیل نکنید) (ولا تبدلوا الخبیث بالطیب).

3 - (و اموال آنها را با اموال خود نخورید) (ولا تاكلوا اموالهم الى اموالکم).

یعنی اموال یتیمان را با اموال خود مخلوط نکنید بطوری که نتیجه اش تملک همه باشد، و یا اینکه اموال بد خود را با اموال خوب آنها مخلوط نسازید که نتیجه اش پایمال شدن حق یتیمان باشد.

در پایان آیه، برای تأکید و اثبات اهمیت موضوع می فرماید: (اینگونه تعدی و تجاوز به اموال یتیمان گناه بزرگی است) (انه کان حوبا کبیرا).

(الحوبة) در اصل به معنی احتیاج و نیازی است که انسان را به گناه می کشاند، و از آنجا که تجاوزهای سرپرستان به اموال یتیمان، غالبا بر اثر نیاز و یا به بهانه احتیاج صورت می گیرد در آیه فوق به جای کلمه (اثم) (گناه) کلمه (حوب) به کار رفته است، تا اشاره ای به این حقیقت بوده باشد.

بررسی آیات مختلف قرآن نشان می دهد که اسلام اهمیت فوق العاده ای برای این موضوع قائل شده و با شدت تمام خیانت کنندگان در اموال یتیمان را به مجازاتهای شدید تهدید می کند و با عباراتی محکم و قاطع سرپرستان را به مراقبت کامل از اموال یتیمان دعوت می کند،

که شرح آن در همین سوره در چند آیه بعد و در ذیل آیات 152 سوره انعام و 34 سوره اسری خواهد آمد.

لحن شدید این آیات به قدری در قلوب مسلمانان مؤثر واقع شد که حتی می ترسیدند غذای مشترکی برای خودشان و یتیمان درست کنند، به همین جهت غذای آنها را از غذای خود و فرزندان خویش جدا می ساختند، و این امر موجب ناراحتی هر دو طرف می شد لذا در آیه 220 سوره بقره به آنها دستور داده شد که اگر هدفشان از مخلوط ساختن اموال یا غذای یتیمان با اموال یا غذای خود، خیرخواهی و اصلاح بوده باشد مانعی ندارد.

آیه (3) و ترجمه

(وان خفتم الا تقسطوا فی الیتامی فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی وثلث وربع فإ ن خفتم الا تعدلوا فواحدة او ما ملکت أیمانکم ذلک ادنی الا تعولوا) (3)

ترجمه:

3 - و اگر می ترسید از اینکه (به هنگام ازدواج با دختران یتیم)، عدالت را رعایت نکنید، (از ازدواج با آنان، چشم پوشی کنید و) با زنان پاک (دیگر) ازدواج نمایید، دو یا سه یا چهار همسر، و اگر می ترسید عدالت را (درباره همسران متعدد) رعایت نکنید تنها یک همسر بگیرید، و یا از زنانی که مالک آنها هستید استفاده کنید. این کار، بهتر از ظلم و ستم جلوگیری میکند.

شأن نزول:

برای این آیه شأن نزول خاصی نقل شده و آن اینکه قبل از اسلام معمول بود که بسیاری از مردم حجاز، دختران یتیم را به عنوان تکفل و سرپرستی به خانه خود می بردند، و بعد با آنها ازدواج کرده و اموال آنها را هم تملک می کردند، و چون همه کار دست آنها بود حتی مهریه آنها را کمتر از معمول قرار می دادند، و هنگامی که کمترین ناراحتی از آنها پیدا می کردند به آسانی آنها را رها می ساختند و در حقیقت حاضر نبودند حتی به شکل یک همسر معمولی با آنها رفتار نمایند.

در این هنگام آیه فوق نازل شد و به سرپرستان ایتام دستور داد در صورتی با دختران یتیم ازدواج کنند که عدالت را بطور کامل درباره آنها رعایت نمایند و در غیر این صورت از آنها چشم پوشی کرده و همسران خود را از زنان دیگر انتخاب نمایند.

تفسیر:

به دنبال دستوری که در آیه سابق برای حفظ اموال یتیمان داده شد در این آیه اشاره به یکی دیگر از حقوق آنها می شود و آن اینکه: (اگر می ترسید به هنگام ازدواج با دختران یتیم رعایت حق و عدالت را درباره حقوق زوجیت و اموال آنان ننمایید از ازدواج با آنها چشم پوشید و به سراغ زنان دیگر بروید) (و ان خفتم الا تقسطوا فی الیتامی فانکحوا ما طاب لکم من النساء).

با توجه با آنچه گفته شد تفسیر آیه کاملاً روشن است و پاسخ این سؤال که چرا آغاز آیه درباره یتیمان و پایان آن درباره ازدواج است و این دو ظاهراً با هم سازگار نیست روشن می گردد، زیرا صدر و ذیل آیه هر دو درباره ازدواج است منتها در آغاز آیه می گوید: اگر نمی توانید ازدواج با یتیمان را با اصول عدالت بیامیزید چه بهتر که از آن صرف نظر کنید سپس به سراغ زنان غیر یتیم بروید.

گرچه مفسران در این زمینه، سخن بسیار گفته اند، ولی آنچه از خود آیه به دست می آید همان است که در بالا اشاره شد یعنی خطاب در آیه متوجه به سرپرستان ایتام است که در آیه قبل برای حفظ اموال یتیمان دستورهای مختلفی به آنها داده شده بود و در این آیه درباره ازدواج با یتیمان سخن می گوید که همانگونه که باید مراعات عدالت را درباره اموال آنها بنمایید در مورد ازدواج با دختران یتیم نیز با نهایت دقت رعایت مصلحت آنها را بکنید، در غیر این صورت از ازدواج با آنها چشم پوشید و زنان دیگری انتخاب کنید.

از جمله شواهدی که تفسیر فوق را درباره آیه روشن می سازد آیه 127 از همین سوره است که در آن صریحاً مسأله رعایت عدالت را درباره ازدواج با دختران یتیم ذکر کرده است و توضیح آن در ذیل همان آیه خواهد آمد.

روایاتی که در ذیل آیه در کتب مختلف نقل شده نیز گواه این تفسیر است.

و اما روایتی که از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده که میان اول و آخر این آیه مقدار زیادی از قرآن بوده و حذف شده است به هیچ وجه از نظر سند اعتبار ندارد و اینگونه احادیث که دلالت بر تحریف یا اسقاط قسمتهایی از قرآن می کند یا از مجعولات دشمنان اسلام و منافقان برای بی اعتبار جلوه دادن قرآن است و یا بعضی از افراد چون نتوانسته اند ارتباط آغاز و انجام آیه را درک کنند چنین پنداشته اند که در اینجا حذف یا اسقاطی در کار بوده و تدریجا آن را به شکل روایتی جلوه داده اند، در حالی که دانستیم جمله های آیه کاملا با یکدیگر ارتباط و پیوند دارد.

سپس می فرماید: (از آنها دو نفر یا سه نفر یا چهار نفر به همسری خود انتخاب کنید) (مثنی و ثلاث و رباع).

(مثنی) در لغت به معنی (دوتا دوتا) و (ثلاث) به معنی (سه تا سه تا) و (رباع) به معنی (چهارتا چهارتا) می باشد.

از آنجا که روی سخن در آیه به همه مسلمانان است معنی آیه چنین می شود که شما برای دوری از ستم کردن در حق دختران یتیم می توانید از ازدواج آنها خودداری کنید و با زنانی ازدواج نمایید که موقعیت اجتماعی و فامیلی آنها به شما اجازه ستم کردن را نمی دهد و می توانید از آنها دو نفر یا سه نفر یا چهار نفر به همسری خود انتخاب کنید. منتها چون مخاطب، همه مسلمانان بوده است تعبیر به دوتا دوتا و مانند آن شده است.

و گر نه جای تردید نیست که حداکثر تعدد زوجات (آن هم با فراهم شدن شرائط خاصش) بیش از چهار نفر نیست.

ذکر این نکته نیز لازم است که (واو) در جمله بالا به معنی (او) (یا) می باشد نه اینکه منظور این باشد که شما می توانید دو همسر به اضافه سه همسر به اضافه چهار همسر که مجموع آنها نه نفر می شود انتخاب کنید زیرا اگر منظور این بود باید صریحا عدد نه ذکر شود

نه به این صورت از هم گسسته و پیچیده بعلاوه از نظر فقه اسلام این مسأله جزو ضروریات است که زائد بر چهار همسر مطلقاً ممنوع است.

به هر حال آیه فوق دلیل صریحی است بر مسأله جواز تعدد زوجات منتها با شرایطی که به زودی به آن اشاره خواهد شد.

سپس بلافاصله می گوید: این در صورت حفظ عدالت کامل است (اما اگر نمی توانید عدالت را رعایت کنید به همان یک همسر اکتفا نمایید) تا از ظلم و ستم بر دیگران برکنار باشید. (فان خفتم الا تعدلوا فواحدة).

(و یا (به جای انتخاب همسر دوم) از کنیزی که مال شما است استفاده کنید) زیرا شرائط آنها سبکتر است (اگر چه آنها نیز باید از حقوق حقه خود برخوردار باشند) (او ما ملکتم ایمانکم).

(این کار (انتخاب یک همسر و یا انتخاب کنیز) از ظلم و ستم و انحراف از عدالت، بهتر جلوگیری می کند) (ذلك ادنی الا تعولوا).

درباره مسأله بردگی و نظر اسلام در این زمینه در آیات مناسب بحث کافی خواهیم کرد. منظور از عدالت درباره همسران چیست؟

اکنون پیش از آن که فلسفه حکم تعدد زوجات را در اسلام بدانیم لازم است این موضوع بررسی شود که منظور از عدالت که جزء شرایط تعدد همسر ذکر شده است چیست؟

آیا این عدالت مربوط به امور زندگی از قبیل هم خوابگی و وسایل زندگی و رفاه و آسایش است یا منظور عدالت در حریم قلب و عواطف انسانی نیز هست؟ شک نیست که عدالت در محبت‌های قلبی خارج از قدرت انسان است چه کسی می تواند محبت خود را که عواملش در بیرون وجود اوست از هر نظر تحت کنترل درآورد؟ به همین دلیل رعایت این نوع عدالت را خداوند واجب نشمرده و در آیه 129 همین سوره نساء می فرماید: (و لن تستطیعوا ان تعدلوا بین النساء و لو حرصتم؛ شما هر قدر کوشش کنید نمی توانید در میان همسران خود

(از نظر تمایلات قلبی) عدالت و مساوات برقرار سازید). بنابراین محبت های درونی مادامی که موجب ترجیح بعضی از همسران بر بعضی دیگر از جنبه های عملی نشود ممنوع نیست، آنچه مرد موظف به آن است رعایت عدالت در جنبه های عملی و خارجی است.

از این بیان روشن می شود: کسانی که خواسته اند از ضمیمه کردن آیه فوق (وان خفتم الا تعدلوا فواحدة) به آیه 129 (ولن تستطيعوا ان تعدلوا بين النساء ولو حرصتم) چنین نتیجه بگیرند که تعدد زوجات در اسلام مطلقاً ممنوع است، زیرا در آیه نخست آنرا مشروط به عدالت کرده، و در آیه دوم عدالت را برای مردان در این مورد امری محال دانسته است، سخت در اشتباهند. زیرا همانطور که اشاره شد عدالتی که مراعات آن از قدرت انسان بیرون است عدالت در تمایلات قلبی است، و این از شرائط تعدد زوجات نیست و آنچه از شرائط است عدالت در جنبه های عملی است.

گواه بر این موضوع ذیل آیه 129 همین سوره می باشد آنجا که می گوید: (فلا تميلوا كل الميل فتذروها كالمعلقة) یعنی: (اکنون که نمی توانید مساوات کامل در محبت میان همسران خود رعایت کنید لااقل تمام تمایل قلبی خود را متوجه یک نفر از آنان نسازید که دیگری را به صورت بلا تکلیف در آورید).

نتیجه اینکه کسانی که قسمتی از این آیه را گرفته و قسمت دیگر را فراموش کرده اند گرفتار چنان اشتباهی در مسأله تعدد زوجات شده اند که برای هر محققى جای تعجب است. از این گذشته از نظر فقه اسلامی و منابع مختلف آن در میان شیعه و اهل تسنن مسأله تعدد زوجات با شرائط آن جای گفتگو و چانه زدن نیست و از ضروریات فقه اسلام محسوب می شود.

اکنون برگردیم به فلسفه این حکم اسلامی (تعدد زوجات).

تعدد زوجات یک ضرورت اجتماعی است

آیه فوق مسأله تعدد زوجات را (با شرائط سنگینی و در حدود معینی) مجاز شمرده است و در اینجا با ایرادها و حملات مخالفان آن روبرو می شویم که با مطالعات زودگذر، و تحت احساسات حساب نشده به مخالفت با این قانون اسلامی برخاسته اند مخصوصاً غربیها در این زمینه بما بیشتر ایراد می کنند که اسلام به - مردان اجازه داده برای خود (حرمسرا) بسازند و بطور نا محدود همسر بگیرند.

در حالی که نه اسلام اجازه تشکیل حرمسرا به آن معنی که آنها می پندارند داده، و نه تعدد زوجات را بدون قید و شرط و نا محدود قرار داده است.

توضیح اینکه: با مطالعه وضع محیطهای مختلف قبل از اسلام، به این نتیجه می رسیم که تعدد زوجات بطور نامحدود امری عادی بوده و حتی بعضی از مواقع بت پرستان به هنگام مسلمان شدن، بیش از ده زن و یا کمتر داشته اند، بنابراین تعدد زوجات از پیشنهادها و ابتکارات اسلام نیست بلکه اسلام آن را در چهارچوبه ضرورتهای زندگی انسانی محدود ساخته و برای آن قیود و شرائط سنگینی قائل شده است.

قوانین اسلام بر اساس نیازهای واقعی بشر دور می زند نه تبلیغات ظاهری و احساسات رهبری نشده، مسأله تعدد زوجات نیز از همین زاویه در اسلام مورد بررسی قرار گرفته، زیرا هیچ کس نمی تواند انکار کند که مردان در حوادث گوناگون زندگی بیش از زنان در خطر نابودی قرار دارند و در جنگها و حوادث دیگر قربانیان اصلی را آنها تشکیل می دهند.

و نیز نمی توان انکار کرد که عمر زندگی جنسی مردان، از زنان طولانی تر است زیرا زنان در سنین معینی آمادگی جنسی خود را از دست می دهند در حالی که در مردان چنین نیست. و نیز زنان به هنگام عادت ماهانه و قسمتی از دوران حمل، عملاً ممنوعیت جنسی دارند در حالی که در مردان این ممنوعیتها وجود ندارد. از همه گذشته زنانی هستند که همسران خود را به علل گوناگونی از دست می دهند و معمولاً نمی توانند به عنوان همسر اول، مورد توجه مردان قرار گیرند و اگر مسأله تعدد زوجات در کار نباشد آنها باید برای همیشه بدون

همسر باقی بمانند همانطور که در مطبوعات مختلف می خوانیم که این دسته از زنان بیوه با محدود شدن مسأله تعدد زوجات از نابسامانی زندگی خود شکایت دارند و جلوگیری از تعدد را یک نوع احساسات ظالمانه درباره خود تلقی می کنند.

با در نظر گرفتن این واقعیتهای در این گونه موارد که تعادل میان مرد و زن به عللی بهم می خورد ناچاریم یکی از سه راه را انتخاب کنیم:

1 - مردان تنها به یک همسر در همه موارد قناعت کنند و زنان اضافی تا پایان عمر بدون همسر باقی بمانند و تمام نیازهای فطری و خواسته های درونی خود را سرکوب کنند.

2 - مردان فقط دارای یک همسر قانونی باشند ولی روابط آزاد و نامشروع جنسی را با زنانی که بی شوهر مانده اند به شکل معشوقه برقرار سازند.

3 - کسانی که قدرت دارند بیش از یک همسر را اداره کنند و از نظر (جسمی) و (مالی) و (اخلاقی) مشکلی برای آنها ایجاد نمی شود و قدرت بر اجرای عدالت کامل در میان همسران و فرزندان خود دارند به آنها اجازه داده شود که بیش از یک همسر برای خود انتخاب کنند. مسلماً غیر از این سه راه، راه دیگری وجود ندارد.

اگر بخواهیم راه اول را انتخاب کنیم باید با فطرت و غرائز و نیازهای روحی و جسمی بشر به مبارزه برخیزیم و عواطف و احساسات اینگونه زنان را نادیده بگیریم، این مبارزهای است که پیروزی در آن نیست و به فرض که این طرح عملی شود جنبه های غیر انسانی آن بر هیچ کس مخفی نیست.

به تعبیر دیگر مسأله تعدد همسر را در موارد ضرورت نباید تنها از دریچه چشم همسر اول، مورد بررسی قرار داد، بلکه از دریچه چشم همسر دوم نیز باید مورد مطالعه قرار گیرد، و آنها که مشکلات همسر اول را در صورت تعدد زوجات عنوان می کنند کسانی هستند که یک مسأله سه زاویه ای را تنها از یک زاویه نگاه می کنند زیرا مسأله تعدد همسر، هم از زاویه دید

مرد و هم از زاویه دید همسر اول و هم از زاویه دید همسر دوم باید مطالعه شود و با توجه به مصلحت مجموع، در این باره قضاوت کنیم.

و اگر راه دوم را انتخاب کنیم باید فحشاً را به رسمیت بشناسیم و تازه زنانی که به عنوان معشوقه مورد بهره برداری جنسی قرار می گیرند نه تأمینی دارند و نه آینده‌ای، و شخصیت آنها در حقیقت لگدمال شده است و اینها اموری نیست که هیچ انسان عاقلی آنرا تجویز کند. بنابراین تنها راه سوم باقی می ماند که هم بخواسته های فطری و نیازهای غریزی زنان پاسخ مثبت می دهد و هم از عواقب شوم فحشاً و نابسامانی زندگی این دسته از زنان بر کنار است و جامعه را از گرداب گناه بیرون می برد. البته باید توجه داشت که جواز تعدد زوجات با اینکه در بعضی از موارد یک ضرورت اجتماعی است و از احکام مسلم اسلام محسوب می شود اما تحصیل شرائط آن در امروز با گذشته تفاوت بسیار پیدا کرده است، زیرا زندگی در سابق یک شکل ساده و بسیط داشت و لذا رعایت کامل مساوات بین زنان آسان بود و از عهده غالب افراد برمی آمد ولی در عصر و زمان ما باید کسانی که می خواهند از این قانون استفاده کنند مراقب عدالت همه جانبه باشند و اگر قدرت بر این کار دارند چنین اقدامی بنمایند. اساساً اقدام به این کار نباید از روی هوی و هوس باشد.

جالب توجه اینکه همان کسانی که با تعدد همسر مخالفند (مانند غربیها) در طول تاریخ خود، به حوادثی برخورد کرده اند که نیازشان را به این مسأله کاملاً آشکار ساخته است، مثلاً بعد از جنگ جهانی دوم احتیاج و نیاز شدیدی در ممالک جنگزده، و مخصوصاً کشور آلمان، به این موضوع احساس شد و جمعی از متفکران آنها را وادار ساخت که برای چاره‌جویی و حل مشکل در مسأله ممنوعیت تعدد همسر، تجدید نظر کنند، و حتی برنامه تعدد زوجات اسلام را از دانشگاه (الازهر) خواستند و تحت مطالعه قرار دادند، ولی در برابر حملات سخت کلیسا مجبور به متوقف ساختن این برنامه شدند، و نتیجه آن همان فحشاً وحشتناک و بیبند و باری جنسی وسیعی بود که سراسر کشورهای جنگ زده را فرا گرفت.

از همه اینها گذشته تمایل پاره‌ای از مردان را به تعدد همسر نمی‌توان انکار کرد، این تمایل اگر جنبه هوس داشته باشد قابل ملاحظه نیست اما گاه می‌شود که بر اثر عقیم بودن زن، و علاقه شدید مرد به داشتن فرزند، این تمایل را منطقی می‌کند، و یا گاهی بر اثر تمایلات شدید جنسی و عدم توانائی همسر اول برای انجام این خواسته غریزی، مرد، خود را ناچار به ازدواج دوم می‌بیند، حتی اگر از طریق مشروع انجام نشود از طرق نامشروع، اقدام می‌کند در اینگونه موارد نیز نمی‌توان منطقی بودن خواسته مرد را انکار کرد، و لذا حتی در کشورهایی که تعدد همسر قانوناً ممنوع است، عملاً در بسیاری از موارد ارتباط با زنان متعدد رواج کامل دارد، و یک مرد در آن واحد با زنان متعددی ارتباط نامشروع دارد.

مورخ مشهور فرانسوی گوستا ولوبون قانون تعدد زوجات اسلام را که به صورت محدود و مشروط است یکی از مزایای این آئین می‌شمارد و بهنگام مقایسه آن را روابط آزاد و نامشروع مردان، با چند زن، در اروپا چنین می‌نویسد:

(در غرب هم با وجود اینکه آب و هوا و وضع طبیعت هیچکدام ایجاب چنین رسمی (تعدد زوجات) نمی‌کند با این حال وحدت همسر چیزی است که ما آن را فقط در کتابهای قانون می‌بینیم! و الا گمان نمی‌کنم که بشود انکار کرد که در معاشرت واقعی ما اثری از این رسم نیست! راستی من متحیرم و نمی‌دانم که تعدد زوجات مشروع و محدود شرق، از تعدد زوجات سالوسانه غرب چه چیز کم دارد؟ بلکه من می‌گویم که اولی از هر حیث از دومی بهتر و شایسته‌تر است. البته نمی‌توان انکار کرد که بعضی از مسلمان‌ها بدون رعایت روح اسلامی این قانون، از آن سوء استفاده کرده و برای خود حرم‌های ننگینی بر پا نموده و به حقوق زنان و همسران خود تجاوز کرده‌اند، ولی این عیب از قانون نیست و اعمال آنها را نباید به حساب دستورهای اسلام گذاشت، کدام قانون خوبی است که افراد سودجو از آن، بهره‌برداری نامشروع نکرده‌اند؟

سؤال:

در اینجا بعضی سوآل می کنند که ممکن است شرائط و کیفیاتی که در بالا گفته شد برای زن یا زنانی پیدا شود آیا در این صورت می توان به او اجازه داد که دو شوهر برای خود انتخاب کنند؟

پاسخ:

جواب این سوآل چندان مشکل نیست.

اولا (بر خلاف آنچه در میان عوام معروف است) میل جنسی در مردان به مراتب بیش از زنان است و از جمله ناراحتیهائی که در کتب علمی مربوط به مسائل جنسی درباره غالب زنان ذکر می کنند مسأله (سرد مزاجی) است در حالی که در مردان، موضوع بر عکس است، و حتی در میان جانداران دیگر نیز همواره دیده می شود که تظاهرات جنسی، معمولا از جنس نر شروع می شود. ثانيا تعدد همسر در مورد مردان هیچ گونه مشکل اجتماعی و حقوقی ایجاد نمی کند در حالی که درباره زنان اگر فرضا دو همسر انتخاب کنند، مشکلات فراوانی به وجود خواهد آمد که ساده ترین آنها مسأله مجهول بودن نسب فرزند است که معلوم نیست مربوط به کدام یک از دو همسر می باشد و مسلما چنین فرزندی مورد حمایت هیچ یک از مردان قرار نخواهد گرفت و حتی بعضی از دانشمندان معتقدند: فرزندی که پدر او مجهول باشد کمتر مورد علاقه مادر قرار خواهد گرفت، و با این ترتیب چنین فرزندی از نظر عاطفی در محرومیت مطلق قرار می گیرند، و از نظر حقوقی نیز وضعشان کاملا مبهم است.

و شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که توسل به وسائل پیشگیری از انعقاد نطفه بوسیله قرص یا مانند آن، هیچگاه اطمینان بخش نیست و نمی تواند، دلیل قاطعی بر نیاوردن فرزند بوده باشد زیرا بسیاری از این وسائل استفاده کرده و یا در طرز استفاده، گرفتار اشتباه شده و فرزند پیدا کرده اند، بنابراین هیچ زنی نمی تواند به اعتماد آن، تن به تعدد همسر بدهد. روی این جهات، تعدد همسر برای زنان نمی تواند منطقی بوده باشد، در حالی که در مورد مردان، با توجه به شرائط آن، هم منطقی است و هم عملی است.

آیه (4) و ترجمه

(وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدَقَتَهُنَّ نَحْلَةً فَإِنْ طَبَنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا) (4)

ترجمه:

4 - و مهر زنان را (به طور کامل) به عنوان یک بدهی (یا یک عطیه) به آنها بپردازید، و اگر آنها با رضایت خاطر چیزی از آنها به شما ببخشند آنها حلال و گوارا مصرف کنید.

تفسیر:

مهر زنان

به دنبال بحثی که در آیه گذشته درباره انتخاب همسر بود، اشاره به یکی از حقوق مسلم زنان می کند و تاکید می نماید که: (مهر زنان را بطور کامل همانند یک بدهی بپردازید) (وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتَهُنَّ نَحْلَةً).

(صدقاتهن) جمع (صداق) به معنی مهر است.

(نحلة) در لغت به معنی بخشش و عطیه عطیه آمده است، (راغب) در کتاب مفردات می گوید: به عقیده من این کلمه از ریشه (نحل) (به معنی زنبور عسل) آمده است زیرا بخشش و عطیه شباهتی بکار زنبوران عسل در دادن عسل دارد. (مهر را که یک عطیه الهی است و خدا بخاطر اینکه زن حقوق بیشتری در اجتماع داشته باشد و ضعف نسبی جسمی او از این راه جبران گردد بطور کامل ادا کنید).

سپس در ذیل آیه برای احترام گذاردن به احساسات طرفین و محکم شدن پیوندهای قلبی و جلب عواطف می گوید (اگر زنان با رضایت کامل خواستند مقداری از مهر خود را ببخشند برای شما حلال و گوارا است) (فَإِنْ طَبَنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا).

سپس در ذیل آیه برای احترام گذاردن به احساسات طرفین و محکم شدن پیوندهای قلبی و جلب عواطف می گوید: (اگر زنان با رضایت کامل خواستند مقداری از مهر خود را ببخشند برای شما حلال و گوارا است) (فان طبن لکم عن شیء منه نفسا فکلوه هنیئا مریئا). تا در محیط زندگی زناشویی تنها قانون و مقررات خشک حکومت نکند بلکه بموازات آن عاطفه و محبت نیز حکمفرما باشد.

مهر یک پشتوانه اجتماعی برای زن

در عصر جاهلیت نظر به اینکه برای زنان ارزشی قائل نبودند، غالبا مهر را که حق مسلم زن بود در اختیار اولیای آنها قرار می دادند، و آن را ملک مسلم آنها می دانستند گاهی نیز مهر یک زن را ازدواج زن دیگری قرار می دادند به این گونه که مثلا برادری، خواهر خود را به ازدواج دیگری در می آورد که او هم در مقابل، خواهر خود را به ازدواج وی درآورد، و مهر این دو زن همین بود.

اسلام بر تمام این رسوم ظالمانه خط بطلان کشید، و مهر را به عنوان یک حق مسلم به زن اختصاص داد، و در آیات قرآن کراراً مردان را به رعایت کامل این حق توصیه کرده است. در اسلام برای مهر مقدار معینی تعیین نشده است و بسته به توافق دو همسر است اگر چه در روایات فراوانی تأکید شده که مهر را سنگین قرار ندهند ولی این یک حکم الزامی نیست بلکه مستحب است.

اکنون این سؤال پیش می آید که مرد و زن هر دو از ازدواج و زناشویی بطور یکسان بهره می گیرند، و پیوند زناشویی پیوندی است بر اساس منافع متقابل طرفین، با این حال چه دلیلی دارد که مرد مبلغ کم یا زیادی به عنوان مهر به زن بپردازد؟ وانگهی آیا این موضوع به شخصیت زن لطمه نمی زند، و شکل خرید و فروش به ازدواج نمی دهد؟

روی همین جهات است که بعضی بشدت با مسأله مهر مخالفت می کنند، مخصوصا معمول نبودن مهر در میان غریبها برای غریزده ها به این فکر دامن می زند، در حالی که نه تنها حذف مهر، به شخصیت زن نمی افزاید بلکه وضع او را به مخاطره می افکند.

توضیح اینکه درست است که مرد و زن هر دو از زندگی زناشویی بطور یکسان سود می برند، ولی نمی توان انکار کرد که در صورت جدائی زن و مرد زن متحمل خسارت بیشتری خواهد شد زیرا:

اولا مرد طبق استعداد خاص بدنی معمولا در اجتماع نفوذ و تسلط بیشتری دارد، و هر چند بعضی می خواهند به هنگام سخن گفتن این حقیقت روشن را انکار کنند اما وضع زندگی اجتماعی بشر که با چشم می بینیم حتی در جوامع اروپائی که زنان به اصطلاح از آزادی کامل برخوردارند نشان می دهد که ابتکار اعمال پر درآمد بیشتر در دست مردان است.

به علاوه مردان برای انتخاب همسر مجدد امکانات بیشتری دارند ولی زنان بیوه مخصوصا با گذشت قسمتی از عمر آنها، و از دست رفتن سرمایه جوانی و زیبایی، امکاناتشان برای انتخاب همسر جدید کمتر است.

با توجه به این جهات روشن می شود که امکانات و سرمایه ای را که زن با ازدواج از دست می دهد بیش از امکاناتی است که مرد از دست می دهد، و در حقیقت مهر چیزی است به عنوان جبران خسارت برای زن و وسیله ای برای تأمین زندگی آینده او، و علاوه مسأله مهر معمولا به شکل ترمزی در برابر تمایلات مرد نسبت به جدائی و طلاق محسوب می شود. درست است که مهر از نظر قوانین اسلام با برقرار شدن پیمان ازدواج به ذمه مرد تعلق می گیرد و زن فوراً حق مطالبه آن را دارد، ولی چون معمولا به صورت بدهی بر ذمه مرد می ماند، هم اندوخته ای برای آینده زن محسوب می شود، و هم پشتوانه ای برای حفظ حقوق او و از هم نپاشیدن پیمان زناشویی (البته این موضوع استثنائاتی دارد ولی آنچه گفتیم در غالب موارد صادق است).

و اگر بعضی برای مهر تفسیر غلطی کرده اند و آن را یک نوع (بهای زن) پنداشته اند ارتباط به قوانین اسلام ندارد، زیرا در اسلام مهر به هیچ وجه جنبه بها و قیمت کالا ندارد، و بهترین دلیل آن همان صیغه عقد ازدواج است که در آن رسماً مرد و زن به عنوان دو رکن اساسی پیمان ازدواج به حساب آمده اند، و مهر یک چیز اضافی و در حاشیه قرار گرفته است، بهمین دلیل اگر در صیغه عقد، اسمی از مهر نبرند عقد باطل نیست، در حالی که اگر در خرید و فروش و معاملات اسمی از قیمت برده نشود مسلماً باطل خواهد بود، (البته باید توجه داشت اگر در عقد ازدواج نامی از مهر برده نشود شوهر موظف است که در صورت آمیزش جنسی، مهر المثل یعنی مهری همانند زنانی که هم طراز او هستند بپردازد).

از آنچه گفته شد نتیجه می گیریم که مهر جنبه (جبران خسارت) و (پشتوانه برای احترام به حقوق زن) دارد، نه قیمت و بها و شاید تعبیر به (نحله) به معنی (عطیه) در آیه اشاره به این قسمت باشد.

آیه (5) و (6) و ترجمه

(ولا تؤتوا السفهأ أموالكم التي جعل الله لكم قیما و ارزقوهم فیها و اکسوهم و قولوا لهم قولا معروفا) (5) (و ابتلوا الیتمی حتی اذا بلغوا النکاح فإن أنستم منهم رشدا فادفعوا الیهم أموالهم و لا تأ کلوها أسرافا و بدارا أن یکبروا و من کان غنیا فلیستعفف و من کان فقیرا فلیأ کل بالمعروف فإذا دفعتم الیهم أموالهم فأشهدوا علیهم و کفی بالله حسیبا) (6)
ترجمه:

5 - و اموال خود را که خداوند وسیله قوام زندگی شما قرار داده به دست سفیهان ندهید و از آن، به آنها روزی دهید، و لباس بر آنها بپوشانید و سخن شایسته به آنها بگوئید.
6 - و یتیمان را چون به حد بلوغ برسند، بیازمائید! اگر در آنها رشد (کافی) یافتید اموالشان را به آنها بدهید، و پیش از آنکه بزرگ شوند اموال آنها را از روی اسراف نخورید، و هر کس (از سرپرستان) بی نیاز است (از برداشت حق الزحمه) خودداری کند و آن کس که نیازمند است به طرز شایسته (و مطابق زحمتی که می کشد) از آن بخورد، و هنگامی که اموال آنها را به آنها می دهید شاهد بر آنها بگیرید (اگر چه) خداوند برای محاسبه کافی است.

تفسیر:

سفیه کیست؟

به دنبال بحثی که در آیات پیش درباره یتیمان گذشت، آیات فوق آن را تکمیل می کند. نخست می فرماید: (اموال و ثروتهای خود را به دست افراد سفیه نسپارید و بگذارید در مسائل اقتصادی رشد پیدا کنند تا اموال شما در معرض مخاطره و تلف قرار نگیرد) (ولا تؤتوا السفهأ أموالکم).

(راغب) در کتاب مفردات می گوید: سفه (بر وزن تبه) در اصل یک نوع کم وزنی و سبکی بدن است بطوری که به هنگام راه رفتن تعادل حفظ نشود، و به - همین جهت به افسار

که ناموزون است و دائماً در حال حرکت است (سفیه) گفته می شود، و سپس به همین تناسب در افرادی که رشد فکری ندارند بکار رفته است خواه سبکی عقل آنها در امور مادی باشد یا در امور معنوی.

ولی روشن است که منظور از سفاهت در آیه فوق عدم رشد کافی در خصوص امور مالی است به طوری که شخص نتواند سرپرستی اموال خود را به عهده گیرد، و در مبادلات مالی منافع خود را تأمین نماید، و به اصطلاح کلاه سرش برود، شاهد بر این سخن آیه دوم است که می گوید: **(فان آنستم منهم رشدا فادفعوا اليهم اموالهم)**؛ اگر آنها را رشید یافتید اموالشان را به دست آنها بسپارید.

بنابراین آیه فوق با اینکه درباره یتیمان بحث می کند، یک حکم کلی و عمومی برای همه موارد در بر دارد، که انسان نباید در هیچ حال و در هیچ اموالی که تحت سرپرستی او است و یا زندگی او به نوعی به آن بستگی دارد به دست افراد کم عقل و غیر رشید بسپارد، و در این موضوع فرقی در میان اموال عمومی (اموال حکومت اسلامی) نیست، گواه بر این موضوع علاوه بر وسعت مفهوم آیه، و مخصوصاً کلمه (سفیه) روایاتی است که از پیشوایان اسلام در این زمینه نقل شده است.

مثلاً: در روایتی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که: (شخصی بنام ابراهیم بن عبد الحمید می گوید: از امام تفسیر آیه **(ولا تؤتوا السفهأ اموالکم)** را پرسیدم فرمود: شرابخواران سفیهند و نباید اموالتان را به آنها بسپارید)!

در روایت دیگری نیز از انتخاب (شارب الخمر) به عنوان امین امور مالی نهی شده است، خلاصه توصیف شرابخوار به سفاهت کرارا در روایات دیده می شود، و این تعبیر شاید به خاطر آن باشد که شخص شرابخوار هم سرمایه مادی خود را از دست می دهد، و هم سرمایه معنوی را، چه سفاهتی از این بالاتر که انسان پول بدهد و عقل و هوش خود را نیز بدهد و

دیوانگی خریداری کند، قوای مختلف بدنی را نیز بر سر این کار بگذارد و زیانهای اجتماعی فراوانی ببار آورد؟!

در روایت دیگری تمام افرادی که به جهتی از جهات قابل اعتماد نیستند (سفیه) نامیده شده اند، و از سپردن اموال (شخصی و عمومی) به آنها نهی شده است: (یونس بن یعقوب) می گوید: از امام جعفر صادق (علیه السلام) تفسیر آیه (وَلَا تَوْتُوا السُّفَهَا اَمْوَالَكُم) را پرسیدم فرمود: (من لا تثق به) سفیه کسی است که مورد اعتماد نباشد).

از این روایات بر می آید که (سفیه) معنی وسیعی دارد و از سپردن اموال عمومی و خصوصی به آنها نهی شده است، منتها این نهی در بعضی از موارد به عنوان تحریم است و در پاره ای از موارد که درجه سفاهت شدید نیست به معنی کراهت است.

در اینجا یک سؤال پیش می آید و آن اینکه اگر آیه در مورد اموال یتیمان است چرا (اموالکم) (ثروتهای شما) می گوید: نه، (اموالهم) (ثروتهای آنها)؟

ولی ممکن است نکته این تعبیر بیان این مسأله مهم اجتماعی و اقتصادی باشد که اسلام همه افراد جامعه را یکی می داند، بطوریکه مصلحت و منفعت یک فرد نمی تواند از منافع جدا باشد، همچنین زیان یک فرد عین زیان یک جامعه است. بنابراین به خاطر همین موضوع به جای ضمیر غائب ضمیر مخاطب قرار داده شده، یعنی این اموال در حقیقت فقط متعلق به ایتام نیست، بلکه به شما هم مربوط است، و اگر زیانی به آن متوجه شود بطور غیر مستقیم متوجه شما شده است، لذا در نگهداری آن باید مراقبت کامل داشته باشید.

درباره این تعبیر تفسیر دیگری هم هست و آن اینکه مقصود از (اموالکم) اموال خود سرپرستان است نه اموال یتیمان، یعنی اگر شما می خواهید به افراد یتیم که هنوز رشد کافی نیافته اند کمک کنید شاید تحت تأثیر عواطف حساب نشده اموالی بدست آنها بسپارید و آنها را به کارهایی بگمارید که از آنها ساخته نیست، بلکه به جای این کار غیر عاقلانه بهتر این است که غذا و لباس و مسکن آنها را تأمین کنید تا بالغ و رشید شوند.

و در واقع این یک درس بزرگ اجتماعی است که قرآن به ما می دهد که افراد (قاصر و ناتوان) را به خاطر کمک به شخص آنها به کارهایی که قدرت انجام آن را ندارند نگمارید زیرا اگر این کار منفعت جزئی برای آنها داشته باشد ممکن است زیانهای کلی برای اجتماع به بار آورد. بلکه باید از طریق کمکهای بلاعوض و کارهای سبک و کوچک آنها را اداره کرد. از اینجا روشن می شود اینکه بعضی از کوتاه فکran افراد ضعیف و ناتوان را به پستهای تبلیغی و مذهبی برای کمک و ارفاق به آنها انتخاب می کنند یکی از زیان بارترین و نابخردانه ترین کارها است.

در جمله قرآن تعبیر جالبی درباره اموال و ثروتها کرده و می گوید: (این سرمایه های شما که قوام زندگانی و اجتماع شما به آن است و بدون آن نمی توانید کمر راست کنید) به دست سفیهان و اسراف کاران نسپارید (التي جعل الله لكم قیاما).

از این تعبیر به خوبی اهمیتی را که اسلام برای مسائل مالی و اقتصادی قائل است روشن می شود، و به عکس آنچه در انجیل کنونی می خوانیم که (شخص پولدار هرگز وارد ملکوت آسمانها نمی شود) اسلام می گوید ملتی که فقیر باشد هرگز نمی تواند کمر راست کند و عجب این است که آنها با آن تعلیمات غلط به کجا رسیده اند، و ما با این تعلیمات عالی در چه مرحله ای سیر می کنیم، در حقیقت آنها از آن خرافات فاصله گرفته اند و به جایی رسیده اند و ما هم از این تعلیمات عالی دور ماندیم و چنین سرگردان شدیم.

در پایان آیه دو دستور مهم درباره یتیمان می دهد:

نخست اینکه (خوراک و پوشاک آنها را از طریق اموالشان تأمین کنید) (وارزقوهم فیها و اکسوهم).

تا با آبرومندی بزرگ شوند و به حد بلوغ برسند

جالب اینکه در این آیه تعبیر به (فیها) (در اموالشان) شده است نه (منها) (از اموالشان) و مفهوم این تعبیر این است که زندگی یتیمان را از درآمد اموال و سرمایه های آنها تأمین نمائید،

زیرا اگر گفته بود زندگی آنها را از سرمایه هایشان تأمین کنید مفهومی این بود که از اصل سرمایه تدریجاً برداشته شود، و طبعاً هنگامی که به بلوغ می رسیدند شاید قسمت مهم سرمایه خود را از دست داده بودند ولی قرآن با همین عوض کردن تعبیر، به سرپرستان توصیه کرده که کوشش کنند برای اموال یتیمان، منافع و درآمدی حد اقل به اندازه نیازمندیهای آنها درست کنند تا سرمایه اصلی آنها حفظ گردد.

دیگر اینکه آیه می گوید: (با یتیمان بطور شایسته سخن گوید (و قولوا لهم قولاً معروفاً). یعنی با عبارات و سخنان دلنشین و شایسته هم کمبود روانی آنها را برطرف سازید و هم به (رشد عقلی) آنها کمک کنید تا به موقع بلوغ از رشد عقلی کافی برخوردار باشند، و به این ترتیب برنامه سازندگی شخصیت آنها نیز جزء وظائف سرپرستان خواهد بود. سپس در آیه بعد دستور دیگری درباره یتیمان و سرنوشت اموال آنها داده و می فرماید: (یتیمان را بیازمایید تا هنگامی که به حد بلوغ برسند)

(و ابتلوا الیتامی حتی اذا بلغوا النکاح).

(و اگر در این موقع در آنها رشد کافی برای اداره اموال خود یافتید، ثروت آنها را به آنها بازگردانید) (فان آنستم منهم رشداً فادفعوا اليهم اموالهم). در این آیه چند نکته است که باید به آن توجه داشت:

1 - از تعبیر به (حتی) استفاده می شود که باید آزمایش یتیمان، پیش از رسیدن به حد بلوغ و به صورت مکرر و مستمر انجام شود، تا هنگامی که در آستانه بلوغ قرار گرفتند وضع آنها کاملاً از نظر رشد عقلی برای اداره امور مالی خود روشن گردد.

ضمناً چنین استفاده می شود که منظور از آزمایش، پرورش تدریجی یتیمان است، یعنی نگذارید آنها به حد بلوغ برسند و سپس اقدام به سپردن اموالشان به آنها بکنید بلکه آنها را قبل از بلوغ با برنامه های عملی، برای زندگی مستقل آماده کنید.

و اما اینکه چگونه باید یتیمان آزمایش شوند راه آن این است که مقداری مال در اختیار آنها گذارده شود، و به خرید و فروش و تجارت پردازند، اما اعمال آنها با نظارت ولی بطوری که استقلال عمل را از آنها سلب نکند انجام شود هنگامی که معلوم شد از عهده این کار بر می آیند و در معامله گول نمی خورند، باید اموالشان را بدستشان سپرد و گرنه با تربیت و پرورشهای مستمر باید آنها را چنان آماده کرد که بتوانند در آینده زمام زندگی خود را بدست گیرند.

2 - تعبیر به (اذا بلغوا النکاح) اشاره به این است که آنها به سر حدی که قدرت بر ازدواج داشته باشند و روشن است کسی که قدرت بر ازدواج دارد قدرت بر تشکیل خانواده خواهد داشت، و چنان کسی بدون سرمایه نمی تواند به اهداف خود برسد، بنابراین آغاز زندگی زناشویی با آغاز زندگی اقتصادی مستقل همراه است، و به عبارت دیگر ثروت آنها موقعی بدستشان داده می شود که هم به بلوغ جسمی برسند و نیاز آنها به مال شدید شود، و هم بلوغ فکری پیدا کنند و توانائی برای حفظ مال داشته باشند.

3 - تعبیر به (آنستم منهم رشد) اشاره به این است که رشد آنها کاملاً مسلم شود زیرا (آنستم) از ماده (ایناس) به معنی مشاهده و رؤیت می باشد، و این ماده از ماده انسان که یکی از معانی آن مردمک چشم است گرفته شده (در حقیقت هنگام رؤیت و مشاهده از انسان یعنی مردمک چشم مدد گرفته می شود و به همین جهت از مشاهده کردن تعبیر به ایناس شده است).

سپس بار دیگر به سرپرستان تاکید می کند که به هیچ عنوانی اموال یتیمان را حیف و میل نکنند، و پیش از آنکه بزرگ شوند سرمایه آنها را از بین نبرند. (ولا تاكلوها اسرافاً و بداران یکبروا).

و دیگر اینکه: (سرپرستان ایتام اگر متمکن و ثروتمندند نباید به هیچ عنوانی از اموال ایتام استفاده کنند و اگر فقیر و نادار باشند تنها می توانند در برابر زحماتی که بخاطر حفظ اموال

یتیم متحمل می شوند با رعایت عدالت و انصاف، حق الزحمة خود را از اموال آنها بردارند).
(و من کان غنيا فليستعفف و من کان فقيرا فلياكل بالمعروف).

در این زمینه روایاتی نیز وارد شده و مضمون آیه را چنان که گفته شد توضیح داده است، از جمله در روایتی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: (فذلك رجل يحبس نفسه عن المعيشة فلا باس ان ياكل بالمعروف اذا كان يصلح لهم فان كان المال قليلا فلا ياكل منه شيئا)؛ منظور کسی است که سرپرستی مال یتیم، او را از رسیدگی به زندگی خویش باز داشته، در این صورت می تواند به اندازه مناسب و شایسته از مال یتیم استفاده کند، و این در صورتی است که به صلاح یتیم باشد، اما اگر ثروت یتیم کم باشد (و طبعاً سرپرستی آن، نیز وقت زیادی را اشغال نمی کند) در این صورت چیزی از مال یتیم بر ندارد).

سپس به آخرین حکم در باره اولیاً ایتام اشاره کرده و می فرماید: (هنگامی که می خواهید اموال آنها را به دست آنها بسپارید گواه بگیرید) تا جای اتهام و نزاع و گفتگو باقی نماند (فاذا دفعتم اليهم اموالهم فاشهدوا عليهم).

در پایان آیه می فرماید: اما بدانید که حساب کننده واقعی خدا است و مهمتر از هر چیز این است که حساب شما نزد او روشن باشد، او است که اگر خیانتی از شما سرزند و بر گواهان مخفی ماند به حساب آن رسیدگی خواهد کرد. (و كفى بالله حسيبا).

آیه (7) و ترجمه

(للرجال نصيب مما ترك الوالدان والا قربون وللنساء نصيب مما ترك الوالدان والا قربون مما قل منه أو كثر نصيبا مفروضا) (7)

ترجمه:

7 - برای مردان از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان از خود می گذارند سهمی است و برای زنان نیز از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان می گذارند سهمی، خواه آن مال کم باشد یا زیاد، این سهمی است تعیین شده و پرداختنی.

شان نزول:

در عصر جاهلیت عرب، رسم چنین بود که تنها مردان را وارث می شناختند و معتقد بودند آن کس که قدرت حمل سلاح و جنگ و دفاع از حریم زندگی احیانا غارتگری ندارد ارث به او نمی رسد، به همین دلیل زنان و کودکان را از ارث محروم می ساختند و ثروت میت را در میان مردان دورتر قسمت می کردند.

تا اینکه یکی از انصار بنام (اوس بن ثابت) از دنیا رفت در حالی که دختران و پسران خردسالی به جای گذارد، عموزاده های او بنام (خالد) و (ارفطه) آمدند و اموال او را میان خود تقسیم کردند، و به همسر و فرزندان خردسال او چیزی ندادند، همسر او شکایت به پیامبر ﷺ کرد، و تا آن زمان حکمی در این زمینه در اسلام نازل نشده بود، در این موقع آیه فوق نازل شد و پیامبر ﷺ آن دو نفر را خواست و به آنها دستور داد که در اموال مزبور، هیچ گونه دخالت نکنند و آن را برای بازماندگان درجه اول یعنی فرزندان و همچنین همسر او بگذارند تا طرز تقسیم آن در میان آنها در پرتو آیات بعد روشن گردد.

تفسیر:

گام دیگری برای حفظ حقوق زن

این آیه در حقیقت گام دیگری برای مبارزه با عادات و رسوم غلطی است که زنان و کودکان را از حق مسلم خود محروم می ساخت، و بنابراین مکمل بحثهایی است که در آیات سابق گذشت، زیرا اعراب با رسم غلط و ظالمانه ای که داشتند زنان و فرزندان خردسال را از حق ارث محروم می ساختند، آیه روی این قانون غلط خط بطلان کشیده و گفت: (مردان سهمی از اموالی که پدر و مادر و نزدیکان بجای می گذارند دارند و زنان هم سهمی خواه کم باشد یا زیاد) **(للرجال نصيب مما ترك الوالدان والاقریبون وللنساء نصيب مما ترك الوالدان والاقریبون مما قل منه او كثر).**

بنابراین هیچ یک حق ندارد که سهم دیگری را غصب کند.
سپس در پایان آیه برای تاکید مطلب می فرماید: **(این سهمی است تعیین شده و لازم الاداء)** تا هیچ گونه تردید در این بحث باقی نماند (نصیبت مفروضت).

ضمناً همانطور که می بینیم آیه فوق یک حکم عمومی برای همه موارد ذکر می کند، بنابراین آنهایی که فکر می کنند پیامبران اگر ثروتی داشته باشند به - عنوان ارث به بستگان آنها نمی رسد بر خلاف آیه فوق است (البته منظور اموال شخصی پیغمبر است و گر نه اموال بیت المال که متعلق به مسلمین است طبق قانون بیت المال در موارد خود مصرف خواهد شد). همچنین از عموم آیه فوق و آیات دیگری که بعداً درباره ارث می خوانیم روشن می شود که قائل شدن به تعصیب یعنی (اختصاص دادن قسمتی از مال به مردانی که از طرف پدر به میت ارتباط دارند در پاره ای از موارد - همانطور که دانشمندان اهل تسنن قائل هستند نیز بر خلاف تعلیمات قرآن است زیرا لازمه آن محروم ساختن زنان از ارث در بعضی از موارد می شود و این یک نوع تبعیض جاهلی است که اسلام با آیه فوق و مانند آن، آن را نفی کرده است (دقت کنید!).

آیه (8) و ترجمه

(وَأَذا حَضَرَ الْقِسْمَةُ أُولُوا الْقَرْبَى وَالْيَتَمَى وَالْمَسْكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا)
(8)

ترجمه:

8 - و اگر به هنگام تقسیم (ارث) خویشاوندان (و طبقه ای که ارث نمی برند) و یتیمان و مستمندان حضور داشته باشند، چیزی از آن اموال را به آنها بدهید و با آنها به طرز شایسته سخن بگویید!

تفسیر:

یک حکم اخلاقی

این آیه مسلماً بعد از قانون تقسیم ارث نازل شده زیرا می گوید: (هر گاه در مجلس تقسیم ارث، خویشاوندان و یتیمان و مستمندان حاضر شدند چیزی از آن به آنها بدهید) (وَأَذا حَضَرَ الْقِسْمَةُ أُولُوا الْقَرْبَى وَالْيَتَمَى وَالْمَسْكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ).

بنابراین محتوای آیه یک حکم اخلاقی و استحبایی درباره طبقاتی است که با وجود طبقات نزدیکتر، از ارث بردن محرومند، آیه می گوید: اگر در مجلس تقسیم ارث، جمعی از خویشاوندان درجه 2 یا 3 و همچنین بعضی از یتیمان و مستمندان حضور داشته باشند چیزی از مال به آنها بدهید، و به این ترتیب جلو تحریک حس حسادت و کینه توزی آنها را که ممکن است بر اثر محروم بودن از ارث شعله ور گردد بگیرید و پیوند خویشاوندی انسانی خود را به این وسیله محکم کنید.

گرچه کلمه (یتامی) و (مساکین) بطور مطلق ذکر شده ولی ظاهراً منظور از آن ایتام و نیازمندان فامیل است زیرا طبق قانون ارث، با بودن طبقات نزدیکتر طبقات دورتر، از ارث بردن محرومند، بنابراین اگر آنها در چنان جلسه ای حاضر باشند سزاوار است هدیه مناسبی

(که تعیین مقدار آن فقط بستگی به اراده وارثان دارد و از مال وارثان کبیر خواهد بود) به آنها داده شود.

جمعی از مفسران احتمال داده اند که منظور از ایتم و مساکین در آیه هر گونه یتیم و نیازمندی است خواه از خویشاوندان میت باشد یا غیر آنها ولی این احتمال بعید به نظر می رسد زیرا افراد بیگانه معمولاً راهی در این جلسات فامیلی ندارند. بعضی از مفسران نیز معتقدند که آیه، یک حکم وجوبی را بیان می کند نه استحبابی ولی آنها نیز بعید است زیرا اگر آنها حق واجبى داشتند لازم بود مقدار و حدود آن تعیین گردد در حالی که به اختیار وارثان حقیقی واگذار شده است.

در پایان آیه دستور می دهد که (با این دسته از محرومان، با زبان خوب و طرز شایسته صحبت کنید) **(و قولوا لهم قولاً معروفاً)**.

یعنی علاوه بر جنبه کمک مادی از سرمایه های اخلاقی خود نیز برای جلب محبت آنها استفاده کنید تا هیچگونه ناراحتی در دل آنها باقی نماند، و این دستور نشانه دیگری بر استحبابی بودن حکم فوق است.

از آنچه گفتیم این مطلب نیز روشن شد که هیچ دلیلی ندارد که بگوئیم حکم آیه فوق بوسیله آیاتی که سهام ارث را تعیین می کند نسخ شده است زیرا هیچ گونه تضادی میان آن آیات و این آیه نیست.

آیه (9) و ترجمه

(ولیکش الذین لو ترکوا من خلفهم ذریة ضعفا خافوا علیهم فلیتقوا الله ولیقولوا قولا
سدیدا) (9)

ترجمه:

9 - آنها که اگر فرزندان ناتوانی از خود به یادگار بگذارند از آینده آنان می ترسند باید (از
ستم درباره یتیمان مردم) بترسند، پس از (مخالفت) خدا بپرهیزند و (با یتیمان مردم) با نرمی
و محبت سخن بگویند.

تفسیر:

جلب عواطف به سوی یتیمان

قرآن برای برانگیختن عواطف مردم در برابر وضع یتیمان اشاره به حقیقتی می کند که گاهی
مردم از آن غافل می شوند، و آن اینکه: شما با یتیمان مردم همانگونه رفتار کنید که دوست
می دارید با یتیمان شما در آینده رفتار نمایند، منظره کودکان بی پناه، و اطفال بی سرپرست
خود را که تحت سرپرستی انسانی سنگدل و خائن قرار گرفته که نه به احساسات آنها پاسخ
مثبت می دهد، و نه در اموال آنها رعایت عدالت می کند در نظر بگیرید، این منظره دردناک
چه اندازه شما را ناراحت می کند، و چه قدر به آینده فرزندان خود علاقه‌مندید؟ همان اندازه
نسبت به فرزندان و یتیمان دیگران علاقه مند باشید، و از ناراحتی آنها ناراحت شوید، بنابراین،
مفهوم آیه چنین است: آنها که از وضع آینده فرزندان خود می ترسند، باید از خیانت درباره
یتیمان و آزار آنها بترسند) (ولیکش الذین لو تراکوا من خلفهم ذریة ضعفا خافوا علیهم).

اصولا مسائل اجتماعی همواره به شکل یک سنت از امروز به فردا، و از فردا به آینده دور
دست سرایت می کند، آنها که سنت ظالمانه ای در اجتماع می گذارند و مثلا رسم (آزار به
یتیمان) را در جامعه رواج می دهند، در حقیقت خود عاملی هستند که در آینده با

فرزندانشان نیز چنین شود، بنابراین نه تنها به فرزندان دیگران ستم می کنند، بلکه راه ستمگری را به فرزندان خود نیز هموار می سازند.

در پایان آیه می فرماید: (اکنون که چنین است باید سرپرستان ایتام، از مخالفت با احکام خدا پرهیزند و با یتیمان، با زبان ملایم و عباراتی سرشار از عواطف انسانی سخن بگویند) **(فلیتقوا الله و لیقولوا قولا سديدا)**.

تا ناراحتی درونی و زخمهای قلب آنها به این وسیله التیام یابد.

این دستور عالی اسلامی که در جمله فوق بیان شد، اشاره به یک نکته روانی در مورد پرورش یتیمان می کند که درخور نهایت دقت است و آن اینکه: نیازمندی کودک یتیم، منحصر به خوراک و پوشاک نیست، بلکه پاسخ گفتن به عواطف و احساسات قلبی او مهمتر است و در ساختمان آینده او فوق العاده مؤثر می باشد زیرا طفل یتیم بسان دیگران، انسان است، و باید از نظر نیازهای عاطفی نیز تغذیه شود، باید از محبتها و نوازشهای یک کودک که در دامن پدر و مادر است بهره مند گردد، او مانند یک بچه گوسفند نیست که صبح همراه گله به چراگاه رود و غروب برگردد، بلکه باید علاوه بر مراقبتهای جسمی از نظر تمایلات روانی نیز اشباع شود و گرنه کودکی سنگدل، شکست خورده، فاقد شخصیت و خطرناک به عمل خواهد آمد.

توضیح لازم

یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که روزی امام ششم (علیه السلام) فرمود هر کس ظلمی به کسی کند خداوند فردی را مسلط می کند که نسبت به او و بر فرزندان او همان ظلم و ستم را انجام دهد، من در دل با خود گفتم عجاپدر ظالم است، ولی فرزند باید نتیجه ظلم او را ببیند؟! قبل از اینکه من سخن خود را بیان کنم امام فرمودند: (قرآن می گوید: و لیخش الذین لو ترکوا من خلفهم ذریة ضعافا خافوا علیهم

همان سؤال که برای راوی حدیث پیدا شده، برای بسیاری پیدا می شود که چگونه خداوند مجازات عمل کسی را بر دیگری روا می دارد، و اصولاً کودکان شخص ستمگر چه گناهی کرده اند که گرفتار ستم شوند؟!

پاسخ این سؤال را توضیحی که در بالا بیان کردیم می توان دریافت، و آن اینکه کارهائی که افراد در اجتماع مرتکب می شوند تدریجاً شکل یک سنت به خود می گیرد، و به نسلهای آینده منتقل می شود، بنابراین آنها که اساس ظلم و ستم بر ایتام را در اجتماع می گذارند بالاخره، روزی این بدعت غلط، دامن فرزندان خود آنها را خواهد گرفت، و در حقیقت این موضوع یکی از آثار وضعی و تکوینی اعمال آنها است و اگر به خداوند نسبت داده می شود بخاطر آن است که تمام آثار تکوینی و خواص علت و معلول به او منسوب است، و به هیچ وجه ظلم و ستمی از ناحیه خداوند بر کسی نخواهد شد، خلاصه هنگامی که پای ظلم و ستم در اجتماع باز شد پای ظالم و فرزندان او را هم خواهد گرفت.

آیه (10) و ترجمه

(أَنْ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا) (10)

ترجمه:

10 - کسانی که اموال یتیمان را از روی ظلم و ستم می خورند، تنها آتش می خورند و به زودی در شعله های آتش (دوزخ) می سوزند.

تفسیر:

چهره باطنی اعمال ما

در آغاز سوره گفتیم که آیات این سوره به منظور پی ریزی یک اجتماع سالم نازل شده، و به همین دلیل قبلا رسوبات دوران جاهلیت و خلافاکاریهای آن زمان را که در دل بعضی از تازه مسلمانها وجود داشت از میان می برد تا زمینه برای یک اجتماع سالم فراهم آورد، و چه عمل زشتی بدتر از خوردن مال یتیمان است و لذا در آغاز این سوره، تعبیرات شدیدی پیرامون تصرفهای ناروا در اموال یتیمان دیده می شود که صریحترین آنها آیه فوق است.

این آیه می گوید: (کسانی که اموال یتیمان را به نا حق تصرف می کنند در حقیقت آتش خورده اند) (أَنْ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا).

نظیر این تعبیر در سراسر قرآن مجید، تنها در یک مورد دیگر دیده می شود. و آن درباره کسانی است که با کتمان حقایق و تحریف آیات الهی، منافعی به دست می آورند که درباره آنها نیز می فرماید: (أَنْ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيُسْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ)؛ کسانی که آیات خدا را کتمان می کنند و به وسیله آن درآمد نا چیزی فراهم می نمایند آنها جز آتش چیزی نمی خورند).

سپس در پایان آیه قرآن می گوید: علاوه بر اینکه آنها در همین جهان در واقع آتش می خورند، بزودی در جهان دیگر داخل در آتش برافروخته ای می شوند) که آنها را بشدت می سوزاند. (و سیصلون سعیرا).

(سیصلی) در اصل از ماده (صلی) (بر وزن درد) به معنی داخل شدن در آتش و سوختن است و (سعیر) به معنی آتش شعله ور است. از این آیه استفاده می شود که اعمال ما علاوه بر چهره ظاهری خود، یک چهره واقعی نیز دارد که در این جهان از نظر ما پنهان است، اما این چهره های درونی، در جهان دیگر ظاهر می شوند و مسأله تجسم اعمال را تشکیل می دهند. قرآن در این آیه می گوید: آنها که مال یتیم می خورند گرچه چهره ظاهری عملشان بهره گیری از غذاهای لذیذ و رنگین است، اما چهره واقعی این غذاها آتش سوزان است، و همین چهره است که در قیامت آشکار می شود.

چهره واقعی عمل همیشه تناسب خاصی با کیفیت ظاهری این عمل دارد، همان گونه که خوردن مال یتیم و غضب حقوق او، قلب او را می سوزاند و روح او را آزار می دهد چهره واقعی این عمل آتش سوزان است.

توجه به این موضوع (چهره های واقعی اعمال) برای کسانی که ایمان به این حقایق دارند بهترین مانع از انجام کارهای خلاف است، آیا کسی پیدا می شود که با دست خود پاره های آتش را برداشته و در میان دهان بگذارد و ببلعد؟ همچنین افراد با ایمان ممکن نیست مال یتیم را به ناحق بخورند و اگر می بینیم مردان خدا حتی فکر معصیت به خود راه نمی داند یک دلیل آن، همین بوده که آنها بر اثر قدرت علم و ایمان و پرورشهای اخلاقی چهره های واقعی اعمال را می دیدند و هرگز فکر انجام کار بد را نمی کردند.

یک کودک نادان و بی اطلاع ممکن است مجذوب جلوه زیبای یک شعله آتش سوزان شود و دست در آن فرو برد، اما یک انسان فهمیده که سوزندگی آتش را بارها آزموده است کجا ممکن است حتی چنین خیالی بکند؟

احادیث و روایات در نکوهش تجاوز به اموال یتیمان بسیار زیاد و تکان دهنده است و حتی کمترین تعدی به اموال یتیمان مشمول این حکم معرفی شده: در حدیثی از امام باقر یا امام صادق (علیه السلام) نقل شده که کسی سؤال کرد این مجازات آتش درباره چه مقدار از غصب مال یتیم است؟ فرمود: در برابر دو درهم!

آیه (11) و (12) و ترجمه

(یوصیکم الله فی أولدکم للذکر مثل حظ الا نثیین فإ ن کن نساً فوق اثنتین فلهن ثلثا ما ترک و أن کانت وحدة فلها النصف و لا بویه لكل و حد منهما السدس مما ترک أن کان له ولد فإ ن لم یکن له ولد و ورثه أبواه فلا مه الثلث فإ ن کان له أخوة فلا مه السدس من بعد وصية یوصی بها أو دین أبائکم و أبناءکم لا تدرون أیهم أقرب لکم نفعاً فريضة من الله أن الله کان علیما حکیماً) (11) (و لکم نصف ما ترک أزواجکم أن لم یکن لهن ولد فإ ن کان لهن ولد فلکم الربع مما ترکن من بعد وصية یوصین بها أو دین و لهن الربع مما ترکتم أن لم یکن لکم ولد فإ ن کان لکم ولد فلهن الثمن مما ترکتم من بعد وصية توصون بها أو دین و أن کان رجل یورث کلاله أو امرأة و له أخ أو أخت فکل و حد منهما السدس فإ ن کانوا أكثر من ذلك فهم شركاء فی الثلث من بعد وصية یوصی بها أو دین غیر مضار وصية من الله و الله علیم حلیم) (12)

ترجمه:

11 - خداوند به شما درباره فرزندان سفارش می کند که (از میراث) برای پسر به اندازه سهم دو دختر باشد و اگر فرزندان شما (دو دختر و) بیش از دو دختر بوده باشد دو سوم میراث از آن آنها است و اگر یکی بوده باشد نیمی (از میراث) از آن او است، و برای پدر و مادر او (کسی که از دنیا رفته) هر کدام یک ششم میراث است اگر فرزندی داشته باشد و اگر فرزندی نداشته باشد و (تنها) پدر و مادر از او ارث برند برای مادر او یک سوم است و اگر او برادرانی داشته باشد، مادرش یک ششم می برد (و پنج ششم باقیمانده برای پدر است) (همه اینها) بعد از انجام وصیتی است که او کرده است و بعد از ادای دین است - شما نمی دانید پدران و مادران و فرزندان کدامیک برای شما سودمندترند این فريضة الهی است و خداوند دانا و حکیم است.

12 - و برای شما نصف میراث زنان است اگر آنها فرزندی نداشته باشند و اگر فرزندی برای آنها باشد یک چهارم از آن شماست پس از انجام وصیتی که کرده اند و ادای دین (آنها).

و برای زنان شما یک چهارم میراث شما است اگر فرزندی نداشته باشید و اگر برای شما فرزندی باشد یک هشتم از آن آنها است، بعد از انجام وصیتی که کرده اید و ادای دین، و اگر مردی بوده باشد که کلاله (خواهر یا برادر) از او ارث می برد یا زنی که برادر یا خواهری دارد سهم هر کدام یک ششم است (اگر برادران و خواهران مادری باشند) و اگر بیش از یک نفر باشند آنها شریک در یک سوم هستند پس از انجام وصیتی که شده و ادای دین، بشرط آنکه (از طریق وصیت و اقرار به دین) به آنها ضرر نرزد این سفارش خدا است و خدا دانا و بردبار است.

شأن نزول:

عبد الرحمن بن ثابت انصاری برادر حسان بن ثابت شاعر معروف صدر اسلام از دنیا رفت در حالی که یک همسر و پنج برادر از او به یادگار مانده بود، برادران میراث عبد الرحمن را در میان خود قسمت کردند و به همسر او چیزی ندادند، او جریان را به خدمت پیامبر ﷺ عرض کرد، و از آنها شکایت نمود،

در این هنگام آیات فوق نازل شد و در آن، میراث همسران دقیقاً تعیین گردید. و نیز از جابر بن عبد الله نقل شده که می گوید: بیمار شده بودم، پیامبر ﷺ از من عیادت کرد، من بی هوش شده بودم، پیامبر ﷺ آبی خواست و با مقداری از آن وضو گرفت، و بقیه را بر من پاشید، من به هوش آمدم، عرض کردم ای رسول خدا! تکلیف اموال من بعد از من چه خواهد شد؟ پیامبر ﷺ خاموش گشت، چیزی نگذشت که آیات فوق نازل گردید و سهم وراثت در آن تعیین شد.

تفسیر:

سهام ارث

همانگونه که در شأن نزول خواندیم این دو آیه سهم وراثت را تعیین می کند.

در آیه اول حکم طبقه اول وارثان (فرزندان و پدران و مادران) بیان شده است، و بدیهی است که هیچ رابطه خویشاوندی نزدیکتر از رابطه فرزند و پدر نمی باشد و لذا قرآن آنها را بر طبقات دیگر ارث مقدم داشته است.

در جمله نخست می گوید: (خداوند به شما درباره فرزندان سفارش می کند که برای پسران دو برابر سهم دختران قایل شوید) یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین قابل توجه اینکه از نظر جمله بندی و طرز بیان ارث دختران اصل قرار داده شده و ارث پسران به صورت فرع و با مقایسه به آن تعیین گردیده، زیرا می گوید: پسران دو برابر سهم دختران می برند و این یک نوع تاکید روی ارث بردن دختران و مبارزه با سنتهای جاهلی است که آنها را به کلی محروم می کردند (اما فلسفه تفاوت ارث این دو به زودی تشریح خواهد شد.

سپس می فرماید: اگر فرزندان میت، منحصرأ دو دختر یا بیشتر باشند دو ثلث مال از آن آنهاست. فان کن نسأ فوق اثنتین فلهن ثلثا ما ترک ولی اگر تنهای یک دختر بوده باشد نصف مجموع مال از آن اوست) (و ان کانت واحدة فلها النصف).
سؤال:

در اینجا سؤال پیش می آید که قرآن در این آیه می گوید فوق اثنتین یعنی اگر دختران بیش از دو نفر باشند دو سوم مال متعلق به آنهاست، بنابراین آیه از حکم دو دختر ساکت است، بلکه تنها حکم یک دختر و چند دختر را گفته است.
پاسخ:

با توجه به جمله اول آیه، جواب این سؤال روشن می شود، و آن این است که سهم دو دختر از جمله للذکر مثل حظ الانثیین: پسر دو برابر سهم دختر دارد اجمالاً معلوم می گردد، زیرا اگر بازماندگان شخص مرده فقط یک پسر و یک دختر باشند سهم دختر یک سوم و سهم پسر دو سوم می گردد بنابراین سهم دو دختر طبق این جمله دو سوم خواهد بود و شاید

بخاطر همین بوده که در جمله بعد از سهم دو دختر خودداری شده و تنها اشاره به سهم چند دختر گردیده که آنهم از دو سوم تجاوز نمی کند. (دقت کنید)

از مراجعه به آخرین آیه سوره نسا نیز این مسأله روشن می شود زیرا در آن آیه سهم یک خواهر نصف قرار داده شده (همانند سهم یک دختر) سپس می فرماید: اگر دو خواهر بوده باشند دو سوم مال را می برند از این حکم می فهمیم که در مورد دو دختر نیز دو سوم مال در نظر گرفته شده است.

به علاوه این تعبیر در ادبیات عرب دیده می شود که گاهی می گویند فوق اثنتین و منظور اثنتان و ما فوق است یعنی دو و بیشتر.

از همه اینها گذشته حکم مزبور از نظر فقه اسلامی و منابع حدیث مسلم است و اگر فرضاً ابهامی در جمله بالا باشد با توجه به سنت (منابع حدیث) برطرف می گردد.

اما میراث پدران و مادران که آنها نیز جزء طبقه اول و همدیف فرزندان می باشند همان است که در آیه فوق بیان شده است و در آن سه حالت است:

حالت اول: شخص متوفی، فرزند یا فرزندی داشته باشد که در این صورت به پدر و مادر او هر کدام یک ششم میرسد (و لایوبه لکل واحد منهما السدس مما ترک ان کان له ولد).

حالت دوم: فرزندی در میان نباشد و وارث تنها پدر و مادر باشند در این صورت سهم مادر یک سوم مجموع مال است (فان لم یکن له ولد و ورثه ابواه فلامه الثلث)

و اگر می بینیم در اینجا سخنی از سهم پدر به میان نیامده بخاطر این است که سهم او روشن است یعنی دو سوم به علاوه گاهی شخص میت ممکن است همسری داشته باشد در این صورت سهم همسر از سهم پدر کم می شود، و بنابراین سهم پدر در حالت دوم متغیر است.

حالت سوم: این است که وارث تنها پدر و مادر باشند و فرزندی در کار نباشد، ولی شخص متوفی برادرانی از طرف پدر و مادر، یا تنها از طرف پدر، داشته باشد، در این صورت سهم

مادر از یک سوم به یک ششم تنزل می یابد و در واقع، برادران، با اینکه ارث نمی برند، مانع مقدار اضافی ارث مادر می شوند و به همین جهت آنها را حاجب می نامند (فان کان له اخوة فلامه السدس).

فلسفه این حکم روشن است، زیرا وجود برادران متعدد موجب سنگینی بار زندگی پدر است، چون پدر باید هزینه آنها را بپردازد تا بزرگ شوند، و حتی پس از بزرگ شدن نیز هزینه هائی برای پدر دارند، و به همین جهت برادرانی موجب تنزل سهم مادر می شوند که از ناحیه پدر و مادر و یا تنها از ناحیه پدر باشند و اما برادرانی که تنها از ناحیه مادر هستند و هیچگونه سنگینی بر دوش پدر ندارد، حاجب نمی گردند.

سؤال:

در اینجا سؤال مطرح است که قرآن در این آیه در مورد برادران لفظ جمع بکار برده و می گوید فان کان له اخوة (اگر آن شخص متوفی برادرانی داشته باشد) و می دانیم که حداقل جمع سه نفر است، در حالی که تمام فقهای اسلام معتقدند که دو برادر هم می توانند مانع و موجب تنزل ارث مادر شوند.

پاسخ:

جواب این سؤال با مراجعه به آیات دیگر قرآن روشن می شود، و آن اینکه لازم نیست در همه جا لفظ جمع در سه نفر و بیشتر بکار رود بلکه در پاره‌های از موارد بر دو نفر هم اطلاق می شود مانند آیه 78 سوره انبیاء: و کنا لحکمهم شاهدین (ما گواه حکم آنها بودیم). آیه مربوط به قضاوت داود و سلیمان است، و قرآن درباره این دو نفر ضمیر جمع (هم) بکار برده است، از اینجا روشن می شود که ممکن است گاهی لفظ جمع در دو نفر بکار رود، ولی البته این موضوع نیاز به شاهد و قرینه دارد و در آیه مورد بحث شاهد همان اتفاق مسلمانان و ورود دلیل از پیشوایان اسلام است، زیرا در این مسأله همه دانشمندان اسلام اعم از شیعه و سنی (به جز ابن عباس) دو برادر را مشمول حکم آیه دانسته اند.

سپس قرآن می گوید: وارثان هنگامی می توانند مال را در میان خود تقسیم کنند که شخص میت وصیتی نکرده باشد، و یا بدهی بر عهده او نباشد، بنابراین اگر وصیتی کرده یا دیونی دارد باید نخست به آنها عمل کرد من بعد وصیه یوصی بها اودین.

(البته همانطور که در باب وصیت گفته شده انسان فقط می تواند درباره یک سوم از مال خود وصیت کند و اگر بیش از آن وصیت کند صحیح نیست مگر اینکه ورثه اجازه دهند).

در این جمله می فرماید شما نمیدانید پدران و فرزندان کدما یک بیشتر به نفع شما هستند

(أَبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ إِيْهِمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا)

یعنی قانون ارث بر اساس مصالح واقعی بشر استوار شده، و تشخیص این مصالح به دست خداست، زیرا انسان آنچه را مربوط به خیر و صلاح اوست در همه جا نمی تواند تشخیص دهد، ممکن است بعضی گمان کنند پدران و مادران بیشتر به نیازمندیهای او پاسخ می گویند، و بنابراین باید در ارث بر فرزندان مقدم باشند، و ممکن است جمعی عکس این را فکر کنند و اگر قانون ارث بدست مردم میبود هزار گونه هرج و مرج و نزاع و اختلاف در آن واقع می شد، اما خدا که حقایق امور را آنچنان که هست می داند قانون ارث را بر نظام ثابتی که خیر بشر در آن است قرار داده.

و در پایان آیه می فرماید: (این قانونی است که از طرف خدا فرض و واجب شده و او دانا و حکیم است فَرِیضَةٌ مِّنْ اللَّهِ اِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِیْمًا حَكِیْمًا: این جمله برای تاکید مطالب گذشته است، تا جای هیچ گونه چانه زدن برای مردم درباره قوانین مربوط به سهام ارث باقی نماند.

نکته ها:

1- ارث یک حق طبیعی است

شاید بسیاری تصور کنند که بهتر این است که به هنگام فوت کسی، اموال او جزو اموال عمومی گردد و در اختیار بیت المال قرار گیرد، ولی به دقت روشن می شود که این کار کاملاً دور از عدالت است، زیرا مسأله (وراثت) یک امر کاملاً

طبیعی و منطقی است، همان طور که پدر و مادر قسمتی از صفات جسمی و روحی خود را طبق قانون وراثت طبیعی، به نسلهای بعد منتقل می کنند، چرا اموال آنها را این قانون مستثنا باشد و به نسل آینده منتقل نشود؟

به علاوه اموال مشروع هر کس نتیجه زحمات و کوششها و تلاشهای اوست، و در حقیقت نیروهای متراکم شده او را نشان می دهد، و به همین جهت ما، هر کس را مالک طبیعی دسترنج خودش می شناسیم، این یک حکم فطری است.

بنابراین به هنگام مرگ که دست انسان از اموالش کوتاه می گردد عادلانه ترین راه این است که این اموال به کسانی تعلق گیرند که نزدیکترین افراد به او هستند و در واقع هستی آن اشخاص ادامه هستی آن شخص محسوب می شود.

روی همین جهت، بسیاری از مردم با اینکه سرمایه کافی برای زندگی خود تا پایان عمر دارند دست از تلاش و کوشش برای کار و تولید بیشتر، بر نمی دارند، و هدفشان تأمین آینده فرزندانشان است، یعنی قانون ارث می تواند تحرک و جنبش بیشتری به چرخ های اقتصادی یک کشور بدهد، و اگر اموال هر کس بعد از مرگ او به کلی از او بریده شود، و جزو اموال عمومی گردد، ممکن است قسمت مهمی از فعالیتهای اقتصادی خاموش شود.

شاهد این سخن جریانی است که در فرانسه واقع شد، می گویند: چندی قبل نمایندگان پارلمان فرانسه قانون ارث را الغا کردند، و به جای آن تصویب نمودند که آنچه از کسی باقی می ماند به عنوان اموال عمومی ضبط گردد و به مصارف عموم برسد، بطوری که هیچ یک از بستگان شخص سهمی نداشته باشند، ولی باگذشت مدتی اثرات نامطلوب اقتصادی این قانون آشکار گردید، و مشاهده شد که در وضع صادرات و واردات کشور اثر عمیقی گذارده و از تلاش اقتصادی به مقدار زیادی کاسته شده، این موضوع مقامات اقتصادی را دچار نگرانی کرد و عامل اصلی آن را همان (الغای قانون ارث) دانستند و ناچار در آن تجدید نظر کردند.

بنابراین نمی توان انکار کرد که قانون ارث علاوه بر اینکه یک امر طبیعی و فطری است در گسترش تلاشهای اقتصادی نیز اثر عمیق دارد.

2- ارث در میان ملل گذشته

قانون ارث چون ریشه فطری دارد به اشکال گوناگون در میان ملل گذشته دیده می شود. در میان یهود گرچه بعضی مدعی هستند که قانون ارثی وجود نداشته، ولی با مراجعه به تورات می بینیم این قانون صریحا در سفر (اعداد) آمده است آنجا که می گوید:

(و با بنی اسرائیل متکلم شده بگو که اگر کسی بمیرد و پسری ندارد میراث وی را به دخترش انتقال نماید، و اگر دختری ندارد میراثش را به برادرانش بدهید، و اگر برادری ندارد میراث او را به بازماندگان او از نزدیکترین خویشاوندانش بدهید تا وارث آن باشد، و این امر برای بنی اسرائیل حکم واجبی باشد به نوعی که خداوند به موسی امر فرموده است).

از جمله های فوق استفاده می شود که ارث در میان بنی اسرائیل فقط روی مسأله نسب دور می زده است، زیرا نامی از همسر در آن برده نشده است.

و در آیین مسیح (ﷺ) نیز باید همین قانون تورات معتبر باشد، زیرا در اناجیل موجود نقل شده که مسیح گفته است من نیامده ام که چیزی از احکام تورات را تغییر دهم، و لذا در کتب و رسائل مذهبی موجود آنها بحثی درباره ارث نمی بینیم، فقط در چند مورد از مشتقات کلمه (ارث) سخن گفته شده که همگی درباره ارث معنوی یا اخروی است.

اما در میان عربها پیش از اسلام، ارث از یکی از سه راه بوده است:

1- نسب: منظور از نسب نزد آنها تنها پسران و مردان بوده است و کودکان و زنان از بردن ارث محروم بودند.

2- تبنی: یعنی فرزندی که از خانواده ای طرد شده خانواده دیگری او را به خود نسبت دهد و به شکل (پسر خوانده) درآید در این صورت میان این پسر خوانده، و پدر خوانده اش، ارث برقرار می شد.

3- عهد و پیمان: یعنی دو نفر با هم پیمان می بستند که در دوران حیات و زندگی از یکدیگر دفاع کنند و بعد از مرگ از یکدیگر ارث ببرند.

اسلام قانون فطری و طبیعی ارث را از خرافاتی که به آن آمیخته شده بود پاک کرد و تبعیضات ظالمانه ای را که در میان زن و مرد از یک سو، و بزرگسال و کودک، از سوی دیگر قائل بودند از بین برد، و سرچشمه های ارث را در سه چیز خلاصه کرد که تا زمان به این شکل سابقه نداشت:

1- نسب: به مفهوم وسیع آن یعنی هر گونه ارتباطی که از طریق تولد در میان دو نفر در سطوح مختلف ایجاد می شود، اعم از مرد و زن و بزرگسال و کودک.

2- سبب: یعنی ارتباطهای دیگری که از طریق ازدواج در میان افراد ایجاد می شود.

3- ولأ: یعنی ارتباطهای دیگری که از غیر طریق خویشاوندی (سبب و نسب) در میان دو نفر پیدا می شود: (ولأ عتق) یعنی اگر کسی برده خود را آزاد کند، و آن برده پس از مرگ هیچ گونه خویشاوند نسبی و سببی از خود به یادگار نگذارد، اموال او به آزاد کننده او می رسد (و این خود یک نوع تشویق و پاداش برای آزاد کردن بردگان است) و (ولأ ضمان جریره) و آن پیمان خاصی بوده که در میان دو نفر به خواست و اراده خودشان برقرار می شده، و طرفین متعهد می شدند که از

یکدیگر در موارد مختلفی دفاع کنند و پس از مرگ (در صورتی که هیچ گونه خویشاوند نسبی و سببی نداشته باشند) از یکدیگر ارث ببرند، و دیگر (ولأ امامت)، یعنی اگر کسی از دنیا برود و هیچ گونه وارث نسبی و سببی و غیر اینها نداشته باشد، میراث او به امام (علیه السلام) و به عبارت دیگر به بیت المال مسلمین می رسد.

البته هر یک از طبقات فوق شرایط و احکامی دارند که در کتب فقهی مشروحا آمده است.

3- چرا ارث مرد دو برابر زن می باشد؟

با اینکه ظاهراً ارث مرد دو برابر زن است، اما با دقت بیشتر روشن می شود که از یک نظر ارث زنان دو برابر مردان می باشد! و این بخاطر حمایتی است که اسلام از حقوق زن کرده است.

توضیح اینکه اسلام وظایفی بر عهده مردان گذاشته که با توجه به آن نیمی از درآمد مردان عملاً خرج زنان می شود، در حالی که بر عهده زنان چیزی گذاشته نشده است، مرد باید هزینه زندگی همسر خود را طبق نیازمندی او، از مسکن و پوشاک و خوراک و سایر لوازم بپردازد، و هزینه زندگی فرزندان خردسال نیز بر عهده اوست، در حالی که زنان از هرگونه پرداخت هزینه ای حتی برای خودشان معاف هستند، بنابراین یک زن می تواند تمام ارث خود را پس انداز کند، در حالی که مرد ناچار است آن را برای خود همسر و فرزندان خرج کند، و نتیجه آن عملاً چنین می شود که نیمی از درآمد مرد برای زن خرج می شود، و نیمی از خودش، در حالی که سهم زن همچنان به حال خود باقی می ماند.

برای توضیح بیشتر به این مثال توجه کنید: فرض کنید مجموع ثروتهای موجود در دنیا معادل 30 میلیارد تومان باشد که از طریق ارث تدریجاً در میان زنان و مردان جهان (دختران و پسران) تقسیم می گردد، اکنون مجموع درآمد مردان را با

مجموع درآمد زنان جهان از راه ارث حساب کنیم، می بینیم از این مبلغ 20 میلیارد سهم مردان، و 10 میلیارد سهم زنان است، اما مطابق معمول، زنان ازدواج می کنند و هزینه زندگی آنها بر دوش مردان خواهد بود و به همین دلیل زنان می توانند 10 میلیارد خود را پس انداز کنند، و در بیست میلیارد سهم مردان، عملاً شریک خواهند بود، زیرا در مورد آنها و فرزندان آنها نیز مصرف می شود.

بنابراین در واقع نیمی از سهم مردان که 10 میلیارد می شود صرف زنان خواهد شد، و با اضافه کردن این مبلغ به 10 میلیارد که پس انداز کرده بودند، مجموعاً صاحب اختیار 20

میلیارد - دو سوم مجموع پول دنیا - خواهند بود، در حالی که مردان بیش از 10 میلیارد عملاً برای خود مصرف نمی کنند.

نتیجه اینکه سهم واقعی زنان، از نظر مصرف و بهره برداری دو برابر سهم واقعی مردان است، و این تفاوت به خاطر آن است که معمولاً قدرت آنها برای تولید ثروت کمتر است، و این یک نوع حمایت منطقی و عادلانه است که اسلام از زنان به عمل آورده است و سهم حقیقی آنها را بیشتر قرار داده اگر چه در ظاهر سهم آنها نصف است.

اتفاقاً با مراجعه به آثار اسلامی به این نکته پی می بریم که سوال بالا از همان آغاز اسلام در اذهان مردم بوده و گاه بیگاه از پیشوایان اسلام در این زمینه پرسشهایی می کردند، و پاسخهایی که از طرف این پیشوایان بزرگ (ائمہ اهل بیت علیهم السلام) به این سوال داده شده غالباً به یک مضمون است، و آن اینکه: (خداوند مخارج زندگی و پرداخت مهر را بر عهده مردان گذارده است به همین جهت سهم آنها را بیشتر قرار داده)

در کتاب (معانی الاخبار) از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) نقل شده که در پاسخ این سوال فرمود: (اینکه سهم زنان از میراث نصف سهم مردان است به خاطر آن است که زن هنگامی که ازدواج می کند چیزی می گیرد و مرد ناچار است چیزی بدهد، به علاوه هزینه زندگی زنان بر دوش مردان است، در حالی که زن در برابر هزینه زندگی مرد و خودش مسئولیتی ندارد).

سهم ارث همسران از یکدیگر

در آیه بعد چگونگی ارث زن و شوهر از یکدیگر توضیح داده می شود. قرآن می گوید: (مرد نیمی از اموال همسر خود را در صورتی که او فرزندی نداشته باشد به ارث می برد) **و لکم نصف ما ترک ازواجکم ان لم یکم لهن ولد**

ولی اگر فرزند و یا فرزندی داشته باشد (حتی اگر از شوهر دیگری باشد) شوهر تنها یک چهارم مال را به ارث می برد **(فان کان لهن ولد فلكم الربع مما ترکن)**.

البته این تقسیم نیز (بعد از پرداخت بدهی های همسر و انجام وصیتهای مالی اوست) (من بعد وصیة یوصین بها او دین).

(اما ارث زنان از ثروت شوهران در صورتی که شوهر فرزندی نداشته باشد یک چهارم اصل مال است) (ولهن الربع مما ترکتم ان لم یکن لکم ولد).

(ولی اگر شوهران فرزندی داشته باشند (اگر چه این فرزند از همسر دیگری باشد) سهم زنان به یک هشتم می رسد) (فان کان لکم ولد فلهم الثمن مما ترکتم).

این تقسیم نیز همانند تقسیم سابق (بعد از پرداخت بدهکاریهای شوهر و انجام وصیت مالی اوست). (من بعد وصیة توصون بها او دین).

قابل توجه آنکه سهام شوهران و زنان در صورتی که شخص میت فرزند داشته باشد به نصف قلیل می یابد، و آن برای رعایت حال فرزندان است.

و علت اینکه سهم شوهران دو برابر سهم زنان قرار داده شده همان است که مشروحا در بحث سابق درباره ارث پسر و دختر گفته شد.

توجه به این نکته نیز لازم است که سهمی که برای زنان تعیین شده (اعم از یک چهارم یا یک هشتم) اختصاص به یک همسر ندارد بلکه اگر مردان همسران متعدد داشته باشند سهم مذکور بین همه آنها بطور مساوی تقسیم خواهد شد و ظاهر آیه فوق نیز همین است.

سپس حکم ارث برادران و خواهران را بیان می کند و می گوید: (اگر مردی از دنیا برود و برادران و خواهران از او ارث ببرند، یا زنی از دنیا برود و برادر و یا خواهری داشته باشد هر یک از آنها یک ششم مال را به ارث می برند) (وان کان رجل یورث کلاله او امرأة وله اخ او اخت فلکل واحد منهم السدس).

این در صورتی است که از شخص متوفی یک برادر و یک خواهر باقی بماند.

(اما اگر بیش از یکی باشد مجموعاً یک ثلث می برند) یعنی باید ثلث مال را در میان خودشان تقسیم کنند (فان کانوا اکثر من ذلك فهم شرکاء فی الثلث).

سپس اضافه می کند: (این در صورتی است که وصیت قبلاً انجام گیرد و دیون از آن خارج شود) (منبع وصیة یوصی بها او دین).

(در حالی که وصیت و همچنین دین جنبه زیان رسانیدن به ورثه نداشته باشد) (غیر مضار).

به این معنی که بیش از ثلث وصیت نکند، زیرا طبق روایاتی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده وصیت بیش از ثلث اضرار به ورثه است و نفوذ آن مشروط به رضایت آنها می باشد، و یا اینکه برای محروم ساختن ورثه و زیان رسانیدن به آنها اعتراف به دیون و بدهیهای کند، در حالی که بدهکار نباشد.

در پایان برای تأکید می فرماید: (این توصیه ای است الهی که باید محترم شمرده شود، زیرا خداوند به منافع و مصالح شما آگاه است که این احکام را مقرر داشته و نیز از نیات وصیت کنندگان آگاه می باشد، در عین حال حلیم است و کسانی را که بر خلاف فرمان او رفتار می کنند، فوراً مجازات نمی نماید) (وصیة من الله والله علیم حلیم).

ارث برادران و خواهران

در جمله (و ان كان رجل يورث كلالة) به واژه تازه ای برخورد می کنیم که فقط در دو مورد از قرآن دیده می شود: یکی در آیه مورد بحث و دیگری در آخرین آیه از همین سوره نساء و آن کلمه كلالة است.

آنچه از کتب لغت استفاده می شود، این است که (كلالة) در اصل معنی مصدري دارد و به معنی کلال یعنی از بین رفتن قوت و توانایی است. ولی بعداً به خواهران و برادرانی که از شخص متوفی ارث می برند گفته شده است و شاید تناسب آن این باشد که برادران و خواهران جزو طبقه دوم ارث هستند، و تنها با نبودن پدر و مادر و فرزندان ارث می برند، و چنین کسی که پدر و مادر و فرزندی ندارد مسلماً در رنج است و قدرت و توانایی خویش را از دست داده، و لذا به آنها (كلالة) گفته می شود و (راغب) در کتاب مفردات می گوید، كلالة

به کسانی گفته می شود که از متوفی ارث می برند، در حالی که پدر و مادر یا فرزند و فرزندزاده او نیستند.

ولی از روایتی که از پیغمبر خدا ﷺ نقل شده چنین استفاده می شود که کلاله عنوانی است برای شخصی که از دنیا رفته در حالی که نه پدری و مادری دارد و نه فرزند و هیچ مانعی ندارد که عنوان کلاله هم بر شخص متوفی اطلاق شود و هم بر این دسته از خویشاوندان (چنانکه در کتاب خود به این موضوع تصریح کرده است).

و اما اینکه چرا قرآن به جای بردن نام برادر و خواهر این تعبیر (کلاله) را انتخاب کرده؟ شاید به خاطر این است که این گونه افراد که نه پدر و مادر دارند و نه فرزندی مراقب باشند که اموال آنها به دست کسانی خواهد رسید که نشانه ناتوانی او هستند و بنابراین پیش از آنکه دیگران از آن استفاده کنند خودشان آنها را در موارد ضروری تر، و لازماً، در راه کمک، به نیازمندان، و حفظ مصالح اجتماعی صرف کنند.

در اینجا اشاره به چند موضوع لازم است:

1- آنچه از آیه فوق درباره ارث برادران و خواهران آمده است گر چه ظاهراً بطور مطلق است و برادران و خواهران پدر و مادری، و پدری تنها، و مادری تنها، را شامل می شود، ولی با توجه به آخرین آیه همین سوره (نساء) که تفسیر آن به زودی خواهد آمد روشن می شود که منظور از این آیه تنها برادران و خواهران مادری متوفی هستند (آنها که فقط از طرف مادر با او ارتباط دارند) در حالی که آیه آخر سوره نساء درباره برادران و خواهران پدر و مادری یا پدری تنها می باشد (شواهد این موضوع را به خواست خدا در ذیل همان آیه بیان خواهیم داشت) بنابراین گر چه هر دو آیه بحث از ارث کلاله (برادران و خواهران) می کند و ظاهراً با هم سازگار نیستند اما با دقت در مضمون دو آیه روشن می شود که هر کدام درباره یک، دسته خاص از برادران و خواهران سخن می گوید و هیچ گونه تضادی در میان آنها نیست.

2- روشن است که ارث بردن این طبقه در صورتی است که وارثی از طبقه اول یعنی پدر و مادر و فرزندان، در کار نباشد، گواه این موضوع آیه (**و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله**) (خویشاوندان بعضی بر بعض دیگر در مقررات ارث ترجیح دارند آنها که به شخص میت نزدیکترند مقدم هستند) و همچنین اخبار فراوانی که در این زمینه وارد شده گواه دیگری بر تعیین طبقات ارث و ترجیح بعضی بر بعض دیگر می باشد.

3- از تعبیر (هم شرکاً فی الثلث) (برادران و خواهران مادری اگر بیش از یک نفر باشند در ثلث مال شریکند) استفاده می شود که آنها یک ثلث را در میان خود بطور مساوی تقسیم می کنند و زن و مرد در اینجا هیچ گونه تفاوتی ندارند زیرا مفهوم شرکت مطلق مساوی بودن سهام است.

4- از آیه فوق به خوبی اسفاده می شود که انسان حق ندارد از طریق وصیت یا اعتراف به بدهی که بر ذمه او نیست صحنه سازی بر ضد وارثان کند و حقوق آنها را تضییع نماید، او تنها موظف است دیون واقعی خود را در آخرین فرصت گوشزد نماید و حق دارد وصیتی عادلانه که در اخبار حد آن مقدار ثلث تعیین شده بنماید.

در روایات پیشوایان اسلام در این زمینه تعبیرات شدیدی دیده می شود از جمله در حدیثی می خوانیم: (ان الضرار فی الوصیه من الکبائر) زیان رسانیدن به ورثه و محروم ساختن آنها از حق مشروعشان به وسیله وصیتهای نابجا از گناهان کبیره است).

اسلام در حقیقت با این دستور می خواهد هم شخص را از قسمتی از اموال خود حتی بعد از وفات بهره مند سازد، و هم وارثان را، مبدا کینه و عقده ای در دل آنها به وجود بیاید و پیوند محبت که باید بعد از مرگ هم باقی باشد سست گردد.

آیه (13) و (14) ترجمه

(تلك حدود الله و من يطع الله و رسوله يدخله جنات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها و ذلك الفوز العظيم) (13) (و من يعص الله و رسوله و يتعد حدوده يدخله نارا خالدا فيها و له عذاب مهين) (14)

ترجمه:

13- اینها مرزهای الهی است، و هر کس خداوند و پیامبرش را اطاعت کند، (و قوانین او را محترم بشمرد) خداوند وی را در باغهایی از بهشت وارد می کند که همواره، آب از زیر درختانش جاری است، جاودانه در آن می ماند، و این، پیروزی بزرگی است!

14- و آن کس که نافرمانی خدا و پیامبرش را کند و از مرزهای او تجاوز نماید، او رادر آتشی وارد می کند که جاودانه در آن خواهد ماند، و برای او مجازات خوار کننده ای است.

تفسیر:

به دنبال بحثی که در آیات گذشته درباره قوانین ارث گذشت در این آیات از این قوانین به عنوان حدود و مرزهای الهی یاد کرده و می فرماید، (اینها حدود و مرزهای الهی است که عبور و تجاوز از آنها ممنوع است، و آنها که از حریم آن بگذرند، و تجاوز کنند، گناهکار و مجرم شناخته می شوند (تلك حدود الله)).

حدود جمع حد در اصل به معنی جلوگیری و منع کردن است، و سپس به هر چیزی که فاصله میان دو شیء باشد، و آنها را از هم متمایز سازد، گفته می شود، مثلا حد خانه و حد باغ و حد شهر و کشور، به نقاطی گفته می شود، که آنها را از نقاط دیگر جدا می سازد.

تعبیر (تلك حدود الله) در چندین مورد از آیات قرآن مجید آمده است، و همه آنها بعد از بیان یک سلسله از احکام و مقررات اجتماعی است، مثلا در آیه 187 سوره بقره بعد از اعلام ممنوعیت آمیزش جنسی در اعتکاف و احکامی درباره روزه، و در آیات 229 و 230 سوره بقره و آیه 10 سوره طلاق بعد از بیان قسمتی از احکام طلاق و در آیه 4 سوره مجادله بعد از

بیان کفار (ظهار) آمده است. در تمام این موارد احکام و قوانینی وجود دارد، که تجاوز از آنها ممنوع است، و به همین جهت به عنوان مرز الهی شناخته شده اند.

پس از اشاره به این قسمت از حدود و مرزهای الهی، می فرماید: (کسانی که خداوند و پیامبر را اطاعت کنند، و این مرزها را محترم شمارند، بطور جاودان در باغهایی از بهشت خواهند بود، که آب از پای درختان آنها قطع نمی گردد) (و من یطع الله و رسوله یدخله جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها).

در پایان آیه می فرماید: (این رستگاری و پیروزی بزرگی است) (و ذلك الفوز العظيم) در آیه بعد به نقطه مقابل کسانی که در آیه قبل بیان شد اشاره کرده، می فرماید: (آنهايي که نافرمانی خدا و پیامبر کنند و از مرزها تجاوز نمایند جاودانه در آتش خواهند بود) (و من یعص الله و رسوله یدخله ناراً خالداً فیها)

البته می دانیم تنها معصیت خداوند (هر چند گناه کبیره باشد) موجب خلود و عذاب جاودانی، نیست، بنابراین منظور از آیه فوق کسانی هستند که از روی طغیان و سرکشی و دشمنی و انکار آیات الهی، حکم خدا را زیر پا می گذارند، و در حقیقت ایمان به خدا و روز باز پسین ندارند، و با توجه به اینکه حدود جمع است، و تمام قوانین الهی را شامل می شود، این معنی بعید به نظر نمی رسد، زیرا کسی که تمام قوانین الهی را بشکند، معمولاً، به خدا ایمان ندارد، والا گوشه‌ای از آن را لا اقل محترم می شمرد.

قابل توجه اینکه در آیه قبل، درباره بهشتیان (خالدین فیها) (بطور جاودان در بهشت خواهند بود) به صورت جمع آمده، و در این آیه که درباره دوزخیان است (خالداً فیها) به صورت مفرد آمده است، این تفاوت تعبیر در دو آیه پشت سر هم گویا اشاره به این است، که بهشتیان برای خود اجتماعاتی دارند، که خود یکی از نعمتهای بهشتی برای آنها محسوب می شود، در حالی که دوزخیان آنچنان به خود مشغولند و در خویش فرو رفته اند، که به دیگری نمی پردازند، و عملاً تنها هستند.

این موضوع حتی در این دنیا هم درباره افراد تک رو و مستبد، در برابر افراد متحد و مجتمع نیز صدق می کند، که اینها در این جهان بهشتی هستند، و آنها دوزخی. و در پایان آیه به سرانجام آنها اشاره کرده و می فرماید: (آنها عذاب خوار کننده و آمیخته با توهینی دارند) (وله عذاب مهین)

در واقع در جمله قبل جنبه جسمانی مجازات الهی منعکس شده بود، و در این جمله که مسأله اهانت به میان آمده به جنبه روحانی آن اشاره می کند. امتیازات قانون ارث اسلامی:

در قانون ارث عموماً و در قانون ارث اسلام به خصوص مزایایی وجود دارد که ذیلاً به قسمتی از آنها اشاره می شود:

1- در نظام ارث اسلامی هیچ یک از بستگان متوفی با توجه به سلسله مراتب از ارث محروم نمی شوند، و آنچه در میان اعراب جاهلی یا پاره ای از کشورها معمول بود که زنان و یا کودکان را به خاطر عدم توانایی بر حمل اسلحه و شرکت در میدان جنگ از ارث محروم می کردند، و ثروت متوفی را به افراد دورتر می دادند در اسلام وجود ندارد، و تمام افراد به نسبت ارتباطی که با متوفی دارند مشمول قانون ارث هستند.

2- این قانون به نیازهای فطری و مشروع انسان پاسخ مثبت می دهد زیرا افراد بشر همواره مایلند که حاصل دسترنج خود را در دست کسانی ببینند که پاره تن آنها محسوب می شود، و حیات آنها در حقیقت ادامه حیات و زندگی خود آنان می باشد، لذا می بینیم که در این قانون سهم فرزندان از همه بیشتر است، و در عین حال پدر و مادر و سایر بستگان نیز به نوبه خود سهم قابل ملاحظه دارند.

3- این قانون افراد را به تلاش و کوشش بیشتر در راه تولید ثروت و گردش چرخهای اقتصادی تشویق می کند زیرا وقتی انسان حاصل زحمات عمر خود را نصیب افراد مورد

علاقه خویش می بیند، در هر سن و شرایطی که باشد به کار تشویق می گردد و وقفه و رکودی در فعالیتهای او ایجاد نمی شود.

چنانکه اشاره کردیم قانون ارث در پاره ای از کشورها لغو شد و اموال کسانی که از دنیا می رفتند، در اختیار دولت قرار گرفت، ولی به زودی آثار منفی این قانون در محیط اقتصادی آن کشور به صورت یک رکود آشکار گشت و به همین دلیل ناچار قانون مذکور را لغو کردند. 4- قانون ارث اسلامی از تراکم ثروت جلوگیری می کند زیرا در این نظام بعد از هر نسل ثروت بطور عادلانه در میان افراد متعددی تقسیم می گردد و از این راه به توزیع عادلانه ثروت کمک می کند.

قابل توجه اینکه این تقسیم همانند پاره ای از اشکال تقسیم ثروت که در دنیای امروز وجود دارد و غالباً با ناراحتیهای اجتماعی همراه است نمی باشد، و طوری است که همه با آغوش باز آن را می پذیرد.

5- قانون ارث اسلامی تنها بر اساس چگونگی ارتباط متوفی تنظیم نشده بلکه نیاز واقعی وارثان نیز در نظر گرفته شده است، مثلاً اگر می بینیم ارث پسران در ظاهر دو برابر دختران است و یا ارث پدر در پاره ای از موارد بیش از ارث مادر است، به خاطر این است که مردان در قوانین اسلامی مسوولیتهای مالی فراوانی دارند و هزینه زندگی زنان بر دوش آنها است، و لذا نیاز مالی آنها بیش از زنان می باشد.

(عول) و (تعصیب) چیست؟

در کتاب ارث اسلامی به دو بحث مهم برخورد می کنیم که درباره مسأله (عول) و (تعصیب) سخن می گوید، سرچشمه این بحث از آنجا شروع می شود که سهام ارث به شکلی که در آیات گذشته بیان شد گاهی از مجموع مال کمتر، و گاهی بیشتر است.

مثلاً: اگر ورثه، فقط دو خواهر (پدری و مادری) و شوهر بوده باشند، ارث دو خواهر، دو سوم مال وارث شوهر، نصف مال است که مجموع آن دو، 76 می شود یعنی 16 از مجموع

مال بیشتر می گردد، در اینجا این بحث پیش می آید که آیا 16 باید بطور عادلانه و به نسبت سهام از همه ورثه کم شود؟ و یا اینکه از افراد معینی کم گردد؟

معروف در میان دانشمندان اهل تسنن این است که باید از همه کم شود و این را فقها (عول) می نامند (زیرا عول در لغت به معنی زیادی و ارتفاع و بلندی است).

و در مثال فوق می گویند: 16 اضافی باید از هر دو به نسبت سهام آنها کم شود و همچنین در موارد دیگر، در حقیقت سهامداران ارث را در اینجا همانند طلبکارانی فرض می کنند که بدهکار قادر به پرداختن مطالبات همه آنها نیست و به اصطلاح ورشکست شده است، و می دانیم در چنین جایی مقدار کمبود را به نسبت از همه طلبکاران کسر می کنند.

ولی به عقیده (فقهای شیعه) همیشه کمبود به افراد خاصی متوجه می شود و در مثال فوق، کمبود را فقط به دو خواهر می زنند، و می گویند: همانطور که در

حدیث وارد شده (ممکن نیست خداوندی که حساب همه چیز، حتی ریگهای بیابان را دارد، سهام ارث را طوری قرار دهد که کسری داشته باشد) حتما خداوند در اینگونه موارد، قانونی وضع کرده که با توجه به آن قانون، کمبودی متصور نیست و آن قانون، ایناست که در میان وارثان، بعضی در قرآن سهم ثابتی از نظر (حداقل) و (حداکثر) برای آنها ذکر شده، مانند سهم شوهر و زن و پدر و مادر ولی بغضی دیگر چنین نیستند، مانند (دو خواهر) و (دو دختر) از این می فهمیم که همیشه کمبود و کسری باید به آنها بخورد که حداقل و حداکثر سهم آنها، مشخص نشده یعنی قابل تغییر و در نوسان است، لذا در مثال فوق، کمبودی متوجه شوهر نمی شود و تنها باید 16 اضافی را از سهم دو خواهر کم کرد (دقت کنید).

و گاهی به عکس، مجموع سهام، از مجموع مال، کمتر است، و چیزی اضافه باقی می ماند، مثلا اگر مردی از دنیا برود و تنها یک دختر و مادر از او باقی بماند، می دانیم که سهم مادر در این صورت 16 و دختر 36 مال می باشد که مجموع آنها 46 می شود، یعنی 26 اضافه می ماند، دانشمندان و فقهای اهل تسنن می گویند: این اضافی را باید به (عصبه) (بر وزن کسبه)

یعنی مردان طبقه بعد (مثل بردارهای متوفی در این مثال) داد و این اصطلاحاً (تعصیب) می نامند، ولی فقهای شیعه معتقدند که همه آن را باید در میان آن دو به نسبت 1 و 3 تقسیم کرد زیرا با وجود طبقه قبل، نوبت به طبقه بعد نمی رسد به علاوه دادن مقدار اضافی به مردان طبقه بعد، شبیه قوانین دوران جاهلیت است که زنان را بدون دلیل از ارث محروم می ساختند (بحث فوق یک بحث پیچیده علمی است که خلاصه آن در اینجا آمد و شرح بیشتر آن را از کتب فقهی بخوانید).

آیه (15) و (16) و ترجمه

(و اللاتی یاتین الفاحشة من نسائکم فاستشهدوا علیہم اربعة منکم فان شهدوا فامسکو
هن فی البیوت حتی یتوفیہن الموت او یجعل اللہ لهن سبیلا) (15) (واللذان یتیانہا منکم
فادوہما فان تابا و اصلحا فاعرضوا عنہما ان اللہ کان توابا رحیما) (16)

ترجمه:

15 - و کسانی از زنان شما که مرتکب زنا شوند، چهار نفر از مسلمانان را بعنوان شاهد بر
آنها بطلبید! اگر گواهی دادند، آنان (زنان) را در خانه ها(ی خود) نگاه دارید تا مرگشان فرا
رسد؛ یا اینکه خداوند، راهی برای آنها قرار دهد.

16 - و از میان شما، آن مردان و زنانی که (همسر ندارند، و) مرتکب آن کار (زشت) می
شوند، آنها را آزار دهید (و حد بر آنان جاری نمایید)! و اگر توبه کنند، و (خود را) اصلاح
نمایند، (و به جبران گذشته بپردازند)، از آنها درگذرید! زیرا خداوند، توبه پذیر و مهربان است.

تفسیر:

این آیه بطوری که غالب مفسران از آن فهمیده اند، اشاره به مجازات زنان شوهرداری است
که آلوده (فحشاً) می شوند، نخست می فرماید: (اگر همسران شما آلوده به زنا شدند، چهار نفر
از مسلمانان را به عنوان شهود بر این کار دعوت کنید) (و اللاتی یأتین الفاحشة من نسائکم
فاستشهدوا علیہن اربعة منکم).

واژه (فاحشة) چنانکه قبلاً هم اشاره کرده ایم، در اصل به معنی کار و یا گفتار بسیار زشت
است و اگر در مورد (زنا) و عمل منافی عفت به کار می رود، نیز به همین مناسبت است. و
این کلمه در 13 مورد در قرآن مجید آمده است، که گاهی در مورد (زنا) است و گاهی در
مورد (لواط) و گاهی در اعمال زشت ننگین بطور کلی استعمال شده است.

سپس می فرماید: (اگر این چهار نفر، به موضوع (زنا) گواهی دادند، آنها را در خانه های (خود) محبوس سازید، تا مرگ آنها فرا رسد) (فان شهدوا فامسکوهن فی البیوت حتی یتوفیهن الموت).

دلیل بر اینکه آیه فوق اشاره به (زنای محصنه) می کند، علاوه بر قرینه ای که در آیه بعد است، تعبیر به (من نسائکم) (از همسرانتان) می باشد، زیرا این تعبیر در مورد همسران در قرآن مکرر وارد شده است، بنابراین مجازات عمل منافی عفت برای زنان شوهردار در این آیه (حبس ابد) تعیین شده است.

ولی بلافاصله می گوید: (و یا اینکه خداوند راهی برای آنها قرار بدهد) (او یجعل الله لهم سبیلا).

از این تعبیر استفاده می شود که این حکم، یک حکم موقت بوده، و از همان آغاز اعلام شده است که در آینده (پس از آماده شدن محیط و افکار) حکم جدیدی در باره آنها نازل خواهد شد، و در آن موقع زنانی که مشمول این قانون شده اند، و هنوز در قید حیات هستند، طبقاً از زندان آزاد خواهند شد، و مجازات دیگری نیز در مورد آنها عملی نخواهد گردید، آزادی آنها از زندان به خاطر الغای حکم سابق است، و اما عدم اجرای مجازات جدید درباره آنها به خاطر این است که قانون مجازات شامل مواردی که قبل از آمدن قانون انجام یافته نمی گردد، و به این ترتیب قانون آینده هر چه باشد راهی برای نجات این زندانیان است، ولی البته این قانون جدید شامل حال تمام کسانی که در آینده مرتکب می شوند خواهد بود (دقت کنید).

و اما اینکه بعضی احتمال داده اند که منظور از جمله (او یجعل الله لهم سبیلا) این است که خداوند به وسیله دستور آینده درباره سنگسار کردن این گونه افراد، راهی برای آزادی آنها گشوده است درست نیست، زیرا هیچ گاه با تعبیر (لهم سبیلا) (راهی به سود آنان) سازگار نمی باشد چه اینکه اعدام راه نجات نمی باشد.

زیرا می دانیم قانونی که بعدا در اسلام برای مرتکبین زنای محصنه، مقرر گردید، قانون (رجم) (سنگسار کردن) بود. (این قانون در احادیث پیامبر (ﷺ) بطور مسلم وارد شده است، اگر چه در قرآن به آن اشاره ای نگردیده است).

از آنچه در بالا گفتیم، روشن می شود، که آیه فوق هرگز نسخ نشده، زیرا نسخ در مورد احکامی است که از آغاز به صورت مطلق گفته شود، نه به صورت موقت و محدود، در حالی که آیه فوق حکم (حبس ابد) را به عنوان یک حکم محدود و موقت ذکر کرده است. و اگر مشاهده می کنیم که در پاره ای از روایات تصریح شده، که آیه فوق به وسیله احکامی که درباره مجازات عمل منافعی عفت دارد شده، نسخ گردیده است، منظور از آن نسخ اصطلاحی نیست، زیرا نسخ در زبان روایات به هر گونه تقیید و تخصیص حکم گفته میشود. (دقت کنید). ضمنا باید توجه داشت که دستور محبوس ساختن اینگونه زنان در خانه ها حکمی است که از یک سو به نفع آنهاست زیرا از محبوس ساختن در زندانهای عمومی به مراتب بهتر است، و از سوی دیگر تجربه نشان داده که زندانهای عمومی اثر عمیقی در آلوده شدن اجتماع دارد زیرا این مراکز معمولاً به صورت آموزشگاه بزرگ مفاسد در می آید که افراد مجرم در آنجا تجربیات خود را در معاشرت دائمی توأم با وقت وسیع در اختیار یکدیگر می گذارند. سپس در این آیه حکم زنا و عمل منافعی عفت (غیر محصنه) را بیان می کند، و می فرماید: (مرد و زنی که (همسر ندارند و) اقدام به ارتکاب این عمل زشت

می کنند، آنها را آزار (و مجازات) کنید. (واللذان یاتیانها منکم فاذوهما) گرچه در این آیه تصریحی به زنای غیر محصنه نشده، ولی از آنجا که این آیه دنبال آیه گذشته آمده، و مجازاتی که برای زنا در این آیه ذکر شده با مجازات آیه گذشته تفاوت دارد، و از آن خفیفتر است استفاده می شود که این حکم درباره آن دسته از مرتکبین زنا است، که در آیه قبل داخل نبوده اند، و از آنجا که آیه قبل با قرینه ای که اشاره شد، مخصوص زنای محصنه است نتیجه می گیریم، که این آیه حکم زنای غیر محصنه را بیان می کند.

این نکته نیز روشن است که مجازات مذکور در این آیه یک مجازات کلی است، و آیه 2 سوره نور که حد زنا را یک صد تازیانه برای هر یک از طرفین بیان کرده، می تواند، تفسیر و توضیحی برای این آیه بوده باشد، و به همین دلیل این حکم نیز نسخ نشده است. در تفسیر (عیاشی) از امام صادق (علیه السلام) نیز در ذیل این آیه نقل شده، که فرمود: (یعنی البکر اذا اتت الفاحشة التي اتتها هذه الثيب فاذوهما) یعنی: منظور از این آیه مرد و زن بی همسر است، که اگر مرتکب عمل منافی عفت شوند، آنها را باید آزار داد (و مجازات کرد). بنا بر آنچه گفتیم کلمه (اللذان) اگر چه تنبیه مذکر است، منظور از آن، زن و مرد هر دو می باشد، و به اصطلاح از باب (تغلیب) است.

جمعی از مفسران احتمال داده اند که این آیه در باره عمل زشت (لواط) بوده باشد، و آیه قبل را مربوط به (مساحقه) (هم جنس گرایی زنان) دانسته اند، ولی با توجه به رجوع ضمیر (یأتیانها) به کلمه (فاحشة) که در آیه قبل آمده است، استفاده می شود که نوع عمل منافی عفت که در این آیه آمده، همانند نوعی است که در آیه قبل می باشد، بنابراین یکی را درباره لواط و دیگری را درباره مساحقه دانستن، خلاف ظاهر است (اگر چه هر دو نوع در یک جنس کلی یعنی همجنس گرایی مشترکند) بنابراین هر دو آیه در باره زنا است. از این گذشته می دانیم که مجازات لواط در اسلام اعدام است، نه آزار رساندن و یا تازیانه زدن، و هیچ دلیلی نداریم که حکم آیه مورد بحث نسخ شده باشد.

در پایان آیه اشاره به مسأله توبه و عفو و بخشش از این گونه گناهکاران کرده، و می فرماید: اگر آنها به راستی توبه کنند و خود را اصلاح نمایند و به جبران گذشته بپردازند، از مجازات آنها صرف نظر کنید، زیرا خداوند توبه پذیر و مهربان است. (فان تابا و اصلحا فأعرضوا عنهما ان الله كان توابا رحیما).

این دستور در حقیقت راه بازگشت را به روی این گونه خطاکاران گشوده است که در صورت توبه و اصلاح، جامعه اسلامی آنها را با آغوش باز می پذیرد و به صورت یک عنصر طرد شده اجتماع نخواهند بود.

ولی البته (همانطور که در کتب فقهی آمده) توبه در صورتی صحیح است که قبل از ثبوت جرم در دادگاه اسلامی، و اقامه شهود، و صدور حکم دادگاه اسلام، انجام یافته باشد، و الا توبه ای که بعد از صدور حکم باشد هیچ گونه تأثیری نخواهد داشت.

از این حکم ضمناً استفاده می شود که هرگز نباید افرادی را که توبه کرده اند در برابر گناهان سابق مورد ملامت قرار داد، جایی که حکم مجازات و حد شرعی، با توبه ساقط بشود به طریق اولی باید مردم از گذشته آنها چشم پيوشند، همچنین کسانی که این حد در باره آنها جاری می شود و بعد از آن توبه می کنند باید مشمول گذشت مسلمانان بوده باشند.

روش سهل و ممتنع قوانین کیفری اسلام

گاه و بی گاه به مناسبتهایی می پرسند: چرا اسلام قوانین جزایی و کیفری سخت و طاقت فرسایی مقرر نموده، مثلاً در برابر یک بار آلوده شدن به زناى محصنه در آغاز مجازات حبس ابد مقرر گردید و سپس مجازات اعدام تعیین شد، آیا بهتر نبود مجازاتهای ملایمتری در برابر اینگونه اعمال تعیین گردد تا تعادلی در میان جرم و کیفر برقرار شده باشد؟!

ولی باید توجه داشت که قوانین کیفری اسلام گرچه ظاهراً سخت و شدید هستند، ولی در مقابل، راه اثبات جرم در اسلام به این آسانی نیست، و برای آن شرایطی تعیین شده که غالباً تا گناه علنی نشود آن شرائط حاصل نمی گردد.

مثلاً: افزایش دادن تعداد شهود را به چهار نفر که در آیه فوق به آن اشاره شد بقدری سنگین است که فقط افراد بی باک و بی پروا ممکن است مجرم شناخته شوند و بدیهی است این چنین اشخاص باید به اشد مجازات گرفتار شوند تا عبرت دیگران گردند و محیط از

آلودگی گناه پاک گردد، همچنین برای شهادت شهود شرایطی تعیین شده از قبیل رؤیت و عدم قناعت به قرائن، و هماهنگی در شهادت، و مانند آن، که اثبات جرم را سخت تر می کند. به این ترتیب، اسلام، احتمال یک مجازات فوق العاده شدید را در برابر این گونه گناهکاران قرار داده، و همین احتمال اگر چه ضعیف هم باشد می تواند در روحیه غالب افراد اثر بگذارد، اما راه اثبات آن را مشکل قرار داده تا عملاً در این گونه موارد اعمال خشونت بطور وسیع انجام نگیرد، در حقیقت اسلام خواسته اثر تهدیدی این قانون کیفری را حفظ کند بدون این که افراد زیادی مشمول اعدام شوند.

نتیجه این که روش اسلام در تعیین مجازات و راه اثبات جرم روشی است که حداکثر تأثیر را در نجات جامعه از آلودگی به گناه دارد در حالی که افراد مشمول این مجازاتها عملاً زیاد نیستند و به همین جهت ما از این روش به عنوان روش (سهل و ممتنع) تعبیر کردیم.

آیه (17) و (18) ترجمه

(إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا) (17) (وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْإِنَّ وَالَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارًا أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا) (18)

ترجمه:

17 - پذیرش توبه از سوی خدا، تنها برای کسانی است که کار بدی را از روی جهالت انجام می دهند و سپس به زودی توبه می کنند، خداوند توبه چنین اشخاصی را می پذیرد و خدا دانا و حکیم است.

18 - و برای کسانی که کارهای بد را انجام می دهند، و هنگامی که مرگ یکی از آنها فرا برسد می گوید الان توبه کردم، توبه نیست و نه برای کسانی که در حال کفر از دنیا می روند، اینها کسانی هستند که عذاب دردناکی برای آنها فراهم کرده ایم.

تفسیر:

شرائط پذیرش توبه

در آیه گذشته مسئله سقوط حد و مجازات مرتکبین اعمال منافی عفت، در پرتو توبه صریحا بیان شد و در ذیل آن با جمله (إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا)؛ خداوند توبه بندگان را بسیار می پذیرد و نسبت به آنها رحیم است اشاره به پذیرش توبه از طرف پروردگار نیز شده، در این آیه صریحا مسأله توبه و پاره ای از شرایط آن را بیان می کند و می فرماید: (توبه تنها برای آنها است که گناهی را از روی

جهالت انجام می دهند.) (إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ).

اکنون ببینیم منظور از (جهالت) چیست؟ آیا همان جهل و نادانی و بی خبری از گناه است، و یا عدم آگاهی از اثرات شوم و عواقب دردناک آن می باشد؟

کلمه (جهل) و مشتقات آن گرچه به معانی گوناگونی آمده است ولی از قراین استفاده می شود که منظور از آن در آیه مورد بحث طغیان غرایز و تسلط هوسهای سرکش و چیره شدن آنها بر نیروی عقل و ایمان است، و در این حالت، علم و دانش انسان به گناه گرچه از بین نمی رود، اما تحت تأثیر آن غرائز سرکش قرار گرفته و عملاً بی اثر می گردد، و هنگامی که علم اثر خود را از دست داد، عملاً با جهل و نادانی برابر خواهد بود.

ولی اگر گناه بر اثر چنین جهالتی نباشد بلکه از روی انکار حکم پروردگار و عناد و دشمنی انجام گیرد، چنین گناهی حکایت از کفر می کند و به همین جهت توبه آن قبول نیست، مگر این که از این حالت بازگردد و دست از عناد و انکار بشوید.

در واقع این آیه همان حقیقتی را بیان می کند که امام سجاد (علیه السلام) در دعای ابو حمزه با توضیح بیشتری بیان فرموده است آنجا که می گوید: (الهی لم اعصک حین عصیتک و انا بربوبیتک جاحد و لا بامرک مستخف و لا لعقوبتک متعرض و لا لوعیدک متهاون لکن خطیئة عرضت و سولت لی نفسی و غلبنی هوای...)

(خدای من! هنگامی که به معصیت تو پرداختم اقدام به گناه از راه انکار خداوندیت نکردم و نه به خاطر خفیف شمردن امر تو بود و نه مجازات تو را کم اهمیت گرفتم و نسبت به آن بی اعتنا بودم و نه وعده کيفرت را سبک شمردم بلکه خطایی بود که در برابر من قرار گرفت و نفس اماره، حق را بر من مشتبه کرد و هوی و هوس بر من چیره شد).

سپس قرآن به یکی دیگر از شرایط توبه اشاره کرده و می فرماید: (سپس به زودی توبه کنند) (ثم یتوبون من قریب).

در باره این که منظور از قریب (زمان نزدیک) چیست؟ در میان مفسران گفتگو است، جمع زیادی آن را به معنی قبل از آشکار شدن نشانه های مرگ می گیرند، و آیه بعد را که می

گوید پس از ظهور علائم مرگ توبه پذیرفته نمی شود، شاهد بر آن می دانند بنابر این تعبیر به (قریب) شاید به خاطر این است که اصولاً زندگی دنیا هر چه باشد کوتاه و پایان آن نزدیک است.

اما بعضی دیگر آن را به معنی زمان نزدیک به گناه گرفته اند، یعنی به زودی از کار خود پشیمان شود و به سوی خدا بازگردد، زیرا توبه کامل آن است که آثار و رسوبات گناه را به طور کلی از روح و جان انسان بشوید، و کمترین اثری از آن در دل باقی نماند، و این در صورتی ممکن است که در فاصله نزدیکی قبل از آنکه گناه در وجود انسان ریشه بدواند و به شکل طبیعت ثانوی در آید از آن پشیمان شود، در غیر این صورت غالباً اثرات گناه در زوایای قلب و جان انسانی باقی خواهد ماند، پس توبه کامل توبه ای است که به زودی انجام پذیرد و کلمه (قریب) از نظر لغت و فهم عرف، نیز با این معنی مناسبتر است.

درست است که توبه بعد از زمان طولانی نیز پذیرفته می شود، اما توبه کامل نیست و شاید تعبیر به (علی الله)؛ (توبه ای که بر خدا لازم است آن را بپذیرد) نیز اشاره به همین معنی باشد زیرا این تعبیر تنها در این آیه از قرآن آمده است و مفهوم آن این است که پذیرش این گونه توبه ها از حقوق بندگان می باشد در حالی که پذیرش توبه های دور دست از طرف خداوند یک نوع تفضل است نه حق.

پس از ذکر شرایط توبه می فرماید: خداوند توبه چنین اشخاصی را می پذیرد و خداوند دانا و حکیم است (**فاولئك يتوب الله عليهم و كان الله عليما حكيما**).

در آیه بعد اشاره به کسانی که توبه آنها پذیرفته نمی شود نموده، می فرماید: (کسانی که در آستانه مرگ قرار می گیرند و می گویند اکنون از گناه خود توبه کردیم توبه آنان پذیرفته نخواهد شد، دلیل آن هم روشن است زیرا در حال احتضار و در آستانه مرگ، پرده ها از برابر چشم انسان کنار می رود، و دید دیگری برای او پیدا می شود، و قسمتی از حقایق مربوط به جهان دیگر و نتیجه اعمالی را که در این زندگی انجام داده با چشم خود می بیند و مسایل

جنبه حسی پیدا می کند واضح است که در این صورت هر گناهکاری از اعمال بد خود پشیمان می گردد، و همانند کسی که شعله آتشی را نزدیک خود ببیند از آن فرار می کند. مسلم است که اساس تکلیف و آزمایش پروردگار بر این گونه مشاهده ها نیست، بلکه بر ایمان به غیب و مشاهده با چشم عقل و خرد است.

به همین دلیل در قرآن مجید می خوانیم: هنگامی که نخستین نشانه های عذاب دنیا بر بعضی از اقوام پیشین آشکار می گشت باب توبه به روی آنها بسته می شد، در سرگذشت فرعون می خوانیم: (حتی اذا ادركه الغرق قال آمنت انه لا اله الا الذي آمنت به بنو اسرائيل و انا من المسلمين الان و قد عصيت قبل و كنت من المفسدين؛ تا آن زمان که غرقاب دامن او را گرفت، صدا زد: الان ایمان آوردم که معبودی جز معبود بنی اسرائیل نیست و من از تسلیم شدگانم اما به او گفته می شود الان این سخن را می گویی؟ و پیش از این نافرمانی کرده و از مفسدان بودی! به همین دلیل توبه تو پذیرفته نخواهد شد.

از بعضی از آیات قرآن (مانند آیه 12 سوره سجده) استفاده می شود که گناهکاران در قیامت با مشاهده عذاب الهی از کار خود پشیمان می شوند ولی پشیمانی آنها سودی نخواهد داشت. چنین کسانی درست مانند مجرمانی هستند که وقتی چشمشان به چوبه دار افتاد و طناب دار را بر گلوی خود احساس کردند، از کار خود پشیمان می شوند، روشن است که این پشیمانی نه فضیلت است و نه افتخار و نه تکامل، و به همین جهت چنان توبه ای بی اثر است. البته این آیه با روایاتی که می گوید: توبه تا آخرین نفس پذیرفته می شود هیچگونه منافاتی ندارد، زیرا منظور از آن روایات لحظاتی است که هنوز نشانه های قطعی مرگ را مشاهده نکرده و به اصطلاح دید برزخی پیدا ننموده است.

دسته دوم: از کسانی که توبه آنها پذیرفته نمی شود آنها هستند که در حال کفر از جهان می روند، در آیه فوق درباره آنها چنین می فرماید: آنها که در حال کفر می میرند توبه برای آنان نیست) (ولا الذين يموتون وهم كفار).

این حقیقت در آیات متعدد دیگری از قرآن مجید نیز بازگو شده است.

اکنون این سؤال پیش می‌آید که چنین کسانی که در حال کفر از دنیا می‌روند چه موقع توبه می‌کنند که توبه آنها پذیرفته نخواهد شد؟

بعضی احتمال داده اند که توبه آنها در عالم دیگر پذیرفته نمی‌شود و بعضی احتمال داده اند که منظور از توبه در اینجا توبه بندگان نیست، بلکه توبه خداوند یعنی بازگشت او به عفو و رحمت می‌باشد، ولی ظاهر این است که آیه هدف دیگری را تعقیب می‌کند و می‌گوید: (کسانی که از گناهان خود در حال صحت و سلامت و ایمان توبه کرده اند ولی در حال مرگ با ایمان از دنیا نرفتند توبه های گذشته آنها نیز بی اثر است).

توضیح اینکه: می‌دانیم یکی از شرائط قبولی اعمال نیک انسان (موافات بر ایمان) است. یعنی با ایمان از دنیا رفتن، و کسانی که در لحظه پایان زندگی کافر باشند، اعمال گذشته آنها (حتی اعمال نیکی که در حال ایمان انجام داده اند) طبق صریح آیات قرآن حبط و نابود می‌گردد، توبه های آنان از گناه اگر چه در حال ایمان انجام شده نیز در چنین صورتی نابود خواهد شد.

بطور خلاصه شرط قبولی توبه دو چیز است: نخست این که قبل از مشاهده نشانه های مرگ باشد و دیگر این که انسان، با ایمان از دنیا برود.

ضمناً از این آیه استفاده می‌شود که انسان نباید توبه را به تأخیر اندازد، زیرا ممکن است بطور ناگهان مرگ او فرا رسد و درهای توبه به روی او بسته شود و جالب توجه این که تأخیر توبه که از آن به تسویف تعبیر می‌کنند در آیه فوق هم ردیف مرگ در حال کفر قرار داده شده است و این نشانه اهمیتی است که قرآن به این موضوع می‌دهد.

در پایان آیه می‌فرماید: (برای این هر دو دسته، عذاب دردناکی مهیا کرده ایم) **(اولئك اعتدنا لهم عذاباً الیماً)**. احتیاج به تذکر ندارد که توبه علاوه بر آنچه گفته شد شرایط دیگری نیز دارد که در آیات مناسب به آن اشاره خواهد شد.

آیه (19) و ترجمه

(يا أيها الذين ءامنوا لا يحل لكم أن ترثوا النساء كرها ولا تعضلوهن لتذهبن ببعض ما أتيتموهن إلا أن يأتين بفحشة مبينة و عاشروهن بالمعروف فإن كرهتموهن فعسى أن تكرهوا شيئا ويجعل الله فيه خيرا كثيرا) (19)

ترجمه:

19 - ای کسانی که ایمان آورده اید! برای شما حلال نیست که از زنان، از روی اکراه (و ایجاد ناراحتی برای آنها) ارث ببرید! و آنان را تحت فشار قرار ندهید که قسمتی از آنچه به آنها پرداخته اید (از مهر)، تملک کنید! مگر اینکه آنها عمل زشت آشکاری انجام دهند و با آنان، به طور شایسته رفتار کنید! و اگر از آنها (بجهتی) کراهت داشتید، (فورا تصمیم به جدایی نگیرید!) چه بسا چیزی خوشایند شما نباشد، و خداوند خیر فراوانی در آن قرار می دهد.

شأن نزول:

در تفسیر مجمع البیان از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که این آیه در باره کسانی نازل گردیده که همسران خود را بدون این که همچون یک همسر با آنها رفتار کنند، نگه می داشتند، به انتظار این که آنها بمیرند و اموالشان را تملک کنند. و از ابن عباس نقل شده که آیه فوق در باره افرادی نازل شده که همسرانشان مهر سنگین داشتند و در عین این که تمایل به ادامه زناشویی با آنها نداشتند به خاطر سنگین بودن مهر حاضر به طلاق آنها نمی شدند، و آنها را تحت فشار قرار می دادند تا مهرشان را ببخشند و طلاق بگیرند.

جمعی از مفسران برای آیه فوق شأن نزول دیگری نقل کرده که متناسب با این آیه نیست، بلکه متناسب با آیه 22 است که ما آن را به خواست خدا در ذیل همان آیه خواهیم آورد.

تفسیر:

باز هم دفاع از حقوق زنان

در آغاز سوره گفتیم که آیات این سوره با بسیاری از اعمال ناروای دوران جاهلیت مبارزه می کند، در آیه مورد بحث به چند عادت ناپسند آن دوران اشاره گردیده است و به مسلمانان هشدار داده شده که آلوده آنها نشوند:

1 - زنان را به خاطر اموالشان زندانی نکنید - همانطور که در شأن نزول گفته شد یکی از رفتارهای ظالمانه مردان، در دوران جاهلیت این بود که با زنان ثروتمندی که از زیبایی بهره ای نداشتند ازدواج می کردند، سپس آنها را به حال خود وامی گذاردند نه آنها را طلاق می دادند و نه همچون یک همسر با آنها رفتار می نمودند، به امید این که مرگشان فرا رسد و اموالشان را تملک کنند، آیه فوق می گوید: (ای افراد با ایمان برای شما حلال نیست که از زنان از روی اکراه و ایجاد ناراحتی، ارث ببرید) **(یا ایها الذین آمنوا لا یحل لکم ان ترثوا النساء کرها).**

و به این ترتیب عمل فوق را محکوم ساخته است.

2 - زنان را برای حلال کردن مهر خود تحت فشار قرار ندهید - یکی دیگر از عادات نکوهیده آنها این بود که زنان را با وسایل گوناگون، تحت فشار می گذاشتند تا مهر خود را ببخشند و طلاق گیرند، این کار مخصوصا بیشتر در موقعی بود که زن مهریه سنگینی داشت، آیه فوق این کار را ممنوع ساخته و می فرماید: آنها را تحت فشار قرار ندهید، به خاطر این که قسمتی از آنچه را به آنها پرداخته اید تملک کنید) **(ولا تعضلوهن لتذهبوا ببعض ما آتیتموهن).**

ولی این حکم استثنایی دارد که در جمله بعد به آن اشاره شده است و آن این که اگر آنها مرتکب عمل زشت و ننگینی گردند شوهران می توانند آنها را تحت فشار قرار دهند، تا مهر خود را حلال کرده و طلاق بگیرند) **(الا ان یاتین بفاحشة مبینه).**

در حقیقت این کار یک نوع مجازات و شبیه به گرفتن غرامت در برابر کارهای ناروای این دسته از زنان است.

آیا منظور از (فاحشه مبینة) (عمل زشت آشکار) در آیه فوق، خصوص اعمال منافی عفت است یا هر گونه ناسازگاری شدید؟ در میان مفسران گفتگو است، ولی در حدیثی که از امام باقر (علیه السلام) نقل شده تصریح گردیده که هر گونه مخالفت شدید زن و نافرمانی و ناسازگاری او را شامل می شود (البته منظور هر مخالفت جزئی نیست زیرا در مفهوم کلمه (فاحشه) اهمیت و فوق العادگی افتاده است و ذکر کلمه (مبینة) نیز آن را تأکید می کند).

3 - سپس دستور معاشرت شایسته و رفتار انسانی با زنان را صادر می کند و می فرماید: (با آنها شایسته معاشرت کنید) (و عاشروهن بالمعروف).

و به دنبال آن اضافه می کند: (حتی اگر به جهاتی از همسران خود رضایت کامل نداشته باشید و بر اثر اموری آنها در نظر شما ناخوشایند باشند) (فورا تصمیم به جدایی نگیرید و تا آنجا که در قدرت دارید مدارا کنید). زیرا ممکن است شما در تشخیص خود گرفتار اشتباه شده باشید، و آنچه را نمی پسندید خداوند در آن خیر و برکت و سود فراوانی قرار داده باشد) (فان کرهتموهن فعسی ان تکرهوا شیئا و يجعل الله فیه خیرا کثیرا).

بنابر این تا کارد به استخوان شما نرسد سزاوار است معاشرت به معروف و رفتار شایسته را ترک نکنید بخصوص اینکه بسیار می شود که همسران درباره یکدیگر گرفتار سوءظنهای بی دلیل و حب و بغضهای بی جهت می گردند و قضاوتهای آنها در این حال غالبا نادرست می باشد، تا آنجا که خوبیها در نظرشان بدی و بدیها در نظرشان خوبی جلوه می کند، ولی با گذشت زمان و مدارا کردن، تدریجا حقایق آشکار می شود.

ضمنا باید توجه داشت تعبیر به (خیرا کثیرا) که در آیه به همسرانی که مدارا می کنند نوید داده شده مفهوم وسیعی دارد که یکی از مصادیق روشن آن فرزندان صالح و با لیاقت و ارزشمند است.

آیه و ترجمه

(وإن أردتم استبدال زوج مكان زوج وءاتيتم إحداث قنطارا فلا تأخذوا منه شيئا تأخذونه بهتئا وإثما مبينا) (20) (و كيف تأخذونه و قد أفضى- بعضكم إلى بعض و أخذن منكم ميثقا غليظا) (21)

ترجمه:

20 - و اگر تصمیم گرفتید که همسر دیگری به جای همسر خود انتخاب کنید و مال فراوانی (به عنوان مهر) به او پرداخته اید، چیزی از آن را نگیرید آیا برای باز پس گرفتن مهر زنان، متوسل به تهمت و گناه آشکار می شوید؟ 21 - و چگونه آن را باز پس می گیرید در حالی که شما با یکدیگر تماس و آمیزش کامل داشته اید و (از این گذشته) آنها پیمان محکمی (هنگام ازدواج) از شما گرفته اند.

شان نزول:

پیش از اسلام رسم بر این بود که اگر می خواستند همسر سابق را طلاق گویند و ازدواج جدیدی کنند برای فرار از پرداخت مهر، همسر خود را به اعمال منافی عفت متهم می کردند، و بر او سخت می گرفتند، تا حاضر شود مهر خویش را که معمولاً قبلاً دریافت می شد بپردازد، و طلاق گیرد، و همان مهر را برای همسر دوم قرار می دادند. آیه فوق به شدت از این کار زشت جلوگیری کرده و آن را مورد نکوهش قرار می دهد.

تفسیر:

این آیه نیز برای حمایت قسمت دیگری از حقوق زنان نازل گردیده و به عموم مسلمانان دستور می دهد که به هنگام تصمیم بر جدایی از همسر و انتخاب همسر جدید حق ندارند چیزی از مهر همسر اول خود را کم بگذارند، و یا اگر پرداخته اند پس بگیرند، هر قدر هم مهر زیاد باشد (و ان اردتم استبدال زوج و اتيتم احديهن قنطارا فلا تأخذوا منه شيئا).

همانطور که در سابق گفتیم (قنطار) به معنی مال و ثروت زیاد است. راغب در کتاب مفردان می گوید اصل (قنطار) از (قنطره) به معنی پل است و چون اموال زیاد همچون پلی هستند که انسان در زندگی می تواند از آنها استفاده کند، از این جهت به آن قنطار گفته اند. زیرا فرض این است که طلاق در اینجا به خاطر منافع شوهر صورت می گیرد نه بخاطر انحراف زن از جاده عفت، بنا بر این دلیلی ندارد که حق مسلم آنها پایمال شود.

سپس اشاره به طرز عمل دوران جاهلیت در این باره که همسر خود را متهم به اعمال منافی عفت می کردند نموده و می فرماید: (آیا برای باز پس گرفتن مهر زنان متوسل به تهمت و گناه آشکار می شوید) (اتأخذونه بهتانا و اثما مبینا).

یعنی اصل عمل، ظلم است و گناه، و متوسل شدن به یک وسیله ناجوانمردانه و غلط، گناه آشکار دیگری است.

در آیه بعد مجدداً با استفهام انکاری، برای تحریک عواطف انسانی مردان اضافه می کند که شما و همسرانتان مدتها در خلوت و تنهایی با هم بوده اید همانند یک روح در دو بدن، ارتباط و آمیزش کامل داشته اید، چگونه بعد از این همه نزدیکی و ارتباط، همچون بیگانه ها و دشمنان با یکدیگر رفتار می کنید، و حقوق مسلم آنها را پایمال می نمایید؟! (و کیف تاخذونه و قد افضى بعضکم الی بعض).

این درست همانند تعبیری است که ما در فارسی امروز داریم که اگر دو نفر دوست صمیمی با هم به نزاع برخیزند به آنها می گوئیم شما سالها با یکدیگر نان و نمک خورده اید چرا نزاع می کنید؟ در حقیقت ستم کردن در این گونه موارد به شریک زندگی، ستم بر خویشان است. سپس می فرماید: از این گذشته همسران شما پیمان محکمی به هنگام عقد ازدواج از شما گرفته اند چگونه این پیمان مقدس و محکم را نادیده می گیرید و اقدام به پیمان شکنی آشکار می کنید؟ (و اخذن منکم میثاقا غلیظا).

ضمناً باید توجه داشت که این آیه گرچه در مورد طلاق دادن همسر سابق برای انتخاب همسر جدید وارد شده ولی اختصاص به آن ندارد، بلکه منظور این است در هر مورد که طلاق و جدایی به پیشنهاد مرد صورت گیرد، و زن تمایلی به جدایی ندارد باید تمام مهر پرداخته شود، و یا اگر پرداخته شده چیزی از آن باز پس نگیرند، خواه تصمیم بر ازدواج مجدد داشته باشند یا نه، بنابر این جمله (ان اردتم استبدال زوج؛ اگر بخواهید همسر دیگری انتخاب کنید) در حقیقت ناظر به وضع دوران جاهلیت بوده است و دخالتی در اصل حکم ندارد.

ذکر این نکته نیز لازم است که (استبدال) به معنی طلب تبدیل کردن است بنابر این معنی طلب و اراده در آن افتاده است و اگر مشاهده می کنیم که با (اردتم) (بخواهید) ضمیمه شده بخاطر این است که می خواهد این نکته را گوشزد کند که به هنگام مقدمه چینی و تصمیم بر تبدیل کردن همسر خود نباید از مقدمات نامشروع و ناجوانمردانه شروع کنید.

آیه (22) و ترجمه

(ولا تنكحوا ما نکح ءاباؤكم من النساء إلا ما قد سلف إنه کان فاحشة و مقتا و ساء سبیلا) (22)

ترجمه:

22 - با زنانی که پدران شما با آنها ازدواج کرده اند، هرگز ازدواج نکنید! مگر آنها که در گذشته (قبل از نزول این حکم) انجام شده است؛ زیرا این کار، عمل زشت و تنفر آور است و روش نادرستی می باشد.

شأن نزول:

در زمان جاهلیت معمول بود که هر گاه کسی از دنیا می رفت و همسر و فرزندان از خود به یادگار می گذاشت، در صورتی که آن همسر، نامادری فرزندان او بود، فرزندان نامادری را همانند اموال او به ارث می بردند، به این ترتیب که آنها حق داشتند با نامادری خود ازدواج کنند و یا او را به ازدواج شخص دیگری در آورند، پس از اسلام، حادثه ای برای یکی از مسلمانان پیش آمد و آن این که: یکی از انصار بنام (ابو قیس) از دنیا رفت فرزندش به نامادری خود پیشنهاد ازدواج نمود، آن زن گفت: من تو را فرزند خود می دانم و چنین کاری را شایسته نمی بینم. ولی با این حال از پیغمبر (ﷺ) کسب تکلیف می کنم، سپس موضوع را خدمت پیامبر (ﷺ) عرض کرد، و کسب تکلیف نمود، آیه فوق نازل شد و از این کار به شدت نهی کرد.

تفسیر:

همانطور که در شأن نزول نیز اشاره شد، آیه خط بطلان به یکی از اعمال ناپسند دوران جاهلیت می کشد و می گوید: (با زنانی که پدران شما با آنها ازدواج کرده اند ازدواج نکنید) (ولا تنكحوا ما نکح ءاباؤكم من النساء).

اما از آنجا که هیچ قانونی معمولاً شامل گذشته نمی شود، اضافه می فرماید: مگر ازدواجهایی که پیش از این انجام شده است) (**الا ما قد سلف**) .

سپس برای تأکید مطلب، سه تعبیر شدید درباره این نوع ازدواج بیان می فرماید: نخست این که می گوید: (این عمل، کار بسیار زشتی است) (**انه کان فاحشة**) .

و بعد اضافه می کند: (عملی است که موجب تنفر) در افکار مردم است یعنی طبع بشر آن را نمی پسندد (**و مقتا**) .

و در پایان می فرماید: (روش نادرستی است) (**و ساء سبیلا**) .

حتی در تاریخ می خوانیم که مردم جاهلی نیز این نوع ازدواج را (مقت) (تنفرآمیز) و فرزندی که ثمره آن بودند (مقیت) (فرزندان مورد تنفر) می نامیدند.

روشن است که این حکم به خاطر مصالح و فلسفه های مختلفی مقرر شده، زیرا ازدواج با نامادری از یک سو همانند ازدواج با مادر است چون نامادری در حکم مادر دوم محسوب می شود. و از سوی دیگر تجاوز به حریم پدر و هتک احترام او است.

و از همه گذشته، این عمل، تخم نفاق را در میان فرزندان یک شخص می پاشد زیرا ممکن است بر سر تصاحب نامادری میان آنها اختلاف واقع شود حتی میان پدر و فرزند ایجاد رقابت می کند زیرا معمولاً میان همسر دوم و همسر اول رقابت و حسادت وجود دارد، اگر این کار (ازدواج با نامادری) در حیات پدر او صورت گیرد نیز ممکن است یک نوع حسادت، نسبت به پدر از دست رفته خود پیدا کند.

تعبیرات سه گانه ای که درباره نکوهش این عمل در آیه فوق آمده بعید نیست به ترتیب اشاره به سه فلسفه بالا باشد.

آیه (23) و ترجمه

(حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم و اخواتکم و عماتکم و خالاتکم و بنات الاخ و بنات الاخت و امهاتکم اللاتی ارضعنکم و اخواتکم من الرضاعة و امهات نسائکم و ربائبکم اللاتی فی حجورکم من نسائکم اللاتی دخلتم بهن فان لم تكونوا دخلتم بهن فلا جناح علیکم و حلائل ابنائکم الذین من اصلابکم و ان تجمعوا بین الاختین الا ما قد سلف ان الله کان غفورا رحیما) (23)

ترجمه:

23 - حرام شده است بر شما، مادرانتان، و دختران، و خواهران، و عمه ها، و خاله ها، و دختران برادر، و دختران خواهر شما، و مادرانی که شما را شیر داده اند، و خواهران رضاعی شما، و مادران همسرانتان، و دختران همسران که در دامن شما پرورش یافته اند از همسرانی که با آنها آمیزش جنسی داشته اید - و چنانچه با آنها آمیزش جنسی نداشته اید، (دختران آنها) برای شما مانعی ندارد - و (همچنین) همسرهای پسرانتان که از نسل شما هستند (- نه پسر خوانده ها -) و (نیز حرام است بر شما) جمع میان دو خواهر کنید؛ مگر آنچه در گذشته واقع شده؛ چرا که خداوند، آمرزنده و مهربان است.

تفسیر:

تحریم ازدواج با محارم

در این آیه به محارم یعنی زنانی که ازدواج با آنها ممنوع است اشاره شده است و بر اساس آن محرمیت از سه راه ممکن است پیدا شود.

- 1 - ولادت که از آن تعبیر به (ارتباط نسبی) می شود.
 - 2 - از طریق ازدواج که به آن (ارتباط سببی) می گویند
 - 3 - از طریق شیرخوارگی که به آن (ارتباط رضاعی) گفته می شود.
- نخست اشاره به محارم نسبی که هفت دسته هستند کرده و می فرماید:

(مادران شما و دخترانتان و عمه ها و خاله هایتان و دختران برادر و دختران خواهرانتان بر شما حرام شده اند) (حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم و اخواتکم و عمتکم و خالاتکم و بنات الاخ و بنات الاخت).

باید توجه داشت که منظور از مادر فقط آن زنی که انسان بلا واسطه از او تولد شده، نیست بلکه جده و مادر جده و مادر پدر و مانند آنها را شامل می شود همانطور که منظور از دختر، تنها دختر بلا واسطه نیست بلکه دختر و دختر پسر و دختر دختر و فرزندان آنها را نیز در بر می گیرد و همچنین در مورد پنج دسته دیگر.

ناگفته پیداست که همه افراد طبعا از این گونه ازدواجها تنفر دارند و به همین دلیل همه اقوام و ملل (جز افراد کمی) ازدواج با محارم را ممنوع می دانند و حتی مجوسی ها که در منابع اصلی خود قایل به جواز این گونه ازدواج ها بوده اند، امروز آن را انکار می کنند.

گرچه بعضی کوشش دارند که این موضوع را ناشی از یک عادت و رسم کهن بدانند ولی می دانیم عمومیت یک قانون در میان تمام افراد بشر، در قرون و اعصار طولانی، معمولا حکایت از فطری بودن آن می کند، زیرا رسم و عادت نمی تواند عمومی و دائمی گردد.

از این گذشته امروز این حقیقت ثابت شده که ازدواج افراد همخون با یکدیگر خطرات فراوانی دارد یعنی بیماری نهفته و ارثی را آشکار و تشدید می کند (نه این که خود آن تولید بیماری کند) حتی بعضی، گذشته از محارم، ازدواج با اقوام نسبتا دورتر را مانند عموزاده ها را با یکدیگر خوب نمی دانند، و معتقدند خطرات بیماریهای ارثی را تشدید می نماید ولی این مسأله اگر در خویشاوندان دور مشکلی ایجاد نکند (همانطور که غالبا نمی کند) در خویشان نزدیک که (همخونی) شدیدتر است مسلما تولید اشکال خواهد کرد.

به علاوه در میان محارم جاذبه و کشش جنسی معمولا وجود ندارد زیرا محارم غالبا با هم بزرگ می شوند و برای یکدیگر یک موجود عادی و معمولی هستند و موارد نادر و استثنایی نمی تواند مقیاس قوانین عمومی و کلی گردد و می دانیم که جاذبه جنسی، شرط استحکام

پیوند زناشویی است، بنابر این اگر ازدواجی در میان محارم صورت گیرد، ناپایدار و سست خواهد بود.

سپس به محارم رضاعی اشاره کرده و می فرماید: (و مادرانی که شما را شیر می دهند و خواهران رضاعی شما بر شما حرامند) (وامهاتکم اللاتی ارضعنکم و اخواتکم من الرضاعه).

گرچه قرآن در این قسمت از آیه تنها به دو دسته یعنی خواهران و مادران رضاعی اشاره کرده ولی طبق روایات فراوانی که در دست است، محارم رضاعی منحصر به اینها نیستند، بلکه طبق حدیث معروف که از پیغمبر اکرم (ﷺ) نقل شده: (یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب؛ تمام کسانی که از نظر ارتباط نسبی حرامند از نظر شیرخوارگی نیز حرام می شوند). البته مقدار شیرخوارگی که تأثیر در محرمیت می کند و همچنین شرایط و کیفیت آن، ریزه کاریهای فراوانی دارد که در کتابهای فقهی آمده است.

فلسفه تحریم محارم رضاعی این است که با پرورش گوشت و استخوان آنها با شیر شخص معینی شباهت به فرزندان او پیدا می کند، مثلاً زنی که کودکی را به اندازه ای شیر می دهد که بدن او با آن شیر نمو مخصوصی می کند یک نوع شباهت در میان آن کودک و سایر فرزندان آن زن پیدا می شود و در حقیقت هر کدام جزیی از بدن آن مادر محسوب می گردند و همانند دو برادر نسبی هستند.

و در آخرین مرحله اشاره به دسته سوم از محارم کرده و آنها را تحت چند عنوان بیان می کند:

1 - (و مادران همسران) (وامهات نسائکم).

یعنی به مجرد اینکه زنی به ازدواج مردی در آمد و صیغه عقد جاری گشت مادر او و مادر مادر او هر چه بالاتر روند بر او حرام ابدی می شوند.

2 - (دختران همسرانتان که در دامان شما قرار دارند به شرط اینکه با آن همسر آمیزش جنسی پیدا کرده باشید) (و ربائبکم اللاتی فی حجورکم من نسائکم اللاتی دخلتم بهن) .

یعنی تنها با عقد شرعی یک زن (دختران او) که از شوهر دیگری بوده اند بر شوهر حرام نمی شوند، بلکه مشروط بر این است که علاوه بر عقد شرعی با آن زن هم بستر هم شده باشد. وجود این قید در این مورد تأیید می کند که حکم مادر همسر که در جمله سابق گذشت مشروط به چنین شرطی نیست، و به اصطلاح اطلاق حکم را تقویت می کند.

گرچه ظاهر قید (فی حجورکم)؛ در دامان شما باشند) چنین می فهماند که اگر دختر همسر از شوهر دیگر در دامان انسان پرورش نیابد بر او حرام نیست ولی به قرینه روایات و مسلم بودن حکم، این قید به اصطلاح قید احترازی نیست بلکه در واقع اشاره به نکته تحریم است زیرا اینگونه دختران که مادرانشان اقدام به ازدواج مجدد می کنند معمولاً در سنین پائین هستند و غالباً در دامان شوهر جدید همانند دختر او پرورش می یابند، آیه می گوید اینها در واقع همچون دختران خود شما هستند، آیا کسی با دختر خود ازدواج می کند؟ و انتخاب عنوان (ربائب) که جمع (ربیبه) به معنی تربیت شده است نیز به همین جهت می باشد.

به دنبال این قسمت برای تأکید مطلب اضافه می کند که: (اگر با آنها آمیزش جنسی نداشتید دخترانشان بر شما حرام نیستند) (فان لم تکنوا دخلتم بهن فلا جناح علیکم) .

3 - (و همسران فرزندانان که از نسل شما هستند) (و حلائل ابنائکم الذین من اصلابکم) .

در حقیقت تعبیر (من اصلابکم) (فرزندانی که از نسل شما باشند) برای این است که روی یکی از رسوم غلط دوران جاهلیت خط بطلان کشیده شود، زیرا در آن زمان معمول بود افرادی را به عنوان فرزند خود انتخاب می کردند، یعنی کسی که فرزند شخص دیگری بود به نام فرزند خود می خواندند و فرزند خوانده مشمول تمام احکام فرزند حقیقی بود، و به همین

دلیل با همسران فرزند خوانده خود ازدواج نمی کردند فرزند خواندگی و احکام آن در اسلام به کلی بی اساس است.

4 - (و برای شما جمع در میان دو خواهر ممنوع است) (**وان تجمعوا بین الاختین**).

یعنی ازدواج با دو خواهر در زمان واحد مجاز نیست، بنابر این اگر با دو خواهر یا بیشتر در زمانهای مختلف و بعد از جدایی از خواهر قبلی انجام گیرد، مانعی ندارد. و از آنجا که در زمان جاهلیت جمع میان دو خواهر رایج بود، و افرادی مرتکب چنین ازدواجهایی شده بودند قرآن بعد از جمله فوق می گوید: (مگر آنچه در گذشته واقع شده) (**الا ما قد سلف**).

یعنی این حکم (همانند احکام دیگر) عطف به گذشته نمی شود، و کسانی که قبل از نزول این قانون، چنین ازدواجی انجام داده اند کیفر و مجازاتی ندارند، اگر چه اکنون باید یکی از آن دو را انتخاب کرد، و دیگری را رها کنند.

در پایان آیه می فرماید: (خداوند آمرزنده و مهربان است) (**ان الله کان غفورا رحیما**).

رمز اینکه اسلام از چنین ازدواجی جلوگیری کرده شاید این باشد، که دو خواهر به حکم نسب و پیوند طبیعی نسبت به یکدیگر علاقه شدید دارند، ولی به هنگامی که رقیب هم شوند طبعاً نمی توانند آن علاقه سابق را حفظ کنند، و به این ترتیب یک نوع تضاد عاطفی در وجود آنها پیدا می شود، که برای زندگی آنها زیانبار است، زیرا دائماً انگیزه (محبت) و انگیزه (رقابت) در وجود آنها در حال کشمکش و مبارزه اند.

بعضی از مفسران احتمال داده اند که جمله (**الا ما قد سلف**) به تمام محارمی که در آیه به آن اشاره شده برگردد یعنی اگر قبل از نزول این آیه اقدام به ازدواج با یکی از محارم فوق طبق قوانین متداول آن زمان کرده باشید، حکم تحریم شامل آن ازدواجها نمی شود، و فرزندان آنها فرزندان مشروع خواهند بود، البته پس از نزول این آیه لازم بوده فوراً جدا شوند. پایان آیه یعنی جمله (**ان الله کان غفورا رحیما**) نیز متناسب با این معنی می باشد.

آیه (24) و ترجمه

(والمحصنت من النساء إلا ما ملكت أيمانكم كتب الله عليكم وأحل لكم ما وراء ذلكم أن تبتغوا بأموالكم محصنين غير مسفحين فما استمتعتم به منهن فاتوهن أجورهن فريضة ولا جناح عليكم فيما ترضيتم به من بعد الفريضة إن الله كان عليماً حكيماً) (24)

ترجمه:

24 - و زنان شوهردار (بر شما حرام است؛) مگر آنها را که مالک شده اید، اینها احکامی است که خداوند بر شما مقرر داشته و زنان دیگر غیر از اینها (که گفته شد) برای شما حلال است، که با اموال خود آنها را اختیار کنید در حالی که پاکدامن باشید و از زنا خودداری نمایید، و زنانی را که متعه می کنید مهر آنها را، واجب است بپردازید و گناهی بر شما نیست نسبت به آنچه با یکدیگر توافق کرده اید بعد از تعیین مهر، خداوند دانا و حکیم است.

تفسیر:

این آیه، بحث آیه گذشته را درباره زنانی که ازدواج با آنها حرام است دنبال می کند و اضافه می نماید که: (ازدواج و آمیزش جنسی با زنان شوهردار نیز حرام است) (والمحصنات من النساء).

(محصنات) جمع (محصنة) از ماده (حصن) به معنی قلعه و دژ است و به همین مناسبت به زنان شوهردار و همچنین زنان عفیف و پاکدامن که از آمیزش جنسی با دیگران خود را حفظ می کنند و یا در تحت حمایت و سرپرستی مردان قرار دارند گفته میشود. گاهی به زنان آزاد در مقابل کنیزان نیز گفته شده، زیرا آزادی آنها در حقیقت به منزله حریمی است که به دور آنها کشیده شده است و دیگری حق نفوذ در حریم آنان بدون اجازه آنها ندارد، ولی روشن است که منظور از آن در آیه فوق همان زنان شوهردار است.

این حکم اختصاصی به زنان مسلمان ندارد بلکه زنان شوهردار از هر مذهب و ملتی همین حکم را دارند یعنی ازدواج با آنها ممنوع است.

تنها استثنایی که به این حکم خورده است در مورد زنان غیر مسلمانی است که به اسارت مسلمانان در جنگها درمی آیند، اسلام اسارت آنها را به منزله طلاق از شوهران سابق تلقی کرده، و اجازه می دهد بعد از تمام شدن عده آنها با آنان ازدواج کنند و یا همچون یک کنیز با آنان رفتار شود (الا ما ملکت ایمانکم).

ولی این استثناء، به اصطلاح، استثنای منقطع است، یعنی چنین زنان شوهرداری که در اسارت مسلمانان قرار می گیرند رابطه آنها به مجرد اسارت با شوهرانشان قطع خواهد شد، درست همانند زن غیر مسلمانی که با اسلام آوردن رابطه او با شوهر سابقش (در صورت ادامه کفر) قطع می گردد، و در ردیف زنان بدون شوهر قرار خواهد گرفت.

از اینجا روشن می شود که اسلام به هیچ وجه اجازه نداده است که مسلمانان با زنان شوهردار حتی از ملل و مذاهب دیگر ازدواج کنند، و به همین جهت، عده برای آنها مقرر ساخته و در دوران عده از ارتباط زناشویی با آنها جلوگیری نموده است.

فلسفه این حکم در حقیقت این است که این گونه زنان یا باید به محیط (کفر) بازگشت داده شوند، و یا بدون (شوهر) همچنان در میان مسلمانان بمانند و یا رابطه

آنها با شوهران سابق قطع شود و از نو ازدواج دیگری نمایند، صورت اول بر خلاف اصول تربیتی اسلام و صورت دوم ظالمانه است، بنابر این تنها راه همان راه سوم است.

از پاره ای از روایات که سند آن به ابو سعید خدری صحابی معروف می رسد برمی آید که آیه فوق درباره اسرای غزوه اوطاس نازل گردیده و پیامبر (ﷺ) بعد از اطمینان به اینکه زنان اسیر باردار نیستند به آنها اجازه داد که با مسلمانان ازدواج کنند و یا همچون یک کنیز در اختیار آنها قرار گیرند - این حدیث تفسیر بالا را نیز تأیید می کند.

در این جمله برای تأکید احکام گذشته که در مورد محارم و مانند آن وارد شده می فرماید:
(اینها اموری است که خداوند برای شما مقرر داشته و نوشته است) (کتاب الله علیکم).

بنابر این به هیچ وجه قابل تغییر و عدول نیست.

سپس می گوید: غیر از این چند طایفه که در این آیه و آیات پیش گفته شد می توانید با سایر زنان، ازدواج کنید مشروط بر این که طبق قوانین اسلام باشد و توأم با عفت و پاکدامنی و دور از بی عفتی و ناپاکی صورت گیرد.

(اما زنان دیگر غیر از اینها (که گفته شد)، برای شما حلال است که با اموال خود، آنان را اختیار کنید؛ در حالی که پاکدامن باشید و از زنا، خودداری نمایید) (واحل لکم ماوراء ذلکم ان تبتغوا باموالکم محصنین غیر مسافحین).

بنا بر این (محصنین) در آیه فوق که اشاره به حال مردان است به معنی (عفیفان) و (غیر مسافحین) تأکید آن است زیرا ماده سفاح (بر وزن کتاب) به معنی زنا می باشد و در اصل از (سفح) به معنی ریزش آب و یا اعمال بیهوده و بی رویه گرفته شده است و چون قرآن، در این گونه امور همیشه از الفاظ کنائی استفاده می کند آن را کنایه از آمیزش نامشروع گرفته است.

جمله این (تبتغوا باموالکم) اشاره به این است که رابطه زناشوئی یا باید به شکل ازدواج با پرداخت مهر باشد و یا به شکل مالک شدن کنیز با پرداخت قیمت.

ضمناً تعبیر (غیر مسافحین) در آیه فوق، شاید اشاره به این حقیقت نیز باشد که نباید هدف شما در مسئله ازدواج، تنها هوسرانی و ارضای غریزه جنسی باشد بلکه این امر حیاتی برای هدف عالی تری می باشد که غریزه نیز در خدمت آن قرار گرفته، و آن بقای نسل انسان و نیز حفظ او از آلودگیها است.

در قسمت بعد، اشاره به مسأله ازدواج موقت و به اصطلاح (متعّه) است و می گوید:
(زنانی را که متعه می کنید مهر آنها را به عنوان یک واجب باید بپردازید) (فما استمتعتم به
منهن فاتوهن اجورهن فريضة).

از جمله فوق استفاده می شود که اصل تشریع ازدواج موقت، قبل از نزول این آیه برای
مسلمانان مسلم بوده که در این آیه نسبت به پرداخت مهر آنها توصیه می کند بعد از ذکر لزوم
پرداخت مهر اشاره به این مطلب می فرماید که: (اگر طرفین عقد، با رضایت خود مقدار مهر را
بعدا کم یا زیاد کنند مانعی ندارد) (ولا جناح عليكم فيما تراضيتن به من بعد الفريضة).
بنابراین مهر یک نوع بدهکاری است که با رضایت طرفین قابل تغییر است. (در این
موضوع تفاوتی میان عقد موقت و دائم نیست اگر چه آیه همانطور که مشروحا گفتیم درباره
ازدواج موقت بحث می کند).

احتمال دیگری در تفسیر آیه فوق نیز هست و آن اینکه: مانعی ندارد که پس از انجام
ازدواج موقت، طرفین درباره اضافه کردن مدت ازدواج، و همچنین مبلغ مهر با هم توافق کنند،
یعنی ازدواج موقت حتی قبل از پایان مدت، قابل تمدید است به این ترتیب که زن و مرد با
هم توافق می کنند که مدت را به مقدار معینی در برابر اضافه کردن مهر به مبلغ مشخصی
بیفزایند. (در روایات اهل بیت - علیهم السلام - نیز به این تفسیر اشاره شده است).

احکامی که در آیه به آن اشاره شد، احکامی است که متضمن خیر و سعادت افراد بشر
است زیرا: (خداوند از مصالح بندگان آگاه و در قانونگذاری خود حکیم است) (ان الله كان
علیما حکیما).

نکته ها:

ازدواج موقت در اسلام

- 1 - قرآنی که در آیه فوق وجود دارد دلالت آن را بر ازدواج موقت تأکید می کند.
- 2 - ازدواج موقت در عصر پیامبر (ﷺ) بوده و بعدا نسخ نشده است.

3 - ضرورت اجتماعی این نوع ازدواج.

4 - پاسخ به پاره ای از اشکالات.

درباره قسمت اول باید توجه داشت که:

اولاً: کلمه (متعّه) که (استمتعتم) از آن گرفته شده است در اسلام به معنی ازدواج موقت است، و به اصطلاح در این باره حقیقت شرعیّه می باشد، گواه بر آن این است که این کلمه (متعّه) با همین معنی در روایات پیامبر (ﷺ) و کلمات صحابه مکرر به کار برده شده است. ثانیاً: اگر این کلمه به معنی مزبور نباشد باید به معنی لغوی آن یعنی (بهره گیری) تفسیر شود در نتیجه معنی آیه چنین خواهد شد: (اگر از زنان دایم بهره گرفتید مهر آنها را بپردازید). در حالی که می دانیم پرداختن مهر مشروط به بهره گیری از زنان نیست بلکه تمام مهر بنا بر مشهور یا حداقل نیمی از مهر به مجرد عقد ازدواج دائم، واجب می شود.

ثالثاً: بزرگان (اصحاب) و (تابعین) مانند ابن عباس دانشمند و مفسر معروف اسلام و ابن ابی کعب و جابر بن عبدالله و عمران حصین و سعید بن جبیر و مجاهد و قتاده و سدی و گروه زیادی از مفسران اهل تسنن و تمام مفسران اهل بیت (علیهم السلام) همگی از آیه فوق، حکم ازدواج موقت را فهمیده اند تا آنجا که فخر رازی با تمام شهرتی که در موضوع اشکال تراشی در مسائل مربوط به شیعه دارد بعد از بحث مشروحاتی درباره آیه می گوید: ما بحث نداریم که از آیه فوق حکم جواز متعه استفاده می شود بلکه ما می گوییم حکم مزبور بعد از مدتی نسخ شده است.

رابعاً: ائمه اهل بیت (علیهم السلام) که به اسرار وحی از همه آگاهتر بودند، متفقاً آیه را به همین معنی تفسیر فرموده اند، و روایات فراوانی در این زمینه نقل شده از جمله:

از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: (المتعّة نزل بها القرآن وجرت بها السنة من رسول الله)؛ حکم متعه در قرآن نازل شده و سنت پیغمبر (ﷺ) بر طبق آن جاری گردیده است).

و از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که در پاسخ سؤال ابو بصیر راجع به متعه فرمود: (نزلت فی القرآن فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فريضة..); (قرآن مجید در این باره سخن گفته آنجا که می فرماید: **(فما استمتعتم...)**).

و نیز از امام باقر (علیه السلام) نیز نقل شده که در پاسخ شخصی بنام عبدالله بن عمیر لیشی در مورد متعه فرمود: **(احلها الله في كتابه و على لسان نبيه فهي حلال الى يوم القيامة)**; خداوند آن را در قرآن و بر زبان پیامبرش حلال کرده است و آن تا روز قیامت حلال می باشد).

آیا این حکم، نسخ شده است؟!

اتفاق عموم علمای اسلام بلکه ضرورت دین بر این است که ازدواج موقت در آغاز اسلام مشروع بوده (و گفتگو درباره دلالت آیه فوق بر مشروعیت متعه هیچ گونه منافاتی با مسلم بودن اصل حکم ندارد زیرا مخالفان معتقدند که مشروعیت حکم از سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ثابت شده است) و حتی مسلمانان در آغاز اسلام به آن عمل کرده اند و جمله معروفی که از عمر نقل شده: (متعان کانتا علی عهد رسول الله و انا محرمهما و معاقب علیهما متعة النساء و متعة الحج)؛ دو متعه در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود که من آنها را حرام کردم، و بر آنها مجازات می کنم، (متعّه زنان و حج تمتع) (که نوع خاصی از حج است) دلیل روشنی بر وجود این حکم در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است منتها مخالفان این حکم، مدعی هستند که بعدا نسخ و تحریم شده است.

اما جالب توجه اینکه روایاتی که درباره نسخ حکم مزبور ادعا می کنند کاملاً مختلف و پیریشان است، بعضی می گویند خود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این حکم را نسخ کرده و بنابر این ناسخ آن، سنت و حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است و بعضی می گویند ناسخ آن آیه طلاق است **(اذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن)**؛ هنگامی که زنان را طلاق دادید باید طلاق در زمان مناسب عده باشد) در حالی که این آیه ارتباطی با مسأله مورد بحث ندارد زیرا این آیه در باره طلاق

بحث می کند در حالی که ازدواج موقت طلاق ندارد و جدایی آن به هنگام پایان مدت آن است.

قدر مسلم این است که اصل مشروع بودن این نوع ازدواج در زمان پیامبر (ﷺ) قطعی است و هیچ گونه دلیل قابل اعتمادی درباره نسخ شدن آن در دست نیست بنابراین طبق قانون مسلمی که در علم اصول به ثبوت رسیده باید حکم به بقا این قانون کرد. جمله مشهوری که از عمر نقل شده نیز گواه روشنی بر این حقیقت است که این حکم در زمان پیامبر (ﷺ) هرگز نسخ نشده است.

بدیهی است هیچ کس جز پیامبر (ﷺ) حق نسخ احکام را ندارد، و تنها او است که می تواند به فرمان خدا پاره ای از احکام را نسخ کند، و بعد از رحلت پیامبر (ﷺ) باب نسخ به کلی مسدود می شود و گر نه هر کسی می تواند به اجتهاد خود قسمتی از احکام الهی را نسخ نماید و دیگر چیزی به نام شریعت جاودان و ابدی باقی نخواهد ماند. و اصولاً اجتهاد در برابر سخنان پیامبر (ﷺ) اجتهاد در مقابل نص است که فاقد هر گونه اعتبار می باشد.

جالب اینکه در صحیح ترمذی که از کتب صحاح معروف اهل تسنن است و همچنین از (دارقطنی) چنین می خوانیم: کسی از اهل شام از عبدالله بن عمر درباره حج تمتع سؤال کرد او در جواب صریحاً گفت این کار، حلال و خوب است مرد شامی گفت: پدر تو از این عمل نهی کرده است عبدالله بن عمر برآشف و گفت: اگر پدرم از چنین کاری نهی کند و پیامبر (ﷺ) آن را اجازه دهد آیا سنت مقدس پیامبر (ﷺ) را رها کنم و از گفته پدرم پیروی کنم؟ برخیز و از نزد من دور شو!

نظیر این روایت درباره ازدواج موقت از عبد الله بن عمر از صحیح ترمذی به همان صورت که در بالا خواندیم نقل شده است.

و نیز از (محاضرات) راغب نقل شده که یکی از مسلمانان اقدام به ازدواج موقت می کرد از او پرسیدند: حلال بودن این کار را از چه کسی گرفتی؟ گفت: از (عمر)! با تعجب گفتند:

چگونه چنین چیزی ممکن است با اینکه عمر از آن نهی کرد و حتی تهدید به مجازات نمود؟ گفت: بسیار خوب، من هم به همین جهت می گویم، زیرا عمر می گفت: پیامبر (ﷺ) آن را حلال کرده و من حرام می کنم، من مشروعیت آن را از پیغمبر اکرم (ﷺ) می پذیرم، اما تحریم آن را از هیچ کس نخواهم پذیرفت.

مطلب دیگری که در اینجا یادآوری آن لازم است این است که ادعا کنندگان نسخ این حکم با مشکلات مهمی روبرو هستند:

نخست اینکه در روایات متعددی از منابع اهل تسنن تصریح شده که این حکم در زمان پیامبر (ﷺ) هرگز نسخ نشد، بلکه در زمان عمر از آن نهی گردید، بنابر این طرفداران نسخ باید پاسخی برای این همه روایات پیدا کنند، این روایات بالغ بر بیست و چهار روایت است، که علامه امینی در (الغدير) جلد ششم آنها را مشروحا بیان کرده است و به دو نمونه آن ذیلا اشاره می شود:

1 - در صحیح مسلم از جابر بن عبدالله انصاری نقل شده که می گفت: ما در زمان پیامبر (ﷺ) به طور ساده اقدام به ازدواج موقت می کردیم و این وضع ادامه داشت تا اینکه (عمر) در مورد (عمرو بن حریث) از این کار (بطور کلی) جلوگیری کرد.

و در حدیث دیگری در کتاب (موطأ) مالک و (سنن کبرای بیهقی از (عروة بن زبیر) نقل شده که: زنی به نام (خوله) بنت حکیم در زمان (عمر) بر او وارد شد و خبر داد که یکی از مسلمانان به نام (ربیع بن امیه) اقدام به متعه کرده است او گفت: اگر قبلا از این کار نهی کرده بودم او را سنگسار می کردم (ولی از هم اکنون از آن جلوگیری می کنم!)

در کتاب بدایة المجتهد تألیف (ابن رشد اندلسی) نیز می خوانیم که جابر ابن عبدالله انصاری می گفت: (ازدواج موقت در میان ما در عهد پیامبر (ﷺ) و در خلافت ابوبکر و نیمی از خلافت عمر، معمول بود سپس عمر از آن نهی کرد).

مشکل دیگر اینکه: روایاتی که حکایت از نسخ این حکم در زمان پیامبر (ﷺ) می کند بسیار پریشان و ضد و نقیضند، بعضی می گوید: در جنگ خیبر نسخ شده، و بعضی دیگر در روز فتح مکه، و بعضی در جنگ تبوک، و بعضی در جنگ اوطاس، و مانند آن. بنابر این به نظر می رسد که روایات نسخ، همه مجعول بوده باشد که این همه با یکدیگر تناقض دارند. از آنچه گفتیم روشن می شود اینکه نویسندگان تفسیر (المنار) می گوید: (ما سابقا در جلد سوم و چهارم مجله المنار، تصریح کرده بودیم که عمر از متعه نهی کرد ولی بعدا به اخباری دست یافتیم که نشان می دهد در زمان پیامبر (ﷺ) نسخ شده نه در زمان عمر، و لذا گفته سابق خود را اصلاح کرده و از آن استغفار می کنیم).

سخنی تعصب آمیز است، زیرا در برابر روایات ضد و نقیضی که نسخ حکم را در زمان پیامبر (ﷺ) اعلام می کند روایاتی داریم که صراحت در ادامه آن تا زمان عمر دارد، بنابر این نه جای عذر خواهی است، و نه استغفار، و شواهدی که در بالا ذکر کردیم نشان می دهد که گفتار اول او مقرون به حقیقت بوده است نه گفتار دوم!

و ناگفته پیداست نه (عمر) و نه هیچ شخص دیگر و حتی ائمه اهل بیت (علیهم السلام) که جانشینان اصلی پیامبرند نمی توانند احکامی را که در عصر پیامبر (ﷺ) بوده نسخ کنند و اصولا نسخ بعد از رحلت پیامبر (ﷺ) و بسته شدن باب وحی مفهوم ندارد، و اینکه بعضی کلام (عمر) را حمل بر اجتهاد کرده اند جای تعجب است زیرا اجتهاد در برابر (نص) ممکن نیست.

و عجیبتر اینکه جمعی از فقهای اهل تسنن آیات مربوط به احکام ازدواج (مانند آیه 6 سوره مؤ منون) را ناسخ آیه فوق که در باره متعه است دانسته اند، گویا تصور کرده اند ازدواج موقت اصلا ازدواج نیست، در حالی که بطور مسلم یکی از اقسام ازدواج است.

ازدواج موقت یک ضرورت اجتماعی

این یک قانون کلی و عمومی است که اگر به غرایز طبیعی انسان به صورت صحیحی پاسخ گفته نشود برای اشباع آنها متوجه طرق انحرافی خواهد شد، زیرا این حقیقت قابل انکار نیست که غرائز طبیعی را نمی توان از بین برد، و فرضا هم بتوانیم از بین ببریم، چنین اقدامی عاقلانه نیست زیرا این کار یک نوع مبارزه با قانون آفرینش است.

بنابر این راه صحیح آن است که آنها را از طریق معقولی اشباع و از آنها در مسیر سازندگی بهره برداری کنیم.

این موضوع را نیز نمی توان انکار کرد که گزینه جنسی یکی از نیرومندترین غرایز انسانی است، تا آنجا که پاره ای از روانکاوان آن را تنها گزینه اصیل انسان می دانند و تمام غرایز دیگر را به آن باز می گردانند.

اکنون این سؤال پیش می آید که در بسیاری از شرایط و محیطها، افراد فراوانی در سنین خاصی قادر به ازدواج دائم نیستند، یا افراد متأهل در مسافرتها طولانی و یا مأموریتها با مشکل عدم ارضای گزینه جنسی روبرو می شوند.

این موضوع مخصوصا در عصر ما که سن ازدواج بر اثر طولانی شدن دوره تحصیل و مسایل پیچیده اجتماعی بالا رفته، و کمتر جوانی می تواند در سنین پائین یعنی در داغترین دوران گزینه جنسی اقدام به ازدواج کند، شکل حادثی به خود گرفته است.

با این وضع چه باید کرد؟

آیا باید مردم را به سرکوب کردن این گزینه (همانند رهبانها و راهبه ها) تشویق نمود؟ یا اینکه آنها را در برابر بی بندوباری جنسی آزاد گذاشت، و همان صحنه های زننده و ننگین کنونی را مجاز دانست؟

و یا اینکه راه سومی را در پیش بگیریم که نه مشکلات ازدواج دائم را به بار آورد و نه آن بی بندوباری جنسی را؟

خلاصه اینکه (ازدواج دائم) نه در گذشته و نه در امروز به تنهایی جوابگوی نیازمندیهای جنسی همه طبقات مردم نبوده و نیست، و ما بر سر دو راهی قرار داریم یا باید فحشاً را مجاز بدانیم (همانطور که دنیای مادی امروز عملاً بر آن صحنه گذارده و آنرا به رسمیت شناخته)، و یا طرح ازدواج موقت را بپذیریم، معلوم نیست آنها که با ازدواج موقت و فحشاً مخالفند چه جوابی برای این سؤال فکر کرده اند؟!

طرح ازدواج موقت، نه شرایط سنگین ازدواج دائم را دارد که با عدم تمکن مالی یا اشتغالات تحصیلی و مانند آن نسازد و نه زیانهای فجایع جنسی و فحشاً را در بر دارد.

ایرادهایی که بر ازدواج موقت می شود

منتها در اینجا اشکالاتی می شود که باید بطور فشرده به آنها پاسخ گفت:

1 - گاهی می گویند چه تفاوتی میان ازدواج موقت و فحشاً وجود دارد؟ هر دو (خودفروشی) در برابر پرداختن مبلغی محسوب می شوند و در حقیقت این نوع ازدواج نقابی است بر چهره فحشاً و آلودگیهای جنسی! تنها تفاوت آن دو در ذکر دو جمله ساده یعنی اجرای صیغه است.

پاسخ: آنها که چنین می گویند گویا اصلاً از مفهوم ازدواج موقت آگاهی ندارند، زیرا ازدواج موقت تنها با گفتن دو جمله تمام نمی شود بلکه مقرراتی همانند ازدواج دائم دارد، یعنی چنان زنی در تمام مدت ازدواج موقت، منحصر در اختیار این مرد باید باشد، و به هنگامی که مدت پایان یافت باید عده نگاه دارد، یعنی حداقل چهل و پنج روز باید از اقدام به هر گونه ازدواج با شخص دیگری خودداری کند، تا اگر از مرد اول باردار شده وضع او روشن گردد، حتی اگر با وسایل جلوگیری اقدام به جلوگیری از انعقاد نطفه کرده باز هم رعایت این مدت واجب است، و اگر از او صاحب فرزندی شد باید همانند فرزند ازدواج دائم مورد حمایت او قرار گیرد و تمام احکام فرزند بر او جاری خواهد شد. در حالی که در فحشاً هیچ یک از این شرایط و قیود وجود ندارد. آیا این دو را با یکدیگر هرگز می توان مقایسه نمود؟

البته ازدواج موقت از نظر مسأله ارث (در میان زن و شوهر) و نفقه و پاره ای از احکام دیگر تفاوت‌هایی با ازدواج دائم دارد ولی این تفاوت‌ها هرگز آن را در ردیف فحشاً قرار نخواهد داد، و در هر حال شکلی از ازدواج است با مقررات ازدواج.

2 - (ازدواج موقت) سبب می شود که بعضی از افراد هوسباز از این قانون سوء استفاده کرده و هر نوع فحشاً را در پشت این پرده انجام دهند تا آنجا که افراد محترم هرگز تن به ازدواج موقت نمی دهند، و زنان با شخصیت از آن ابا دارند.

پاسخ: سوء استفاده از کدام قانون در دنیا نشده است؟ آیا باید جلو یک قانون فطری و ضرورت اجتماعی را به خاطر سوء استفاده گرفت؟ یا باید جلو سوء استفاده کنندگان را بگیریم؟

اگر فرضاً عده ای از زیارت خانه خدا سوء استفاده کردند و در این سفر اقدام به فروش مواد مخدر کردند آیا باید جلو مردم را از شرکت در این کنگره عظیم اسلامی بگیریم یا جلو سوء استفاده کنندگان را؟!

و اگر ملاحظه می کنیم که امروز افراد محترم از این قانون اسلامی کراهت دارند، عیب قانون نیست، بلکه عیب عمل کنندگان به قانون، و یا صحیحتر، سوء استفاده کنندگان از آن است، اگر در جامعه امروز هم ازدواج موقت به صورت سالم در آید و حکومت اسلامی تحت ضوابط و مقررات خاص، این موضوع را به طور صحیح پیاده کند هم جلو سوء استفاده ها گرفته خواهد شد و هم افراد محترم (به هنگام ضرورت‌های اجتماعی) از آن کراهت نخواهند داشت.

3 - می گویند ازدواج موقت سبب می شود که افراد بی سرپرست همچون فرزندان نامشروع تحویل به جامعه داده شود.

پاسخ: از آنچه گفتیم جواب این ایراد کاملاً روشن شد، زیرا فرزندان نامشروع از نظر قانونی نه وابسته به پدرند و نه مادر، در حالی که فرزندان ازدواج موقت کمترین و کوچکترین

تفاوتی با فرزندان ازدواج دایم حتی در میراث و سایر حقوق اجتماعی ندارند و گویا عدم توجه به این حقیقت سرچشمه اشکال فوق شده است.

(راسل) و ازدواج موقت

در پایان این سخن یادآوری مطلبی که برتراندراسل دانشمند معروف انگلیسی در کتاب زناشویی و اخلاق تحت عنوان زناشویی آزمایشی آورده است مفید به نظر می رسد.

او پس از ذکر طرح یکی از قضات محاکم جوانان به نام (بن بی لیندسی) در مورد (زناشویی دوستانه) یا (زناشویی آزمایشی) چنین می نویسد: (طبق طرح (لیندسی) جوانان باید قادر باشند در یک نوع زناشویی جدید وارد شوند که با زناشویی های معمولی (دایم) از سه جهت تفاوت دارد: نخست اینکه طرفین قصد بچه دار شدن نداشته باشند، از این رو باید بهترین طرق پیشگیری از بارداری را به آنها بیاموزند، دیگر اینکه جدایی آنها به آسانی صورت پذیرد، و سوم اینکه پس از طلاق، زن هیچ گونه حق نفقه نداشته باشد).

(راسل) بعد از ذکر پیشنهاد (لیندسی) که خلاصه آن در بالا بیان شد چنین می گوید: (من

تصور می کنم که اگر چنین امری به تصویب قانونی برسد گروه کثیری

از جوانان از جمله دانشجویان دانشگاهها تن به ازدواج موقت بدهند و در یک زندگی مشترک موقتی پای بگذارند، زندگی که متضمن آزادی است و رها از بسیاری نابسامانیها و روابط جنسی پر هرج و مرج فعلی می باشد).

همانطور که ملاحظه می کنید طرح فوق در باره ازدواج موقت از جهات زیادی همانند طرح اسلام است منتها شرایط و خصوصیات که اسلام برای ازدواج موقت آورده از جهات زیادی روشنتر و کاملتر است. در ازدواج موقت اسلامی هم جلوگیری از فرزند کاملاً بی مانع است و هم جدا شدن آسان و هم نفقه واجب نیست.

آیه (25) و ترجمه

(و من لم يستطع منكم طولا أن ينكح المحصنت المؤمنت فمن ما ملكت أيمنكم من فتيتكم المؤمنت والله أعلم يا أيمنكم بعضكم من بعض فانكحوهن بإذن أهلهن وءاتوهن أجورهن بالمعروف محصنت غير مسفحت ولا متخذت أخدان فإذا أخصن فإن أتين بفحشة فعليهن نصف ما على المحصنت من العذاب ذلك لمن خشي العنت منكم وأن تصبروا خير لكم والله غفور رحيم) (25)

ترجمه:

25 - و آنها که توانایی ازدواج با زنان (آزاد) پاکدامن با ایمان ندارند می توانند با زنان پاکدامن از بردگانی با ایمان که در اختیار دارید ازدواج کنند، خدا آگاه به ایمان شماست، و همگی اعضای یک پیکرید، و آنها را به اجازه صاحبان آنان ازدواج نمایید و مهر آنها را به خودشان بدهید، مشروط بر اینکه پاکدامن باشند نه مرتکب زنا بطور آشکار شوند و نه دوست پنهانی بگیرند، و در صورتی که محصنه باشند و مرتکب عمل منافی عفت شوند نصف مجازات زنان آزاد را خواهند داشت، این اجازه (ازدواج با کنیزان) برای آنها است که (از نظر غریزه جنسی) شدیداً در زحمت باشند و اگر خودداری کنید (از ازدواج با آنان) برای شما بهتر است و خداوند آمرزنده و مهربان است.

تفسیر:

ازدواج با کنیزان

در تعقیب بحثهای مربوط به ازدواج، این آیه، شرایط ازدواج با کنیزان را بیان می کند، نخست می گوید کسانی که قدرت ندارند که با زنان آزاد، ازدواج کنند می توانند با کنیزانی ازدواج نمایند که مهر و سایر مخارج آنها معمولاً سبکتر و سهلتر است (و من لم يستطع منكم طولا أن ينكح المحصنات المؤمنات فمن ما ملكت أيمنكم من فتياتكم المؤمنات).

البته منظور از ازدواج با کنیزان این نیست که صاحب کنیز با کنیز ازدواج کند، بلکه با شرایط خاصی که در کتب فقهی ذکر شده می تواند همانند همسر با او رفتار نماید، بنابر این منظور ازدواج افراد غیر مالک با کنیز است.

ضمناً از تعبیر به (مؤ منات) استفاده می شود که باید حتماً کنیز مسلمان باشد تا بتوان با او ازدواج کرد و بنابر این با کنیزان اهل کتاب ازدواج صحیح نیست.

جالب اینکه قرآن در این آیه از کنیزان تعبیر به (فتیات) کرده است که جمع (فتات) می باشد و معمولاً این تعبیر آمیخته با احترام خاصی در مورد زنان است و غالباً در مورد دختران جوان به کار می رود.

در جمله بعد می گوید: شما برای تشخیص ایمان آنها مأمور به ظاهر اظهارات آنان هستید، و اما درباره باطن و اسرار درونی آنان خداوند به ایمان و عقیده شما آگاهتر است (**والله اعلم بایمانکم**).

از آنجا که بعضی در مورد ازدواج با کنیزان کراهت داشتند، قرآن می گوید: شما همه از یک پدر و مادر به وجود آمده اید. (و بعضی از بعض دیگرید) (بعضکم من بعض).

بنابر این نباید از ازدواج با کنیزان که از نظر انسانی با شما هیچ گونه تفاوتی ندارند و از نظر ارزش معنوی، ارزش آنها مانند دیگران بسته به تقوی و پرهیزگاری آنان است، کراهت داشته باشید، که همه اعضای یک پیکر محسوب می شوید.

سپس به یکی از شرایط این ازدواج اشاره کرده و می فرماید: (این ازدواج باید به اجازه مالک صورت گیرد) و بدون اجازه او باطل است (**فانکحوهن باذن اهلهن**).

از تعبیر (مالک) به (اهل) اشاره به این است که نباید آنها با کنیزان خود همچون یک متاع رفتار کنند بلکه باید همچون سرپرست یک خانواده نسبت به فرزندان و اهل خود، رفتاری کاملاً انسانی داشته باشند.

در جمله بعد می فرماید: (مهر آنان را به خودشان بدهید) (**وآتوهن اجورهن بالمعروف**).

از جمله فوق استفاده می شود که باید مهر متناسب و شایسته ای برای آنها قرار داد، و آن را به خود آنان داد، یعنی مالک مهر خود کنیزان خواهند بود، اگر چه جمعی از مفسران معتقدند که آیه محذوفی دارد و در اصل (آتوا مالکهن اجورهن)؛ (مهر آنها را به مالکان آنها بپردازید) بوده است، ولی این تفسیر با ظاهر آیه موافق نیست اگر چه بعضی از روایات آنرا تأیید می کند.

ضمناً از ظاهر آیه استفاده می شود که بردگان نیز می توانند مالک اموالی گردند که از طرق مشروع به آن دست یافته اند.

و از تعبیر (بالمعروف) (بطور شایسته) بر می آید که نباید در تعیین مهر آنها ظلم و ستمی بر آنان شود بلکه حق واقعی آنها طبق معمول باید ادا گردد.

یکی دیگر از شرایط این ازدواج آن است که کنیزانی انتخاب شوند که (مرتکب عمل منافی عفت، نگردند) (محضات).

خواه به صورت آشکار بوده باشد (غیر مسافحات).

و یا به صورت انتخاب دوست پنهانی (ولا متخذات اخدان).

در اینجا ممکن است این سؤال پیش آید که با نهی از زنا با تعبیر (غیر مسافحات) نیازی به نهی از گرفتن دوست پنهانی (اخذان) نبوده است.

ولی با توجه به اینکه جمعی در جاهلیت عقیده داشتند که تنها زنای آشکار ناپسند است اما انتخاب دوست پنهانی مانعی ندارد! روشن می شود که چرا قرآن مجید به هر دو قسمت تصریح کرده است.

در جمله بعد به تناسب احکامی که در باره ازدواج با کنیزان و حمایت از حقوق آنها گفته شد بحثی در باره مجازات آنها به هنگام انحراف از جاده عفت به میان آمده، و آن اینکه (اگر آنها در این حال مرتکب عمل منافی عفت شوند، نصف مجازات زنان آزاد در باره آنان،

جاری می شود) یعنی تنها پنجاه تازیانه باید به آنها زد (فاذا احصن فان اتین بفاحشة فعلیهن نصف ما علی المحصنات من العذاب).

نکته دیگری که در اینجا باید به آن توجه داشت این است که قرآن می گوید: (اذا احصن) یعنی (اگر آنها محصنه بودند چنین مجازاتی درباره آنها جاری می گردد در اینکه منظور از (محصنه بودن) در اینجا چیست؟ مفسران احتمالاتی داده اند بعضی آن را به معنی شوهردار (طبق اصطلاح معروف فقهی و طبق آیه سابق) و بعضی به معنی (مسلمان) گرفته اند، ولی با توجه به اینکه کلمه (محصن) در این جمله دو بار ذکر شده و باید هر دو به یک معنی باشد، و از طرفی زنان آزاد شوهردار مجازاتشان سنگسار کردن است نه تازیانه خوردن، روشن می شود که تفسیر اول یعنی محصن به معنی شوهردار بودن، قابل قبول نیست، همانطور که تفسیر دوم یعنی مسلمان بودن نیز شاهی ندارد.

حق این است که با توجه به اینکه کلمه (محصنات) در قرآن مجید، غالباً به معنی زنان عفیف و پاکدامن آمده است چنین به نظر می رسد که آیه فوق نیز اشاره به همین معنی است، یعنی کنیزانی که بر اثر فشار صاحبان خود تن به خودفروشی می دادند از مجازات معاف هستند، اما کنیزانی که تحت چنین فشاری نیستند و می توانند پاکدامن زندگی کنند اگر مرتکب عمل منافی عفت شدند همانند زنان آزاد مجازات می شوند اما مجازات آنها نصف مجازات زنان آزاد است.

سپس می گوید: (این ازدواج با کنیزان برای کسانی است که از نظر غریزه جنسی شدیداً در فشار قرار گرفته اند، و قادر به ازدواج با زنان آزاد نیستند) بنابر این برای غیر آنها مجاز نیست (ذلك لمن خشی العنت منكم).

(عنت) (بر وزن سند) در اصل به معنی باز شکستن استخوانی است، که قبلاً شکسته شده، یعنی پس از بهبودی و التیام مجدداً بر اثر حادثه ای بشکند، بدیهی است این نوع شکستگی

بسیار دردناک و رنج آور است، و به همین دلیل (عنت) در مشکلات طاقت فرسا و کارهای رنج آور استعمال شده است.

فلسفه این حکم ممکن است این باشد، که کنیزان مخصوصا در آن زمان در شرائط تربیتی نامطلوبی به بار می آمدند و طبعا دارای کمبودهایی از نظر اخلاقی و روانی و عاطفی بوده اند، و مسلما فرزندان که ثمره ازدواج با آنها بود، رنگ اخلاقی مادر را کم و بیش داشت، و به همین جهت اسلام طرح دقیقی برای آزادی تدریجی بردگان تنظیم کرده است تا به این سرنوشت گرفتار نشوند، و ضمنا به خود بردگان امکان داده شود، تا با یکدیگر ازدواج کنند. البته این موضوع منافات با آن ندارد که بعضی از کنیزان وضع استثنایی خاصی از نظر اخلاقی و تربیتی داشته باشند، زیرا آنچه در بالا اشاره شد مربوط به وضع اکثریت آنها بوده است و اگر می بینیم مادر بعضی از بزرگان اسلام کنیز بوده اند از همین نظر است ولی باید توجه داشت که آنچه در مورد کنیزان در غیر مورد ضرورت ممنوع است ازدواج با آنهاست نه آمیزش جنسی از راه مالکیت.

اما بعد می فرماید: (خودداری کردن از ازدواج با کنیزان تا آنجا که توانایی داشته باشید و دامان شما آلوده گناه نگردد، به سود شماست) (و ان تصبروا خیر لکم).

در پایان آیه می فرماید: (و خداوند نسبت به آنچه در گذشته بر اثر بی خبری انجام داده اید آمرزنده و مهربان است. (والله غفور رحیم)).

آیه (26) تا (28) و ترجمه

(یرید الله لیبین لکم و یهدیکم سنن الذین من قبلکم و یتوب علیکم و الله علیم حکیم) (26) (و الله یرید أن یتوب علیکم و یرید الذین یتبعون الشهوت أن تمیلوا میلا عظیما) (27) (یرید الله أن یخفف عنکم و خلق الانسان ضعیفا) (28)

ترجمه:

26 - خداوند می خواهد (با این دستورهای راههای خوشبختی و سعادت را) برای شما آشکار سازد، و به سنتهای (صحیح) پیشینیان رهبری کند، و شما را از گناه پاک سازد و خداوند دانا و حکیم است.

27 - و خدا می خواهد شما را ببخشد (و از آلودگی پاک نماید) اما آنها که پیرو شهواتند می خواهند شما به کلی منحرف شوید.

28 - خدا می خواهد (با دستورهای مربوط به ازدواج با کنیزان و مانند آن) کار را بر شما سبک کند، و انسان، ضعیف آفریده شده (و در برابر طوفان غرایز، مقاومت او کم است)

تفسیر:

این محدودیتها برای چیست؟

به دنبال احکام مختلف گذشته در زمینه ازدواج و قیود و شروطی که پیش بیان شد ممکن است، این سؤال در ذهن جمعی منعکس شود، که منظور از این همه محدودیتها و قید و بندهای قانونی چیست؟ آیا بهتر نبود که آزادی عمل در این مسایل به افراد داده می شد و همانطور که بعضی از دنیاپرستان از هر وسیله لذت بهره می گیرند، دیگران هم بهره برداری کنند؟

آیات فوق در حقیقت پاسخ به این سؤال می‌دهد، و می‌گوید: (خداوند می‌خواهد به وسیله این مقررات حقایق را برای شما آشکار سازد، و به راههایی که مصالح و منافع شما در آن است، شما را رهبری کند) (یرید الله لیبین لکم).
وانگهی شما در این برنامه تنها نیستید، اقوام پاک گذشته نیز این گونه سنتها داشته اند (و یهدیکم سنن الذین من قبلکم).

(علاوه بر این خدا می‌خواهد شما را ببخشد) (و یتوب علیکم).
و نعمتهای خود را که بر اثر انحرافات شما قطع شده بار دیگر به شما بازگرداند، و این در صورتی است که شما از آن راههای انحرافی که در زمان جاهلیت و قبل از اسلام داشتید، بازگردید.

در پایان آیه می‌فرماید: (خداوند از اسرار احکام خود آگاه است، و روی حکمت خود آنها را برای شما تشریع کرده است) (والله علیم حکیم).
در آیه بعد مجددا تأکید می‌کند که (خدا به وسیله این احکام می‌خواهد، نعمت‌ها و برکاتی که بر اثر آلودگی به شهوات از شما قطع شده، به شما بازگردد) (والله یرید ان یتوب علیکم).

(ولی شهوت پرستانی که در امواج گناهان غرق هستند، می‌خواهند شما از طریق سعادت به کلی منحرف شوید و همانند آنها از فرق تا قدم آلوده انواع گناهان گردید) (و یرید الذین یتبعون الشهوات ان تمیلوا میلا عظیما).

اکنون شما فکر کنید، آیا آن محدودیت آمیخته با سعادت و افتخار برای شما بهتر است، یا این آزادی و بی‌بندوباری توأم با آلودگی و نکبت و انحطاط؟!.

این آیات در حقیقت به افرادی که در عصر و زمان ما نیز به قوانین مذهبی مخصوصا در زمینه مسایل جنسی ایراد می‌کنند، پاسخ می‌گوید، که این آزادیهای بی‌قید و شرط سرابی بیش نیست، و نتیجه آن انحراف عظیم از مسیر خوشبختی و تکامل انسانی و گرفتار شدن در

بیراهه ها و پرتگاه ها است که نمونه های زیادی از آن را با چشم خودمان به شکل متلاشی شدن خانواده ها، انواع جنایات جنسی، فرزندان نامشروع جنایت پیشه و انواع بیماریهای آمیزشی و ناراحتیهای روانی، مشاهده می کنیم.

سپس در آیه بعد می گوید: (حکم سابق در باره آزادی ازدواج با کنیزان تحت شرایط معین، در حقیقت یک نوع تخفیف و توسعه محسوب می شود) (یرید الله ان یخفف عنکم).

و در بیان علت آن می فرماید: (زیرا انسان اصولا موجود ضعیفی است) (و خلق الانسان ضعیفا).

و در برابر طوفان غرایز گوناگون که از هر سو به او حمله ور می شود باید طرق مشروعی برای ارضای غرایز به او ارائه شود تا بتواند خود را از انحراف حفظ کند.

آیه (29) و (30) ترجمه

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبُطْلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا) (29) (وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عَدُوًّا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نَصْلِيهِ نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا) (30)

ترجمه:

29 - ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال یکدیگر را به باطل (و از طرق نامشروع) نخورید مگر اینکه تجارتی باشد که با رضایت شما انجام گیرد، و خودکشی نکنید! خداوند نسبت به شما مهربان است.

30 - و هر کس این عمل را از روی تجاوز و ستم انجام دهد، بزودی او را در آتشی وارد خواهیم ساخت و این کار برای خدا آسان است.

تفسیر:

بستگی سلامت اجتماع به سلامت اقتصاد

این آیه در واقع زیر بنای قوانین اسلامی را در مسایل مربوط به معاملات و مبادلات مالی تشکیل می دهد، و به همین دلیل فقهای اسلام در تمام ابواب معاملات به آن استدلال می کنند، آیه خطاب به افراد باایمان کرده و می گوید: (اموال یکدیگر را از طرق نابه جا و غلط و باطل نخورید) (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبُطْلِ).

به این گونه هر گونه تصرف در مال دیگری که بدون حق و بدون یک مجوز منطقی و عقلانی بوده باشد ممنوع شناخته شده و همه را تحت عنوان (باطل) که مفهوم وسیعی دارد قرار داده است.

می دانیم (باطل) در مقابل (حق) است و هر چیزی را که ناحق و بی هدف و بی پایه باشد در برمی گیرد.

در آیات دیگری از قرآن نیز با عباراتی شبیه عبارت فوق، این موضوع تأکید شده، مثلاً: به هنگام نکوهش از قوم یهود و ذکر اعمال زشت آنها می فرماید: **(واكلهم اموال الناس بالباطل)**؛ آنها در اموال مردم بدون مجوز و به ناحق تصرف می کردند).

و در آیه 188 سوره بقره، جمله **(لا تاكلوا اموالكم بينكم بالباطل)** را به عنوان مقدمه ای برای نهی از کشاندن مردم به وسیله ادعاهای پوچ و بی اساس به سوی دادگاهها و خوردن اموال آنها ذکر فرموده است.

بنابر این هر گونه تجاوز، تقلب، غش، معاملات ربوی، معاملاتی که حد و حدود آن کاملاً نامشخص باشد، خرید و فروش اجناسی که فایده منطقی و عقلایی در آن نباشد، خرید و فروش وسایل فساد و گناه، همه در تحت این قانون کلی قرار دارند، و اگر در روایات متعددی، کلمه باطل به قمار و ربا و مانند آن تفسیر شده در حقیقت معرفی مصداقهای روشن این کلمه است نه آنکه منحصر به آنها باشد.

شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که تعبیر به (اکل) (خوردن) کنایه از هر گونه تصرف است خواه به صورت خوردن معمولی باشد یا پوشیدن یا سکونت و یا غیر آن و این تعبیر علاوه بر زبان عربی در فارسی امروز نیز کاملاً رایج است.

در جمله بعد به عنوان یک استثناً می فرماید: (مگر اینکه تصرف شما در اموال دیگران از طریق داد و ستد باشد که از رضایت باطنی دو طرف سرچشمه بگیرد) **(الا ان تكون تجارة عن تراض منكم)**.

این جمله، استثنایی است از قانون کلی سابق، ولی به اصطلاح (استثنأ منقطع) است یعنی آنچه در این جمله آمده مشمول قانون سابق، از آغاز نبوده است و تنها به عنوان یک تأکید و یادآوری ذکر شده، آن هم به نوبه خود یک قانون کلی است.

طبق این بیان، تمام مبادلات مالی و انواع تجارتها که در میان مردم رایج است چنانچه از روی رضایت طرفین صورت گیرد و جنبه معقول و منطقی داشته باشد از نظر اسلام مجاز است (مگر در مواردی که به خاطر مصالح معینی، نهی صریح از آن شده است).

سپس در پایان آیه، مردم را از قتل نفس بازمی دارد و ظاهر آن به قرینه آخرین آیه نهی از خودکشی و انتحار کرده و می فرماید: (و خودکشی نکنید، خداوند نسبت به شما مهربان است (**و لا تقتلوا انفسکم ان الله کان بکم رحیما**).

یعنی خداوند مهربان نه تنها راضی نمی شود دیگری شما را به قتل برساند بلکه به خود شما هم اجازه نمیدهد که با رضایت خود خویشتن را به دست نابودی بسپارید.

در روایات اهل بیت (علیهم السلام) نیز آیه فوق به همین معنی (انتحار) تفسیر شده است.

اکنون این سؤال پیش می آید که چه ارتباطی میان مسأله (قتل نفس) و (تصرف باطل و ناحق در اموال مردم) وجود دارد؟!

پاسخ این سؤال روشن است و در حقیقت قرآن با ذکر این دو حکم پشت سر هم اشاره به یک نکته مهم اجتماعی کرده است و آن اینکه اگر روابط مالی مردم بر اساس صحیح استوار نباشد و اقتصاد جامعه به صورت سالم پیش نرود و در اموال یکدیگر به ناحق تصرف کنند، جامعه گرفتار یک نوع خودکشی و انتحار خواهد شد، و علاوه بر اینکه انتحارهای شخصی افزایش خواهد یافت، انتحار اجتماعی هم از آثار ضمنی آن است.

حوادث و انقلاب هایی که در جوامع مختلف دنیای معاصر روی داده، شاهد گویای این حقیقت می باشد، و از آنجا که خداوند نسبت به بندگان خود، مهربان است به آنها هشدار می دهد و اعلام خطر می کند که مراقب باشند مبادا مبادلات مالی نادرست و اقتصاد ناسالم، اجتماع آنها را به نابودی و سقوط بکشاند.

در آیه بعد به مجازات کسانی که از قوانین الهی سرپیچی کنند اشاره کرده و می فرماید: (و هر کس از این فرمان سرپیچی کند، و خود را آلوده خوردن اموال دیگران به ناحق سازد و یا

دست به انتحار و خودکشی زند، نه تنها به آتش این جهان می سوزد بلکه در آتش قهر و غضب پروردگار نیز خواهد سوخت) (**وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عِدْوَانًا وَظُلْمًا فَسُوفَ نَصْلِيهِ نَارًا**)
و در پایان می فرماید: (این کار برای خدا آسان است) (**وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا**).

آیه (31) و ترجمه

(ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیاتکم و ندخلکم مدخلا کریم) (31)

ترجمه:

31 - اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی شده اید اجتناب کنید گناهان کوچک شما را می پوشانیم و در جایگاه خوبی شما را وارد می سازیم.

تفسیر:

گناهان کبیره و صغیره

این آیه به کسانی که از گناهان کبیره پرهیز می کنند، بشارت می دهد که خداوند گناهان صغیره آنان را می بخشد و این پاداشی است که به این گونه افراد داده شده است، می فرماید: (اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی می شوید پرهیز کنید، گناهان کوچک شما را می پوشانیم، و شما را در جایگاه خوبی وارد می سازیم) (ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیاتکم و ندخلکم مدخلا کریم).

از تعبیر (کبائر) و (سیئات) استفاده می شود که گناهان بر دو دسته اند، دسته‌ای که قرآن نام آنها را (کبیره) و دسته‌ای که نام آنها را (سیئة) گذاشته است، و در آیه 32 سوره نجم به جای (سیئة) تعبیر به (لمم) نموده است، و در آیه 49 سوره کهف در برابر کبیره (صغیره) را ذکر فرموده است آنجا که می گوید: (لا یغادر صغیره و لا کبیره الا احصاها؛ این نامه عمل هیچ گناه کوچک و بزرگی را فروگذار نکرده مگر اینکه به شماره در آورده است).

از تعبیرات فوق به روشنی ثابت می شود که گناهان بر دو دسته مشخص تقسیم می شوند که گاهی از آن دو به (کبیره) و (صغیره) و گاهی (کبیره) و (سیئة) و گاهی (کبیره) و (لمم) تعبیر می شود.

سؤال:

اکنون باید دید که ضابطه و میزان در تعیین صغیره و کبیره چیست؟ بعضی می گویند: این دو از امور نسبی هستند، یعنی به هنگام مقایسه کردن دو گناه به یکدیگر آن یک که اهمیتش بیشتر است کبیره و آنکه کمتر است صغیره می باشد، و بنابر این هر گناهی نسبت به گناه بزرگتر، صغیره، و نسبت به گناه کوچکتر، کبیره است. ولی روشن است که این معنی به هیچ وجه با آیه فوق نمی سازد زیرا آیه فوق این دو دسته را از یکدیگر جدا کرده و در برابر هم قرار داده است و پرهیز از یکی را موجب بخشودگی دیگری می شمارد (دقت کنید).

ولی اگر به معنی لغوی (کبیره) بازگردیم، کبیره هر گناهی است که از نظر اسلام بزرگ و پر اهمیت است، و نشانه اهمیت آن می تواند این باشد که در قرآن مجید، تنها به نهی از آن قناعت نشده، بلکه به دنبال آن تهدید به عذاب دوزخ گردیده است، مانند قتل نفس و زنا و رباخواری و امثال آنها، و لذا در روایات اهل بیت (علیهم السلام) می خوانیم: (الکبائر اللتی اوجب الله عزوجل علیها النار؛ گناهان کبیره گناهی است که خداوند مجازات آتش برای آنها مقرر داشته است) مضمون این حدیث از امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) و امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) نقل شده است.

و بنابر این به دست آوردن گناهان کبیره و شناخت آنها با توجه به ضابطه فوق کار آسانی است، و اگر ملاحظه می کنیم، در پاره ای از روایات تعداد کبائر، هفت و در بعضی بیست و در بعضی هفتاد، ذکر شده منافات با آنچه در بالا گفته شد ندارد، زیرا در حقیقت بعضی از این روایات اشاره به گناهان کبیره درجه اول و بعضی به گناهان کبیره درجه دو و بعضی به همه گناهان کبیره اشاره می کند.

اشکال:

ممکن است گفته شود که این آیه مردم را به گناهان صغیره تشویق می نماید و می گوید: با ترک گناهان کبیره، ارتکاب گناهان کوچک مانعی ندارد!

پاسخ:

از تعبیری که در آیه ذکر شده پاسخ این ایراد روشن می شود زیرا قرآن می گوید: (نکفر عنکم سیئاتکم)؛ گناهان کوچک شما را می پوشانیم یعنی پرهیز از گناهان بزرگ خصوصا با فراهم بودن زمینه های آنها، یک نوع حالت تقوای روحانی در انسان ایجاد می کند که می تواند آثار گناهان کوچک را از وجود او بشوید و در حقیقت آیه فوق همانند آیه (ان الحسنات یذهبن السیئات؛ حسنات، سیئات را از بین می برند) می باشد، و در واقع اشاره به یکی از آثار واقعی اعمال نیک است و این درست به این می ماند که می گوئیم اگر انسان از مواد سمی خطرناک پرهیز کند و مزاج سالمی داشته باشد می تواند آثار نامطلوب بعضی از غذاهای نامناسب را بواسطه سلامت مزاج از بین ببرد.

و یا به تعبیر دیگر: بخشش گناهان صغیره یک نوع پاداش معنوی برای تارکان گناهان کبیره است، و این خود اثر تشویق کننده ای برای ترک کبائر دارد.

کجا صغیره تبدیل به کبیره می شود؟

ولی نکته مهمی که در اینجا باید به آن توجه داشت این است که گناهان صغیره، در صورتی صغیره هستند که تکرار نشوند و علاوه بر آن به عنوان بی اعتنائی و یا غرور و طغیان انجام نگیرند زیرا صغائر طبق آنچه از قرآن و روایات اسلامی استفاده می شود در چند مورد تبدیل به کبیره می گردد:

1 - در صورتی که تکرار گردد، همانطور که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: (لا صغیره مع الاصرار؛ هیچ گناهی با تکرار صغیره نیست).

2 - (در صورتی که گناه را کوچک بشمرد و تحقیر کند) در نهج البلاغه می خوانیم: (اشد الذنوب ما استهان به صاحبه؛ شدیدترین گناهان آن است که مرتکبش آن را کوچک بشمرد).

3 - (در صورتی که از روی طغیان و تکبر و گردنکشی در برابر فرمان پروردگار انجام شود) این موضوع را از آیات مختلفی اجمالاً می توان استفاده کرد از جمله آیه 37 نازعات: (اما آنها که طغیان کنند و زندگی دنیا را مقدم بشمرند جایگاهشان دوزخ است).

4 - در صورتی که از افرادی سر بزند که موقعیت خاصی در اجتماع دارند و لغزشهای آنها با دیگران برابر محسوب نمی شود، چنانکه قرآن درباره همسران پیامبر (ﷺ) در سوره احزاب آیه 30 می گوید: (اگر شما کار زشتی انجام دهید مجازات آن را دو برابر خواهید دید).

و از پیغمبر اکرم (ﷺ) نقل شده که فرمود: (من سن سنة سيئة فعلیه وزرها و وزر من عمل بها لا ينقص من اوزارهم شيئاً؛ هر کس سنت بدی بگذارد گناه آن بر او است و همچنین گناه تمام کسانی که به آن عمل کنند، بدون اینکه از گناه آنها چیزی کاسته شود)!

5 - در صورتی که از انجام گناه خوشحال و مسرور باشد و به آن افتخار کند کند چنانکه از پیغمبر اکرم (ﷺ) نقل شده که فرمود: (من اذنب ذنباً و هو ضاحک دخل النار و هو باک؛ هر کس گناهی کند درحالی که خندان باشد در آتش وارد می شود در حالی که گریان است).

6 - در صورتی که عدم مجازات سریع خداوند را در برابر گناه خود دلیل بر رضایت خدا بشمرد و خود را مصون از مجازات و یا محبوب در نزد خدا بداند، چنانکه قرآن در آیه 8 سوره مجادله (از زبان بعضی از گناهکاران مغرور نقل می کند که آنها در پیش خود می گویند: (چرا خداوند ما را مجازات نمی کند) و سپس قرآن اضافه می کند که: (آتش دوزخ برای آنها کافی است).

آیه (32) و ترجمه

(ولا تتمنوا ما فضل الله به بعضكم على بعض للرجال نصيب مما اكتسبوا وللنساء نصيب مما اكتسبن و سلوا الله من فضله إن الله كان بكل شيء عليما) (32)

ترجمه:

32 - برتریهایی را که خداوند نسبت به بعضی از شما بر بعضی دیگر قرار داده آرزو نکنید (این تفاوتهای طبیعی و حقوقی برای حفظ نظام اجتماع شما و طبق اصل عدالت است ولی با این حال) مردان نصیبی از آنچه به دست می آورند دارند و زنان نصیبی؛ (و نباید حقوق هیچیک پایمال گردد) و از فضل (و رحمت و برکت) خدا بخواهید و خداوند به هر چیز دانا است.

شان نزول:

مفسر معروف (طبرسی) در مجمع البیان نقل می کند که: ام سلمه (یکی از همسران پیامبر) به پیامبر (ﷺ) عرض کرد: چرا مردان به جهاد می روند و زنان جهاد نمی کنند؟ و چرا برای ما نصف میراث آنها مقرر شده؟ ای کاش ما هم مرد بودیم و همانند آنها به جهاد می رفتیم، و موقعیت اجتماعی آنها را داشتیم.

آیه فوق نازل گردید و به این سؤالات و مانند آن پاسخ گفت.

و در تفسیر (المنار) می خوانیم: جمعی از مردان مسلمان هنگامی که آیه ارث نازل شد و سهم مردان را دو برابر زنان ذکر کرد، گفتند: ای کاش اجر و پاداش معنوی ما نسبت به آنها نیز چنین بود و جمعی از زنان نیز گفتند: ای کاش مجازات و کیفرهای ما نصف مجازات مردان بود همانطور که سهم ارث ما نیمی از ارث آنها است!

آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

همین شأن نزول در تفسیر (فی ظلال) و (روح المعانی) با تفاوت مختصری ذکر شده است.

تفسیر:

همانطور که در شأن نزول آمده است تفاوت سهم ارث مردان و زنان برای جمعی از مسلمانان به صورت یک سؤال در آمده بود، آنها گویا توجه نداشتند که این تفاوت به خاطر آن است که هزینه زندگی، عموماً بر دوش مردان می باشد، و زنان از آن معافند، به علاوه هزینه خود آنها نیز بر دوش مردان است، و همانطور که سابقاً اشاره شد سهمیه زنان عملاً دو برابر مردان خواهد بود، لذا آیه فوق می گوید: (تفاوتهایی را که خداوند برای بعضی از شما نسبت به بعضی دیگر قایل شده هرگز آرزو نکنید) (ولا تتمنوا ما فضل الله به بعضکم علی بعض).

زیرا این تفاوتها هر کدام اسراری دارد که از شما پوشیده و پنهان است چه تفاوتهایی که از نظر آفرینش و جنسیت و صفات جسمی و روحی دارید و پایه نظام اجتماعی شما است، و چه تفاوتهایی که از نظر حقوقی به خاطر موقعیت های مختلف همانند ارث قرار داده شده است، تمام این تفاوتها بر طبق عدالت و قانون الهی می باشد و اگر غیر از آن مصلحت بود برای شما قایل می شد، بنابر این آرزوی تغییر آنها یک نوع مخالفت با مشیت پروردگار که عین حق و عدالت است می باشد.

البته نباید اشتباه کرد که آیه اشاره به تفاوتهای واقعی و طبیعی می کند نه تفاوتهای ساختگی که بر اثر (استعمار) و (استثمار) طبقاتی به وجود می آید، چه اینکه آنها نه خواست خدا است، و نه چیزی است که آرزوی دگرگون کردن آن نادرست باشد، بلکه تفاوتهایی است ظالمانه و غیر منطقی که باید در رفع آن کوشید، فی المثل زنان نمی توانند آرزو کنند که ای کاش مرد بودند، و مردان نیز نباید آرزو کنند که ای کاش زن می شدند، زیرا این دو جنس اساس نظام اجتماع انسانی است، اما در عین حال نباید این تفاوت جنسیت سبب شود که

یکی از این دو جنس حقوق دیگری را پایمال کند، و آنها که آیه را دستاویز برای ادامه تبعیضات ناروای اجتماعی پنداشته اند سخت در اشتباهند.

لذا بلافاصله می فرماید: (مردان و زنان هر کدام بهره ای از کوششها و تلاشها و موقعیت خود دارند) (للرجال نصيب مما اكتسبوا وللنساء نصيب مما اكتسبن)

خواه موقعیت طبیعی باشد (مانند تفاوت دو جنس مرد و زن با یکدیگر) و یا تفاوت به خاطر تلاشها و کوششهای اختیاری.

قابل توجه اینکه کلمه (اکتساب) که به معنی تحصیل کردن و به دست آوردن است، مفهوم وسیعی دارد، هم کوششهای اختیاری را شامل می شود و هم آنچه را که انسان به وسیله ساختمان طبیعی خود می تواند به دست بیاورد.

سپس می فرماید: (به جای آرزو کردن این گونه تفاوتها، از فضل خدا و لطف و کرم او تمنا کنید که به شما از نعمتهای مختلف و موفقیت ها و پاداشهای نیک ارزانی دارد) (و اسئلوا الله من فضله).

و در نتیجه افرادی خوشبخت و سعادتمند باشید خواه مرد باشید یا زن، و خواه از این نژاد باشید یا نژاد دیگر، و در هر حال آنچه را خیر واقعی و سعادت شما در آن است بخواهید نه آنچه شما خیال می کنید - و تعبیر به (من فضله) اشاره به همین معنی می باشد.

البته روشن است که تقاضای فضل و عنایت پروردگار به این نیست که انسان به دنبال اسباب و عوامل هر چیز نرود بلکه باید فضل و رحمت او را در لابلای اسبابی که او مقرر داشته است جستجو کرد.

(چون خداوند به همه چیز دانا است) (ان الله کان بکل شیء علیما).

و می داند برای نظام اجتماع چه تفاوتهایی از نظر طبیعی و یا حقوقی لازم است، و بنابر این در کار او هیچ گونه تبعیض ناروا، و بی عدالتی نیست، و نیز از اسرار درون مردم با خبر

است و می داند چه افرادی آرزوهای نادرست در دل می پروراند و چه افرادی به آنچه مثبت و سازنده است می اندیشند.

این تفاوتها برای چیست؟

بسیاری از خود می پرسند چرا بعضی از افراد استعدادشان بیشتر و بعضی کمتر، بعضی زیبا و بعضی دیگر از زیبایی، کم بهره اند، بعضی از نظر جسمی فوق العاده نیرومند و بعضی معمولی هستند، آیا این (تفاوتهای طبیعی) با اصل عدالت پروردگار سازگار است؟ در پاسخ باید به چند نکته توجه داشت:

1 - قسمتی از تفاوتهای جسمی و روحی و مردم با یکدیگر معلول اختلافات طبقاتی و مظالم اجتماعی و یا سهل انگاریهای مردم است که هیچ گونه ارتباطی به دستگاه آفرینش ندارد، مثلاً بسیاری از فرزندان ثروتمندان از فرزندان مردم فقیر هم از نظر جسمی قویتر و زیباتر و هم از نظر استعداد پیشرفته ترند، به دلیل اینکه آنها از تغذیه و بهداشت کافی بهره مندند در حالی که اینها در محرومیت قرار دارند، و یا افرادی هستند که بر اثر تنبلی و سهل انگاری نیروهای جسمی و روحی خود را از دست می دهند. این گونه اختلافها را باید (اختلافهای ساختگی و بی دلیل) دانست که با از بین رفتن نظام طبقاتی و تعمیم عدالت اجتماعی از میان خواهد رفت، و هیچ گاه اسلام و قرآن بر این گونه تفاوتها صحه نگذاشته است.

2 - قسمتی دیگر از این تفاوتها، طبیعی و لازمه آفرینش انسان است یعنی یک جامعه اگر هم از عدالت اجتماعی کامل برخوردار باشد تمام افرادش همانند مصنوعات یک کارخانه یک شکل و یک جور نخواهند بود و طبعاً با هم تفاوتهایی خواهند داشت، ولی باید دانست که معمولاً مواهب الهی و استعدادهای جسمی و روحی انسانها آنچنان تقسیم شده که هر کسی قسمتی از آن را دارد، یعنی کمتر کسی پیدا می شود که این مواهب را یکجا داشته باشد، یکی از نیروی بدنی کافی برخوردار است، و دیگری استعداد ریاضی خوبی دارد، یکی ذوق شعر، و

دیگری عشق به تجارت، و بعضی هوش سرشاری برای کشاورزی، و بعضی از استعدادهای ویژه دیگری برخوردارند، مهم این است که جامعه یا خود اشخاص، استعدادها را کشف کنند، و آنها را در محیط سالمی پرورش دهند، تا هر انسانی بتواند نقطه قوت خویش را آشکار سازد و از آن بهره برداری کند.

3 - این موضوع را نیز باید یادآوری کرد که یک جامعه همانند یک پیکر انسان، نیاز به بافتها و عضلات و سلولهای گوناگون دارد، یعنی همانطور که اگر یک بدن، تمام از سلولهای ظریف همانند سلولهای چشم و مغز ساخته شده باشد دوام ندارد، و یا اگر تمام سلولهای آن خشن و غیر قابل انعطاف همانند سلولهای استخوانی باشند کارایی کافی برای وظایف مختلف نخواهد داشت، بلکه باید از سلولهای گوناگونی که یکی وظیفه تفکر و دیگری مشاهده و دیگری شنیدن و دیگری سخن گفتن را عهده دار شوند تشکیل شده باشد، همچنین برای به وجود آمدن یک (جامعه کامل) نیاز به استعدادها و ذوقها و ساختمانهای مختلف بدنی و فکری است، اما نه به این معنی که بعضی از اعضا پیکر اجتماع در محرومیت به سر برند و یا خدمات آنها کوچک شمرده شود و یا تحقیر گردند، همانطور که سلولهای بدن با تمام تفاوتی که دارند همگی از غذا و هوا و سایر نیازمندیها به مقدار لازم بهره می گیرند. و به عبارت دیگر تفاوت ساختمان روحی و جسمی در آن قسمتهایی که طبیعی است (نه ظالمانه و تحمیلی) مقتضای (حکمت) پروردگار است و عدالت هیچ گاه نمی تواند از حکمت جدا باشد، فی المثل اگر تمام سلولهای بدن انسان یکنواخت آفریده می شد، دور از حکمت بود، و عدالت به معنی قرار دادن هر چیز در محل مناسب خود نیز در آن وجود نداشت، همچنین اگر یک روز تمام مردم جامعه مثل هم فکر کنند و استعداد همانندی داشته باشند در همان یک روز وضع جامعه به کلی درهم می ریزد. بنابر این آنچه در آیه فوق درباره اختلاف ساختمان زن و مرد آمده در واقع اشاره ای به همین موضوع است زیرا بدیهی است که اگر تمام افراد بشر، مرد و یا همه زن باشند، نسل بشر به زودی منقرض می شود و علاوه بر اینکه قسمت

مهمی از لذات مشروع بشر از میان می رود، حال اگر جمعی ایراد کنند که چرا بعضی زن و بعضی مرد آفریده شده اند و این چگونه با عدالت پروردگار می سازد، مسلم است که این ایراد منطقی نخواهد بود، زیرا آنها به حکمت آن نیندیشیده اند.

آیه (33) و ترجمه

(و لکل جعلنا مولى مما ترك الودان والا قربون والذین عقدت ائمنکم فاتوهم نصیبهم إن الله کان علی کل شیء شهیدا) (33)

ترجمه:

33 - برای هر کس وارثانی قرار دادیم، که از میراث پدر و مادر و نزدیکان ارث ببرند و (نیز) کسانی که با آنها پیمان بسته اید نصیبشان را پردازید! خداوند بر هر چیز شاهد و ناظر است.

تفسیر:

بار دیگر قرآن به مسایل ارث بازگشته و خلاصه ای از احکام آن را که در آیات سابق در مورد خویشاوندان و نزدیکان بیان شد ذکر کرده و می گوید: (برای هر کس اعم از زن و مرد، وارثانی قرار دادیم که از او ارث می برند و آنچه پدران و مادران و نزدیکان از خود به یادگار می گذارند طبق برنامه خاصی در میان آنها تقسیم می گردد) (و لکل جعلنا موالى مما ترك الودان والا قربون).

این جمله در حقیقت مقدمه ای است برای حکمی که به دنبال آن بیان گردیده است. قرآن می گوید: (کسانی که با آنها پیمان بسته اید، نصیب و سهم آنها را از ارث پردازید) (والذین عقدت ائمنکم فاتوهم نصیبهم).

اینکه در آیه از پیمان، تعبیر به عقد یمین (گره زدن با دست راست) شده به خاطر آن است که انسان معمولاً برای هر کار بیشتر از دست راست استفاده می کند و پیمان نیز شبیه به یکنوع گره زدن است.

اکنون ببینیم (هم پیمانها)یی که باید سهم ارث آنها را پرداخت چه اشخاصی هستند؟

بعضی از مفسران احتمال داده اند که منظور (زن و شوهر) است، زیرا آنها با یکدیگر پیمان زناشویی بسته اند، ولی این احتمال بعید به نظر می رسد چون تعبیر ازدواج به (عقد یمین) و مانند آن در قرآن بسیار کم است، به علاوه تکرار مطالب گذشته محسوب می شود.

آنچه به مفهوم آیه نزدیکتر است همان پیمان (ضمان جریره) می باشد که قبل از اسلام وجود داشت، و اسلام آن را اصلاح کرد، و چون جنبه سازنده داشت بر آن صحه گذاشت، و آن چنین بود که: (دو نفر با هم قرار می گذاشتند که در کارها (برادروار) به یکدیگر کمک کنند، و در برابر مشکلات یکدیگر را یاری نمایند، و به هنگامی که یکی از آنها از دنیا برود، شخصی که بازمانده است از وی ارث ببرد اسلام این پیمان دوستی و برادری را به رسمیت شناخت، ولی تأکید کرد که ارث بردن چنین هم پیمانی منحصر در زمینه عدم وجود طبقات خویشاوندان خواهد بود، یعنی اگر خویشاوندی باقی نماند شخصی که با او (ولاً ضمان جریره) پیدا کرده و چنان معاهده ای را بسته است از وی ارث می برد، شرح بیشتر این موضوع در کتب فقهی در کتاب ارث آمده است.

سپس در پایان آیه می فرماید: اگر در دادن سهام، صاحبان ارث کوتاهی کنید و یا حق آنها را کاملاً ادا نمایید در هر حال خدا آگاه است (زیرا او شاهد و ناظر هر کار و هر چیزی می باشد) (ان الله کان علی کل شیء شهیداً).

آیه (34) و ترجمه

(الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض وبما أنفقوا من أموالهم فالصالحات قانتات حفظت للغيب بما حفظ الله والاتی تخافون نشوزهن فعظوهن واهجروهن فی) (34)

ترجمه:

34 - مردان، سرپرست و خدمتگزار زنانند، بخاطر برتریهایی که (از نظر نظام اجتماع) خداوند برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است و به خاطر انفاقهایی که از اموالشان (در مورد زنان) می کنند، و زنان صالح آنها هستند که متواضعند، و در غیاب (همسر خود) اسرار و حقوق او را، در مقابل حقوقی که خدا برای آنان قرار داده، می کنند. و (اما) آن دسته از زنان را که از طغیان و مخالفتشان بیم دارید، پند و اندرز دهید! و (اگر مؤثر واقع نشد،) در بستر از آنها دوری نمایید! و (اگر آنها مؤثر نشد و هیچ راهی برای وادار کردن آنها به انجام وظایفشان جز شدت عمل، برای وادار کردن آنها به انجام وظایفشان نبود،) آنها را تنبیه کنید! و اگر از شما پیروی کردند به آنها تعدی نکنید و (بدانید) خداوند بلند مرتبه و بزرگ است (و قدرت او بالاترین قدرتهاست).

تفسیر:

سرپرستی در نظام خانواده

خانواده یک واحد کوچک اجتماعی است و همانند یک اجتماع بزرگ باید رهبر و سرپرست واحدی داشته باشد، زیرا رهبری و سرپرستی دسته جمعی که زن و مرد مشترکا آن را به عهده بگیرند مفهومی ندارد و در نتیجه مرد یا زن، یکی باید (رئیس) خانواده و دیگری (معاون) و تحت نظارت او باشد، قرآن در اینجا تصریح می کند که مقام سرپرستی باید به مرد داده شود. (مردان سرپرست و نگهبان زنان هستند) (الرجال قوامون على النساء).

البته مقصود از این تعبیر استبداد و اجحاف و تعدی نیست بلکه منظور رهبری واحد منظم با توجه به مسؤ و لیتها و مشورت‌های لازم است.

این مسأله در دنیای امروز بیش از هر زمان روشن است که اگر هیأتی (حتی یک هیئت دو نفری) مأمور انجام کاری شود حتما باید یکی از آن دو (رئیس) و دیگری (معاون یا عضو) باشد وگرنه هرج و مرج در کار آنها پیدا می‌شود - سرپرستی مرد در خانواده نیز از همین قبیل است.

و این موقعیت به خاطر وجود خصوصیتی در مرد است مانند ترجیح قدرت تفکر او بر نیروی عاطفه و احساسات (به عکس زن که از نیروی سرشار عواطف بیشتری بهره مند است) و دیگری داشتن بنیه و نیروی جسمی بیشتر که با اولی بتواند بیندیشد و نقشه طرح کند و با دومی بتواند از حریم خانواده خود دفاع نماید.

به علاوه تعهد او در برابر زن و فرزندان نسبت به پرداختن هزینه‌های زندگی، و پرداخت مهر و تأمین زندگی آبرومندانه همسر و فرزند، این حق را به او می‌دهد که وظیفه سرپرستی به عهده او باشد.

البته ممکن است زنانی در جهات فوق بر شوهران خود امتیاز داشته باشند ولی شاید کرارا گفته ایم که قوانین به تک تک افراد و نفرات نظر ندارد بلکه نوع و کلی را در نظر می‌گیرد، و شکی نیست که از نظر کلی، مردان نسبت به زنان برای این کار آمادگی بیشتری دارند، اگر چه زنان نیز وظایفی می‌توانند به عهده بگیرند که اهمیت آن مورد تردید نیست.

جمله بعد اشاره به همین حقیقت است زیرا در قسمت اول می‌فرماید: (این سرپرستی به خاطر تفاوت‌هایی است که خداوند از نظر آفرینش، روی مصلحت نوع بشر میان آنها قرار داده) (بما فضل الله بعضهم علی بعض).

در قسمت دیگر می فرماید: (و نیز این سرپرستی به خاطر تعهداتی است که مردان در مورد انفاق کردن و پرداختهای مالی در برابر زنان و خانواده به عهده دارند) **(وبما انفقوا من اموالهم)**.

ولی ناگفته پیداست که سپردن این وظیفه به مردان نه دلیل بالاتر بودن شخصیت انسانی آنها است و نه سبب امتیاز آنها در جهان دیگر، زیرا آن صرفاً بستگی به تقوی و پرهیزگاری دارد، همانطور که شخصیت انسانی یک معاون از یک رئیس ممکن است در جنبه های مختلفی بیشتر باشد اما رئیس برای سرپرستی کاری که به او محول شده از معاون خود شایسته تر است.

سپس اضافه می کند که زنان در برابر وظایفی که در خانواده بر عهده دارند به دو دسته اند: دسته اول: (صالحان و درستکاران، و آنها کسانی هستند که خاضع و متعهد در برابر نظام خانواده می باشند و نه تنها در حضور شوهر بلکه در غیاب او، حفظ الغیب می کنند) **(فالصالحات قانتات حافظات للغیب بما حفظ الله)**.

یعنی مرتکب خیانت چه از نظر مال و چه از نظر ناموس و چه از نظر حفظ شخصیت شوهر و اسرار خانواده در غیاب او نمی شوند، و در برابر حقوقی که خداوند برای آنها قایل شده و با جمله **(بما حفظ الله)** به آن اشاره گردیده وظایف و مسؤولیتهای خود را به خوبی انجام می دهند.

بدیهی است مردان موظفند در برابر این گونه زنان نهایت احترام و حق شناسی را انجام دهند.

زنان متخلف

دسته دوم: زنانی هستند که از وظایف خود سرپیچی می کنند و نشانه های ناسازگاری در آنها دیده می شود، مردان در برابر این گونه زنان وظایف و مسؤولیتهایی دارند که باید مرحله

به مرحله انجام گردد. و در هر صورت مراقب باشند که از حریم عدالت، تجاوز نکنند، این وظایف به ترتیب زیر در آیه بیان شده است:

مرحله اول در مورد زنانی است که نشانه های سرکشی و عداوت و دشمنی در آنها آشکار می گردد که قرآن در جمله فوق از آنها چنین تعبیر می کند: (زنانی را که از طغیان و سرکشی آنها می ترسید موعظه کنید و پند و اندرز دهید) (و اللاتی تخافون ذنوزهن فعظوهن).

و به این ترتیب آنها که پا از حریم نظام خانوادگی فراتر می گذارند قبل از هر چیز باید به وسیله اندرزهای دوستانه و بیان نتایج سوء این گونه کارها آنان را به راه آورد و متوجه مسؤ ولیت خود نمود.

سپس می فرماید: (در صورتی که اندرزهای شما سودی نداد، در بستر از آنها دوری کنید) (و اهجرهن فی المضاجع).

و با این عکس العمل و بی اعتنایی و به اصطلاح قهر کردن، عدم رضایت خود را از رفتار آنها آشکار سازید شاید همین (واکنش خفیف) در روح آنان مؤ ثر گردد.

در صورتی که سرکشی و پشت پا زدن به وظایف و مسؤ ولیتها از حد بگذرد و همچنان در راه قانون شکنی با لجاجت و سرسختی گام بردارند، نه اندرزها تأثیر کند، و نه جدا شدن در بستر و کم اعتنایی نفعی ببخشد و راهی جز (شدت عمل) باقی نماند (آنها را تنبیه کنید) (و اضربوهن).

در اینجا اجازه داده شده که از طریق (تنبیه بدنی) آنها را به انجام وظایف خویش وادار کنند.

اشکال:

ممکن است ایراد کنند که چگونه اسلام به مردان اجازه داده که در مورد زنان متوسل به تنبیه بدنی شوند؟! پاسخ:

جواب این ایراد با توجه به معنی آیه و روایاتی که در بیان آن وارد شده و توضیح آن در کتب فقهی آمده است و همچنین با توضیحاتی که روانشناسان امروز می دهند چندان پیچیده نیست زیرا:

اولاً: آیه، مسأله تنبیه بدنی را در مورد افراد وظیفه شناسی مجاز شمرده که هیچ وسیله دیگری درباره آنان مفید واقع نشود، و اتفاقاً این موضوع تازه ای نیست که منحصر به اسلام باشد، در تمام قوانین دنیا هنگامی که طرق مسالمت آمیز برای وادار کردن افراد به انجام وظیفه، مؤثر واقع نشود، متوسل به خشونت می شوند، نه تنها از طریق ضرب بلکه گاهی در موارد خاصی مجازاتهایی شدیدتر از آن نیز قایل می شوند که تا سرحد اعدام پیش می رود. ثانیاً: (تنبیه بدنی) در اینجا - همانطور که در کتب فقهی نیز آمده است - باید ملایم و خفیف باشد بطوری که نه موجب شکستگی و نه مجروح شدن گردد و نه باعث کبودی بدن. ثالثاً: روانکاوان امروز معتقدند که جمعی از زنان دارای حالتی بنام تفسیر (مازوشیسم) (آزارطلبی) هستند و گاه که این حالت در آنها تشدید می شود تنها راه آرامش آنان تنبیه مختصر بدنی است، بنابر این ممکن است ناظر به چنین افرادی باشد که تنبیه خفیف بدنی در موارد آنان جنبه آرام بخشی دارد و یک نوع درمان روانی است.

مسلم است که اگر یکی از این مراحل مؤثر واقع شود و زن به انجام وظیفه خود اقدام کند مرد حق ندارد بهانه گیری کرده، در صدد آزار زن برآید، لذا به دنبال این جمله می فرماید: (اگر آنها اطاعت کنند به آنها تعدی نکنید) (فان اطعنکم فلا تبغوا علیهن سییلاً).

و اگر گفته شود که نظیر این طغیان و سرکشی و تجاوز در مردان نیز ممکن است پدید آید، آیا مردان نیز مشمول چنین مجازاتهایی خواهند شد؟

در پاسخ می گوییم آری مردان هم درست همانند زنان در صورت تخلف از وظایف مجازات می گردند حتی مجازات بدنی، منتها چون این کار غالباً از عهده زنان خارج است

حاکم شرع موظف است که مردان متخلف را از طرق مختلف و حتی از طریق تعزیر (مجازات بدنی) به وظایف خود آشنا سازد.

داستان مردی که به همسر خود اجحاف کرده بود و به هیچ قیمت حاضر به تسلیم در برابر حق نبود و علی (علیه السلام) او را با شدت عمل و حتی با تهدید به شمشیر وادار به تسلیم کرد معروف است.

و در پایان مجدداً به مردان هشدار می دهد که از موقعیت سرپرستی خود در خانواده سوءاستفاده نکنند و به قدرت خدا که بالاتر از همه قدرتهاست بیندیشند (زیرا خداوند بلند مرتبه و بزرگ است) (ان الله کان علیا کبیراً).

آیه (35) و ترجمه

(و ان خفتم شقاق بینهما فابعثوا حکما من اهلہ و حکما من اهلها ان یریدا اصلاحا یوفق
اللہ بینهما ان اللہ کان علیما خیرا) (35)

ترجمه:

35 - و اگر از جدایی و شکاف میان آنها بیم داشته باشید، داوری از خانواده شوهر، و داوری از خانواده زن انتخاب کنید (تا به کار آنان رسیدگی کنند) اگر این دو داور تصمیم به اصلاح داشته باشند خداوند کمک به توافق آنها می کند، زیرا خداوند دانا و آگاه است (و از نیات همه با خبر است).

تفسیر:

محکمه صلح خانوادگی

در این آیه اشاره به مسأله بروز اختلاف و نزاع میان دو همسر کرده، می گوید: (اگر نشانه های شکاف و جدائی در میان دو همسر پیدا شد برای بررسی علل و جهات ناسازگاری و فراهم نمودن مقدمات صلح و سازش یک نفر داور و حکم از فامیل مرد و یک داور و حکم از فامیل زن انتخاب کنید) (و ان خفتم شقاق بینهما فابعثوا حکما من اهلہ).
و از آنجا که قضاوت نباید یک طرفه باشد می افزاید: (و یک داور و حکم از خانواده زن انتخاب کنید) (و حکما من اهلها).

سپس می فرماید: (اگر این دو حکم با حسن نیت و دلسوزی وارد کار شوند و هدفشان اصلاح میان دو همسر بوده باشد، خداوند کمک می کند و به وسیله آنان میان دو همسر الفت می دهد) (ان یریدا اصلاحا یوفق اللہ بینهما).

و برای اینکه به (حکمین) هشدار دهد که حسن نیت به خرج دهند در پایان آیه می فرماید: (خداوند از نیت آنها با خبر و آگاه است) (ان اللہ کان علیما خیرا).

محکمه صلح خانوادگی که در آیه فوق به آن اشاره شد یکی از شاهکارهای اسلام است. این محکمه امتیازاتی دارد که سایر محاکم فاقد آن هستند، از جمله:

1 - محیط خانواده کانون احساسات و عواطف است و طبعا مقیاسی که در این محیط باید به کار رود با مقیاس سایر محیطها متفاوت است، یعنی همانگونه که در (دادگاههای جنایی) نمی توان با مقیاس محبت و عاطفه کارکرد، در محیط خانواده نیز نمی توان تنها با مقیاس خشک قانون و مقررات بی روح گام برداشت، در اینجا باید حتی الامکان اختلافات را از طرق عاطفی حل کرد، لذا دستور می دهد که داوران این محکمه کسانی باشند که پیوند خویشاوندی به دو همسر دارند و می توانند عواطف آنها را در مسیر اصلاح تحریک کنند، بدیهی است این امتیاز تنها در این محکمه است و سایر محاکم فاقد آن هستند.

2 - در محاکم عادی قضایی طرفین دعوا مجبورند برای دفاع از خود، هرگونه اسراری که دارند فاش سازند. مسلم است که اگر زن و مرد در برابر افراد بیگانه و اجنبی اسرار زناشویی خود را فاش سازند احساسات یکدیگر را آن چنان جریحه دار می کنند که اگر به اجبار دادگاه به منزل و خانه بازگردند، دیگر از آن صمیمیت و محبت سابق خبری نخواهد بود، و همانند دو فرد بیگانه می شوند که به حکم اجبار باید وظایفی را انجام دهند، اصولا تجربه نشان داده است که زن و شوهری که راهی آن گونه محاکم می شوند دیگر زن و شوهر سابق نیستند.

ولی در محکمه صلح فامیلی یا این گونه مطالب به خاطر شرم حضور مطرح نمی شود و یا اگر بشود چون در برابر آشنایان و محرمان است، آن اثر سوء را نخواهد داشت.

3 - داوران در محاکم معمولی، در جریان اختلافات غالبا بی تفاوتند، و قضیه به هر شکل خاتمه یابد برای آنها تأثیری ندارد، دو همسر به خانه بازگردند، یا برای همیشه از یکدیگر جدا شوند، برای آنها فرق نمی کند.

در حالی که در محکمه صلح فامیلی مطلب کاملاً به عکس است زیرا داوران این محکمه از بستگان نزدیک مرد و زن هستند، و جدایی یا صلح آن دو، در زندگی این عده هم از نظر عاطفی و هم از نظر مسؤ و لیت‌های ناشی از آن تأثیر دارد، و لذا آنها نهایت کوشش را به خرج می‌دهند که صلح و صمیمیت در میان این دو برقرار شود و به اصطلاح آب رفته به جوی بازگردد!

4 - از همه اینها گذشته چنین محکمه ای هیچ یک از مشکلات و هزینه های سرسام آور و سرگردانی های محاکم معمولی را ندارد و بدون هیچ گونه تشریفات طرفین می تواند در کمترین مدت به مقصود خود نائل شوند.

ناگفته روشن است که حکمین باید از میان افراد پخته و با تدبیر و آگاه دو فامیل انتخاب شوند.

با این امتیازات که شمردیم معلوم می شود که شانس موفقیت این محکمه در اصلاح میان دو همسر به مراتب بیشتر از محاکم دیگر است.

مسأله حکمین و شرایط آنها و دایره نفوذ حکم و داوری آنها درباره دو همسر در فقه اسلامی مشروحاً بیان شده است از جمله اینکه: دو حکم باید بالغ و عاقل و عادل و نسبت به کار خود بصیر و بینا باشند.

اما در مورد نفوذ حکم و داوری آنها در مورد دو همسر بعضی از فقها حکم آن دو را هر چه باشد لازم الاجرا دانسته اند و ظاهر تعبیر به (حکم) در آیه فوق نیز همین معنی را می رساند، زیرا مفهوم حکمیت و داوری، نفوذ حکم است، ولی بیشتر فقها نظر حکمین را تنها در مورد سازش و رفع اختلاف میان دو همسر، لازم الاجرا دانسته اند و حتی معتقدند اگر حکمین شرایطی بر زن یا شوهر بکنند، لازم الاجرا است اما در مورد جدایی، حکم آنها به تنهایی نافذ نیست، و ذیل آیه که اشاره به مسأله اصلاح می کند با این نظر سازگارتر است. توضیح بیشتر را در این زمینه در کتب فقهی بخوانید.

آیه (36) و ترجمه

(و اعبدوا الله ولا تشركوا به شيئاً وبالوالدين احساناً وبذی القربى والیتامى والمساکین و الجار ذی القربى والجار الجنب والصاحب بالجنب وابن السبیل وما ملکت ايمانکم ان الله لا یحب من کان مختالاً فخوراً) (36)

ترجمه:

36 - و خدا را پرستید! و هیچ چیز را شریک او قرار ندهید! و به پدر و مادر، نیکی کنید؛ و همچنین به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان، و همسایه نزدیک، و همسایه دور، و دوست و همنشین و واماندگان در سفر و بردگانی که مالک آنها هستید، زیرا خداوند، کسی را که متکبر و فخر فروش است، (و از ادای حقوق دیگران سرباز می زند)، دوست نمی دارد.

تفسیر:

آیه فوق یک سلسله از حقوق اسلامی را اعم از حق خدا و حقوق بندگان و آداب معاشرت با مردم را بیان داشته است، و روی هم رفته، ده دستور از آن استفاده می شود:

1 - نخست مردم را دعوت به عبادت و بندگی پروردگار و ترک شرک و بت پرستی که ریشه اصلی تمام برنامه های اسلامی است می کند، دعوت به توحید و یگانه پرستی روح را پاک، و نیت را خالص، و اراده را قوی، و تصمیم را برای انجام هر برنامه مفیدی محکم می سازد، و از آنجا که آیه بیان یک رشته از حقوق اسلامی است، قبل از هر چیز اشاره به حق خداوند بر مردم کرده است و می گوید: (خدا را پرستید و هیچ چیز را شریک او قرار ندهید) (و اعبدوا الله ولا تشركوا به شيئاً).

2 - سپس اشاره به حق پدر و مادر کرده و توصیه می کند که نسبت به آنها نیکی کنید (و بالوالدين احساناً).

حق پدر و مادر از مسایلی است که در قرآن مجید زیاد روی آن تکیه شده و کمتر موضوعی است که این قدر مورد تأکید واقع شده باشد، و در چهار مورد از قرآن، بعد از توحید قرار گرفته است.

از این تعبیرهای مکرر استفاده می شود که میان این دو ارتباط و پیوندی است و در حقیقت چنین است چون بزرگترین نعمت، نعمت هستی و حیات است که در درجه اول از ناحیه خدا است، و در مراحل بعد به پدر و مادر ارتباط دارد، زیرا که فرزند، بخشی از وجود پدر و مادر است، بنابر این ترک حقوق پدر و مادر، هم دوش شرک به خدا است.

درباره حقوق پدر و مادر بحثهای مشروحی داریم که در ذیل آیات مناسب در سوره اسراء و لقمان به خواست خدا خواهد آمد.

3 - سپس دستور به نیکی کردن (نسبت به همه خویشاوندان می دهد) (و بذی القربی). این موضوع نیز از مسایلی است که در قرآن تأکید فراوان درباره آن شده است، گاهی به عنوان (صله رحم) و گاهی به عنوان (احسان و نیکی) به آنها، در واقع اسلام می خواهد به این وسیله علاوه بر پیوند وسیعی که در میان تمام افراد بشر به وجود آورده، پیوندهای محکمتری در میان واحدهای کوچکتر و متشکلات، بنام (فامیل) و (خانواده) به وجود آورد تا در برابر مشکلات و حوادث یکدیگر را یاری دهند و از حقوق هم دفاع کنند.

4 - سپس اشاره به حقوق (ایتام) کرده، و افراد با ایمان را توصیه به نیکی در حق آنها می کند (و الیتامی).

زیرا در هر اجتماعی بر اثر حوادث گوناگون همیشه کودکان یتیمی وجود دارند که فراموش کردن آنها نه فقط وضع آنها را به خطر می افکند، بلکه وضع اجتماع را نیز به خطر می اندازد، چون کودکان یتیم اگر بی سرپرست بمانند و یا به اندازه کافی از محبت اشباع نشوند، افرادی هرزه، خطرناک و جنایتکار بار می آیند، بنابر این نیکی در حق یتیمان هم نیکی به فرد است هم نیکی به اجتماع!

5 - بعد از آن حقوق مستمندان را یادآوری می کند (و المساکین).

زیرا در یک اجتماع سالم که عدالت در آن برقرار است نیز افرادی معلول و از کار افتاده و مانند آن وجود خواهند داشت که فراموش کردن آنها بر خلاف تمام اصول انسانی است، و اگر فقر و محرومیت به خاطر انحراف از اصول عدالت اجتماعی دامنگیر افراد سالم گردد نیز باید با آن به مبارزه برخاست.

6 - سپس توصیه به (نیکی در حق همسایگان نزدیک می کند) (و الجار ذی القربی).

در اینکه منظور از همسایه نزدیک چیست مفسران احتمالات مختلفی داده اند بعضی معنی آن را همسایگانی که جنبه خویشاوندی دارند دانسته اند ولی این تفسیر با توجه به اینکه در جمله های سابق از همین آیه اشاره به حقوق خویشاوندان شده بعید به نظر می رسد، بلکه منظور همان نزدیکی مکانی است زیرا همسایگان نزدیکتر حقوق و احترام بیشتری دارند، و یا اینکه منظور همسایگانی است که از نظر مذهبی و دینی با انسان نزدیک باشند.

7 - سپس درباره (همسایگان دور سفارش می نماید) (و الجار الجنب).

و منظور از آن دوری مکانی است - زیرا طبق پاره ای از روایات تا چهل خانه از چهار طرف همسایه محسوب می شوند که در شهرهای کوچک تقریباً تمام شهر را در بر می گیرد. (چون اگر خانه هر انسانی را مرکز دایره ای فرض کنیم که شعاع آن از هر طرف چهل خانه باشد، با یک محاسبه ساده در باره مساحت چنین دایره ای روشن می شود که مجموع خانه های اطراف آن را تقریباً پنج هزار خانه تشکیل می دهد که مسلماً شهرهای کوچک بیش از آن خانه ندارند).

جالب توجه اینکه قرآن در آیه فوق علاوه بر ذکر (همسایگان نزدیک)، تصریح به حق (همسایگان دور) کرده است زیرا کلمه همسایه معمولاً مفهوم محدودی دارد، و تنها همسایگان نزدیک را در بر می گیرد لذا برای توجه دادن به وسعت مفهوم آن از نظر اسلام راهی جز این نبوده که نامی از همسایگان دور نیز صریحاً برده شود.

و نیز ممکن است منظور از همسایگان دور، همسایگان غیر مسلمان باشد، زیرا حق جوار (همسایگی) در اسلام منحصر به همسایگان مسلمان نیست و غیر مسلمانان را نیز شامل می شود. (مگر آنهایی که با مسلمانان سر جنگ داشته باشند).

(حق جوار) در اسلام به قدری اهمیت دارد که در وصایای معروف امیر مؤمنان (علیه السلام) می خوانیم: (ما زال (رسول الله) یوصی بهم حتی ظننا انه سیورثهم؛ آنقدر پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره آنها سفارش کرد، که ما فکر کردیم شاید دستور دهد همسایگان از یکدیگر ارث ببرند).

این حدیث در منابع معروف اهل تسنن نیز آمده است، در تفسیر المنار و تفسیر قرطبی از بخاری نیز همین مضمون از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده است.

در حدیث دیگری از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده که در یکی از روزها سه بار فرمود: (و الله لا یؤمن؛ به خدا سوگند چنین کسی ایمان ندارد...) یکی پرسید: چه کسی؟! پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: (الذی لا یأمن جاره بوائقه؛ کسی که همسایه او از مزاحمت او در امان نیست)!

و باز در حدیث دیگری می خوانیم که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: (من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلیحسن الی جاره)؛ کسی که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارد باید به همسایگان خود نیکی کند).

و از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: (حسن الجوار یعمر الدیار و یزید فی الاعمار؛ نیکی کردن همسایگان به یکدیگر، خانه ها را آباد و عمرها را طولانی می کند).

در جهان ماشینی که همسایگان کوچکترین خبری از هم ندارند و گاه می شود دو همسایه حتی پس از گذشتن بیست سال نام یکدیگر را نمی دانند این دستور بزرگ اسلامی درخشندگی خاصی دارد، اسلام اهمیت فوق العاده ای برای مسایل عاطفی و تعاون انسانی قایل شده در حالی که در زندگی ماشینی عواطف روز به روز تحلیل می روند و جای خود را به سنگدلی می دهند.

8 - سپس در باره (کسانی که با انسان دوستی و مصاحبت دارند، توصیه می کند) (و الصاحب بالجنب).

ولی باید توجه داشت که (صاحب بالجنب) معنای وسیعتر از دوست و رفیق دارد و در واقع هر کسی را که به نوعی با انسان نشست و برخاست داشته باشد، در بر می گیرد خواه دوست دایمی باشد یا یک دوست موقت (همانند کسی که در اثنا سفر با انسان همنشین می گردد، و اگر می بینیم در پاره ای از روایات (صاحب بالجنب) به رفیق سفر (رفیقک فی السفر) و یا کسی که به امید نفعی سراغ انسان می آید (المنقطع الیک یرجو نفعک) تفسیر شده، منظور اختصاص به آنها نیست، بلکه بیان توسعه مفهوم این تعبیر است که همه این موارد را نیز در بر می گیرد، و به این ترتیب آیه یک دستور جامع و کلی برای حسن معاشرت نسبت به تمام کسانی که با انسان ارتباط دارند می باشد، اعم از دوستان واقعی، و همکاران، و همسفران، و مراجعان، و شاگردان، و مشاوران، و خدمتگزاران.

و در پاره ای از روایات (صاحب بالجنب) به (همسر) تفسیر شده است، چنانکه نویسندگان المنار و تفسیر روح المعانی و قرطبی در ذیل آیه از علی (علیه السلام) همین معنی را نقل کرده اند، ولی بعید نیست که آن نیز بیان یکی از مصادیق آیه باشد.

9 - دسته دیگری که در اینجا درباره آنها سفارش شده، کسانی هستند که در سفر و بلاد غربت احتیاج پیدا می کنند (و ابن السبیل).

با اینکه ممکن است در شهر خود افراد متمکنی باشند، در سفر به علتی و می مانند و تعبیر جالب (ابن السبیل) (فرزند راه) نیز از این نظر است که ما نسبت به آنها هیچ گونه آشنایی نداریم تا بتوانیم آنها را به قبیله یا فامیل یا شخصی نسبت دهیم، تنها به حکم اینکه مسافرانی هستند نیازمند، باید مورد حمایت قرار گیرند.

10 - در آخرین مرحله توصیه به نیکی کردن نسبت به بردگان شده است (و ما ملکات ایمانکم).

در حقیقت آیه با حق خدا شروع شده و با حقوق بردگان ختم می گردد، زیرا این حقوق از یکدیگر جدا نیستند، و تنها این آیه نیست که در آن درباره بردگان توصیه شده، بلکه در آیات مختلف دیگر نیز در این زمینه بحث شده است.

ضمنا اسلام برنامه دقیقی برای آزادی تدریجی بردگان تنظیم کرده که به (آزادی مطلق) آنها می انجامد، و به خواست خدا در ذیل آیات مناسب، مشروحا از آن سخن خواهیم گفت. در پایان آیه هشدار می دهد و می گوید: (خداوند افراد متکبر و فخر فروش را دوست نمی دارد) (ان الله لا يحب من كان مختالا فخورا).

به این ترتیب هر کس از فرمان خدا سرپیچی کند و به خاطر تکبر از رعایت حقوق خویشاوندان و پدر و مادر، یتیمان، مسکینان، ابن السبیل و دوستان سرباز زند محبوب خدا و مورد لطف او نیست و آن کس که مشمول لطف او نباشد، از هر خیر و سعادت محروم است. گواه بر این معنی روایتی است که در ذیل این آیه وارد شده: یکی از یاران پیامبر (ﷺ) می گوید: (در محضرش این آیه را خواندم، پیامبر (ﷺ) زشتی تکبر و نتایج سوء آن را برشمرد به حدی که من گریه کردم، فرمود: چرا گریه می کنی؟ گفتم: من دوست دارم لباسم، جالب و زیبا باشد و می ترسم با همین عمل جزء متکبران باشم فرمود: نه تو اهل بهشتی، و اینها علامت تکبر نیست، تکبر آن است که انسان در مقابل حق، خاضع نباشد و خود را بالاتر از مردم بداند و آنها را تحقیر کند (و از ادای حقوق آنها سرباز زند).

خلاصه اینکه از جمله اخیر آیه برمی آید که سرچشمه اصلی شرک و پایمال کردن حقوق مردم غالبا خودخواهی و تکبر است و ادای حقوق فوق مخصوصا در مورد بردگان و یتیمان و مستمندان و مانند آنها نیاز به روح تواضع و فروتنی دارد.

آیه و ترجمه

(الذين يبخلون ويأمرون الناس بالبخل ويكتمون ما آتاهم الله من فضله واعتدنا للكافرين عذابا مهينا) (37) (والذين ينفقون اموالهم رءا الناس ولا يؤمنون بالله ولا باليوم الآخر ومن يكن الشيطان له قرينا فسا قرينا) (38) (وماذا عليهم لو امنوا بالله واليوم الآخر و انفقوا مما رزقهم الله و كان الله بهم عليما) (39)

ترجمه:

- 37 - آنها کسانی هستند که بخل می ورزند، و مردم را نیز به بخل دعوت می کنند و آنچه را که خداوند از فضل (و رحمت) خود به آنها داده کتمان می نمایند (این عمل آنها در حقیقت از کفرشان سرچشمه گرفته؛) و ما برای کافران، عذاب خوار کننده ای آماده کرده ایم.
- 38 - و آنها کسانی هستند که اموال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می کنند و ایمان به خداوند و روز بازپسین ندارند (چرا که شیطان رفیق و همنشین آنها است) و کسی که شیطان قرین او است بدقرینی انتخاب کرده است.
- 39 - چه می شد اگر به خدا و روز بازپسین ایمان می آوردند و از آنچه خدا به آنها روزی داده، (در راه او) انفاق می نمودند؟! و خداوند از (اعمال و نیات) آنها آگاه است.

تفسیر:

انفاقهای ریایی و الهی

این آیه در حقیقت دنباله آیات پیش و اشاره به افراد متکبر و خود خواه است. می فرماید: (آنها کسانی هستند که نه تنها خودشان از نیکی کردن به مردم) بخل می ورزند، بلکه دیگران را نیز به آن دعوت می کنند) (الذين يبخلون ويأمرون الناس بالبخل). علاوه بر این سعی دارند (آنچه را که خداوند از فضل و رحمت) خود به آنان داده کتمان کنند) مبادا که افراد اجتماع از آنها توقعی پیدا کنند (ويكتمون ما آتاهم الله من فضله).

سپس سرانجام و عاقبت کار آنها را چنین بیان می کند که: (ما برای کافران عذاب خوار کننده ای مهیا ساخته ایم) (واعتدنا للكافرين عذابا مهينا).

شاید سر این تعبیر آن باشد که بخل غالباً از کفر سرچشمه می گیرد، زیرا افراد بخیل، در واقع ایمان کامل به مواهب بی پایان پروردگار و وعده های او نسبت به نیکوکاران ندارند، فکر می کنند کمک به دیگران آنها را بیچاره خواهد کرد.

و اینکه می گوید: عذاب آنها خوارکننده است برای این است که جزای (تکبر) و (خود برترینی) را از این راه ببینند.

ضمناً باید توجه داشت که بخل منحصر به امور مالی نیست، بلکه گرفتگی در هر نوع موهبت الهی را شامل می شود، بسیاری کسان که در امور مالی بخیل نیستند ولی در علم و دانش و مسایل دیگری از این قبیل بخل می ورزند!

در آیه دوم به یکی دیگر از صفات متکبران خود خواه اشاره کرده، می فرماید: (آنها کسانی هستند که اگر انفاقی می کنند به خاطر تظاهر و نشان دادن به مردم (و کسب شهرت و مقام است زیرا) آنها ایمان به خدا و روز رستاخیز ندارند) (والذين ينفقون اموالهم رؤاً الناس ولا يؤمنون بالله ولا باليوم الآخر).

و از آنجا که هدف آنها جلب رضایت خالق نیست بلکه خدمت به خلق است، و دائماً در این فکرند که چگونه انفاق کنند تا بیشتر بتوانند از آن بهره برداری به سود خود نموده، و موقعیت خود را تثبیت کنند، زیرا آنها ایمان به خدا و روز رستاخیز ندارند، و به همین جهت در انفاقهایشان انگیزه معنوی نیست، بلکه انگیزه آنها همان نام و شهرت و کسب شخصیت کاذب از این طریق است که آنان نیز از آثار تکبر و خودخواهی آنها است.

آنها شیطان را دوست و رفیق خود انتخاب کردند و کسی که چنین باشد بسیار بد رفیقی برای خود انتخاب کرده و سرنوشتی بهتر از این نخواهد داشت (ومن یکن الشیطان له قرینا فسا قرینا).

چون منطق و برنامه آنها همان منطق و برنامه رفیقشان شیطان است، او است که به آنها می گوید: (انفاق خالصانه موجب فقر می شود و بنابر این یا انفاق نمی کنند و بخل می ورزند (چنانکه در آیه قبل اشاره شد) و یا اگر انفاق کنند در مواردی است که از آن بهره برداری شخصی خواهند کرد (چنانکه در این آیه اشاره شده است).

از این آیه ضمناً استفاده می شود که یک همنشین بد تا چه اندازه می تواند در سرنوشت انسان مؤثر باشد، تا آنجا که او را به آخرین درجه سقوط بکشاند. و نیز از آن استفاده می شود که رابطه متکبران با شیطان و اعمال شیطانی یک رابطه مستمر است نه موقت و گاهگاهی، چرا که شیطان را به عنوان رفیق و (قرین) و همنشین خود انتخاب کرده اند.

در آیه بعد به عنوان اظهار تأسف به حال این عده می فرماید: چه می شد اگر آنها از این بیراهه ها باز می گشتند و ایمان به خدا و روز رستاخیز پیدا می کردند، و از مواهبی که خداوند در اختیار آنها گذاشته با اخلاص نیت و فکر پاک به بندگان خدا می دادند) و از این راه برای خود کسب سعادت و خوشبختی دنیا و آخرت

می کردند (و ماذا علیهم لو آمنوا بالله و الیوم الآخر و انفقوا مما رزقهم الله).

با اینکه این راه، صافتر و روشنتر و پرفایده تر است و راهی را که آنها انتخاب کرده اند جز زیان و بدبختی نتیجه ای ندارد چرا در کار خود تجدید نظر نمی کنند؟!

(و در هر حال خداوند از نیات و اعمال آنها با خبر است) و بر طبق آن به آنها جزا و کیفر می دهد (و کان الله بهم علیما).

قابل توجه اینکه در آیه سابق که سخن از انفاقهای ریاکارانه بود انفاق به (اموال) نسبت داده شده، و در این آیه به (مما رزقهم الله) نسبت می دهد، این تفاوت تعبیر ممکن است اشاره به سه نکته باشد:

نخست اینکه در انفاقهای ریایی توجه به حلال و حرام بودن مال نمی شود، در حالی که در انفاقهای الهی حلال بودن و مصداق (ما رزقهم الله) بودن مورد توجه است.

دیگر اینکه در انفاقهای ریایی افراد انفاق کننده چون مال را متعلق به خودشان می دانند از کبرفروشی و منت گذاردن ابا ندارند، در حالی که در انفاقهای الهی چون توجه به این دارند که اموال را خدا به آنها داده و اگر گوشهای از آن را در راه او خرج می کنند، جای منت نیست از هرگونه کبرفروشی و منت خودداری می کنند.

از طرف دیگر انفاقهای ریایی غالبا منحصر به مال است زیرا چنین اشخاص از سرمایه های معنوی بی بهره اند تا از آنها انفاق کنند، اما انفاقهای الهی دامنه وسیعی دارد و تمام مواهب مادی و معنوی اعم از مال و علم و موقعیت اجتماعی و مانند آن را در برمی گیرد.

آیه (40) و ترجمه

(ان الله لا يظلم مثقال ذرة و ان تك حسنة يضاعفها ويؤت من لدنه اجرا عظيما) (40)

ترجمه:

40 - خداوند (حتی) به اندازه سنگینی ذره ای ستم نمی کند و اگر کار نیکی باشد، آن را دو چندان می سازد، و از نزد خود پاداش عظیمی (در برابر آن) می دهد.

تفسیر:

این آیه به افراد بی ایمان و بخیل که حال آنها در آیات قبل گذشت می گوید: (خداوند حتی به اندازه سنگینی ذره ای ستم نمی کند) (ان الله لا يظلم مثقال ذرة).

(ذرة) در اصل به معنی مورچه های بسیار کوچکی است که به زحمت دیده می شود و بعضی گفته اند در اصل اجزای فوق العاده کوچکی از غبار است که در هوا معلق است، و به هنگام تابش آفتاب از روزنه کوچکی به نقاط تاریک، آشکار می شود، و نیز گفته اند اگر انسان دست خود را روی خاک و مانند آن بگذارد و سپس به دست خود بدمد، اجزایی که در هوا پراکنده می شود هر یک ذره نامیده می شود.

ولی تدریجا به هر چیز کوچکی ذره گفته شده است، و امروز به (اتم) که کوچکترین جزء اجسام است نیز ذره گفته می شود - زیرا اگر در سابق آن را به ذرات غبار اطلاق می کردند به خاطر این بود که آن را کوچکترین اجزاء جسم تصور می نمودند ولی امروز که ثابت شده کوچکترین اجزای یک (جسم مرکب) مولکول و کوچکترین اجزای یک (جسم بسیط)، اتمها است که به مراتب از مولکولها کوچکترند، این نام را در اصطلاح علمی برای (اتم) انتخاب کرده اند که نه تنها با چشم دیده نمی شود، بلکه با قویترین میکروسکوپیهای الکترونیکی نیز قابل مشاهده نیست، و وجود آن تنها از طریق فورمولهای علمی و از طریق عکسبرداری های

خاصی که با وسایل فوق العاده مجهز انجام می شود اثبات شده است، و از آنجا که (مثقال) به معنی (سنگینی) است، تعبیر (مثقال ذره) به معنی سنگینی یک جسم فوق العاده کوچک می باشد...

سپس اضافه می کند: خداوند نه تنها ستم نمی کند، بلکه (اگر کار نیکی انجام شود آن را مضاعف می نماید، و پاداش عظیم از طرف خود در برابر آن می دهد) (وان تک حسنة يضاعفها ویؤت من لدنه اجرا عظیما).

بنابراین مجازاتهایی که دامنگیر شما می شود و از ناحیه خدا هیچ ستمی نخواهد شد و به عکس اگر به جای بخل و کفر، راه خدا را پیش می گرفتید و انتخاب می کردید، از پاداشهای مضاعف و عظیم او برخوردار می شدید.

ضمناً باید توجه داشت که (ضعف) و (مضاعف) در لغت عرب به معنای چیزی است که معادل آن یا چند برابر آن را، بر آن بیفزایند و بنابر این آیه فوق با آیاتی که می گوید: پاداش انفاق گاهی به ده برابر و گاهی به هفتصد برابر یا بیشتر می رسد، هیچ گونه منافاتی ندارد، و در هر صورت حکایت از لطف خداوند نسبت به بندگان است که گناهانشان را بیش از مقداری که انجام داده اند کیفر نمی دهد، اما به حسنات آنها به مراتب بیش از آنچه انجام داده اند پاداش می دهد.

چرا خداوند ظلم نمی کند؟!

از آنجا که ظلم و ستم معمولاً یا بر اثر جهل است و یا احتیاج و یا کمبودهای روانی، کسی که نسبت به همه چیز و همه کس عالم و از همه بی نیاز و هیچ کمبودی در ذات مقدس او نیست، ظلم کردن درباره او ممکن نیست نه اینکه نمی تواند ظلم کند و نه اینکه ظلم و ستم در مورد او متصور نباشد (آن چنان که طایفه عرب تصور کرده اند) بلکه در عین توانایی به خاطر اینکه حکیم و عالم است از ظلم کردن، خودداری می نماید و هر چیز را در جای خود در این جهان پهناور هستی قرار می دهد، و با هر کس طبق شایستگی و اعمالش رفتار می کند.

آیه (41) و (42) ترجمه

(فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید و جئناک علی هؤلاً شهیدا) (41) (یومئذ یود الذین کفروا و عصوا الرسول لو تسوی بهم الارض و لا یکتُمون الله حدیثاً) (42)
ترجمه:

41 - حال آنها چگونه است، آن روزی که از هر امتی، و گواهی (بر اعمالشان) می آوریم، و تو را نیز بر آنان گواه خواهیم آورد؟

42 - در آن روز، آنها که کافر شدند و با پیامبر (ص) بمخالفت برخاستند، آرزو می کنند که ای کاش (خاک بودند، و) خاک آنها نیز با زمینهای اطراف یکسان می شد (و بکلی محو و فراموش می شدند). در آن روز، (با آن همه گواهان)، سخنی را نمی توانند از خدا پنهان کنند.
تفسیر:

در تعقیب آیات گذشته که در مورد مجازاتها و پاداشهای بدکاران و نیکوکاران بود این آیه اشاره به مسأله شهود و گواهان رستاخیز کرده و می گوید: (حال این افراد چگونه خواهد بود آن روز که برای هر امتی گواهی بر اعمال آنها می آوریم و ترا گواه اینها قرار خواهیم داد) (فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید و جئناک علی هؤلاً شهیدا).

و به این ترتیب علاوه بر گواهی اعضای پیکر آدمی، و گواهی زمینی که بر آن زیست کرده، و گواهی فرشتگان خدا بر اعمال او، هر پیامبری نیز گواه اعمال امت خویش است، و پیامبر اسلام (ﷺ) که آخرین و بزرگترین پیامبر الهی است نیز گواه بر امت خود می باشد و بدکاران با وجود این همه گواه چگونه می توانند حقیقتی را انکار کنند و خود را از کیفر اعمال خویش دور دارند.

نظیر این مضمون در چند آیه دیگر قرآن نیز هست از جمله آیه 143 سوره بقره و آیه 89 سوره نحل، و آیه 78 حج.

اکنون این سؤال پیش می آید که گواهی پیامبران نسبت به اعمال امت خویش چگونه خواهد بود؟

اگر کلمه (هو لا) اشاره به مسلمانان بوده باشد همانطور که در تفسیر مجمع البیان آمده است، پاسخ این سؤال روشن خواهد بود زیرا هر پیامبری مادامی که در میان امت خویش می باشد شاهد و ناظر اعمال آنها است و بعد از آنها اوصیاً و جانشینان معصومشان، شاهد و ناظر اعمال امت خواهند بود، و لذا درباره حضرت عیسی (علیه السلام) چنین می خوانیم که: در روز قیامت، مسیح (علیه السلام) در پاسخ سؤال پروردگار عرض می کند:

(ما قلت لهم الا ما امرتني به ان اعبدوا الله ربي وربكم و كنت عليهم شهيدا ما دمت فيهم فلما توفيتني كنت انت الرقيب عليهم وانت على كل شيء شهيد)؛ پروردگارا! من به آنها جز آنچه دستور دادی نگفتم، به آنها گفتم خداوند را که پروردگار من و شما است عبادت کنید، و تا آن زمان که در میان آنها بودم شاهد و گواه اعمال آنها بودم ولی هنگامی که مرا از میان آنها بازگرفتی خودت مراقب آنان بودی و تو بر هر چیز گواهی).

ولی جمعی از مفسران احتمال داده اند که کلمه (هو لا) اشاره به گواهان امتهای پیشین است یعنی ای پیامبر اسلام! ترا گواه همه گواهان و انبیای گذشته قرار خواهیم داد و در پاره ای از روایات نیز به همین تفسیر اشاره شده است و بنابر این مفهوم آیه چنین خواهد شد که هر پیامبری در حال حیات و ممات از طریق مشاهده باطنی و روحانی ناظر احوال تمام امت خویش خواهد بود. و روح پاک پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز از همین راه ناظر همه امم پیشین و امت خویش می باشد، و به این طریق آنها می توانند نسبت به اعمال آنها گواهی دهند و حتی صلحای امت و افراد نمونه پرهیزکار نیز ممکن است از چنین آگاهی برخوردار باشند، و مفهوم آن چنین می شود که روح پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) از آغاز خلقت آدم وجود داشته است، زیرا معنی شهود، آگاهی توأم با حضور است ولی این تفسیر با آیه ای که درباره حضرت مسیح نقل شد چندان سازگار نیست چون آیه مزبور می گوید: مسیح شاهد بر تمام امت خود نبود بلکه شاهد بر آنها مادام الحیات بود (دقت کنید).

اما اگر شهادت را به معنی شهادت عملی بگیریم یعنی مقیاس سنجش بودن اعمال یک فرد نمونه برای اعمال سایرین، در این صورت تفسیر فوق خالی از اشکال خواهد بود زیرا هر پیامبری با صفات ممتازی که داشته مقیاس سنجش برای امت خویش محسوب می شده، و خوبان و بدان امت را با شباهت و عدم شباهت به آنان می توان شناخت، و از آنجا که پیامبر اسلام (ﷺ) بزرگترین پیامبران الهی است، صفات و اعمال او مقیاس سنجش برای شخصیت تمام انبیاء خواهد شد.

تنها سؤالی که در اینجا باقی می ماند این است که شهادت به این معنی آمده است یا نه؟ ولی با توجه به اینکه اعمال و رفتار و افکار انسانهای نمونه نیز عملاً گواهی می دهد که یک انسان ممکن است تا این حد مقامات معنوی را طی کند چنین معنایی زیاد بعید به نظر نمی رسد (دقت کنید).

در آیه بعد، به نتیجه اعمال آنها اشاره کرده، می گوید: (در این هنگام که کافران و آنها که با فرستاده پروردگار به مخالفت برخاستند) دادگاه عدل خدا را می بینند و شهود و گواهان غیر قابل انکاری در این دادگاه مشاهده می کنند، آن چنان از کار خود پشیمان می شوند که آرزو می کنند کاش خاک بودند و با خاکهای زمین یکسان می شدند) (یومئذ یود الذین کفروا و عصوا الرسول لوتسوی بهم الارض).

این تعبیر همانند تعبیری است که در آخرین آیه سوره نبأ می خوانیم: (ویقول الکافریا لیتی کنت تراباً)؛ در این هنگام کافر می گوید: ای کاش خاک بودم!

ولی تعبیر به (تسوی) اشاره به مطلب دیگری نیز می کند و آن اینکه کافران علاوه بر اینکه آرزو می کنند خاک شوند، علاقه دارند که خاکها و قبرهای آنها هم در زمین گم شود و با زمینهای اطراف یکسان گردد، و به کلی فراموش شوند!

(در این موقع آنها هیچ واقعیتی را نمی توانند کتمان کنند) (ولا یکتون الله حدیثاً) زیرا با آن همه شهود و گواهان، راهی برای انکار نیست.

البته این سخن منافات با آیات دیگر که می گوید: بعضی از کافران در روز قیامت نیز حقایق را کتمان می کنند و دروغ می گویند ندارد چون دروغ گفتن آنها قبل از اقامه شهود و گواهان است، ولی بعد از آن که هیچ جای انکار نمی ماند ناچار می شوند به همه حقایق اقرار کنند.

در یکی از خطبه های امیرمؤمنان (علیه السلام) نقل شده که فرمود: (روز رستاخیز خداوند بر دهان افراد، مهر خاموشی می نهد، تا سخن نگویند و در این هنگام دستها به سخن در می آیند و پاها گواهی می دهند و پوستهای تن، اعمال خود را باز می گویند و در این هنگام هیچ کس نمی تواند واقعیتهای را کتمان کند).

بعضی از مفسران احتمال داده اند منظور از (لا یکتُمون الله) حدیث این است که آنها آرزو می کنند: ای کاش در دنیا که بودند واقعیات را مخصوصاً درباره پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) کتمان نمی کردند و بنابر این جمله مزبور عطف بر جمله (لو تسوی بهم الارض) می شود، ولی این تفسیر با ظاهر (لا یکتُمون) که فعل مضارع است سازگار نیست و اگر این معنی مراد بود باید گفته شود (ولم یکتُموا).

آیه (43) و ترجمه

(یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون و لا جنبا الا عابری سبیل حتی تغتسلوا و ان كنتم مرضی او علی سفر او جاء احد منكم من الغائط او لمستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعبا طیبا فامسحوا بوجوهكم و ایدیكم ان الله كان عفوا غفورا)

(43)

ترجمه:

43 - ای کسانی که ایمان آورده اید! در حال مستی به نماز نزدیک نشوید، تا بدانید چه میگویید! و همچنین هنگامی که جنب هستید - مگر اینکه مسافر باشید - تا غسل کنید. و اگر بیمارید، یا مسافر، و یا (قضای حاجت) کرده اید، و یا با زنان آمیزش جنسی داشته اید، و در این حال، آب (برای وضو و غسل) نیافتید، با خاک پاکی تیمم کنید! (به این طریق که) صورتها و دستهایتان را با آن مسح نمایید. خداوند بخشنده و آمرزنده است.

تفسیر:

چند حکم فقهی

از آیه فوق چند حکم اسلامی استفاده می شود:

1 - تحریم نماز در حال مستی، یعنی افراد مست نمی توانند مشغول ادای فریضه نماز شوند و نماز آنها در این حال باطل است، فلسفه آن هم روشن است، زیرا نماز گفتگوی بنده و راز و نیاز او با خدا است و باید در نهایت هوشیاری انجام گردد و افراد مست از این مرحله دور و بیگانه اند قرآن می گوید: (ای کسانی که ایمان آورده اید! در حال مستی به نماز نزدیک نشوید، تا بدانید چه می گویید!) (یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون).

ممکن است در اینجا کسانی سؤال کنند که آیا مفهوم آیه فوق این نیست که نوشیدن مشروبات الکلی فقط در صورتی ممنوع است که مستی تا حال نماز باقی بماند و دلیل ضمنی بر جواز آن در سایر حالات می باشد؟!

پاسخ این سؤال - به خواست خدا - به طور تفصیل در تفسیر آیه 90 سوره مائده خواهد آمد اما بطور اجمال این است که اسلام برای پیاده کردن بسیاری از احکام خود، از روش (تدریجی) استفاده کرده مثلا همین مسأله تحریم مشروبات الکلی را در چند مرحله پیاده نموده است، نخست آن را به عنوان یک نوشیدنی نامطلوب و نقطه مقابل (رزقا حسنا) (نحل - 67) سپس در صورتی که مستی آن در حال نماز باشد جلوگیری کرده (آیه فوق) و بعد منافع و مضار آن را با هم مقایسه نموده و غلبه زیانهای آن، بیان شده است. (بقره - 219) و در مرحله آخر نهی قاطع و صریح از آن نموده است. (مائده - 90).

اصولا برای ریشه کن ساختن یک مفسده اجتماعی و اخلاقی که محیط به طور عمیق به آن آلوده شده است راهی بهتر از این روش نیست که افراد را تدریجا آماده کنند و سپس حکم نهائی اعلام گردد، ضمنا باید توجه داشت، آیه فوق به هیچ وجه دلالت بر اجازه نوشیدن خمر ندارد بلکه تنها در باره مستی در حال نماز سخن گفته، و در مورد غیر نماز سکوت اختیار کرده تا مرحله نهایی حکم فرا رسد.

البته با توجه به اینکه اوقات پنجگانه نماز مخصوصا در آن زمان که معمولا در پنج وقت انجام می شد فاصله چندانی با هم ندارند، خواندن نماز در حال هشیاری، لازمه اش این است که در فاصله این اوقات از نوشیدن مایعات مست کننده به کلی صرف نظر شود، زیرا غالبا مستی آن تا موقع نماز ادامه می یابد، و حالت هشیاری پیدا نمی شود، بنابر این حکم آیه فوق شبیه یک تحریم همیشگی و مستمر است.

این موضوع نیز لازم به یادآوری است که در روایات متعددی که در کتب شیعه و اهل تسنن وارد شده آیه فوق به (مستی خواب) تفسیر شده یعنی در حالی که هنوز کاملاً بیدار نشده اید، شروع به نماز نکنید تا بدانید چه می گوئید. ولی چنین به نظر می رسد که این تفسیر از مفهوم (حتی تعلموا ما تقولون) استفاده شده است اگر چه در معنی (سکاری) داخل نباشد.

به عبارت دیگر از جمله (تا بدانید چه می گوئید) استفاده می شود، نماز خواندن در هر حالی که انسان از هشیاری کامل برخوردار نباشد، ممنوع است، خواه حالت مستی باشد یا باقیمانده حالت خواب.

ضمناً از این جمله نیز می توان استفاده کرد که بهتر است در حال کسالت و کمی توجه نیز انسان نماز نخواند، زیرا حالت فوق به صورت ضعیف در او وجود دارد و شاید به همین جهت است که در روایتی از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که فرمود:

(در حالتی که کسل هستید یا چرت آلود یا سنگین، مشغول نماز نشوید زیرا خداوند مؤمنان را از نماز خواندن در حال مستی نهی کرده است).

2 - باطل بودن نماز در حال جنابت، که با جمله (و لا جنبا) به آن اشاره شده است.

سپس استثنایی برای این حکم بیان فرموده و می گوید: (مگر اینکه مسافر باشید) (الا عابری سبیل).

و در مسافرت گرفتار بی آبی شوید که در این حال نماز خواندن به شرط تیمم که در ذیل آیه خواهد آمد جایز است.

ولی در روایات و اخبار تفسیر دیگری برای آیه نیز آمده است و آن اینکه منظور از (صلوة) در آیه محل نماز گذاردن و مسجد است یعنی در حال جنابت وارد مساجد نشوید، سپس کسانی را که عبوراً از مسجد می گذرند استثنأ فرموده و

می گوید: (الا عابری سبیل) یعنی می توانید در حال جنابت عبور از مسجد بگذرید و از بعضی روایات استفاده می شود که جمعی از مسلمانان و صحابه پیامبر (ﷺ) خانه هایی در اطراف مسجد پیامبر (ﷺ) ساخته بودند که درهای آن به مسجد گشوده می شد و به آنها اجازه داده شد که در حال جنابت از مسجد بگذرند بدون اینکه در آن توقف کنند.

ولی باید توجه داشت که لازمه تفسیر فوق این خواهد بود که کلمه (صلوة) در آیه به دو معنی آمده باشد یکی به معنی خود نماز و دیگر به معنی محل نماز زیرا دو حکم مختلف در آیه فوق بیان شده، یکی خودداری از نماز در حال مستی و دیگری خودداری کردن جنب از ورود در مساجد (البته استعمال یک لفظ در دو معنی یا بیشتر چنانکه در اصول گفته ایم مانعی ندارد ولی خلاف ظاهر است و بدون قرینه جایز نیست اما روایات فوق می تواند قرینه آن باشد).

3 - جواز نماز خواندن یا عبور از مسجد بعد از غسل کردن که با جمله (حتى تغتسلوا). بیان شده است.

4 - تیمم برای معذورین، در جمله بعد که در حقیقت تمام موارد تشریع تیمم جمع است، نخست به موردی که آب برای بدن ضرر داشته باشد اشاره کرده و می فرماید: (اگر بیمار باشید و یا در سفر) (وان کنتم مرضی او علی سفر).

سپس به مواردی که انسان دسترس به آب (یا استعمال آب) ندارد اشاره کرده می فرماید: (هنگامی که از قضای حاجت برگشتید و یا با زنان آمیزش جنسی داشتید) (او جأ احد منکم من الغائط او لمستم النساء).

(و دسترسی به آب نداشته باشد) (فلم تجدوا ماء).

(در این موقع با خاک پاکیزه ای تیمم کنید) (فیتمموا صعیدا طیباً).

سپس طرز تیمم را بیان فرموده، می گوید: (سپس صورت و دستهای خود را مسح کنید) (فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم).

و در پایان آیه اشاره به این حقیقت می کند که دستور مزبور، یک نوع تسهیل و تخفیف برای شما است، چون (خداوند بخشنده و آمرزنده است) (ان الله کان عفوا غفورا).

نکته ها:

1 - جمله (فلم تجدوا مأ) که به اصطلاح با فاً تفریع شروع شده مربوط به جمله (او علی سفر) است یعنی هنگامی که در مسافرت باشید ممکن است، آب پیدا نکنید و نیازمند به تیمم شوید - زیرا هنگامی که انسان در شهر است کمتر چنین اتفاق می افتد. و از اینجا روشن می شود، سخن را که بعضی از مفسران مانند نویسنده المنار گفته است که (مسافرت به تنهایی برای تیمم کردن بجای وضو کافی است حتی اگر انسان آب در اختیار داشته باشد) سخن بی اساسی است، زیرا کلمه فاً تفریع در (فلم تجدوا) این سخن را ابطال می کند، چون مفهوم آن این است که مسافرت گاهی موجب عدم دسترسی به آب می گردد و در اینجا باید تیمم کرد، نه اینکه مسافرت به تنهایی مجوز تیمم است، و عجب این است که نویسنده مزبور به فقههای اسلام در این زمینه حمله کرده در حالی که حمله مزبور هیچ موردی ندارد.

2 - کلمه (او) در (او جا احد منکم من الغائط) به معنی واو است زیرا تنها بیمار بودن یا مسافر بودن سبب تیمم نمی شود، بلکه در چنین حالی اگر موجبات وضو یا غسل حاصل شود، آنگاه تیمم واجب می گردد.

3 - عفت بیان قرآن در این آیه همانند بسیاری از آیات دیگر کاملاً مشهود است زیرا هنگامی که می خواهد از قضای حاجت سخن بگوید تعبیری را انتخاب می کند که هم مطلب را بفهماند و هم واژه صریح و نامناسبی به کار نبرده باشد و می گوید: (او جا احد منکم من الغائط) توضیح اینکه (غائط) بر خلاف مفهومی که امروز از آن می فهمند در اصل به معنی زمین گودی است که انسان را از انظار دور می دارد و افراد بیابان گرد و مسافر در آن زمان برای (قضای حاجت) آنجا می رفتند، تا از دیدگاه مردم دور باشند، بنابر این معنی جمله چنین می شود: (اگر یکی از شما از مکان گودی آمده باشد...) که روی هم رفته کنایه از

قضای حاجت است و جالب اینکه به جای (شما) یکی از (شما) به کار رفته تا عفت بیان آن بیشتر باشد (دقت کنید).

و همچنین آنجا که از آمیزش جنسی سخن می گوید با تعبیر (او لمستم النساء) (یا با زنان تماس گرفته باشید...) مطلب را می فهماند، و واژه (لمس) کنایه زیبایی از آمیزش جنسی است.

4 - درباره سایر خصوصیات تیمم از جمله (صعیدا طیباً) در ذیل آیه 6 سوره مائده به خواست خدا مشروحاً بحث خواهیم کرد.

فلسفه تیمم

بسیاری می پرسند دست زدن به روی خاک و به پیشانی و پشت دستها کشیدن چه فایده ای می تواند داشته باشد؟ به خصوص اینکه می دانیم بسیاری از خاکها آلوده اند و ناقل میکربها.

در پاسخ این گونه ایرادها باید به دو نکته توجه داشت:

الف - فایده اخلاقی: تیمم یکی از عبادات است، و روح عبادت به معنی واقعی کلمه در آن منعکس می باشد، زیرا انسان پیشانی خود را که شریفترین عضو بدن او است با دستی که بر خاک زده، لمس می کند تا فروتنی و تواضع خود را در پیشگاه او آشکار سازد، یعنی پیشانی من و همچنین دستهای من در برابر تو تا آخرین حد، خاضع و متواضعند، و به دنبال این کار متوجه نماز و یا سایر عباداتی که مشروط به وضو و غسل است می شود، و به این ترتیب در پرورش روح تواضع و عبودیت و شکرگزاری در بندگان اثر می گذارد.

ب - فایده بهداشتی: امروز ثابت شده که خاک به خاطر داشتن باکتریهای فراوان می تواند آلودگیها را از بین ببرد، این باکتریها که کار آنها تجزیه کردن مواد آلی و از بین بردن انواع عفونتها است معمولاً در سطح زمین و اعماق کم که از هوا و نور آفتاب بهتر می توانند استفاده کنند فراوانند، به همین دلیل هنگامی که لاشه های حیوانات و یا بدن انسان پس از مردن زیر

خاک دفن شود و همچنین مواد آلوده گوناگونی که روی زمینها می باشد، در مدت نسبتاً کوتاهی تجزیه شده و بر اثر حمله باکتریها کانون عفونت از هم متلاشی می گردد، مسلم است اگر این خاصیت در خاک نبود کره زمین در مدت کوتاهی مبدل به یک کانون عفونت می شد، اصولاً خاک خاصیتی شبیه مواد (آنتی بیوتیک) دارد و تأثیر آن در کشتن میکربها فوق العاده زیاد است.

بنابر این خاک پاک نه تنها آلوده نیست بلکه از بین برنده آلودگیها است و می تواند از این نظر تا حدودی جانشین آب شود، با این تفاوت که آب حلال است، یعنی میکربها را حل کرده و با خود می برد، ولی خاک میکرب کش است.

اما باید توجه داشت که خاک تیمم کاملاً پاک باشد همانطور که قرآن در تعبیر جالب خود می گوید: طیباً.

قابل توجه اینکه تعبیر به (صعید) که از ماده (صعود) گرفته شده اشاره به این است که بهتر است خاکهای سطح زمین برای این کار انتخاب شود، همان خاکهایی که در معرض تابش آفتاب و مملو از هوا و باکتریهای میکرب کش است، اگر چنین خاکی طیب و پاکیزه نیز بود، تیمم با آن اثرات فوق را دارد بدون اینکه کمترین زیانی داشته باشد (در ذیل آیه 6 سوره مائده نیز در این باره سخن خواهیم گفت).

آیه (44) و (45) و ترجمه

(الم تر الى الذين اوتوا نصيبا من الكتاب يشترون الضلالة ويريدون ان تضلوا السبيل)
(44) (والله اعلم باعدائكم و كفى بالله وليا و كفى بالله نصيرا) (45)

ترجمه:

44 - آیا ندیدی کسانی را که بهره ای از کتاب (خدا) به آنها داده شده بود، (به جای اینکه از آن، برای هدایت خود و دیگران استفاده کنند، برای خویش) گمراهی می خردند، و می خواهند شما نیز گمراه شوید.

45 - خدا از دشمنان شما آگاه است؛ (ولی آنها به شما زیانی نمی رسانند.) و کافی است که خدا ولی شما باشد؛ و کافی است که خدا یاور شما باشد.

تفسیر:

در نخستین آیه از آیات فوق اشاره به گروهی از کفار اهل کتاب می کند، که خریدار ضلالت و گمراهی بودند و با تعبیری که حاکی از تعجب است پیامبر را مخاطب ساخته، می فرماید: (آیا ندیدی کسانی را که بهره ای از کتاب (خدا) به آنها داده شده بود (به جای اینکه از آن، برای هدایت خود و دیگران استفاده کنند، برای خویش) گمراهی می خردند، و می خواهند شما نیز گمراه شوید؟) (الم تر الى الذين اوتوا نصيبا من الكتاب يشترون الضلالة ويريدون ان تضلوا السبيل).

و به این ترتیب آنچه وسیله هدایت خود و دیگران بود بر اثر سوء نیاتشان تبدیل به وسیله گمراه شدن و گمراه کردن گشت، چرا که آنها هیچ گاه دنبال حقیقت نبودند، بلکه به همه چیز با عینک سیاه نفاق و حسد و مادیگری می نگریستند.

ضمنا از جمله (اوتوا نصيبا من الكتاب)؛ بخشی از کتاب در اختیار آنها قرار داده شد استفاده می شود که آنچه در اختیار داشتند، تمام کتاب آسمانی تورات نبود، بلکه تنها بخشی

از آن بوده است و این حقایق مسلم تاریخی نیز کاملاً سازگار است که قسمتهایی از تورات و انجیل واقعی با گذشت زمان تحریف شده و یا از بین رفته است.

در آیه بعد می فرماید: (اینها اگر چه در لباس دوست خود را جلوه می دهند، دشمنان واقعی شما هستند، و خداوند از دشمنان شما آگاهتر است) (**وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِاَعْدَائِكُمْ**).

ولی شما هرگز از عداوت آنها وحشت نکنید، شما تنها نیستید (همین قدر کافی است که خداوند رهبر و ولی شما و یار و یاور شما باشد) (**وَكَفٰی بِاللّٰهِ وَلِیًا وَكَفٰی بِاللّٰهِ نَصِیْرًا**).

زیرا از آنها کاری ساخته نیست و اگر گفته های آنها را زیر پا بگذارید جای ترس و نگرانی نخواهد بود.

آیه و ترجمه

(من الذين هادوا يحرفون الكلم عن مواضعه ويقولون سمعنا و عصينا و اسمع غير مسمع و راعنا ليا بالسنتهم و طعنا في الدين و لو انهم قالوا سمعنا و اطعنا و اسمع و انظرنا لكان خيرا لهم و اقوم ولكن لعنهم الله بكفرهم فلا يؤمنون الا قليلا) (46)

ترجمه:

46 - بعضی از یهود، سخنان را از محل خود تحریف می کنند؛ و (به جای اینکه بگویند: شنیدیم و اطاعت کردیم)، می گویند: (شنیدیم و مخالفت کردیم و (نیز می گویند: بشنو! که هرگز نشنوی! و (از روی تمسخر می گویند: راعنا (ما را تحمیق کن!) تا بازبان خود، حقایق را بگردانند و در آئین خدا، طعنه زنند ولی اگر آنها (به جای این همه لجاجت) می گفتند: (شنیدیم و اطاعت کردیم؛ و سخنان ما را بشنو و به ما مهلت ده (تاحقایق را درک کنیم))، برای آنها بهتر، و با واقعیت سازگارتر بود. ولی خداوند، آنها را بخاطر کفرشان، از رحمت خود دور ساخته است؛ از این رو جز عده کمی ایمان نمی آورند.

تفسیر:

گوشه دیگری از اعمال یهود

این آیه به دنبال آیات قبل، صفات جمعی از دشمنان اسلام را تشریح می کند و به گوشه ای از اعمال آنها اشاره می نماید.

یکی از کارهای آنها، تحریف حقایق و تغییر چهره دستورهای خداوند بوده است چنانکه قرآن می فرماید: (جمعی از یهودیان سخنان را از محل خود تحریف می نمایند) (من الذين هادوا يحرفون الكلم عن مواضعه).

این تحریف ممکن است جنبه لفظی داشته باشد و یا جنبه معنوی و عملی،

اما جمله های بعدی می رساند که منظور از تحریف در این جا همان تحریف لفظی و تغییر عبارت است زیرا آنها می گویند: (ما شنیدیم و مخالفت کردیم)! (و يقولون سمعنا و عصينا).

یعنی بجای اینکه بگویند: سمعنا و اطعنا (شنیدیم و فرمانبرداریم) می گویند: شنیدیم و مخالفیم، و این درست به سخن کسانی می ماند که گاهی از روی مسخره و استهزا می گویند: (از شما گفتن و از ما گوش نکردن! جمله های دیگر آیه نیز شاهد این گفتار است.

و بعد اشاره به قسمت دیگر از سخنان عداوت آمیز و آمیخته با جسارت و بی ادبی آنها کرده، می گوید آنها می گویند: (بشنو که هرگز نشنوی) (و اسمع غیر مسمع).

و به این ترتیب آنها برای نگهداری یک عده از همه جا بی خبر علاوه بر تحریف حقایق و خیانت در ابلاغ کتب آسمانی که سرمایه اصلی نجات قوم و ملت آنها را از چنگال ستمگرانی همچون فرعون تشکیل می داد، به حربه ناجوانمردانه استهزا و سخریه که حربه افراد خودخواه و مغرور و لجوج است متوسل می شدند، و گاهی علاوه بر همه اینها از جمله هایی که مسلمانان پاکدل در برابر پیامبر (ﷺ) می گفتند سوء استفاده کرده و آن جمله ها را با معانی دیگری به عنوان تکمیل سخریه های خود، به کار می بردند، مانند جمله (راعنا) که به معنی (ما را مراعات کن و به ما مهلت بده) بود و مسلمانان راستین در آغاز دعوت پیامبر (ﷺ) برای اینکه خوبتر و بهتر سخنان او را بشنوند و به دل بسپارند در برابر پیامبر (ﷺ) این جمله را می گفتند، ولی این دسته از یهود این جمله را دستاویزی قرار داده و آن را مقابل آن حضرت، تکرار می کردند، و منظورشان معنی عبری این جمله که (بشنو که هرگز نشنوی) بود و یا معنی دیگر عربی آن را یعنی (ما را تحمیق کن)! اراده می کردند.

اشاره به اینکه کار پیامبر اسلام (ﷺ) - العیاذ بالله - تحمیق و اغفال کردن مردم بوده است.

تمام اینها به منظور آن بود که با زبان خود حقایق را از محور اصلی بگردانند و در آیین حق طعن زنند (لِیَا بِالسَّنْتِهِمْ وَطَعْنَا فِي الدِّينِ).

(لی) بر وزن (حی) به معنی تابیدن طناب و مانند آن و به معنی تغییر و تحریف نیز آمده است.

اما اگر آنها به جای این همه لجاجت و دشمنی با حق و جسارت و بی ادبی، راه راست را پیش می گرفتند، و می گفتند: (ما کلام خدا را شنیدیم و از در اطاعت درآمدیم، سخنان ما را بشنو و ما را مراعات کن و به ما مهلت بده (تا حقایق را کاملاً درک کنیم) به نفع آنها بود و با عدالت و منطق و ادب کاملاً تطبیق داشت) (و لو انهم قالوا سمعنا و اطعنا و اسمع وانظرنا لكان خيرا لهم و اقوم).

(اما آنها بر اثر کفر و سرکشی و طغیان از رحمت خدا به دور افتاده اند (و دلهای آنها آن چنان مرده است که به این زودی در برابر حق زنده و بیدار نمی گردد) فقط دسته کوچکی از آنها افراد پاکدلی هستند که آمادگی پذیرش حقایق را دارند و سخنان حق را می شنوند و ایمان می آورند) (ولكن لعنهم الله بكفرهم فلا يؤمنون الا قليلا).

بعضی این جمله را جزو خبرهای غیبی قرآن دانسته اند، زیرا همانطور که قرآن در این جمله خبر داده است در طول تاریخ اسلام تنها عده کمی از یهود ایمان آوردند و به اسلام پیوستند و بقیه آنها از آن روز تاکنون، با اسلام سر جنگ داشته و دارند.

آیه و ترجمه

(یا ایها الذین اوتوا الكتاب آمنوا بما نزلنا مصدقا لما معکم من قبل ان نطمس وجوها فنردها علی ادبارها او نلعنهم كما لعنا اصحاب السبت و کان امر الله مفعولا) (47)

ترجمه:

47 - ای کسانی که کتاب (خدا) به شما داده شده! به آنچه (بر پیامبر خود) نازل کردیم - و هماهنگ با نشانه هایی است که با شماست - ایمان بیاورید، پیش از آنکه صورت هایی را محو کنیم، و سپس به پشت سر بازگردانیم، یا آنها را از رحمت خود دورسازیم، همان گونه که (اصحاب سبت) (گروهی از تبهکاران بنی اسرائیل) را دور ساختیم، و فرمان خدا، در هر حال انجام شدنی است.

تفسیر:

سرنوشت افراد لجوج

به دنبال بحثی که در آیات سابق درباره اهل کتاب بود، در اینجا روی سخن را به خود آنها کرده، می فرماید: (ای کسانی که کتاب آسمانی به شما داده شده، ایمان بیاورید به آیات قرآن مجید که هماهنگ است با نشانه هایی که در کتب شما درباره آن وارد شده است) (یا ایها الذین اوتوا الكتاب آمنوا بما نزلنا مصدقا لما معکم).

و مسلما شما با داشتن این همه نشانه ها از دیگران سزاوارترید که به این آیین پاک بگروید.

سپس آنها را تهدید می کند که سعی کنید پیش از آنکه گرفتار یکی از دو عقوبت شوید در برابر حق تسلیم گردید، نخست اینکه: (صورت های شما را به کلی محو کرده (و تمام اعضای که به وسیله آن حقایق را می بینید و می شنوید و درک می کنید از میان برده) سپس صورت های شما را به پشت سر بازگردانیم) (من قبل ان نطمس وجوها فنردها علی ادبارها).

شاید نیاز به یادآوری نداشته باشد که منظور از این جمله از کار افتادن عقل و هوش و چشم و گوش آنها از نظر عدم درک واقعیات زندگی و انحراف از صراط مستقیم است، همانطور که در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که فرمود: (منظور از آن محو کردن وجوه آنها در مسیر هدایت و بازگرداندن آنها به عقب در مسیر گمراهی و ضلالت است).

توضیح اینکه: اهل کتاب، مخصوصاً یهود هنگامی که با آن همه نشانه های روشن در برابر حق تسلیم نشدند و آگاهانه به لجاجت و عناد برخاستند، و در صحنه های مختلف این خلاف گویی و خلافکاری آگاهانه را تکرار کردند تدریجاً به صورت یک طبیعت ثانوی برای آنها شد، گویی به کلی افکارشان مسخ و چشم و گوششان کور و کر شد و چنین کسانی به جای اینکه در زندگی به پیش بروند به قهقرا و عقب بازمی گردند و این است جزای آنهايي که حق را دانسته انکار می کنند. و این در حقیقت شبیه همان چیزی است که در آغاز سوره بقره آیه 6 به آن اشاره شده است.

بنابر این منظور از (طمس و محو و بازگرداندن به عقب) در آیه فوق همان محو فکری و روحی و عقب گرد معنوی است.

و اما مجازات دوم که به آن تهدید شده اند این است که: (آنها را از رحمت خود دور سازیم، همانطور که اصحاب سبت را دور ساختیم) (او نلعنهم کما لعنا اصحاب السبت). در اینجا سؤال پیش می آید که این دو تهدید چه تفاوتی با هم دارد که با لفظ (او) به معنی (یا) عطف به یکدیگر شده اند؟

بعضی از مفسران معتقدند که تهدید نخست، جنبه معنوی دارد و تهدید دوم جنبه ظاهری و مسخ جسمانی، به قرینه اینکه خداوند در این آیه می فرماید: (همانطور که اصحاب سبت را از رحمت خود دور ساختیم اینها را نیز از رحمت خود دور خواهیم ساخت) و می دانیم که اصحاب سبت (چنانکه به خواست خدا در سوره اعراف خواهد آمد) از نظر ظاهری مسخ شدند.

بعضی دیگر معتقدند که این لعن و دوری از رحمت خدا نیز جنبه معنوی داشت با این تفاوت که تهدید اول اشاره به انحراف و گمراهی و عقب گرد آنها است، و تهدید دوم به معنی نابودی و هلاکت (یکی از معانی لعن همان هلاکت است).

خلاصه اینکه اهل کتاب با اصرار و پافشاری در مخالفت با حق عقب گرد و سقوط می کنند و یا نابود می شوند.

سؤال دیگری در اینجا پیش می آید و آن اینکه آیا این تهدید درباره آنها عملی شد یا نشد؟

شک نیست که تهدید اول در مورد بسیاری از آنها و تهدید دوم درباره بعضی از آنها عملی گردید و حداقل جمع زیادی از آنها در جنگهای اسلامی درهم کوبیده شدند و قدرتشان بر باد رفت، تاریخ دنیا نشان می دهد که آنها بعد از آن نیز در کشورهای مختلفی تحت فشار شدید قرار گرفتند و نفرات زیادی را از دست دادند،

و هم اکنون نیز در شرایط بسیار نامساعد و خطرناکی زندگی می کنند. در پایان آیه برای تأکید این تهدیدها می فرماید: (فرمان خدا در هر حال انجام می شود) و هیچ قدرتی مانع از آن نخواهد بود (و کان امر الله مفعولا).

آیه و ترجمه

(ان الله لا يغفر ان يشرك به ويغفر ما دون ذلك لمن يشاء و من يشرك بالله فقد افترى اثما عظيما) (48)

ترجمه:

48 - خداوند (هرگز) شرک را نمی بخشد! و پائین تر از آن را برای هر کس بخواهد (و شایسته بداند) می بخشد، و آن کس که برای خدا، شریکی قرار دهد، گناه بزرگی مرتکب شده است.

تفسیر:

امید بخش ترین آیات قرآن

آیه فوق صریحا اعلام می کند که همه گناهان ممکن است مورد عفو و بخشش واقع شوند، ولی (شرک) به هیچ وجه بخشوده نمی شود، مگر اینکه از آن دست بردارند و توبه کنند و موحد شوند، و به عبارت دیگر هیچ گناهی به تنهایی ایمان را از بین نمی برد همانطور که هیچ عمل صالحی با شرک، انسان را نجات نمی بخشد (ان الله لا يغفر ان يشرك به ويغفر ما دون ذلك لمن يشاء).

ارتباط این آیه با آیات سابق از این نظر است که یهود و نصاری هر یک به نوعی مشرک بودند، و قرآن به وسیله این آیه به آنها اعلام خطر می کند که این عقیده را ترک گویند که گناهی است غیر قابل بخشش.

سپس در پایان آیه دلیل این موضوع را بیان کرده می فرماید: (کسی که برای خدا شریکی قایل شود گناه بزرگی مرتکب شده است) (و من يشرك بالله فقد افترى اثما عظيما).

این آیه از آیاتی است که افراد موحد را به لطف و رحمت پروردگار دلگرم می سازد، زیرا در این آیه خداوند امکان بخشش گناهان را غیر از شرک بیان کرده است، و طبق روایتی که

مرحوم طبرسی در مجمع البیان از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نقل کرده، این آیه امید بخش ترین آیات قرآن است: (ما فی القرآن آیه ارجی عندی من هذه الاية).

و به گفته ابن عباس (این آیه از جمله آیاتی است که خداوند در سوره نساء بیان کرده و برای افراد باایمان بهتر است از آنچه خورشید بر آن می تابد).

زیرا افراد بسیاری هستند که مرتکب گناهان عظیمی می شوند و برای همیشه از رحمت و آمرزش الهی مأیوس می گردند، و همان سبب می شود که در باقیمانده عمر، راه گناه و خطا را با همان شدت بپیمایند، ولی امید به آمرزش و عفو خداوند وسیله مؤثر باز دارنده ای نسبت به آنان در برابر گناه و طغیان می گردد، بنابر این آیه در واقع یک مسأله تربیتی را تعقیب می کند.

هنگامی که می بینیم (طبق گفته بعضی مفسران و پاره ای از روایات که در ذیل آیه نقل شده) افراد جنایتکاری همچون (وحشی) قاتل افسر رشید اسلام حمزة بن عبد المطلب عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با نزول این آیه ایمان می آورد و دست از جنایات خود می کشد، این امیدواری برای دیگر گناهکاران پیدا می شود، که از رحمت پروردگار مأیوس نشوند و بیش از آنچه گناه کرده اند خود را آلوده نسازند.

ممکن است گفته شود که این آیه در عین حال مردم را به گناه تشویق می کند، زیرا وعده آمرزش (همه گناهان غیر از شرک) در آن داده شده است.

ولی شک نیست که منظور از این وعده آمرزش، وعده بدون قید و شرط نیست بلکه افرادی را شامل می شود که یک نوع شایستگی از خود نشان بدهند، و همانطور که سابقاً هم اشاره کرده ایم، (مشیت) و خواست خداوند که در این آیه و آیات مشابه آن، ذکر شده به معنی (حکمت) الهی است، زیرا هرگز خواست خدا از حکمت او جدا نیست، و مسلماً حکمت او اقتضا نمی کند که بدون شایستگی، کسی را مورد عفو قرار دهد، بنابر این جنبه تربیتی و سازندگی آیه به مراتب بیش از سوء استفاده هایی است که ممکن است از آن بشود.

اسباب بخشودگی گناهان

نکته قابل توجه اینکه آیه فوق، ارتباطی با مسأله توبه ندارد، زیرا توبه و بازگشت از گناه، همه گناهان حتی شرک را می‌شوید، بلکه منظور از آن امکان شمول عفو الهی نسبت به کسانی است که توفیق توبه نیافته‌اند، یعنی قبل از آنکه از کرده‌های خود پشیمان شوند، و یا بعد از پشیمانی و قبل از جبران اعمال بد خویش از دنیا بروند.

توضیح اینکه: از آیات متعدد قرآن مجید استفاده می‌شود که وسایل آمرزش و بخشودگی گناه متعدد است که آنها را می‌توان در پنج موضوع خلاصه کرد:

1 - توبه و بازگشت به سوی خدا که توأم با پشیمانی از گناهان گذشته و تصمیم بر اجتناب از گناه در آینده و جبران عملی اعمال بد به وسیله اعمال نیک بوده باشد (آیاتی که بر این معنی دلالت دارد فراوان است) از جمله آیه: **(و هو الذی یقبل التوبة عن عباده ویعفو عن السيئات)**؛ او است که توبه را از بندگان خود می‌پذیرد و گناهان را می‌بخشد).

2 - کارهای نیک فوق العاده‌ای که سبب آمرزش اعمال زشت می‌گردد، چنانکه می‌فرماید: **(ان الحسنات یذهبن السيئات)**؛ کارهای نیک آثار پاره‌ای از گناهان را از بین می‌برد).

3 - شفاعت که شرح آن در جلد اول تفسیر نمونه صفحه 223 گذشت.

4 - پرهیز از گناهان (کبیره) که موجب بخشش گناهان (صغیره) می‌گردد همانطور که شرح آن در ذیل آیات 31 و 32 از همین سوره گذشت.

5 - عفو الهی که شامل افرادی می‌شود که شایستگی آن را دارند، همانطور که در آیه مورد بحث بیان گردید. مجدداً یادآوری می‌کنیم که عفو الهی مشروط به مشیت او است و به این ترتیب یک مسأله عمومی و بدون قید و شرط نیست، و مشیت و اراده او تنها در مورد افرادی است که شایستگی خود را عملاً به نوعی اثبات کرده‌اند، و از اینجا روشن می‌شود که چرا شرک قابل عفو نیست، زیرا مشرک ارتباط خود را از خداوند به کلی بریده است و مرتکب کاری شده که بر خلاف تمام اساس ادیان و نوامیس آفرینش است.

آیه (50) و ترجمه

(الم تر الى الذين يزكون انفسهم بل الله يزكى من يشأ ولا يظلمون فتىلا (٤٩) انظر كيف يفترون على الله الكذب و كفى به اثما مبينا) (50)

ترجمه:

49 - آیا ندیدی کسانی را که خودستایی می کنند؟! (این خودستاییها، بی ارزش است؛ ولی خدا هر کس را بخواهد ستایش می کند؛ و کمترین ستمی به آنها نخواهد شد.

50 - ببین چگونه به خدا دروغ می بندند! و همین گناه آشکار، (برای مجازات آنان) کافی است.

شان نزول:

در بسیاری از تفاسیر اسلامی در ذیل آیه چنین نقل شده: که یهود و نصاری برای خود امتیازاتی قائل بودند و همانطور که در آیات قرآن نقل شده گاهی می گفتند ما (فرزندان خداییم) و گاهی می گفتند: (بهشت مخصوص ما است و غیر از ما، در آن راهی ندارد) آیات فوق نازل شد و به این پندارهای باطل پاسخ گفت.

تفسیر:

خودستایی

در این آیه اشاره به یکی از صفات نکوهیده شده که گریبانگیر بسیاری از افراد و ملتها می شود و آن خودستایی و خویشتن را پاک نشان دادن و فضیلت برای خود ساختن است، آیه می گوید: (آیا ندیدی کسانی را که خودستایی می کنند) (الم تر الى الذين يزكون انفسهم). سپس می فرماید: (خداوند هر که را بخواهد می ستاید) (بل الله يزكى من يشأ).

و تنها اوست که از روی حکمت و مشیت بالغه بدون کم و زیاد، افراد را طبق شایستگی‌هایی که دارند، مدح و ستایش می‌کند (و هرگز به هیچ کس، سر سوزنی ستم نخواهد کرد) (ولا يظلمون فتیلاً).

در حقیقت فضیلت چیزی است که خداوند آن را فضیلت بداند نه آنچه خودستایان برای خود از روی خودخواهی قایل می‌شوند و به خویشان و دیگران ستم می‌کنند.

گرچه روی سخن به قوم یهود و نصاری است که برای خود امتیازات بی دلیل و نادرستی قایل بودند و خود را برگزیده ملتها معرفی می‌کردند، گاهی می‌گفتند: (لن تمسنا النار الا اياما معدودة)؛ آتش دوزخ جز چند روزی ما را فرا نخواهد گرفت). و گاهی می‌گفتند: (نحن ابنا لله و احبائه)؛ ما فرزندان و دوستان خداییم (ولی مفهوم آن اختصاصی به قوم و جمعیتی ندارد بلکه تمام افراد و ملت‌هایی را که به این صفت نکوهیده گرفتارند شامل می‌شود. قرآن در سوره نجم آیه 32 خطاب به همه مسلمانان کرده، می‌گوید: (فلا تزكوا انفسكم هو اعلم بمن اتقى)؛ خودستایی مکنید، خداوند پرهیزکاران را بهتر می‌شناسد).

سرچشمه این کار همان عجب و غرور و خودبینی است که تدریجا به صورت خودستایی جلوه کرده و در مرحله نهایی سر از تکبر و برتری جویی در می‌آورد. این عادت غلط که با نهایت تأسف در میان بسیاری از ملل و طبقات و افراد وجود دارد سرچشمه قسمت مهمی از نابسامانی‌های اجتماعی، جنگ‌ها و استعمارها و تفوق طلبی‌ها است، تاریخ گذشته نشان می‌دهد که بعضی از ملل دنیا بر اثر همین احساس کاذب خود را برتر از ملل دیگر می‌دانستند و به همین جهت به خود حق می‌دادند که آنها را بنده و برده خویش سازند. عرب‌های جاهلی با تمام عقب افتادگی و فقر همه جانبه‌ای که داشتند خود را نژاد برتر! می‌شمردند و در میان قبایل آنها، هر یک خود را (قبیله برتر) می‌دانست.

در عصر اخیر مسأله تفوق طلبی نژاد آلمان و یا نژاد اسرائیل سرچشمه جنگ‌های جهانی و یا جنگ‌های منطقه‌ای شد.

در صدر اسلام نیز قوم یهود و نصاری نسبت به دیگران گرفتار چنین توهمی بودند و لذا به زحمت حاضر می شدند که در برابر حقایق اسلام تسلیم گردند.

به همین جهت در آیه بعد، قرآن با شدت، این گونه توهمات و برتری طلبی ها را می گوید. و آن را یک نوع افترا و دروغ به خدا بستن و گناه بزرگ و آشکار معرفی می کند، و می فرماید: (بین این جمعیت چگونه با ساختن فضایل دروغین و نسبت دادن آنها به خدا، به پروردگار خویش دروغ می بندند، آنها اگر گناهی جز همین گناه نداشته باشند، برای مجازات آنان کافی است) (انظر كيف يفترون على الله الكذب و كفى به اثما مبينا).

علی (علیه السلام) در خطبه معروف (همام) در باره صفات ممتاز پرهیزکاران چنین می فرماید: (لا يرضون من اعمالهم القليل و لا يستكثرون الكثير فهم لانفسهم متهمون و من اعمالهم مشفقون اذا زكى احد منهم خاف مما يقال له فيقول انا اعلم بنفسي من غيري و ربى اعلم بى من نفسى اللهم لا تؤاخذنى بما يقولون و اجعلنى افضل مما يظنون و اغفرلى ما لا يعلمون) (آنها هرگز از اعمال کم خود راضی نیستند، و هیچ گاه اعمال زیاد خود را بزرگ نمی شمردند، آنها در همه حال خود را در برابر انجام وظایف متهم می شمردند و از اعمال خویش بیمناکند، هنگامی که کسی یکی از آنان را بستاید از آنچه در حق آنها می گوید: وحشت می کند و چنین می گوید: من به حال خود از دیگران آگاهترم، و خدا نسبت به من از من آگاهتر است، پروردگار! به این ستایشی که ستایشگران در حق من می کنند مرا مؤاخذه مکن و مرا از آنچه گمان می برند، نیز برتر قرار ده و آنچه را که آنها از خطاهای من نمی دانند بر من ببخش)!

آیه (51) و (52) و ترجمه

(الم تر الى الذين اوتوا نصيبا من الكتاب يؤمنون بالجبت والطاغوت ويقولون للذين كفروا هؤلاء اهدى من الذين امنوا سبيلا) (51) (اولئك الذين لعنهم الله و من يلعن الله فلن تجد له نصيرا) (52)

ترجمه:

51 - آیا ندیدی کسانی را که بهره ای از کتاب (خدا) به آنان داده شده، (با اینحال)، به (جبت) و (طاغوت) (بت و بت پرستان) ایمان می آورند، و به مشرکانمی گویند: (آنها، از کسانی که ایمان آورده اند، هدایت یافته ترند؟!)

52 - آنها کسانی هستند که خداوند، ایشان را از رحمت خود دور ساخته است؛ و هر کس را خدا از رحمتش دور کند، یاوری برای او نخواهی یافت.

شأن نزول:

بسیاری از مفسران در شأن نزول آیات فوق چنین گفته اند که بعد از حادثه احد یکی از بزرگان یهود بنام (کعب بن اشرف) به اتفاق هفتاد نفر از یهودیان به سوی مکه آمد، تا با مشرکان مکه بر ضد پیامبر اسلام (ﷺ) هم پیمان شوند و پیمانی را که با پیامبر اسلام (ﷺ) داشتند بشکنند، (کعب) به منزل ابوسفیان وارد شد و ابوسفیان او را گرمی داشت و یهود در خانه های قریش به طور پراکنده میهمان شدند، یکی از اهل مکه به کعب گفت: شما اهل کتابید و محمد نیز دارای کتاب است، حقیقت این است که ما احتمال می دهیم این کار توطئه ای باشد که برای از بین بردن ما چیده شده است، اگر می خواهید با شما هم پیمان شویم نخستین شرط آن این است که در برابر این دو بت (اشاره به دو بت بزرگ کردند)، سجده کنید و به آنها ایمان بیاورید، آنان چنین کردند.

پس (کعب) به اهل مکه پیشنهاد کرد که سی نفر از شما و سی نفر از ما به کنار خانه کعبه برویم و شکمهای خود را بر دیوار خانه کعبه بگذاریم و با پروردگار کعبه عهد کنیم که در نبرد با محمد کوتاهی نکنیم، این برنامه نیز انجام شد، و پس از پایان آن، ابوسفیان رو به کعبه کرده، گفت: تو مرد دانشمندی هستی و ما بیسواد و درس نخوانده!، به عقیده تو، ما و محمد کدام به حق نزدیکتریم، کعب گفت: آئین خود را برای من کاملاً تشریح کن ابوسفیان گفت: ما برای حاجیان، شتران بزرگ قربانی می کنیم، و به آنها آب می دهیم، میهمان را گرمی می داریم، و اسیران را آزاد کرده، و صله رحم به جا می آوریم، و خانه پروردگار خود را آباد نگه می داریم، و بر گرد آن طواف می کنیم، و ما اهل حرم خدا سرزمین مکه ایم، ولی محمد از دین نیاکان خود دست برداشته، و قطع پیوند خویشاوندی کرده، و از حرم خدا و آئین کهن ما بیرون رفته، و آئین محمد آئینی است تازه و نوپا - کعب گفت: به خدا سوگند آئین شما از آئین محمد بهتر است!

در این هنگام آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

تفسیر:

سازشکاران

این آیه با توجه به شأن نزولی که در بالا گفته شد، یکی دیگر از صفات ناپسند یهود را منعکس می کند که آنها برای پیشبرد اهدافشان آنچنان سازشکاری با هر جمعیتی نشان می دادند که حتی برای جلب نظر بت پرستان در برابر بتهای آنها سجده می کردند و آنچه را که درباره عظمت اسلام و صفات پیامبر (ﷺ و سلم) دیده یا خوانده بودند زیر پا می گذاشتند، و حتی برای خوش آیند بتپرستان آئین خرافی و مملو از ننگ آنها را بر اسلام ترجیح می دادند، با اینکه اهل کتاب بودند و قدر مشترکشان با اسلام به مراتب بیش از بت پرستان بود، لذا آیه فوق به عنوان تعجب می گوید: (آیا ندیدی کسانی را که سهمی از کتاب

خدا داشتند، اما در برابر بت سجده کردند و به طغیانگران اظهار ایمان نمودند) (الم ترالی الذین اوتوا نصیباً من الکتاب یؤمنون بالجبت والطاغوت) .

به این هم قناعت نکردند، بلکه به کفار گفتند: راه شما از مسلمانان به هدایت نزدیکتر است (و یقولون للذین کفروا هوألاً اهدی من الذین آمنوا سییلاً) .

جبت و طاغوت

واژه (جبت) تنها در همین آیه از قرآن مجید به کار رفته، و اسم جامد است و هیچگونه مشتقاتی ندارد و می گویند در اصل یک لغت حبشی بوده که به معنی سحر یا ساحر و یا شیطان به کار می رفته، سپس در لغت عرب وارد شده و به همین معنی یا به معنی بت و هر معبودی غیر از خدا استعمال می شود، و گفته می شود که در اصل (جبس) بوده و سپس (س) (آن تبدیل به (ت) شده است. واژه (طاغوت) در هشت مورد از قرآن مجید به کار رفته و همانطور که در جلد اول این تفسیر ذیل آیه 256 سوره بقره گفتیم، صیغه مبالغه از ماده طغیان به معنی تعدی و تجاوز از حد و مرز است و به هر چیزی که موجب تجاوز از حد شود (از جمله بتها) گفته می شود، به همین جهت شیطان، بت، حاکم جبار و متکبر و هر معبودی غیر از خدا و هر مسیری که به غیر حق منتهی شود، طاغوت نامیده می شود، این بود معنی دو واژه فوق به طور کلی.

اما در اینکه منظور از این دو کلمه در آیه مورد بحث چیست؟ مفسران تفسیرهای مختلفی دارند، بعضی گفته اند اینها نام دو بت بوده اند که جمعیت یهود در داستان فوق در برابر آن سجده کردند، و بعضی گفته اند: (جبت) در اینجا به معنی بت و طاغوت به معنی بت پرستان و یا حامیان بت است که به عنوان سخنگوی

بتها مطالبی را از قول بتها نقل کرده و به دروغ به آنها می بستند تا مردم را فریب دهند و این معنی با آنچه در شأن نزول و تفسیر آیه گفته شد سازگارتر است زیرا یهود هم در برابر بتها سجده کردند و هم در برابر بت پرستان تسلیم شدند. سپس در آیه بعد، سرنوشت این گونه

سازشکاران را بیان کرده می فرماید: آنها کسانی هستند که خدا آنان را از رحمت خود دور ساخته و کسی که خدا او را از رحمت خویش دور کند، هیچ یآوری برای او نخواهی یافت (اولئك الذين لعنهم الله و من يلعن الله فلن تجد له نصيرا).

و همانطور که این آیه می گوید، یهود از سازشکاریهای ننگین نتیجه ای نبردند و سرانجام با ناکامی گرفتار شکست شدند و پیش بینی قرآن درباره آنها به حقیقت پیوست. آیات فوق گرچه درباره جمعیت خاصی نازل شده ولی مسلما اختصاصی به آنها ندارد و تمام افراد سازشکار را که برای نیل به مقاصد پست، شخصیت و حیثیت خود و حتی ایمان و اعتقاد خویش را قربانی می کنند، شامل می شود، این گونه سازشکاران در دنیا و آخرت از رحمت خداوند دورند و غالبا با شکست مواجه می شوند. جالب توجه اینکه روحیه ناپسند فوق در این قوم هنوز هم به شدت باقی است، و می بینیم برای رسیدن به اهداف خود، از هیچ گونه سازشکاری در تحت هر شرائطی رویگردان نیستند، و به همین دلیل گرفتار شکستها در طول تاریخ گذشته و امروز خود شده اند.

آیه (53) و (55) و ترجمه

(ام لهم نصيب من الملك فاذا لا يؤتون الناس نقيرا) (53) (ام يحسدون الناس على ما اتيهم الله من فضله فقد اتينا آل ابراهيم الكتاب والحكمة و آتيناهم ملكا عظيما) (54) (فمنهم من آمن به و منهم من صد عنه و كفى بجهنم سعيرا) (55)

ترجمه:

- 53 - آیا آنها (یهود) سهمی در حکومت دارند (که بخواهند چنین قضاوتی کنند؟) در حالی که اگر چنین بود به مردم هیچ حقی نمیدادند (و همه چیز را در انحصار خود میگرفتند).
- 54 - با اینکه به مردم (پیامبر و خاندانش) در برابر آنچه خدا از فضلش به آنها بخشیده، حسد میورزند (چرا حسد میورزند) با اینکه به آل ابراهیم (که یهود از خاندان او هستند) کتاب و حکمت دادیم و حکومت عظیمی در اختیار آنها قرار دادیم.
- 55 - ولی جمعی از آنها به آن ایمان آوردند و جمعی ایجاد مانع در راه آن نمودند و شعله فروزان آتش دوزخ برای آنها کافی است!

تفسیر:

در تفسیر دو آیه گذشته گفته شد که یهود به خاطر جلب توجه بت پرستان مکه گواهی دادند که بت پرستی قریش از خدا پرستی مسلمانان بهتر است! و حتی خود آنان در مقابل بتها سجده کردند! در این آیات این نکته یادآوری شده که قضاوت آنان به دو دلیل فاقد ارزش و اعتبار است:

- 1 - آنها (یهود) از نظر موقعیت اجتماعی، آن ارزش را ندارند که بتوانند بین افراد قضاوت و حکومت کنند و هرگز مردم حق حکومت و قضاوت در میان خود را به آنها واگذار نکرده اند تا آنها بتوانند دست به چنین کاری بزنند (ام لهم نصيب من الملك).

به علاوه آنها هیچگاه شایستگی حکومت مادی و معنوی بر مردم را ندارند، زیرا آنچنان روح انحصار طلبی بر آنان چیره شده که اگر چنان موقعیتی را پیدا کنند به هیچکس، هیچ حقی، نخواهند داد، و همه امتیازات را در بست به خودشان تخصیص میدهند! (فاذا لا یؤتون الناس نقیرا).

بنابراین با توجه به اینکه قضاوت یهود از چنین روحیه‌ای سرچشمه گرفته که همواره حق را به خود یا به کسانی میدهند که در مسیر منافع آنها باشند مسلمانان هرگز نباید از این گونه سخنان، نگرانی بخود راه دهند.

2 - این گونه قضاوت‌های نادرست از حسادت آنها نسبت به پیامبر (ﷺ) و خاندانش سرچشمه می‌گیرد و به همین دلیل بی ارزش است، آنها بر اثر ظلم و ستم و کفران نعمت، مقام نبوت و حکومت را از دست دادند، و به همین جهت مایل نیستند این موقعیت الهی به دست هیچکس سپرده شود، و لذا نسبت به پیامبر اسلام (ﷺ) و خاندانش که مشمول این موهبت الهی شده اند حسد میورزند، و با آنگونه قضاوت‌های بی اساس میخواهند آبی بر شعله های آتش حسد خویش بپاشند (ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله).

سپس میفرماید: چرا از اعطای چنین منصبی به پیامبر اسلام (ﷺ) و خاندان بنی هاشم تعجب و وحشت میکنید و حسد میورزید در حالی که خداوند به شما و دودمان آل ابراهیم، کتاب آسمانی و حکمت و دانش و حکومت پهناوری (همچون حکومت موسی و سلیمان و داود) داد، اما متأسفانه شما مردم ناخلف آن سرمایه های معنوی و مادی پر ارزش را بر اثر شرارت و قساوت از دست دادید (فقد آتینا آل ابراهیم الكتاب والحکمة و آتیناهم ملکا عظیمًا).

از آنچه گفتیم روشن شد که منظور از (ناس) در (ام یحسدون الناس) پیامبر اسلام و خاندان او است، زیرا ناس به معنی جمعی از مردم است، و اطلاق آن بر یک نفر (تنها شخص پیامبر) ما دامی که قرینهای در کار نباشد جایز نیست به علاوه کلمه (آل ابراهیم) (خاندان

ابراهیم) قرینه دیگری است که منظور از ناس، پیامبر اسلام و خاندان او است، زیرا از قرینه مقابله، چنین استفاده میشود که ما اگر به خاندان بنی هاشم چنین موقعیتی را دادیم تعجب ندارد، زیرا به خاندان ابراهیم نیز بر اثر شایستگی، آن همه موقعیت معنوی و مادی بخشیدیم. در روایات متعددی که در منابع اهل تسنن و شیعه آمده است تصریح شده که منظور از (ناس) خاندان پیامبر (ﷺ) میباشد:

از امام باقر (علیه السلام) در ذیل این آیه چنین نقل شده است که فرمود: خداوند در خاندان ابراهیم پیامبران و انبیاء و پیشوایان قرار داد (سپس به یهود خطاب میکند) چگونه حاضرید در برابر آن اعتراف کنید، اما درباره آل محمد (ﷺ) انکار مینمائید. و در روایت دیگری از امام صادق (علیه السلام) میخوانیم که درباره این آیه سؤال کردند فرمود: (فَنَحْنُ الْمَحْسُودُونَ): یعنی مائیم که در مورد حسد دشمنان قرار گرفته‌ایم)

و در تفسیر (درالمنثور) از ابن منذر، و طبرانی از ابن عباس، نقل شده است که درباره این آیه میگفت: منظور از (ناس) در این آیه مائیم نه دیگران.

سپس در آخرین آیه می گوید: (جمعی از مردم آن زمان به کتاب آسمانی که بر آل ابراهیم نازل شده بود ایمان آوردند و بعضی دیگر (نه تنها ایمان نیاوردند بلکه) در راه پیشرفت آن ایجاد مانع کردند و شعله فروزان آتش دوزخ برای آنها کافی است (فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفَىٰ بِهِمْ سَعِيرًا)).

همچنین کسانی که به این کتاب آسمانی که بر پیامبر اسلام (ﷺ و سلم) نازل گردیده کفر میورزند نیز به همان سرنوشت گرفتار خواهند شد.

حسدها، در جنایات

(حسد) که در فارسی از آن تعبیر به (رشک) میکنیم به معنی آرزوی زوال نعمت از دیگران است، خواه آن نعمت به حسود برسد یا نرسد، بنابراین کار حسود در ویران کردن و آرزوی ویران شدن متمرکز میشود، نه اینکه آن سرمایه و نعمت حتماً به او منتقل گردد.

حسد سرچشمه بسیاری از نابسامانیهای اجتماعی است از جمله اینکه:

1 - حسود تمام یا بیشتر نیروها و انرژیهای بدنی و فکری خود را که باید در راه پیشبرد اهداف اجتماعی به کار برد در مسیر نابودی و ویران کردن آنچه هست صرف میکند، و از این رو هم سرمایههای وجودی خود را از بین برده و هم سرمایه های اجتماعی را.

2 - حسد انگیزه قسمتی از جنایات دنیا است و اگر عوامل و علل اصلی قتلها، دزدیها، تجاوزها و مانند آن را بررسی کنیم خواهیم دید که قسمت قابل توجهی از آنها از عامل حسد مایه میگیرد، و شاید بخاطر همین است که آن را به شرارهای از آتش تشبیه کرده اند که میتواند موجودیت حسود و یا جامعه ای را که در آن زندگی میکند به خطر بیندازد.

یکی از دانشمندان میگوید حسد و بدخواهی از خطرناکترین صفات است و باید آن را به منزله موحشرترین دشمن سعادت تلقی کرد و در دفع آن کوشید. جوامعی که افراد آن را اشخاص حسود و تنگ نظر تشکیل میدهند جوامعی عقب افتاده هستند، زیرا همانطور که گفتیم حسود همیشه میکوشد تا دیگران را به عقب بکشد و این درست بر خلاف روح تکامل و ترقی است.

3 - از همه اینها گذشته حسد اثرات بسیار نامطلوبی روی جسم و سلامت انسان میگذارد، و افراد حسود معمولاً افرادی رنجور و از نظر اعصاب و دستگاههای مختلف بدن غالباً ناراحت و بیمارند، زیرا امروز این حقیقت مسلم شده که بیماریهای جسمانی در بسیاری از موارد عامل روانی دارند، و در طب امروز بحثهای مشروحی تحت عنوان بیماریهای روان تنی دیده میشود که به این قسمت از بیماریها اختصاص دارد.

جالب اینکه در روایات پیشوایان اسلام روی این موضوع تکیه شده است: در روایتی از علی (علیه السلام) میخوانیم (صحة الجسد من قلة الحسد) تندرستی از کمی حسد است.

و در جای دیگر میفرماید: (العجب لغفلة الحساد عن سلامة الاجساد: عجیب است که حسودان از سلامت جسم خود بکلی غافلند) و حتی در پاره ای از احادیث می خوانیم که

حسد پیش از آنکه به محسود زیان برساند از حسود شروع میکند، و تدریجا او را به قتل میرساند!

4 - از نظر معنوی حسد نشانه کمبود شخصیت و نادانی و کوتاه فکری و ضعف و نقص ایمان است، زیرا حسود در واقع خود را ناتوانتر از آن میبیند که به مقام محسود و بالاتر از آن برسد و لذا سعی میکند محسود را به عقب برگرداند، به علاوه او عملا به حکمت خداوند که بخشنده اصلی این نعمتها است معترض است و نسبت به اعطای نعمت به افراد از طرف خداوند ایراد دارد، و لذا

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) میخوانیم (الحسد اصله من عمی القلب و الجحود لفضل الله تعالى و هما جناحان للكفر و بالحسد وقع ابن آدم فی حسرة الابد و هلک مهلكا لا ینجو منه ابدا: حسد و بدخواهی از تاریکی قلب و کوردلی است و از انکار نعمتهای خدا به افراد سرچشمه میگیرد، و این دو (کوردلی و ایراد بر بخشش خدا) دو بال کفر هستند، به سبب حسد بود که فرزند آدم در یک حسرت جاودانی فرو رفت و به هلاکتی افتاد که هرگز از آن رهایی نمی یابد.

قرآن مجید میگوید: نخستین قتل و کشتاری که در روی زمین واقع شد عامل آن حسد بود. و در نهج البلاغه از علی (علیه السلام)، نقل شده که فرمود (ان الحسد یاکل الایمان کما تاكل النار الحطب) حسد تدریجا ایمان را میخورد همانطور که آتش هیزم را تدریجا از بین میبرد.

چه اینکه شخص حسود تدریجا سوء ظنش به خدا و حکمت و عدالت او بیشتر میشود و همین سوء ظن است که او را از وادی ایمان بیرون میکشد.

زیانهای معنوی و مادی، فردی، اجتماعی حسد فوق العاده زیاد است و آنچه گفتیم در حقیقت فهرستی از آن به شمار میرود.

آیه (56) و (57) و ترجمه

(ان الذين كفروا بآيتنا سوف نصليهم نارا كلما نضجت جلودهم بدلنهم جلودا غيرها ليذوقوا العذاب ان الله كان عزيزا حكيما) (56) (والذين آمنوا وعملوا الصالحات سندخلهم جنت تجري من تحتها الانهر خالدین فیها ابداء لهم فیها ازواج مطهرة و ندخلهم ظلا ظلیلا) (57)

ترجمه:

56 - کسانی که به آیات ما کافر شدند بزودی آنها را در آتشی وارد میکنیم که هر گاه پوستهای تن آنها (در آن) بریان گردد (و بسوزد) پوستهای دیگری به جای آن قرار میدهم تا کیفر را بچشند، خداوند توانا و حکیم است (و روی حساب کیفر میدهد).

57 - و آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند به زودی آنها را در باغهایی از بهشت وارد میکنیم که نهرا از زیر درختان آن جاری است، و همیشه در آن خواهند ماند، و همسرانی پاکیزه برای آنها خواهد بود، و آنها را در سایه هائی که قطع نمیشود داخل میکنیم.

تفسیر:

در تعقیب آیات گذشته، در این دو آیه سرنوشت افراد با ایمان و بی ایمان تشریح شده است، آیه نخست میگوید: کافران را به آتش می افکنیم و هر زمان پوستهای تن آنها سوخته شود پوستهای دیگری بر آنها میروانیم تا به حد کافی مجازات پروردگار را بچشند. (ان الذين كفروا بآيتنا سوف نصليهم نارا كلما نضجت جلودهم بدلنهم جلودا غيرها ليذوقوا العذاب)

علت این تبدیل پوستها ظاهرا این است که به هنگام سوخته شدن پوست ممکن است درد کمتر احساس شود اما برای اینکه مجازات آنها تخفیف نیاید و درد و الم را کاملا احساس کنند پوستهای تازه‌ای بر بدن آنها میروید و این نتیجه اصرار در زیر پا گذاشتن حق و عدالت و انحراف از فرمان خدا است.

و در پایان آیه می فرماید: خداوند نسبت به انجام این گونه مجازاتها هم قادر و توانا است و هم حکیم است و روی حساب کیفر میدهد (ان الله کان عزیزاً حکیماً).

و در آیه بعد به افرادی که ایمان و عمل صالح دارند وعده میدهد که بزودی در باغهای بهشت که نهرها از پای درختانش جریان دارد زندگی خواهند داشت، یک زندگی جاویدان و ابدی علاوه بر این، همسران پاکیزهای به آنها میدهد که مایه آرامش روح و جسم آنها است و در زیر سایه درختانی زندگی خواهند کرد که بر خلاف سایه های ناپایدار این جهان همیشگی است و هیچگاه بادهای داغ، و سوز سرما، به آن راه ندارد (والذین آمنوا و عملوا الصالحات سندخلهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابداء لهم فیها ازواج مطهرة و ندخلهم ظلاً ظلیلاً).

نکته:

از مطالب قابل توجهی که از مقایسه این دو آیه با هم استفاده میشود، گسترش رحمت الهی و پیشی گرفتن رحمت او بر غضب او است، زیرا در آیه نخست وعده مجازات کافران را با کلمه (سوف) ذکر کرده در حالی که وعده پاداش افراد با ایمان را در آیه دوم با کلمه (س) (سندخلهم) بیان نموده است و همانطور که در ادبیات عرب گفته شده است (سوف) معمولاً برای آینده دور و (س) برای آینده نزدیک به کار میرود، با اینکه می دانیم هر دو آیه مربوط به عالم رستاخیز است، و مجازات بدکاران و پاداش نیکوکاران در آن جهان از نظر فاصله زمانی نسبت به ما یکسان است.

این تفاوت تعبیر برای این است که اشاره ای به سرعت و وسعت رحمت خدا و دوری و محدودیت خشم پروردگار بوده باشد، و این مانند همان تعبیری است که در دعاها میخوانیم: یا من سبقت رحمته غضبه: ای کسی که رحمت تو بر غضبت پیشی گرفته است.

سؤال:

ممکن است بعضی ایراد کنند که آیات فوق میگوید هنگامی که پوست تن بدکاران میسوزد ما پوستهای تازه‌ای بجای آن قرار میدهیم تا کیفر الهی را بچشند در حالی که پوستهای اصلی گناهکارند و مجازات پوستهای تازه با اصل عدالت سازگار نیست؟

پاسخ:

عین همین پرسش را (ابن ابی العوجا) مرد مادی معروف معاصر امام صادق (علیه السلام) از آن حضرت پرسید و پس از تلاوت آیه فوق گفت: (ما ذنب الغیر؟) یعنی گناه آن پوستهای دیگر چیست؟

امام پاسخی کوتاه و پر معنی به او داد و گفت: (هی هی و هی غیرها) یعنی پوستهای نو همان پوستهای سابق و در عین حال غیر آن است!.

ابن ابی العوجا که میدانست در این عبارت کوتاه سری نهفته شده است، گفت: (مثل لی فی ذلک شیئا من امر الدنیا) در این زمینه مثالی برای من بزن امام گفت: (أرایت لو ان رجلا اخذ لبنة فکسرها، ثم ردها فی ملبنها، فهي، و هی غیرها: این همانند آن است که کسی خشتی را بشکند و خرد کند، دو مرتبه آن را در قالب بریزد و به صورت خشت تازه‌ای در آورد، این خشت دوم همان خشت اول است و در عین حال خشت نوی می باشد (ماده اصلی محفوظ است و تنها صورت آن تغییر کرده است). از این روایت استفاده میشود که پوستهای جدید از همان مواد پوستهای پیشین تشکیل میگردد.

ضمناً باید توجه داشت که پاداش و کیفر در حقیقت ارتباط با روح و قوه درک انسان دارد، و جسم همواره وسیله‌ای است برای انتقال پاداش و کیفر به روح انسان.

آیه (58) و ترجمه

(أَن اللّٰهُ يَأْمُرُكُمْ أَن تَوَدَّوْا إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَن تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللّٰهَ نِعْمًا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللّٰهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا) (58)

ترجمه:

58 - خداوند به شما فرمان میدهد که امانتها را به صاحبان آن برسانید و هنگامی که میان مردم داوری میکنید از روی عدالت داوری کنید، خداوند پند و اندرزهای خوبی به شما میدهد، خداوند شنوا و بیناست.

شان نزول:

در تفسیر مجمع البیان و بعضی دیگر از تفاسیر اسلامی نقل شده که این آیه زمانی نازل گردید که پیامبر (ﷺ و سلم) با پیروزی کامل وارد شهر مکه گردید، عثمان بن طلحه را که کلیددار خانه کعبه بود احضار کرد و کلید را از او گرفت، تا درون خانه کعبه را از وجود بتها پاک سازد، عباس عموی پیامبر (ﷺ و سلم) پس از انجام این مقصود تقاضا کرد که پیامبر (ﷺ و سلم) با تحویل کلید خانه خدا به او، مقام کلیدداری بیت الله که در میان عرب یک مقام برجسته و شامخ بود، به او سپرده شود (گویا عباس میل داشت از نفوذ اجتماعی و سیاسی برادرزاده خود به نفع شخص خویش استفاده کند) ولی پیامبر (ﷺ و سلم) بر خلاف این تقاضا پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بتها در خانه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که آیه مورد بحث را تلاوت مینمود ان الله يامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها...

تفسیر:

دو قانون مهم اسلامی

آیه فوق گرچه همانند بسیاری از آیات در مورد خاصی نازل شده ولی بدیهی است یک حکم عمومی و همگانی از آن استفاده میشود، و صریحا میگوید: خداوند به شما فرمان میدهد که امانتها را به صاحبان آنها بدهید. (ان الله يأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها). روشن است امانت معنی وسیعی دارد و هر گونه سرمایه مادی و معنوی را شامل میشود و هر مسلمانی طبق صریح این آیه وظیفه دارد که در هیچ امانتی نسبت به هیچکس (بدون استثنا) خیانت نکند، خواه صاحب امانت، مسلمان باشد یا غیر مسلمان، و این در واقع یکی از مواد اعلامیه حقوق بشر در اسلام است که تمام انسانها در برابر آن یکسانند، قابل توجه اینکه در شان نزول فوق، امانت تنها یک امانت مادی نبود و طرف آن هم یکنفر مشرک بود. در قسمت دوم آیه، اشاره به دستور مهم دیگری شده و آن مسئله عدالت در حکومت است. آیه میگوید خداوند نیز به شما فرمان داده که به هنگامی که میان مردم قضاوت و حکومت میکنید، از روی عدالت حکم کنید (و اذا حکمتم بین الناس ان تحکمو بالعدل). سپس برای تاکید این دو فرمان مهم میگوید: خداوند پند و اندرزهای خوبی بشما میدهد (ان الله نعمایعظکم به) باز تأکید می کند و میگوید: در هر حال خدا مراقب اعمال شما است، هم سخنان شما را می شنود و هم کارهای شما را میبیند (ان الله کان سمیعا بصیرا) این قانون نیز، یک قانون کلی و عمومی است و هر نوع داوری و حکومت را چه در امور بزرگ و چه در امور کوچک بوده باشد شامل میشود، تا آنجا که در احادیث اسلامی میخوانیم: روزی دو کودک خردسال، هر کدام خطی نوشته بود، و برای داوری در میان آنها و انتخاب بهترین خط به حضور امام حسن (علیه السلام) رسیدند، علی (علیه السلام) که ناظر این صحنه بود فوراً به فرزندش گفت: (یا بنی انظر کیف تحکم فان هذا حکم و الله سالك عنه يوم القيامة) ! فرزندم! درست دقت کن، چگونه داوری می کنی، زیرا این خود یک نوع قضاوت است و خداوند در روز قیامت درباره آن از تو سؤال می کند! این دو قانون مهم اسلامی (حفظ امانت و عدالت در حکومت) زیربنای

یک جامعه سالم انسانی است و هیچ جامعه ای خواه مادی یا الهی بدون اجرای این دو اصل، سامان نمی یابد.

اصل اول میگوید: اموال، ثروتها، پستها، مسئولیتها، سرمایه های انسانی، فرهنگها و میراثهای تاریخی همه امانتهای الهی است که بدست افراد مختلف در اجتماع سپرده میشود، و همه موظفند که در حفظ این امانات و تسلیم کردن آن به - صاحبان اصلی آن بکوشند، و به هیچ وجه در این امانتها خیانت نشود. از طرفی همیشه در اجتماعات، برخوردها و تضادها و اصطکاک منافع وجود دارد که باید با حکومت عادلانه، حل و فصل شود تا هر گونه تبعیض و امتیاز نابجا و ظلم و ستم از جامعه برچیده شود. همانطور که در بالا گفته شد، امانت منحصر به اموالی که مردم به یکدیگر میسپارند نیست، بلکه دانشمندان نیز در جامعه امانتدارانی هستند که موظفند حقایق را کتمان نکنند، حتی فرزندان انسان امانتهای الهی هستند که اگر در تعلیم و تربیت آنان کوتاهی شود، خیانت در امانت شده، و از آن بالاتر وجود و هستی خود انسان و تمام نیروهائی که خدا به او داده است امانت پروردگارند که انسان موظف است

در حفظ آنها بکوشد، در حفظ سلامت جسم و سلامت روح و نیروی سرشار جوانی و فکر و اندیشه کوتاهی نکند و لذا نمیتواند دست به انتحار و یا ضرر به - خویشتن بزند، حتی از بعضی از احادیث اسلامی استفاده میشود که علوم و اسرار و ودایع امامت که هر امامی باید به امام بعد بسپارد در آیه فوق داخل است. قابل توجه اینکه در آیه فوق، مسئله ادای امانت، بر عدالت، مقدم داشته شده، این موضوع شاید به خاطر آن است که مسئله عدالت در داوری، همیشه در برابر خیانت لازم میشود، زیرا اصل و اساس این است که همه مردم امین باشند، ولی اگر فرد یا افرادی از این اصل منحرف شدند نوبت به عدالت میرسد که آنها را به وظیفه خود آشنا سازد.

اهمیت امانت و عدالت در اسلام

در منابع اسلامی به قدری درباره این موضوع تاکید شده که در مورد سایر احکام کمتر دیده می شود، احادیث کوتاه زیر روشنگر این واقعیت است:

1 - از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود:

(لا تنظروا الی طول رکوع الرجل و سجوده فان ذلک شیء اعتاده فلو ترکہ استوحش و لكن انظروا الی صدق حدیثه و اداً امانته:) (تنها) نگاه به رکوع و سجود طولانی افراد نکنید، زیرا ممکن است عادت برای آنها شده باشد که از ترک آن ناراحت شوند، ولی نگاه به راستگوئی در سخن و اداً امانت آنها کنید.

2 - در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: اگر علی (علیه السلام) آن همه مقام در نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیدا کرد به خاطر راستگوئی در سخن و اداً امانت بود.

3 - در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) نیز نقل شده که به یکی از دوستان خود فرمود: (ان ضارب علی بالسيف و قاتله، لو ائتمنی و استنصحنی و استشارنی ثم قبلت ذلک منه لادیت الیه الامانة:) اگر قاتل علی (علیه السلام) امانتی پیش من می گذاشت و یا از من نصیحتی میخواست و یا با من مشورتی می کرد و من آمادگی خود را برای این امور اعلام میداشتم، قطعاً حق امانت را ادا می نمودم.

4 - در روایاتی که در منابع شیعه و اهل تسنن از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) نقل شده این گفتار بزرگ می درخشد:

(آية المنافق ثلاث اذا حدث كذب و اذا وعد اخلف و اذا ائتمن خان) نشانه منافق سه چیز

است دروغگوئی، پیمان شکنی، و خیانت در امانت. 5 - پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) فرمود: هنگامی که طرفین نزاع نزد تو می آیند حتی در نگاه کردن به آن دو، و مقدار و چگونگی سخنان که به آنها می گویی، مساوات و عدالت را رعایت کن (سو بین الخصمین فی لحظک و لفظک). هنگامی که طرفین نزاع تو می آیند در نگاه کردن به آن دو، و مقدار و چگونگی سخنان که به آنها می گویی، مساوات و عدالت را رعایت کن (

آیه (59) و ترجمه

(يا ايها الذين امنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم فان تنازعتم فى شىء
فردوه الى الله و الرسول ان كنتم تؤمنون بالله و اليوم الآخر ذلك خير و احسن تأويلا) (59)
ترجمه:

59 - ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و صاحبان امر را، و هر گاه در چیزی نزاع کردید آنرا به خدا و پیامبر ارجاع دهید اگر ایمان به خدا و روز رستاخیز دارید، این برای شما بهتر و عاقبت و پایانش نیکوتر است.

تفسیر:

این آیه و چند آیه بعد، درباره یکی از مهمترین مسائل اسلامی، یعنی مسأله رهبری بحث می کند و مراجع واقعی مسلمین را در مسائل مختلف دینی و اجتماعی مشخص می سازد. نخست به مردم با ایمان دستور می دهد که از خداوند اطاعت کنند، بدیهی است برای یک فرد با ایمان همه اطاعتها باید به اطاعت پروردگار منتهی شود، و هر گونه رهبری باید از ذات پاک او سرچشمه گیرد، و طبق فرمان او باشد، زیرا حاکم و مالک تکوینی جهان هستی او است، و هر گونه حاکمیت و مالکیت باید به فرمان او باشد (يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله). در مرحله بعد، فرمان به پیروی از پیامبر (ﷺ) می دهد، پیامبری که معصوم است و هرگز از روی هوی و هوس، سخن نمی گوید، پیامبری که نماینده خدا در میان مردم است و سخن او سخن خدا است، و این منصب و موقعیت را خداوند به او داده است، بنابراین اطاعت از خداوند، مقتضای خالقیت و حاکمیت ذات او

ولی اطاعت از پیامبر (ﷺ) مولود فرمان پروردگار است و به تعبیر دیگر خداوند واجب الاطاعة بالذات است، و پیامبر (ﷺ) واجب الاطاعة بالغیر و شاید تکرار اطيعوا در آیه اشاره به همین موضوع یعنی تفاوت دو اطاعت دارد (واطيعوا الرسول)

و مرحله سوم فرمان به اطاعت از (اولوالامر) می دهد که از متن جامعه اسلامی برخاسته و حافظ دین و دنیای مردم است.

اولوالامر چه کسانی هستند؟!

درباره اینکه منظور از اولوالامر چیست در میان مفسران اسلام سخن بسیار است که می توان آن را در چند جمله خلاصه کرد:

1 - جمعی از مفسران اهل تسنن معتقدند که منظور از اولوالامر زمامداران و حکام و مصادر در امورند، در هر زمان و در هر محیط، و هیچ گونه استثنایی برای آن قایل نشده اند و نتیجه آن این است که مسلمانان موظف باشند از هر حکومتی به هر شکل پیروی کنند، حتی اگر حکومت مغول باشد.

2 - بعضی دیگر از مفسران مانند نویسنده تفسیر المنار و تفسیر فی ظلال القرآن و بعضی دیگر معتقدند که منظور از اولوالامر نمایندگان عموم طبقات، حکام و زمامداران و علما و صاحب منصبان در تمام شئون زندگی مردم هستند، اما نه بطور مطلق و بدون قید و شرط بلکه اطاعت آنها مشروط به این است که بر خلاف احکام و مقررات اسلام نبوده باشد.

3 - به عقیده بعضی دیگر منظور از اولی الامر زمامداران معنوی و فکری یعنی علما و دانشمندانند، دانشمندانی که عادل باشند و به محتویات کتاب و سنت آگاهی کامل داشته باشند.

4 - بعضی از مفسران اهل تسنن معتقدند که منظور از این کلمه منحصرأ خلفای چهارگانه نخستینند، و غیر آنها را شامل نمی شود، و بنابر این در اعصار دیگر ولی الامر وجود خارجی نخواهد داشت.

5 - بعضی دیگر از مفسران، اولوالامر را به معنی صحابه و یاران پیامبر (ﷺ و سلم) می دانند.

6 - احتمال دیگری که در تفسیر اولوالامر گفته شده این است که منظور فرماندهان لشکر اسلامند.

7 - همه مفسران شیعه در این زمینه اتفاق نظر دارند که منظور از اولوالامر، امامان معصوم میباشند که رهبری مادی و معنوی جامعه اسلامی، در تمام شئون زندگی از طرف خداوند و پیامبر (ﷺ و سلم) به آنها سپرده شده است، و غیر آنها را شامل نمی شود، و البته کسانی که از طرف آنها به مقامی منصوب شوند و پستی را در جامعه اسلامی به عهده بگیرند، با شروط معینی اطاعت آنها لازم است نه به خاطر اینکه اولوالامرند، بلکه به خاطر اینکه نمایندگان اولوالامر می باشند.

اکنون به بررسی تفاسیر فوق به طور فشرده می پردازیم:

شک نیست که تفسیر اول به هیچ وجه با مفهوم آیه و روح تعلیمات اسلام سازگار نیست و ممکن نیست که پیروی از هر حکومتی بدون قید و شرط در ردیف اطاعت خدا و پیامبر (ﷺ) باشد، و به همین دلیل علاوه بر مفسران شیعه، مفسران بزرگ اهل تسنن نیز آن را نفی کرده اند.

و اما تفسیر دوم نیز با اطلاق آیه شریفه سازگار نیست، زیرا آیه اطاعت اولوالامر را بدون قید و شرط لازم و واجب شمرده است.

تفسیر سوم یعنی تفسیر اولوالامر به علما و دانشمندان عادل و آگاه از کتاب و سنت نیز با اطلاق آیه سازگار نیست، زیرا پیروی از علما و دانشمندان، شرائطی دارد از جمله اینکه گفتار آنها بر خلاف کتاب و سنت نباشد، بنابراین اگر آنها مرتکب اشتباهی شوند (چون معصوم نیستند و اشتباه می کنند) و یا به هر علت دیگر از حق منحرف شوند، اطاعت آنها لازم نیست، در صورتی که آیه اطاعت اولوالامر را به طور مطلق، همانند اطاعت پیامبر (ﷺ)، لازم شمرده است، به علاوه اطاعت از دانشمندان در احکامی است که از کتاب و سنت استفاده کرده اند بنا بر این چیزی جز اطاعت خدا و پیامبر (ﷺ) نخواهد بود، و نیازی به ذکر ندارد.

تفسیر چهارم (منحصر ساختن به خلفای چهارگانه نخستین) مفهومی است که امروز مصداقی برای اولوا الامر در میان مسلمانان وجود نداشته باشد، به علاوه هیچگونه دلیلی برای این تخصیص در دست نیست.

تفسیر پنجم و ششم یعنی اختصاص دادن به صحابه و یا فرماندهان لشکر نیز همین اشکال را دارد یعنی هیچگونه دلیلی بر این تخصیص نیز در دست نیست.

جمعی از مفسران اهل تسنن مانند محمد عبده دانشمند معروف مصری به پیروی از بعضی از کلمات مفسر معروف فخر رازی خواسته اند، احتمال دوم (اولوا الامر همه نمایندگان طبقات مختلف جامعه اسلامی اعم از علما، حکام و نمایندگان طبقات دیگر است) را با چند قید و شرط بپذیرند، از جمله اینکه مسلمان باشند (آنچنان که از کلمه (منکم) در آیه استفاده می شود) و حکم آنها بر خلاف کتاب و سنت نباشد، و از روی اختیار حکم کنند نه اجبار، و موافق با مصالح مسلمین حکم نمایند، و از مسائلی سخن گویند که حق دخالت در آن داشته باشند (نه مانند عبادات که مقررات ثابت و معینی در اسلام دارند) و در مسأله‌ای که حکم می کنند، نص خاصی از شرع نرسیده باشد و علاوه بر همه اینها به طور اتفاق نظر بدهند.

و از آنجا که آنها معتقدند مجموع امت یا مجموع نمایندگان آنها گرفتار اشتباه و خطا نمی شوند و به عبارت دیگر مجموع امت معصومند، نتیجه این شروط آن می شود که اطاعت از چنین حکمی به طور مطلق و بدون هیچگونه قید و

شرط همانند اطاعت از پیامبر (ﷺ) لازم باشد، (و نتیجه این سخن حجت بودن اجماع است) ولی باید توجه داشت که این تفسیر نیز اشکالات متعددی دارد، زیرا:

اولا - اتفاق نظر در مسائل اجتماعی در موارد بسیار کمی روی می دهد، و بنابر این یک بلاتکلیفی و نابسامانی در غالب شئون مسلمین بطور دائم وجود خواهد داشت، و اگر آنها نظریه اکثریت را بخواهند بپذیرند، این اشکال پیش می آید اکثریت هیچگاه معصوم نیست، و بنابر این اطاعت از آن به طور مطلق لازم نمیباشد.

ثانیا - در علم اصول ثابت شده، که هیچگونه دلیلی بر معصوم بودن مجموع امت، منهای وجود امام معصوم، در دست نیست.

ثالثا - یکی از شرائطی که طرفداران این تفسیر ذکر کرده بودند این بود که حکم آنها بر خلاف کتاب و سنت نباشد، باید دید تشخیص این موضوع که حکم مخالف سنت است یا نیست با چه اشخاصی است، حتما با مجتهدان و علمای آگاه از کتاب و سنت است، و نتیجه این سخن آن خواهد بود که اطاعت از اولوا الامر بدون اجازه مجتهدان و علما جایز نباشد، بلکه اطاعت آنها بالاتر از اطاعت اولوا الامر باشد و این با ظاهر آیه شریفه سازگار نیست.

درست است که آنها علما و دانشمندان را نیز جزء اولوا الامر گرفته‌اند، ولی در حقیقت مطابق این تفسیر علما و مجتهدان به عنوان ناظر و مرجع عالتر از سایر نمایندگان طبقات شناخته شده اند نه مرجعی در ردیف آنها، زیرا علما و دانشمندان باید بر کار دیگران از نظر موافقت با کتاب و سنت نظارت داشته باشند و به این ترتیب مرجع عالی آنها خواهند بود و این با تفسیر فوق سازگار نیست.

بنابراین تفسیر فوق از جهات متعددی مواجه با اشکال است:

و تنها تفسیری که از اشکالات گذشته سالم میماند تفسیر هفتم یعنی تفسیر اولوا الامر به رهبران و امامان معصوم است، زیرا این تفسیر با اطلاق وجوب اطاعت که از آیه فوق استفاده میشود کاملاً سازگار است، چون مقام عصمت امام، او را از هر گونه خطا و اشتباه و گناه حفظ میکند، و به این ترتیب فرمان او همانند فرمان پیامبر (ﷺ و سلم) بدون هیچگونه قید و شرطی واجب الاطاعه است، و سزاوار است که در ردیف اطاعت او قرار گیرد و حتی بدون تکرار اطیعوا عطف بر رسول شود. جالب توجه اینکه بعضی از دانشمندان معروف اهل تسنن از جمله مفسر معروف فخر رازی در آغاز سخنش در ذیل این آیه، به این حقیقت اعتراف کرده، میگوید: (کسی که خدا اطاعت او را به طور قطع و بدون چون و چرا لازم بشمرد حتما باید معصوم باشد، زیرا اگر معصوم از خطا نباشد به هنگامی که مرتکب اشتباهی میشود

خداوند اطاعت او را لازم شمرده، و پیروی از او را در انجام خطا لازم دانسته، و این خود یک نوع تضاد در حکم الهی ایجاد میکند، زیرا از یک طرف انجام آن عمل ممنوع است، و از طرف دیگر پیروی از اولوا الامر لازم است، و این موجب اجتماع امر و نهی میشود. بنابراین از یک طرف میبینیم خداوند اطاعت فرمان اولوا الامر را بدون هیچ قید و شرط لازم دانسته و از طرف دیگر اگر اولوا الامر معصوم از خطا نباشند چنین فرمانی صحیح نیست، از این مقدمه چنین استفاده میکنیم که اولوا الامر که در آیه فوق به آنها اشاره شده حتما باید معصوم بوده باشند.

فخر رازی سپس چنین ادامه میدهد که این معصوم یا مجموع امت است و یا بعضی از امت اسلام، احتمال دوم قابل قبول نیست، زیرا ما باید این بعض را بشناسیم و به او دسترس داشته باشیم، در حالی که چنین نیست و چون این احتمال از بین برود، تنها احتمال اول باقی میماند که معصوم مجموع این امت است، و این خود دلیلی است بر اینکه اجماع و اتفاق امت حجت و قابل قبول است، و از دلائل معتبر محسوب میشود.

همانطور که می بینیم فخر رازی با اینکه معروف به اشکال تراشی در مسائل مختلف علمی است دلالت آیه را بر اینکه اولوا الامر باید افراد معصومی باشند پذیرفته است، منتها از آنجا که آشنائی به مکتب اهل بیت (علیهم السلام) و امامان و رهبران این مکتب نداشته این احتمال را که اولوا الامر اشخاص معینی از امت بوده باشند نادیده گرفته است، و ناچار شده که اولوا الامر را به معنی مجموع امت (یا نمایندگان عموم طبقات مسلمانان) تفسیر کند، در حالی که این احتمال قابل قبول نیست، زیرا همانطور که گفتیم اولوا الامر باید رهبر جامعه اسلامی باشد و حکومت اسلامی و حل و فصل مشکلات مسلمین به وسیله او انجام شود و میدانیم حکومت دستجمعی عموم و حتی نمایندگان آنها به صورت اتفاق آراء عملا امکانپذیر نیست، زیرا در مسائل مختلف اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و اخلاقی و اقتصادی که مسلمانان با آن روبرو هستند، به دست آوردن اتفاق آراء همه امت یا نمایندگان آنها غالبا ممکن نیست، و پیروی از

اکثریت نیز پیروی از اولوا الامر محسوب نمیشود، بنا بر این لازمه سخن فخر رازی و کسانی که از دانشمندان معاصر عقیده او را تعقیب کرده اند این میشود که عملاً اطاعت از اولوا الامر تعطیل گردد، و یا به - صورت یک موضوع بسیار نادر و استثنائی درآید. از مجموع بیانات فوق نتیجه میگیریم که آیه شریفه تنها رهبری پیشوایان معصوم که جمعی از امت را تشکیل میدهند اثبات میکند. (دقت کنید)

پاسخ چند سؤال

در اینجا ایرادهائی به تفسیر فوق شده که از نظر رعایت بی طرفی در بحث باید مطرح گردد:

1 - اگر منظور از اولوا الامر، امامان معصوم باشند با کلمه اولی که به معنی جمع است سازگار نیست، زیرا امام معصوم در هر زمان یک نفر بیش نمی باشد.

پاسخ این سؤال چنین است زیرا امام معصوم در هر زمان اگر چه یک نفر بیش نیست ولی در مجموع زمانها افراد متعددی را تشکیل میدهند و میدانیم آیه تنها وظیفه مردم یک زمان را تعیین نمیکند.

2 - اولوا الامر مطابق این معنی در زمان پیامبر (ﷺ و سلم) وجود نداشته، و در این صورت چگونه فرمان به اطاعت از وی داده شده است؟

پاسخ این سؤال از گفته بالا نیز روشن میشود، زیرا آیه منحصر به زمان معینی نیست و وظیفه مسلمانان را در تمام اعصار و قرون روشن میسازد، و به عبارت دیگر میتوانیم چنین بگوئیم که اولوا الامر در زمان پیامبر (ﷺ) خود پیامبر (ﷺ) بود زیرا پیغمبر اکرم (ﷺ) دو منصب داشت یکی منصب رسالت که در آیه به عنوان اطیعوا الرسول از او یاد شده و دیگر منصب رهبری و زمامداری امت اسلامی که قرآن به عنوان اولوا الامر از آن یاد کرده، بنابراین پیشوا و رهبر معصوم در زمان پیامبر (ﷺ) خود پیامبر (ﷺ) بود که علاوه بر منصب رسالت و ابلاغ احکام اسلام، این منصب را نیز به عهده داشت، و شاید تکرار نشدن

اطیعوا در بین رسول و اولوا الامر خالی از اشاره به این معنی نباشد، و به عبارت دیگر منصب رسالت و منصب اولوا الامر دو منصب مختلف است که در وجود پیامبر (ﷺ) یکجا جمع شده ولی در امام از هم جدا شده است و امام تنها منصب دوم را دارد.

3 - اگر منظور از اولوا الامر امامان و رهبران معصوم است، پس چرا در ذیل آیه که مسئله تنازع و اختلاف مسلمانان را بیان میکند میگوید: (فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول ان کنتم تومنون بالله و الیوم الآخر ذلک خیر و احسن تاویلا: اگر در چیزی اختلاف کردید آن را به خدا و پیامبر (ﷺ) ارجاع دهید اگر ایمان به پروردگار و روز بازپسین دارید، این برای شما بهتر و پایان و عاقبتش نیکوتر است -

همانطور که میبینیم در اینجا سخنی از اولوا الامر به میان نیامده و مرجع حل اختلاف تنها خدا (کتاب الله، قرآن) و پیامبر (سنت) معرفی شده است.

در پاسخ این ایراد باید گفت: (اولا) این ایراد مخصوص تفسیر دانشمندان شیعه نیست بلکه به سایر تفسیرها نیز با کمی دقت متوجه میشود و ثانیا شکی نیست که منظور از اختلاف و تنازع در جمله فوق، اختلاف و تنازع در احکام است نه در مسائل مربوط به جزئیات حکومت و رهبری مسلمین، زیرا در این مسائل مسلما باید از اولوا الامر اطاعت کرد (همانطور که در جمله اول آیه تصریح شده) بنابراین منظور از آن اختلاف در احکام و قوانین کلی اسلام است که تشریع آن با خدا و پیامبر (ﷺ) است زیرا میدانیم امام فقط مجری احکام است، نه قانونی وضع میکند، و نه نسخ میکند، بلکه همواره در مسیر اجرای احکام خدا و سنت پیامبر (ﷺ) است، و لذا در احادیث اهل بیت (علیهم السلام) میخوانیم که اگر از ما سخنی برخلاف کتاب الله و سخن پیامبر (ﷺ) نقل کردند هرگز نپذیرید، محال است ما چیزی برخلاف کتاب الله و سنت پیامبر (ﷺ) بگوئیم، بنا بر این نخستین مرجع حل اختلاف مردم در احکام و قوانین اسلامی خدا و پیامبر (ﷺ) است که بر او وحی میشود و اگر امامان معصوم بیان حکم میکنند، آن نیز از خودشان نیست بلکه از کتاب الله و یا علم و دانشی است که از

پیامبر (ﷺ) به آنها رسیده است و به این ترتیب علت عدم ذکر اولوا الامر در ردیف مراجع حل اختلاف در احکام روشن میگردد.

گواهی احادیث

در منابع اسلامی نیز احادیثی وارد شده که تفسیر اولوا الامر را به امامان اهل بیت تایید میکند از جمله:

مفسر مشهور اسلامی ابو حیان اندلسی مغربی (متوفی سال 756) در تفسیر بحر المحيط مینویسد که این آیه در حق علی (علیه السلام) و ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نازل گردیده است.

1 - دانشمند اهل تسنن ابو بکر بن مؤ من الشیرازی در رساله اعتقاد (طبق نقل مناقب کاشی) از ابن عباس نقل میکند که آیه فوق درباره علی (علیه السلام) نازل شد، هنگامی که پیامبر (ﷺ) او را (در غزوه تبوک) در مدینه بجای خود گذارد، علی (علیه السلام) عرض کرد: ای پیامبر! آیا مرا همانند زنان و کودکان در شهر قرار میدهی؟ پیامبر (ﷺ) فرمود:

(اما ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسى حين قال اخلفنی فی قومی و اصلح فقال عزوجل و اولی الامر منکم:) آیا دوست نداری نسبت به من همانند هارون (برادر موسی) نسبت به موسی (علیه السلام) بوده باشی، آن زمانی که موسی به او گفت: در میان بنی اسرائیل جانشین من باش و اصلاح کن، سپس خداوند عزوجل فرمود: و اولی الامر منکم.

شیخ سلیمان حنفی قندوزی که از دانشمندان معروف اهل تسنن است در کتاب ینابیع المودة از کتاب مناقب از (سلیم بن قیس هلالی) نقل می کند که روزی مردی به خدمت علی (علیه السلام) آمد و پرسید: کمترین چیزی که انسان در پرتو آن جزء مومنان خواهد شد چه چیز است؟ و نیز کمترین چیزی که با آن جزء کافران و یا گمراهان میگردد کدام است؟

امام فرمود: اما کمترین چیزی که انسان به سبب آن در زمره گمراهان درمی آید این است که حجت و نمایندۀ خدا و شاهد و گواه او را که اطاعت و ولایت او لازم است نشناسد،

آن مرد گفت: (یا امیرالمؤمنین) آنها را برای من معرفی کن، علی (علیه السلام) فرمود: همانها که خداوند در ردیف خود و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قرار داده و فرموده (یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم).

آن مرد گفت فدایت شوم باز هم روشنتر بفرما

علی (علیه السلام) فرمود: همانهایی که رسول خدا در موارد مختلف و در خطبه روز آخر عمرش از آنها یاد کرده و فرمود: (انی ترکت فیکم امرین لن تضلوا بعدی ان تمسکتم بهما کتاب الله و عترتی اهل بیتی)؛ من در میان شما دو چیز بیادگار گذاشتم که اگر دست به دامن آنها بزنید هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد کتاب خدا و خاندانم).

2 - و نیز همان دانشمند در کتاب (ینایع المودة) می نویسد که صاحب کتاب مناقب از تفسیر مجاهد نقل کرده که این آیه در باره علی (علیه السلام) نازل شده است.

3 - روایات متعددی در منابع شیعه مانند کتاب کافی و تفسیر عیاشی و کتب صدوق و غیر آن نقل شده که همگی گواهی می دهند که منظور از (اولو الامر) ائمه معصومین می باشند و حتی در بعضی از آنها نام امامان یک یک صریحا ذکر شده است.

آیه (60) و ترجمه

(الم تر الى الذين يزعمون انهم امنوا بما انزل اليك و ما انزل من قبلك يريدون ان يتحاكموا الى الطاغوت و قد امروا ان يكفروا به و يريد الشيطان ان يضلهم ضلالا بعيدا) (60)

ترجمه:

60 - آیا ندیدی کسانی را که گمان می کنند به آنچه (از کتب آسمانی) بر تو و بر پیشینیان نازل شده ایمان آورده اند ولی میخواهند طاغوت و حکام باطل را به داوری بطلبند با اینکه به آنها دستور داده شده به طاغوت کافر شوند، و شیطان می خواهد آنها را شدیداً گمراه کند، و به بیراهه های دور دستی بیفکند.

شأن نزول:

یکی از یهودیان مدینه با یکی از مسلمانان منافق اختلافی داشت، بنا گذاشتند یک نفر را به عنوان داور در میان خود انتخاب کنند، مرد یهودی چون به عدالت و بی نظری پیامبر اسلام (ﷺ و سلم) اطمینان داشت گفت: من به داوری پیامبر شما راضیم ولی مرد منافق یکی از بزرگان یهود بنام (کعب بن اشرف) را انتخاب کرد، زیرا می دانست که می تواند با هدیه نظر او را به سوی خود جلب کند، و به این ترتیب با داوری پیامبر اسلام (ﷺ و سلم) مخالفت کرد، آیه شریفه نازل شد و چنین افرادی را شدیداً سرزنش کرد.

بعضی از مفسران شأن نزولهای دیگری نیز در ذیل این آیه نقل کرده اند که نشان می دهد بعضی از تازه مسلمانها، طبق عادت زمان جاهلیت، در آغاز اسلام داوریهای خود را نزد دانشمندان یهود، و یا کاهنان می بردند، آیه فوق نازل شد و شدیداً آنها را نهی کرد.

تفسیر:

حکومت طاغوت

آیه فوق در واقع مکمل آیه گذشته است، زیرا آیه پیش، مؤمنان را به اطاعت فرمان خدا و پیامبر و اولوالامر و به داوری طلبیدن کتاب و سنت دعوت نمود و این آیه از اطاعت و پیروی و داوری طاغوت، نهی می نماید.

آیه فوق مسلمانانی را که برای داوری به نزد حکام می رفتند ملامت می کند، و می گوید: (ای پیامبر! آیا نمی بینی کسانی را که خود را مسلمان می پندارند و می گویند به تمام کتب آسمانی که بر تو و انبیاء پیشین نازل شده است ایمان آوردیم، در عین حال داوریهای خود را به نزد طاغوت می برند، در حالی که به آنها دستور داده شده که هرگز فرمان طاغوت را نبرند؟! (الم تر الى الذين يزعمون انهم آمنوا بما انزل اليك وما انزل من قبلك يريدون ان يتحاكموا الى الطاغوت وقد امروا ان يكفروا به)، همانطور که سابقاً هم اشاره کرده ایم، (طاغوت) از ماده طغیان است و این کلمه با همه مشتقاتش به معنی سرکشی و شکستن حدود و قیود، و یا هر چیزی که وسیله طغیانگری و یا سرکشی است می باشد، بنابر این آنها که داوری به باطل می کنند (طاغوت) هستند، زیرا حدود و مرزهای الهی و حق و عدالت را شکسته اند، در حدیثی نیز از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: (الطاغوت كل من يتحاكم اليه ممن يحكم بغير الحق؛ هر کس به غیر حق حکم کند و مردم او را به داوری بطلبند، طاغوت است. سپس قرآن اضافه می کند: (مراجعة به طاغوت یک دام شیطانی است که می خواهد انسانها را از راه راست به بیراهه های دوردستی بيفکند) (و يريد الشيطان ان يضلهم ضلالا بعيدا). ناگفته پيدا است که آیه فوق همچون سایر آیات قرآن یک حکم عمومی و جاودانی را برای همه مسلمانان در سراسر اعصار و قرون بیان می نماید، و به آنان اخطار می کند که مراجعه کردن به حکام باطل، و داوری خواستن از طاغوت، با ایمان به خدا و کتب آسمانی سازگار نیست، به علاوه انسان را از مسیر حق به بیراهه هایی پرتاب می کند که فاصله آن از حق، بسیار زیاد است، مفسد چنین داوریهی در به هم ریختن سازمان اجتماعی بشر بر هیچکس پوشیده نیست، و یکی از عوامل عقب گرد اجتماعات محسوب می شود.

آیه (61) تا (63) و ترجمه

(واذا قيل لهم تعالوا الى ما انزل الله و الى الرسول رأيتم المنافقين يصدون عنك صدودا)
(61) (فكيف اذا اصابتهم مصيبة بما قدمت ايديهم ثم جاؤك يحلفون بالله ان اردنا الا احسانا
و توفيقا) (62) (اولئك الذين يعلم الله ما في قلوبهم فاعرض عنهم و عظمهم و قل لهم في انفسهم
قولا بليغا) (63)

ترجمه:

61 - و هنگامی که به آنها گفته می شود: (به سوی آنچه خدا نازل کرده، و به سوی پیامبر
بیایید، منافقان را می بینی که از قبول دعوت تو اعراض می کنند.

62 - پس چگونه موقعی که بر اثر اعمالشان گرفتار مصیبتی می شوند به سراغ تو می آیند
و سوگند یاد می کنند که منظور ما (از بردن داوری به نزد دیگران) جز نیکی کردن و توافق
(میان طرفین نزاع) نبوده است؟!

63 - آنها کسانی هستند که خدا، آنچه را در دل دارند می داند، از (مجازات) آنها صرف
نظر کن! و آنها را اندرز ده! و با بیانی رسا، نتایج اعمالشان را به آنها گوشزد نما!

تفسیر:

نتیجه داوری طاغوت

به دنبال نهی شدید از مراجعه به طاغوت، و داوران جور، که در آیه سابق آمد، در این سه
آیه نتایج این گونه داوریه‌ها و دستاویزهایی که منافقان برای توجیه کار خود به آن متشبث می
شدند، مورد بررسی قرار گرفته است.

در آیه نخست می فرماید: (این گونه مسلمان نماها نه تنها برای داوری به سراغ طاغوت
می روند، بلکه هنگامی که به آنها تذکر داده می شود که به سوی حکم خدا بیایید و داوری
پیامبر (ﷺ) را بپذیرید، مقاومت به خرج داده و از قبول دعوت تو اعراض و امتناع می

ورزند و با اصرار روی این کار می ایستند) (و اذا قيل لهم تعالوا الى ما انزل الله و الى الرسول رأيت المنافقين يصدون عنك صدودا)

در حقیقت قرآن می گوید: مراجعه آنها به طاغوت یک اشتباه زودگذر نبوده که با یادآوری اصلاح گردد، بلکه مقاومت و اصرار آنها در این کار نشان دهنده روح نفاق و ضعف ایمان آنها است، و الا با دعوت پیامبر (ﷺ) بیدار می شدند و به اشتباه خود معترف می گشتند.

و در آیه بعد این حقیقت را بیان می کند که: (همین افراد منافق هنگامی که در نتیجه اعمالشان گرفتار مصیبتی می شوند، و در بن بست قرار می گیرند، به حکم اجبار به سوی تو می آیند) (فكيف اذا اصابته مصيبة بما قدمت ايديهم ثم جاؤك).

و در این موقع (سوگند یاد می کنند که منظور و هدف ما از بردن داوری به نزد دیگران جز نیکی کردن و ایجاد توافق در میان طرفین دعوی نبوده است) (يخلفون بالله ان اردنا الا احسانا و توفيقا).

در اینجا باید به دو نکته توجه داشت: نخست اینکه ببینیم منظور از مصیبتی که دامنگیر آنها می شود چیست؟ بعید نیست که منظور از آن نابسامانیها و بدبختیها و مصیبتهایی باشد، که بر اثر داوری طاغوت دامنگیر آنها می شود، زیرا جای تردید نیست که اگر بر اثر داوری افراد ناصالح و ستمگر، منفعت آنی عائد یکی از طرفین دعوی شود، چیزی نمی گذرد که ادامه این داوریه باعث توسعه ظلم و فساد و هرج و مرج، و از هم پاشیدن سازمان اجتماع می گردد، بنابر این چنین افرادی به زودی نتایج کار خود را خواهند دید و از کرده خود پشیمان می شوند.

بعضی از مفسران احتمال داده اند که منظور از (مصیبت) همان رسوایی منافقان در میان جمعیت و یا مصایبی باشد که به فرمان خدا، دامن آنها را می گیرد (همانند بلاها و شکستهای غیر منتظره).

نکته دیگر اینکه آیا منظور منافقان از کلمه احسان و نیکی کردن، احسان به طرفین دعوی بوده، و یا نسبت به پیامبر (ﷺ)؟ ممکن است منظورشان هر دو باشد، آنها بهانه های مضحکی برای ارجاع داوری به بیگانگان درست کرده بودند، از جمله اینکه می گفتند آوردن داوری به نزد پیغمبر (ﷺ) دون شأن او است! زیرا غالبا طرفین دعوی جار و جنجال به راه می اندازند و این با مقام پیامبر (ﷺ) سازگار نیست!

به علاوه قضاوت و داوری همیشه به زیان یک طرف تمام می شود و طبعاً دشمن تراش است، گویا آنها با چنین بهانه هایی می خواستند خود را تبرئه کنند که منظور ما خدمت به پیامبر (ﷺ) و طرفین دعوی بوده است.

و یا اینکه اصولاً نظر ما داوری نبوده، بلکه نظر ما آشتی دادن و ایجاد توفیق و توافق در میان طرفین نزاع بوده است.

ولی خداوند در آیه سوم نقاب از چهره آنها کنار می زند و این گونه تظاهرات دروغین را ابطال می کند، و می فرماید: (اینها کسانی هستند که خداوند اسرار درون دلهای آنها را می داند) (اولئك الذين يعلم الله ما في قلوبهم).

ولی در عین حال به پیامبر خود دستور می دهد که از مجازات آنها صرفنظر کن (فاعرض عنهم) و پیامبر (ﷺ) همواره با منافقان به خاطر اظهار اسلام کردن تا آنجا که ممکن بود مدارا می کرد، زیرا مأمور به ظاهر بود و جز در موارد استثنائی آنها را مجازات نمی کرد، چه اینکه ظاهراً در صفوف مسلمانان بود و ممکن بود مجازات آنها به یک نوع تصفیه حساب شخصی تفسیر شود.

سپس دستور می دهد: (که آنها را موعظه کن و اندرز ده و با بیانی رسا که در دل و جان آنها نفوذ کند، و نتایج اعمالشان را به آنها گوشزد کن) (وعظهم وقل لهم في انفسهم قولا بليغا).

آیه (64) و ترجمه

(وما ارسلنا من رسول الا ليطاع باذن الله ولو انهم اذللموا انفسهم جاؤك فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحيمًا) (64)

ترجمه:

64 - ما هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر به این منظور که به فرمان خدا، از وی اطاعت شود، و اگر این مخالفان هنگامی که به خود ستم می کردند (و فرمانهای خدا را زیر پا می گذاردند) به نزد تو می آمدند و از خدا طلب آمرزش می کردند و پیامبر هم برای آنها استغفار می کرد خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند.

تفسیر:

قرآن در آیات گذشته مراجعه به داوران جور را شدیداً محکوم نمود، در این آیه به عنوان تأکید این سخن می گوید: (پیامبرانی را که ما می فرستادیم همه برای این بوده اند که به فرمان خدا از آنها اطاعت شود). و هیچ گونه مخالفتی نسبت به آنها انجام نگیرد (وما ارسلنا من رسول الا ليطاع باذن الله).

زیرا آنها هم رسول و فرستاده خدا بوده اند و هم رئیس حکومت الهی، بنابر این مردم موظف بوده اند هم از نظر بیان احکام خداوند و هم از نظر چگونگی اجرای آن از آنها پیروی کنند، و تنها به ادعای ایمان قناعت نکنند.

از این جمله به خوبی استفاده می شود که هدف از فرستادن پیامبران، اطاعت و فرمانبرداری کردن همه مردم بوده است، حال اگر بعضی از مردم از آزادی خود سوءاستفاده کردند و اطاعت نمودند، تقصیر متوجه خود آنها است، بنابر این آیه فوق عقیده جبر یون را که می گویند بعضی از مردم از آغاز موظف به اطاعت، و بعضی محکوم به عصیان و مخالفت هستند را نفی می کند.

ضمناً از تعبیر (باذن الله) استفاده می شود که پیامبران الهی هر چه دارند از ناحیه خدا است و به عبارت دیگر وجوب اطاعت آنها بالذات نیست، بلکه آن هم به فرمان پروردگار و از ناحیه اوست.

سپس در دنباله آیه راه بازگشت را به روی گناهکاران و آنها که به طاغوت مراجعه کردند، و یا به نحوی از انحاء مرتکب گناهی شدند، گشوده و می فرماید: (اگر آنها هنگامی که به خویش ستم کردند، به سوی تو می آمدند و از خدا طلب آمرزش می نمودند و پیامبر هم برای آنها طلب آمرزش می نمود، خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند) (ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤك فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیماً).

قابل توجه اینکه قرآن به جای اینکه بگوید: نافرمانی خدا کردند و مراجعه به داوران جور نمودند می گوید: (اذ ظلموا انفسهم) (هنگامی که به خویش ستم کردند)! اشاره به اینکه فایده اطاعت فرمان خدا و پیامبر (ﷺ) متوجه خود شما می شود، و مخالفت با آن در واقع یک نوع ستم به خویشتن است، زیرا زندگی مادی شما را به هم می ریزد و از نظر معنوی مایه عقب گرد شما است.

از این آیه ضمناً پاسخ کسانی که توسل جستن به پیامبر و یا امام را یک نوع شرک می پندارند، روشن می شود، زیرا این آیه صریحاً می گوید: آمدن به سراغ پیامبر (ﷺ) و او را بر در درگاه خدا شفیع قرار دادن، و وساطت و استغفار او برای گناهکاران مؤثر است، و موجب پذیرش توبه، و رحمت الهی است.

اگر وساطت و دعا و استغفار و شفاعت خواستن از پیامبر (ﷺ) شرک بود چگونه ممکن بود که قرآن چنین دستوری را به گناهکاران بدهد!

منتها افراد خطاکار باید نخست خود توبه کنند و از راه خطا برگردند، سپس برای قبول توبه خود از استغفار پیامبر (ﷺ) نیز استفاده کنند.

بدیهی است پیامبر (ﷺ) آمرزنده گناه نیست، او تنها می تواند از خدا طلب آمرزش کند و این آیه پاسخ دندان شکنی است به آنها که این گونه وساطت را انکار می کنند (دقت کنید). جالب توجه اینکه قرآن نمی گوید: تو برای آنها استغفار کن بلکه می گوید: (رسول) برای آنها استغفار کند، این تعبیر گویا اشاره به آن است که پیامبر (ﷺ) از مقام و موقعیتش استفاده کند و برای خطاکاران توبه کننده استغفار نماید.

این معنی (تأثیر استغفار پیامبر (ﷺ) برای مؤمنان) در آیات دیگری از قرآن نیز آمده است مانند آیه 19 سوره محمد و آیه 5 سوره منافقون و آیه 114 سوره توبه که درباره استغفار ابراهیم نسبت به پدرش (عمویش) اشاره می کند، و آیات دیگری که نهی از استغفار برای مشرکان می کند و مفهومی این است که استغفار برای مؤمنان بی مانع است، و نیز از بعضی از آیات استفاده می شود که فرشتگان برای جمعی از مؤمنان خطاکار در پیشگاه خداوند استغفار می کنند (سوره غافر آیه 7 و سوره شوری آیه 5).

خلاصه اینکه آیات زیادی از قرآن مجید حکایت از این معنی می کند که پیامبران یا فرشتگان و یا مؤمنان پاکدل می توانند برای بعضی از خطاکاران استغفار کنند، و استغفار آنها در پیشگاه خدا اثر دارد، این خود یکی از معانی شفاعت کردن پیامبر و یا فرشتگان و یا مؤمنان پاکدل برای خطاکاران است، ولی همانطور که گفتیم چنین شفاعتی نیازمند به وجود زمینه و شایستگی و آمادگی در خود خطاکاران است.

شگفت انگیز اینکه از پاره ای از کلمات بعضی از مفسران استفاده می شود که خواسته اند استغفار پیامبر (ﷺ) را در آیه فوق مربوط به تجاوز به حقوق شخصی خود پیامبر (ﷺ) بدانند و بگویند چون نسبت به خود پیغمبر (ﷺ) ستم کرده بودند، لازم بود رضایت او را بدست آورند تا خداوند از خطای آنها بگذرد!

ولی روشن است که ارجاع داوری به غیر پیامبر (ﷺ) ستمی به شخص پیغمبر نیست بلکه مخالفت با منصب خاص او و یا به عبارت دیگر مخالفت با فرمان

خداست و به فرض که ستمی بر شخص پیامبر (ﷺ) باشد قرآن روی آن تکیه نکرده است بلکه تکیه قرآن روی این مطلب است که آنها برخلاف فرمان خدا رفتار کردند. به علاوه اگر ما به کسی ستم کنیم رضایت او کافی است چه نیازی به استغفار او در پیشگاه خدا است؟ و از همه گذشته به فرض که چنین تفسیری برای آیه فوق کنیم در مورد آن همه آیات دیگر که استغفار پیامبران و فرشتگان و مؤمنان را در حق خطاکاران مؤثر می داند چه خواهیم گفت؟ آیا در مورد آنها نیز پای حقوق شخصی در میان بوده است؟!

آیه (65) و ترجمه

(فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجا مما قضيت ويسلموا تسليما) (65)

ترجمه:

65 - به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود، مگر اینکه تو را در اختلافات خود به داوری طلبند؛ و سپس در دل خود از داوری تو احساس ناراحتی نکنند، و کاملاً تسلیم باشند.

شان نزول:

(زبیر بن عوام) که از مهاجران بود با یکی از انصار (مسلمانان مدینه) بر سر آبیاری نخلستانهای خود که در کنار هم قرار داشتند، اختلافی پیدا کرده بودند، هر دو برای حل اختلاف خدمت پیامبر (ﷺ) رسیدند، از آنجا که باغستان زبیر در قسمت بالای نهر و باغستان انصاری در قسمت پایین نهر قرار داشت پیامبر (ﷺ) به زبیر دستور داد که اول او باغهایش را آبیاری کند و بعد مسلمان انصاری (و این مطابق همان سنتی بود که در باغهای مجاور هم جریان داشت) اما این مرد انصاری به ظاهر مسلمان از داوری عادلانه پیامبر (ﷺ) ناراحت شد و گفت: آیا این قضاوت به خاطر آن بود که زبیر، عمه زاده تو است؟! پیامبر (ﷺ) از این سخن بسیار ناراحت شد به حدی که رنگ رخسار او دگرگون گردید، در این موقع آیه فوق نازل شد و به مسلمانان هشدار داد

در بعضی از تفاسیر اسلامی شان نزولهای دیگری ذکر شده که کم و بیش با شان نزول فوق شباهت دارد (تفسیر تبیان، طبرسی و المنار).

تفسیر:

تسلیم در برابر حق

گرچه شأن نزول خاصی در بالا برای آیه فوق نقل شد ولی همانطور که بارها گفته ایم شأن نزولهای خاص هیچ گاه با عمومیت مفهوم آیه منافات ندارد، و به همین دلیل این آیه می تواند مکمل بحث آیات قبل نیز بوده باشد.

در این آیه (خداوند سوگند یاد کرده که افراد، ایمان واقعی در صورتی خواهند داشت که پیامبر (ﷺ) را در اختلافات خود به داوری بطلبند) و به بیگانگان مراجعه نمایند (فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم).

سپس می فرماید: نه فقط به داوری را به نزد تو آورند بلکه هنگامی که تو در میان آنها حکمی کردی، خواه به سود آنها باشد یا به زیان آنها، علاوه بر اینکه اعتراض نکنند (در دل خود نیز احساس ناراحتی نمایند و کاملاً تسلیم باشند) (ثم لا يجدوا في انفسهم حرجا مما قضيت ويسلموا تسليما).

گرچه ناراحتی درونی از قضاوتهایی که احیاناً به زیان انسان است غالباً اختیاری نیست، ولی با تربیتهای اخلاقی و پرورش روح تسلیم در برابر حق و عدالت و توجه به موقعیت واقعی پیامبر (ﷺ) حالتی در انسان پیدا می شود که هیچگاه از داوری پیامبر (ﷺ) و حتی دانشمندانی که جانشینان او هستند هرگز ناراحت نخواهد شد، و به هر حال مسلمانان واقعی موظفند روح تسلیم در برابر حق را در خود پرورش دهند.

در آیه فوق نشانه های ایمان واقعی و راسخ در سه مرحله بیان شده است:

- 1 - در تمامی موارد اختلاف خواه بزرگ باشد یا کوچک، به قضاوت و داوری پیامبر (ﷺ) که از حکم الهی سرچشمه می گیرد مراجعه کنند، نه به طاغوت و داوران باطل.
- 2 - هیچ گاه در برابر قضاوتها و فرمانهای پیامبر (ﷺ) که همان فرمان خدا است حتی در دل خود احساس ناراحتی نکنند، و به داوریه و احکام او بدبین نباشند.
- 3 - در مقام عمل نیز آن را دقیقاً اجرا کنند و به طور کامل تسلیم حق باشند.

روشن است قبول یک مکتب و فرمانهای آن در مواردی که به سود انسان تمام می شود دلیل بر ایمان به آن مکتب نیست بلکه آنجا که ظاهراً به زیان انسان است اما در واقع مطابق با حق و عدالت است اگر پذیرفته شود، نشانه ایمان است.

در حدیثی که از امام صادق (علیه السلام) در کتاب کافی در تفسیر این آیه نقل شده چنین می خوانیم: (اگر جمعیتی خدا را پرستند، نماز را بپا دارند، زکات را بپردازند، روزه ماه رمضان و حج را بجا آورند، ولی نسبت به کارهایی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) انجام داده با سوء ظن بنگرند و یا بگویند: اگر او فلان کار را انجام نداده بود بهتر بود، آنها در حقیقت مؤمنان واقعی نیستند) سپس آیه فوق را امام (علیه السلام) تلاوت فرمود، بعد فرمود: (بر شما باد که در مقابل خدا و حق همیشه تسلیم باشید).

از آیه فوق در ضمن دو مطلب مهم استفاده می شود:

1 - آیه یکی از دلایل معصوم بودن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است زیرا دستور به تسلیم مطلق از نظر گفتار و کردار در برابر همه فرمانهای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و حتی تسلیم قلبی در برابر او، نشانه روشنی بر این است که او در احکام و فرمانها و داوریهایش نه اشتباه می کند و نه عمداً چیزی برخلاف حق می گوید، معصوم از خطاست و هم معصوم از گناه.

2 - آیه فوق هر گونه اجتهاد در مقام نص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اظهار عقیده را در مواردی که حکم صریح از طرف خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در باره آن رسیده باشد نفی میکند، بنا بر این اگر در تواریخ اسلامی می بینیم که گاهی بعضی از افراد در برابر حکم خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و سلم (اجتهاد و یا اظهار نظر می کردند و مثلاً می گفتند پیامبر چنین گفته و ما چنین می گوییم، باید قبول کنیم که عمل آنها برخلاف صریح آیه فوق است.

آیه و ترجمه

(و لو انا کتبتنا علیهم ان اقتلوا انفسکم او اخرجوا من دیارکم ما فعلوه الا قلیل منهم ولو انهم فعلوا ما یوعظون به لکان خیرا لهم و اشد تثبیتا) (66) (و اذا لاتینهم من لدنا اجرا عظیما) (67) (و لهدینهم صراطا مستقیما) (68)

ترجمه:

66 - (ما تکلیف مشکلی بر دوش آنها ننهادیم) اگر (همانند بعضی از امم پیشین) به آنها دستور می دادیم یکدیگر را به قتل برسانند و یا: (از وطن و خانه خود بیرون روید)، تنها عده کمی از آنها عمل می کردند! و اگر اندرزهایی را که به آنان داده می شد، انجام می دادند، به سود آنها بود و موجب تقویت ایمان آنها می گردید.

67 - و در این صورت، پاداش بزرگی از ناحیه خود به آنها می دادیم.

68 - و آنها را به راه راست، هدایت می کردیم.

تفسیر:

در اینجا برای تکمیل بحث گذشته درباره کسانی که از داوریه‌های عادلانه پیامبر (ﷺ) و سلم) گاهی احساس ناراحتی می کردند اشاره به پاره ای از تکالیف طاقت فرسای امم پیشین کرده و می گوید:

ما تکلیف شاق و مشکلی بر دوش اینها نگذاشتیم، اگر همانند بعضی از امم پیشین (مانند یهود که پس از بت پرستی و گوساله پرستی به آنها دستور داده شد که یکدیگر را به کفاره این گناه بزرگ به قتل برسانند و یا از وطن مورد علاقه خود بیرون روند) به اینها نیز چنین دستور سنگین و سختی را می دادیم، چگونه در برابر انجام آن طاقت می آوردند، اینها که درباره آبیاری کردن یک نخلستان و داوری پیامبر (ﷺ) نسبت به آن، تسلیم نیستند، چگونه می توانند از عهده آزمایشهای دیگر در آیند (مسلمانا اگر چنان دستوری به آنها می دادیم که

یکدیگر را بکشید یا از وطن خود خارج شوید، تنها عده کمی از آنها آن را انجام می دادند)
(و لو انا کتبنا علیهم ان اقتلوا انفسکم او اخرجوا من دیارکم ما فعلوه الا قلیل منهم).

به گفته بعضی از مفسران، مسأله (تن در دادن به کشته شدن) و (خارج شدن از وطن) از جهاتی شبیه به یکدیگرند، زیرا بدن، وطن روح آدمی است، همانطور که وطن همانند جسم انسان است، هم ترک وطن جسم، کار مشکلی است و هم چشمپوشی از وطنی که زادگاه و جایگاه انسان است.

سپس می فرماید: اگر آنها اندرزهای خدا و پیامبر (ﷺ) را بپذیرند هم به سودشان است، و هم باعث تقویت ایمان آنها است، (و لو انهم فعلوا ما یوعظون به لکان خیرا لهم و اشد تنبیتا).

جالب توجه اینکه در این آیه، از فرمانها و احکام الهی تعبیر به موعظه و اندرز شده است، اشاره به اینکه احکام مزبور چیزی نیست که به سود فرمان دهنده (خداوند) بوده باشد، بلکه در حقیقت اندرزهایی است که به سود خود شما است، و لذا بلافاصله می فرماید: اطاعت اینها هم به سود شما است و هم موجب تقویت ایمان شما می گردد.

به این نکته نیز باید توجه داشت که آخر آیه می گوید: (هر قدر انسان در مسیر اطاعت فرمان خدا گام بردارد ثبات و استقامت او بیشتر می شود)، در واقع اطاعت فرمان یک نوع ورزش روحی برای انسان است که ادامه و تکرار آن همانند ورزشهای جسمانی روز به روز قوت و قدرت و ثبات و استحکام بیشتری می آفریند، و تدریجا انسان به جایی می رسد که هیچ قدرتی نمی تواند بر نیروی ایمان او غلبه کند و او را بفریبد.

در آیه بعد سومین فایده تسلیم و اطاعت در برابر خدا را بیان کرده، می گوید: (در این هنگام (علاوه بر آنچه گفته شد) پاداش عظیمی نیز به آنها خواهیم داد) (و اذا لاتیناهم من لدنا اجرا عظیما).

و در آخرین آیه از آیات فوق به چهارمین نتیجه اشاره کرده می فرماید: (ما آنها را به راه راست هدایت می کنیم) (و لهدیناهم صراطا مستقیما).

روشن است که منظور از این هدایت، راهنمایی به اصل دین و آیین نیست بلکه الطاف تازه ای است که از طرف خداوند به صورت هدایت ثانوی و به عنوان پاداشی به این گونه افراد شایسته داده می شود، و مانند چیزی است که در آیه 17 سوره محمد (ﷺ) به آن اشاره شده است: (والذین اهتدوا زادهم هدی)؛ کسانی که در راه هدایت گام بردارند، خداوند هدایت آنها را بیشتر می کند).

در روایتی نقل شده، که هنگامی که آیه (ولو انا کتبنا علیهم ان يقتلوا انفسکم...) نازل گردید، یکی از مسلمانان با ایمان گفت: به خدا سوگند اگر چنین دستورهای سنگینی از طرف خدا به ما داده می شد، حتما انجام می دادیم، ولی شکر خدا را که از چنین دستوری معاف شده ایم، این سخن به پیامبر (ﷺ) رسید فرمود: (ان من امتی لرجالا الایمان اثبت فی قلوبهم من الجبال الرواسی؛ بعضی از پیروان من چنانند که ایمان در دلهای آنها پابرجاتر است از کوههای محکم).

آیه (69) و (70) و ترجمه

(و من يطع الله و الرسول فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين و الصديقين و الشهداء و الصالحين و حسن اولئك رفيقا) (69) (ذلك الفضل من الله و كفى بالله عليما) (70)

ترجمه:

69 - و کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند، (در روز رستاخیز)، همنشین کسانی خواهد بود که خدا نعمت خود را بر آنها تمام کرده؛ از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان، و آنها رفیقهای خوبی هستند!

70 - این موهبتی از ناحیه خداست. و کافی است که او، (از حال بندگان و نیات و اعمال آنها) آگاه است.

شان نزول:

یکی از صحابه پیامبر (ﷺ) به نام (ثوبان) که نسبت به حضرت محبت و علاقه شدیدی داشت، روزی با حال پریشان خدمتش رسید، پیامبر (ﷺ) از سبب ناراحتی او سؤال نمود، در جواب عرض کرد: زمانی که از شما دور می شوم و شما را نمی بینم ناراحت می شوم، امروز در این فکر فرو رفته بودم که فردای قیامت اگر من اهل بهشت باشم، مسلماً در مقام و جایگاه شما نخواهم بود، و بنابر این شما را هرگز نخواهم دید، و اگر اهل بهشت نباشم که تکلیفم روشن است، و بنابر این در هر حال از درک حضور شما محروم خواهم شد، با این حال چرا افسرده نباشم؟!

دو آیه فوق نازل شد و به اینگونه اشخاص بشارت داد که افراد مطیع پروردگار در بهشت نیز همنشین پیامبران و برگزیدگان خدا خواهند بود، سپس پیامبر (ﷺ) فرمود: به خدا سوگند، ایمان مسلمانی کامل نمی شود مگر اینکه مرا از

خود و پدر و مادر و همه بستگان بیشتر دوست دارد، و در برابر گفتار من تسلیم باشد.

تفسیر:

دوستان بهشتی

در این آیه یکی دیگر از افتخارات کسانی که مطیع فرمان خدا و پیامبر (ﷺ) باشند بیان شده، و در حقیقت، امتیازاتی را که در آیات قبل گذشت، تکمیل می کند، و آن همنشینی با کسانی است که خداوند، نعمت خود را بر آنها تمام کرده است (وَمَنْ يَطْعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَاُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ).

و همانطور که در سوره حمد، بیان شده است کسانی که مشمول این نعمتند، همواره در جاده مستقیم گام برمی دارند و کوچکترین انحراف و گمراهی ندارند.

سپس در توضیح این جمله و بیان کسانی که خداوند نعمت خویش را بر آنها اتمام کرده است اشاره به چهار طایفه می کند که در واقع ارکان چهارگانه این موضوع هستند:

1 - (انبیاء) و فرستادگان مخصوص پروردگار که نخستین گام را برای هدایت و رهبری مردم و دعوت به صراط مستقیم برمی دارند (مِنَ النَّبِيِّينَ).

2 - (راستگویان)، کسانی که هم در سخن راست می گویند و هم با عمل و کردار صدق گفتار خود را اثبات می کنند و نشان می دهند که مدعی ایمان نیستند بلکه به راستی به فرمانهای الهی ایمان دارند (و الصّٰدِقِیْنَ).

از این تعبیر روشن می شود که بعد از مقام نبوت، مقامی بالاتر از مقام صدق و راستی نیست، نه تنها راستی در گفتار بلکه راستی در عمل و کردار که شامل امانت و اخلاص نیز می گردد، زیرا امانت همان صداقت در عمل است همانطور که (راستگویی) امانت در گفتار است، و در مقابل آن، هیچ صفت زشتی بعد از کفر بدتر از دروغ و نفاق و خیانت در سخن و عمل نیست (باید توجه داشت که صدیق صیغه مبالغه است و به معنی کسی است که سر تا پا راستی و درستی است).

در بعضی از روایات (صدیق) به علی (علیه السلام) و امامان اهل البیت (علیهم السلام) تفسیر شده است و همان طور که بارها گفته ایم این گونه تفسیرها بیان مصداق روشن و عالی آیات است و معنی انحصار را نمی رساند.

3 - (شهدا) و کشته شدگان در راه هدف و عقیده پاک الهی، و یا افراد برجسته ای که روز قیامت شاهد و گواه اعمال انسانها هستند (والشهداء).

4 - (صالحان) و افراد شایسته و برجسته ای که با انجام کارهای مثبت و سازنده و مفید و پیروی از اوامر انبیاء به مقامات برجستهای نایل شده اند (والصالحین).

و به همین جهت در روایات ما (صالحین) تفسیر به یاران برگزیده ائمه شده است، و این نیز همانند آنچه در باره (صدیقین) گذشت از قبیل بیان فرد شاخص است.

نکته ای که در اینجا یادآوری آن لازم است این است که ذکر این مراحل چهارگانه ممکن است اشاره به این معنی باشد که برای ساختن یک جامعه انسانی سالم و شایسته نخست باید رهبران به حق و انبیاء وارد میدان شوند، و به دنبال آنها مبلغان صدیق که قول و عمل آنها با یکدیگر هماهنگ است و اهداف آنها را در همه جا پخش کنند، و به دنبال این دوران سازندگی فکری، جمعی در برابر عناصر آلوده و آلهایی که موانع راه حقند وارد شوند و قربانی دهند و شهید گردند و محصول این کوششها و تلاشها به وجود آمدن (صالحان) و (اجتماعی پاک و شایسته) است، و روشن است که صالحان نیز برای روشن نگاه داشتن مشعل حق نسبت به نسلهای آینده همین وظایف سه گانه را انجام خواهند داد، رهبری می کنند، تبلیغ می نمایند، و قربانی می دهند.

ضمناً از آیات فوق این حقیقت به روشنی استفاده می شود که موضوع معاشران خوب، و همنشینهای با ارزش به قدری اهمیت دارد که حتی در عالم آخرت برای تکمیل نعمتهای بهشتی این نعمت بزرگ به مطیعان ارزانی می گردد، و آنها علاوه بر همه افتخارات، همنشینانی همچون پیامبران و صدیقان و شهیدان و صالحان خواهند داشت.

شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که معاشرت مطیعان با این طوایف چهارگانه مفهومی این نیست که آنها در مقام و مرتبه از هر جهت برابر و مساویند بلکه در عین معاشرت با یکدیگر هر کدام سهم خاصی (طبق مقام خود) از مواهب و الطاف خداوند دارند، همانطور که فی المثل درختان و گلها و گیاهان یک باغ در عین اینکه گرد هم هستند و از نور آفتاب و باران بهره می برند، بهره های آنها همانند ارزش های آنها یکسان نیست.

سپس در آیه بعد برای بیان اهمیت این امتیاز بزرگ (همنشینی با برگزیدگان) می فرماید: (این موهبتی است از ناحیه خدا، و او از حال بندگان و نیات و شایستگیهای آنها آگاه است) **(ذلک الفضل من الله و کفی بالله علیما).**

البته (ذلک) که اسم اشاره بعید است در این گونه موارد برای اهمیت و علو مقام به کار می

رود.

و ما هم از آیه فوق الهام گرفته و می گوئیم سپاس پروردگار را که با آن همه عوائقی که در راه انجام کارهای مثبت وجود دارد، به فضل الهی جلد سوم تفسیر نمونه در اینجا به طرز شایسته ای پایان یافت ذلک الفضل من الله و کفی بالله علیما!

بارالها! نیات ما را پاک و اعمال ما را پیرتر و خالص برای ذات پاکت گردان.